

پلیس خفیه ایران

مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخیچه شهربانی

۱۳۲۰-۱۳۹۹



مزنقنی سبئی فمی نفرشی

قیمت ۲۵ تومان



پلیس خفیه ایران

۱۳۲۰-۱۳۲۹

مرکز سیبی فدی تفرشی

۱	۰۱
۱۰	۶

پلیس خفیه ایران
۱۳۲۰-۱۲۹۹

۹۲۵۱۱

موروری بر رخدادهای سیاسی
و تاریخچه شهر بانی

مرتضی سیفی فمی تفرشی

انتشارات قلموس

نیابن اکتوب، تہان انکھ، ہزار پکتاب

چاپ اول، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ ہنویز

قباستان ۱۳۶۶

فهرست عناوین و مندرجات

پیشگفتار

۱۳	بخش اول : سیمای سیاسی و اجتماعی تهران در پایان دوره قاجاربه
۲۷	بخش دوم : آرایش انتظامی پایتخت و اوضاع اجتماعی نواحی ده‌گانه آن:
۲۸	(۱) ناحیه ارگ
۳۰	(۲) ناحیه دولت
۳۳	(۳) ناحیه حسن آباد
۳۵	(۴) ناحیه سنگلج
۳۶	(۵) ناحیه قنات آباد
۳۷	(۶) ناحیه محمدیه
۴۲	(۷) ناحیه شرق
۴۳	(۸) ناحیه بازار
۴۵	(۹) ناحیه عودلاجان
۴۹	(۱۰) ناحیه شهرنو
۵۱	بخش سوم : کودتای ۱۲۹۹

بخش چهارم : وقایع سیاسی و رویدادهای مهم دوره درگاهی

- ۶۹ (۱۳۰۲ - ۱۳۰۸)
- ۷۱ شلاق خوردن عزیز کاشی
- ۷۳ فکر جمهوریت و تغییر رژیم سلطنت
- ۷۵ واقعه دوم فروردین ۱۳۰۳
- ۷۷ ترور میرزاده عشقی
- واقعه سقاخانه شیخ هادی و قتل سرگرد ایمبری کنسول آمریکا
در تهران
- ۷۸
- ۸۵ الغای قضاوت کنسولی
- ۹۰ انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی
- ۹۱ امحاء نام قاجاریه
- ۹۱ انتقال گذرنامه از وزارت امور خارجه به شهربانی
- ۹۲ واقعه سوء قصد به مرحوم سید حسن مدرس
- ۹۴ گسترش تهران و افزایش وسائط نقلیه موتوری
- ۹۶ سینما و تأثر
- ۹۷ راه آهن و پلیس
- ۱۰۱ دولت مخبر السلطنه هدایت و تغییر لباس
- ۱۰۴ فرار دوست محمدخان بلوچ
- ۱۰۵ گشایش زندان قصر و برکنار شدن درگاهی
- ۱۰۹ سازمان شهربانی در دوره درگاهی
- بخش پنجم : وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره کوبال و زاهدی
- ۱۱۹ (۱۳۰۸ - ۱۳۱۰)
- ۱۱۹ الف - کوبال
- ۱۲۹ ب - زاهدی

- ۱۳۱ فرار سید فرهاد و کلنل لورنس انگلیسی اززندان قصر
- بخش ششم : وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره آیرم (۱۳۱۰ - ۱۳۱۳)
- ۱۳۹ زندگینامه آیرم
- ۱۴۱ بازتاب رفتار آیرم در نوشته‌ها و خاطرات مکتوب اشخاص
- ۱۴۸ جنایاتی که تهران را تکان داد
- ۱۵۴ وضع سیاسی و اجتماعی دوره آیرم
- ۱۵۶ ساختمان کلانتری دربند و بنای شهربانی کل کشور
- بخش هفتم : وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره مختاری آخرین
- ۱۵۹ رئیس کل شهربانی دوره رضاشاه (۱۳۲۰ - ۱۳۱۳)
- ۱۵۹ زندگینامه مختاری
- ۱۶۴ وضع سیاسی و اقتصادی ایران در دوره مختاری
- ۱۶۸ سفر شاه به ترکیه
- ۱۷۲ تغییر کلاه
- ۱۷۴ واقعه مسجد گوهرشاد آغا در مشهد
- ۱۸۴ قضیه کشف حجاب
- ۱۸۷ تبدیل کلمات و اصطلاحات خارجی به واژه های فارسی
- ۱۹۲ ماجرای سیف‌العلم
- ۲۰۲ گروه معروف به ۵۳ نفر
- ۲۰۴ ماجرای تبعید مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) به خراسان
- ۲۰۵ اداره راهنمای نامه نگاری
- ۲۰۶ ناظر شرعیات و شهربانی
- ۲۰۹ اداره نگارش وزارت فرهنگ
- ۲۰۹ اداره نگارش شهربانی
- ۲۱۰ اداره پلیس سیاسی و زندان

- ۲۱۱ یادداشتها و خاطره‌ها و نظریات اشخاص درباره مختاری
- ۲۲۰ نامه شهربانی تداوم مجله پلیس دوره درگاهی
- ۲۲۲ سرشماری ۱۳۱۸ تهران و نقش شهربانی
جنگ دوم جهانی و حمله متفقین به ایران
- ۲۲۳ (واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰)
- ۲۳۲ تعقیب مختاری و گروه همکاران او
- ۲۳۷ اذعانامه دادستان دیوان کیفرعلیه رکن‌الدین مختار
- ۲۹۱ رای دادگاه
- ۲۹۷ فهرست اعلام

بنام خدای بخشاینده مهربان

پیشگفتار

در این کتاب که مروری کوتاه بر تاریخچه شهربانی و رویدادهای سیاسی ایران از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰، و در واقع دنباله مطالب کتاب «نظم و نظمیۀ در دوره قاجاریه»^۱ نوشته همین مؤلف میباشد، بخش ظریفی از تاریخ معاصر کشورمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خوانندگان و علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران در این تاریخچه ضمن آشنایی با پاره‌ای از رویدادهای سیاسی با چهره‌های مؤثر شهربانی و روند تفکر سیاسی آنان در دوره مورد بحث آشنا خواهند شد.

نکته‌ای که یادآوری آن در اینجا ضرورت دارد اینست که در این دوره، شهربانی ایران صورت کلی داشته است یا به سخن دیگر شهربانیهای مراکز استان و شهرستانهای مستقل تابع رئیس کل شهربانی کشور بوده‌اند. و حال آنکه در دوران قاجاریه شهربانیهای کرسی ایالات چهارگانه کشور^۲ و سیله یک «فرمانفرما» اداره

۱ - نظم و نظمیۀ در دوره قاجاریه، نوشته مرتضی سیفی فمی تفرشی، تهران انتشارات یساولی.

۲ - بموجب قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام مصوب ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ ه. ق ایران از نظر جغرافیایی افزون بر حوزه «دارالخلافه تهران و ولایات مستقل» کلاً به چهار ایالت آذربایجان، خراسان، کرمان و بلوچستان، و فارس تقسیم می‌شده است. و حکام ایالات که اصطلاحاً فرمانفرما نامیده شده‌اند با پیشنهاد وزارت داخله یعنی کشور و بموجب فرمان پادشاه به حکومت منصوب و هم از آن سمت معزول یا معاف می‌شده‌اند. روسای شهربانی کرسی ایالات نیز بموجب پیشنهاد فرمانفرما و تصویب وزارت کشور عزل و نصب می‌شده‌اند.

می‌شد و میان «نظمیه کرسی ایالات» یعنی شهربانیهای استان‌ها و «نظمیه دارالخلافه تهران» یعنی شهربانی پایتخت هیچ تابعیتی وجود نداشت.

در این دوره نه تنها وزارت کشور در نصب و عزل رؤسای کسل شهربانی ابداً دخالت مستقیم نداشته بلکه رؤسای کل شهربانی بموجب فرمان شاه به این سمت برگزیده شده و حتی احکام عزل و نصب آنان نیز از ستاد ارتش صادر شده است.

مباحث این کتاب با تأمل در مطاوی کتب و جراید بسیار و تفحص در نوشته‌ها و خاطره‌های متعدد و نیز پرسش و استطلاع از افراد آگاه فراهم آمده است.

قصد مؤلف از نقل رویدادها و خاطرات اشخاص گواینه که خاطره‌ها و نوشته‌ها بعضاً باشائبه توأم هستند، صرفاً روشن ساختن ابهامات تاریخ معاصر است و چون دسترسی به منابع رسمی در این زمینه معمولاً مقدور نیست، همین نوشتارها و خاطرات تاحدی قادر است پرده ابهامات را دریده و خوانندگان را با نوع شخصیت و اخلاق دولتمردان آن روزگار آشنا تر سازد.

زندگینامه شخصیت‌های تاریخی و خاطره‌ها و یادداشتهای دولتمردان و وقایع نگاران و نیز حوادث و اخباری که نقل گردیده روشنایی برای ابهامات تاریخ است. برخی از این خاطره‌ها و یادداشتهای اطلاعات نفیس به انسان جوینده و پژوهنده می‌دهند و یا پرده سیاست را اندکی کنار می‌زنند و یا گوشه‌های ناشناخته و ابهامات را روشن می‌سازند. اما پلوتارک در کتاب «زندگیهای متوازی» ارزش آن که زندگینامه مردان نامی تاریخ است، تنها به یادآوری حوادث تاریخی یا ذکر سرگذشتهای بسنده نکرده، بلکه میکوشد تا ویژگیهای خلقی و شخصیت مردانی را که روزی منشاء تحولات بزرگ شده‌اند، بازشناساند و این طبیعت‌های نیرومند را که برخی صاحب فضائل گرانمایه و برخی نیز دارای کژیها و انحرافهایی در کارشان میباشند بشناساند و در واقع يك قسم سنجش ذهنی در خوانندگان به وجود آورد.

اما در بررسی ترجمه احوال و ذکر رویدادهای تاریخی چیزی که بیشتر شایان دقت و توجه می‌باشد فلسفه تاریخ است و فلسفه تاریخ نیز جز دقت در متن تاریخ و درک راستین و درست دیپلماسی حاکم بر زمان نیست. یکی از فواید این درک آن است

که اندیشه آدمی رابه جولان وامیدارد. هگل می گوید اندیشه آدمی او را از دیگران جانوران ممتاز می سازد و این اندیشه را بزرگان ما قدرت ناطقه وقوه مدر که می گویند، انسان اگر از تعقل وتفکر عاری بوده و جهان بینی نداشته باشد، مصرف کننده ای بیش نیست و مصرف کننده صرف نیز باب دندان قدرتهای استعمارگر است. سبک برخی کتابها مانند تواریخ دوره قاجاریه گزارشگری و وقایع نگاری است، اما پژوهشگران امروزی و آنان که از روش های تحقیق علمی در کار نگارش بهره می جویند؛ تنها به ذکر وقایع بسنده نکرده و در نگارش های خود خواننده را به یک جور تفکر فلسفی منظم وامیدارند. این گروه همچنین کوشش دارند وقتی يك واقعه تاریخی، يك داستان و یا شعری می نویسند رنگ و صبغه حزبی نداشته و از کژیها و نادرستی پرده بردارد. امام صادق که درود خدا بر او باد در باب اهمیت تاریخ معاصر فرموده است: آنکس که از وضع زمان خود آگاه است مورد هجوم اشتباهات قرار نمی گیرد^۱.

از این رو گفته شده است مطالعه صرف تنها فطرت آدمی را تغییر می دهد لیکن خواندن تاریخ انسان را آگاه و عاقل می سازد.

مرتضی سیفی قمی تفرشی
زمستان ۱۳۶۳ خورشیدی - تهران

از این نویسندگان تاکنون کتابهای زیر منتشر گردیده :

- (۱) سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش و آشتیان
- (۲) نظم و نظمیه در دوره قاجاریه
- (۳) نگاهی به ایران باهمکاری فخرالدین حسینی تنکابنی
- (۴) تاریخ ایران نوشته سر جان مالکم باهمکاری ابراهیم زندپور

کتاب زیر آماده برای چاپ میباشد :

- (۱) مروری بر جغرافیای تاریخی ساوه
- (۲) نگاهی به جنگهای جهانی اول و دوم و وقایع پس از آن
در زمینه مدنیت غرب
- (۳) تهران در آئینه زمان

پلیس خفیه ایران
۱۲۹۹-۱۳۲۰

بخش اول

سیمای سیاسی و اجتماعی تهران در پایان دوره قاجاریه

تهران پایتخت کشور هنوز عنوان «دارالخلافة» دارد و ویژگیهای دوره ناصرالدین شاهی در آن حکم فرماست.

مردم در روزگار سلطنت مطلقه ناصرالدین شاه قاجار که پنجاه سال به درازا کشیده شد، زیر فشار نظام حاکم و وضع دشوار اجتماعی چنان بالیده و پرورش یافته بودند که حتی نهضت مشروطیت و استقرار حکومت قانون نیز نتوانست دونسل پیاپی را دگرگون و متحول سازد.

سلطنت مطلقه و جو مختق و کاربرد شیوه‌های بیدادگرانه در اداره امور کشور در کل نفوس یعنی جمعیت این مرزوبوم و به ویژه میان عوام و توده‌های ناآگاه تهران حالتهای خاص و خصیلت‌های مشترك و افق نظرهای تنگ به وجود آورده بود. به گونه‌ای که تهرانیان شهر خود را مدار دنیا و مرکز عالم می‌پنداشتند و آسیب‌پذیری اصولاً از ویژگیهای مردم آن وقت بود.

در این جا ناگزیر از یادآوری این نکته مهم است که از اسباب خوشبختی يك جامعه اعم از شهری و حتی يك مملکت، شعور اجتماعی و آگاهی عمومی در درجه نخستین اهمیت قرار داد. زیرا عقل فطری که جنبه فردی دارد، در قبال آگاهی اجتماعی

ودرك وشناخت عمومی از اهمیت کمتر برخوردار است. تهران تقریباً به شکل يك هشت ضلعی منظم بود و پیرامون آن دوفرسنگ و نیم یا هفت و نیم مایل مربع مسافت داشت. باز باید یادآوری شود که شکل تهران تا پیش از روزگار ناصرالدین شاه صورت يك کثیرالاضلاع را داشت و دوران نیزاندکی بیش از يك فرسنگ یا شش کیلومتر مربع نبود و يك حصار گلین و شش دروازه داشت. درخاطرات معتمدالدوله فرهاد میرزا می‌خوانیم که نفوس تهران تخمیناً ۱۵۰۰۰ نفر بود و کمبود جا احساس می‌شد و گسترش شهر ضرورت داشت. ولی برجها و باروی دوره صفویه این گسترش ضروری را محدود می‌ساخت. ناصرالدین شاه به میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی صدراعظم وقت و میرزا عیسی خان وزیر، معاون حاکم تهران دستور داد تا برای تهران محدوده تازه‌ای در نظر گرفته شود. این دولتمردان نیز بادستیاری مهندس «وبان» فرانسوی نقشه‌ای برای گسترش تهران آماده کردند و به دنبال آن برجها و باروی تهران عتیق خراب شد و پیرامون شهر خندق نوی کنده شد. طبق نقشه وبان، مهندس نظامی فرانسوی (۱۱۱۹-۱۰۴۳) پیرامون تهران پنجاه و هشت باستان آود و از ده دروازه بنا شد و تهران عتیق از آن روز به نام دارالخلافه ناصری نامیده شد.^۲

۱- خندق معرب کنده گودالی عریض و عمیق که در قدیم گوداگرد شهرها برای جلوگیری از تهاجم دشمن یا برگردانیدن سیل می‌کنند. این واژه در فارسی کندک و خندک هم گفته شده است. فرهنگ عمید ج اول ص ۸۸۰.

۲- باستان یا باستون به معنی بنایی مرتفع است که در قلعه‌ای بسازند. در اصطلاح ارتش‌های قدیم دژی است که در آن جنگ افزار ذخیره می‌کردند. فرهنگ معین ج اول ص ۴۵۸.

۳- بعضی از نویسندگان را باور این است که وجه تسمیه تهران به دارالخلافه ناصری صرفاً مقابل ناصرالدین شاه بسا خلفای عثمانی بوده و ناصرالدین شاه تهران را در مقابل مقر خلفای عثمانی دارالخلافه ناصری نامگذاری کرده است.

ساختمان دروازه‌ها بطور کلی عبارت بودند از دو جزز آجری عریض و مرتفع، يك سردر قوسی و يك در آهنی بزرگ. روی جزرها و سردر برخی از دروازه‌ها با کاشیهای نفیس مزین بودند.

میدان معروف «توپخانه» درست در شمال «ارگ سلطنتی» قرار داشت. این میدان خود دارای شش دروازه بود و هر يك از این دروازه‌ها خود مدخل يك خیابان به‌شمار می‌رفت.

دروازه‌های مورد اشاره عبارت بودند از: دروازه خیابان لاله‌زار؛ دروازه خیابان علاءالدوله (فردوسی امروز)؛ دروازه خیابان میدان مشق (خیابان سپه بعدی و امام خمینی امروز)؛ دروازه خیابان دالان بهشت یا باب‌همایون؛ دروازه خیابان ناصریه (ناصر خسرو امروز) و دروازه خیابان چراغ‌گاز (امیر کبیر کنونی).

دروازه‌های دوره قاجاریه در آغاز دوره پهلوی به‌انگیزه گسترش خیابانهای پایتخت خراب شدند و به گفته صاحب کتاب روزگار و اندیشه‌ها اعتراضات و تذکرات علاقمندان به‌ابنیه و آثار قدیم و هنری در این مورد بدون نتیجه ماند.^۱

گفتیم پیرامون «دارالخلافه طهران» خندق و خاکریز بود و از این رو ورود و خروج مردم عموماً از راه دروازه‌ها صورت می‌گرفت.

«نظم» دروازه‌ها از اول فروردین ۱۲۹۴ بر عهده مأموران «پلیس دارالخلافه» بود. از آن تاریخ بدین طرف در دهلیز هر دروازه يك «آژان پلیس» دائماً رفت و آمد اشخاص را مراقبت می‌کرد. دروازه‌ها جز در مواقع خاص که از طرف «نظمیه طهران» برای بستن آنها دستور جداگانه صادر می‌شد، پیوسته باز بودند. و طبق حکم ۲۵ حوت (اسفند) ۱۲۹۵ ساکنان حومه شهر چنانچه از «آژان پلیس» دروازه‌ها یاری می‌خواستند «آژان پست» مکلف بود «پاتری» سوار را مطلع بسازد. طول و عرض جغرافیایی تهران به موجب تدقیق افسران انگلیسی و اندازه‌ای که در سال ۱۸۹۵ م به‌هنگام تعیین

۱- روزگار و اندیشه‌ها: مرتضی مشفق‌کاظمی، ج اول ص ۶۸ و ۶۹ و تاریخ تهران

طول و عرض جغرافیایی «مدرس» در «هند» گرفته بودند دارای ۵ درجه و ۲۵ دقیقه و ۲/۸ ثانیه طول شرقی از يك برج در زاویه شمال باختری باغ سفارت انگلیس در تهران و ۳۵ درجه و ۴۱ دقیقه و ۶/۸۴ ثانیه عرض شمالی از تلگرافخانه قدیم بود که در جنوب تهران آن روز قرار داشت.

به جز شمیرانات و ری در اطراف و حومه تهران روستاها و آبادیهای فراوان چون عباس آباد؛ بهجت آباد؛ باغ فیض؛ جلالیه؛ امیرآباد؛ مهرآباد؛ طرشت و دیگر آبادیها بودند که در روزگار ما بعضاً در محدوده تهران بزرگ قرار دارند. یکی از جاذبه‌های «دارالخلاصه طهران» در آن روزها باغهای فراخ و مصفا و متعدد آن بود. این باغها با درختان سرسبز و انبوه به هنگام تابستان و موسم گرمای سخت، هوا را تبرید و تعدیل می کردند.

در آن روزها به ویژه در اوایل گل سرخ یعنی انتهای بهار اگر کسی به بلندیها و ارتفاعات شمیران می رفت و به منظره «دارالخلاصه» چشم می دوخت، زیرپایش دریایی موج می دید از گندمهای سرسبز که بر اثر وزش نسیم در پهنه کشتزاران تاب می خوردند. و پایین تر درختهای چنار بلند و سر به آسمان ساییده و هم چنین آلاچیق روستاهای نیاوران و قلهک را و زیر دست آنها مناظر تهران وری را و دورتر در یکصد کیلومتری کوههای قم را مشاهده می کرد که با هماهنگی ویژه ای نگاه بینندگان را می نواختند. تهران در پایان دوره قاجاریه از بعضی آثار مدنیت غرب مانند واگن اسبی؛ خط آهن کوتاه تهران - ری؛ تلفن؛ هتل و تعداد کمی اتومبیل برخوردار بود. افزون بر دارالفنون (گشایش سال ۱۲۶۸)؛ مدرسه مشیریه (گشایش ۱۲۹۰)؛ مدرسه رشديه (گشایش ۱۳۱۵) و نیز مدارس علمیه و شرف و افتتاحیه و مظفریه، در ۱۳۱۷ مدرسه علوم سیاسی از طرف وزارت امور خارجه و در سال ۱۳۱۸ مدرسه فلاحه به ریاست يك نفر کارشناس بلژیکی از طرف اداره خالصه دایر گشت. در ۱۲۷۷ لازاریستها در تهران مدرسه سن لوئی و در ۱۲۸۹ مدرسه پسرانه آمریکایی در تهران و نیز در ۱۲۹۲ جمعیت خواهران «سن و نسان دوپل» مدرسه دخترانه «سن ژوزف» را در تهران تأسیس کرده

بودند. با این که تهران از حیث ظاهر و میزان تربیت مدنی بر بسیاری از شهرهای کشورمان برتری داشت، اما اجتماع مفتخوران بیکاره و اسباب‌چین و منصب‌خواه آن و ازدحام بیکاران و جویندگان مشاغل و از همه بالاتر وجود توده‌های بی‌سواد و عامی و ناآگاه و درعین حال آسیب‌پذیر هم چشمگیر بودند. مردم تقریباً فاقد خیلی چیزها بودند. با این که دادگستری و مدارس جدید تأسیس شده بود مراکز فساد و وافورکشخانه نیز به حد وفور وجود داشت. وسایل نقلیه سواری و باربری غالباً منحصر به شتر؛ مادیان؛ الاغ؛ یابو و اسب بودند. اعیان شهراسب و کالسکه سواری می‌شدند. بازرگانان با قاطر به بازار و حجره می‌رفتند. افراد متوسط شهری واگن اسبی سواری می‌شدند و ناداران و مستمندان نیز راه را پیاده گز می‌کردند. خیابانها اغلب خاکی بود و عده‌ای سقا همه‌روزه در فصل گرما آنها را بامشکهای آب‌آپاشی می‌کردند. محله‌های شهر بیشتر تاریک بودند و برخی قسمت‌های معدود از چراغ‌گاز و برق استفاده می‌کردند. در قهوه‌خانه‌های تهران کتب رموز حمزه یا حسین کرد و یا چهار درویش می‌خواندند و عبارات دنیا دوروز است یا درویش باش و یا بی‌خیالش و کشکش بدان در بازار عوام رواج کامل داشت.

اعیان شهر اغلب در خانه‌هایی که معمولاً دو قسمت داشت و بیرونی و اندرونی نامیده می‌شد، زندگی می‌کردند. اکثر خانه‌ها از خشت خام بنا شده بودند و بام‌های کاهگلی داشتند. حیاط منازل را مخصوصاً گود می‌ساختند تا آب محله به آنها بهتر سوار شود. در تابستان هوا گرم و گردآلود بود و در زمستانها پای‌عابران پیاده در برخی جاها تا ۲۵ سانتیمتر در گل ولای فرو می‌نشست.

در آن روزگار فواحش در سطح تهران پراکنده بودند و علامت ممیزه يك روسپی‌خانه با خانه‌های مردم نجیب معمولاً يك چراغ فانوسی روشن بود که سردر روسپی‌خانه‌ها می‌آویختند. بازار تریاک‌کشی، میخوارگی، بدمستی و عربده‌جویی و غداره‌کشی و مزاحمت شهروندان رواج کامل داشت.

کارآبرسانی محله‌ها و نواحی تهران و آب‌اندازی حوض‌ها و آب‌انبارها خود

مسأله‌ای بسیار دشوار بود. تلفات حوض‌ها در تابستان و سقوط از بامها در زمستان و مسمومیت بر اثر خوردن تریاک در یک سطح بالا سیر می‌کرد. اکثر خانه‌ها آب انبار داشتند که معمولاً زیر یکی از اتاقها ساخته می‌شد و «باشیر» جای نگهداری میوه، تره‌بار و مرباجات و تاختگاه سوسک و دیگر حشرات زیاندار در تابستان بود.

خانه‌هایی که آب انبار نداشتند ساکنان آنها معمولاً آب مصرفی خود را از خانه همسایگان و یا آب انبارهای موقوفه عمومی تأمین می‌کردند. در حدود سال ۱۳۱۷ ه. ق در شهر تهران تقریباً ۱۹۲۷۵ خانه؛ ۴۸ مسجد؛ ۳۵ مدرسه؛ ۴۳ تکیه (جایگاه برگزاری تعزیه)؛ ۱۷۰ دکان نانوايي؛ ۱۹۰ گرمابه عمومی؛ ۱۳۰ یخچال و ۱۷۰ اصطبل وجود داشته است.

در پایان دوره قاجاریه اوضاع کشور بسیار خراب بود و فقر و جهل مردم را به پرتگاه تدنی و انحطاط کشیده بود. عادات رذیله و کارهای نامشروع به حد وفور شیوع داشت و به جای زوال، برواج آنها روز بروز افزوده می‌شد. سرزمین ما بارانداز آرزو و پایگاه آنتریکهای اجانب شده بود.

میرزاها یعنی طبقه باسواد جامعه چنانچه با جو حاکم سازگاری می‌کردند در دستگاههای دیوانی وارد می‌شدند و حتی به وزارت یعنی معاونت حکمرانهای محلی ولایات که اغلب شاهزادگان قاجاریه بودند برگزیده می‌شدند. و چنانچه بارزیم حاکم نمی‌ساختند یا احتمالاً بلندپروازی می‌کردند و یا دم از قانون، عدالت و آزادی می‌زدند و یا احیاناً در مقام آگاهسازی مردمان بر می‌خواستند مقصر سیاسی شمرده می‌شدند و حبس و تبعید در انتظارشان بود.

سرگرمی عمومی در آن روزها سیاست و سوگواری بود. در روزهای سوگواری مردم تهران در بازار بزرگ؛ سبزه میدان یا تکایا و حسینیه‌ها اجتماع می‌کردند و روز ۲۸ ماه صفر معمولاً برای تماشای «نخل» به خیابان ناصریه (ناصر خسرو امروز) می‌رفتند.

۱- نخل: به بزبرنون و سکون خول تابوتی است چوبین و تا اندازه‌ای بزرگ و —

به دستور مستشاران سوئدی «نظمیه طهران» (۱۰ جدی ۱۳۰۲ برابر ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۴۲ - مرداد ۱۲۹۲ شمسی برابر ۱۳۳۲ ۰۵ ق) در یک سمت خیابان مردان و در سمت دیگر زنان می ایستادند و به گفته نویسنده کتاب «یادگار يك شب» از دهانه بازار کنار خندق تا میدان توپخانه پراز زنان تماشاچی غرق در چادرهای مشکی بود. و در شبهای احیاء ماه رمضان کسانی که نمی خواستند به شبستان مسجد رفته و پای منبر و عاظ بنشینند، در صحن مسجد سپهسالار یا خیابان جلوی آن به گردش می پرداختند و طبق دستور مقامات انتظامی (رئیس شهر بانی تهران و رئیس اداره پلیس اونفرمه، اداره پلیس، اداره سرکلانتری) زنان که البته چادری بودند و بیشتر از پیچه استفاده می کردند در یک طرف خیابان و مردها در طرف دیگر قدم می زدند.^۱

بازرگانان و اهل خیرات و مبرات به مسجد، تکایا و یا حسینیه‌ها و یا غریب-خانه‌ها و امامزاده‌ها می رفتند و خیرات و نذور می دادند. این عده همچنین در روزهای عید میان تنگدستان عیدی پخش می کردند. این خیرات و نذور هر آینه فواید سیاسی هم در برداشت. اهل خیرات و مبرات علاوه بر این که آنرا دفع بلا می شمردند و تصدق اهل و عیال نام نهاده بودند، به امنیت شهر و استراحت اولیاء دولت نیز خدمت می کردند. ناگفته نماند که اختیار راستین هم بودند که بدون ریا و با صفای باطن و از روی ایمان و به پیروی از احکام و سنن الهی، بنگاهها و تأسیسات عام المنفعه‌ای را از قبیل دارالعبزه و بیمارستان احداث کرده بودند.

دولتها در پی هم می آمدند و می رفتند، اما هیچ اثر سودمندی بر این رفت و آمدها مترتب نبود. فهرست وزرا هیچگاه از شماری معدود و معین تجاوز نمی کرد. آنان در حقیقت به مثابه مهره‌هایی بودند که جا عوض می کردند.

→ جسیم بادودیواره عرضی مقوس که آن را به ویژه در ایام سوگواریه‌های عمده با پارچه سیاه پوشانده و همراه با علم و کتل بر روی شانه حمل می کردند.

۱- یادگار يك شب: مرتضی مشفق کاظمی، ص ۵۷ و روزگار و اندیشه‌ها نوشته همان

مؤلف ص ۷۰ از انتشارات ابن سینا، تهران.

دردوره احمدشاه، آخرین پادشاه دوره قنارجاریه «فرانسوا فریدیناند» ولیعهد اتریش در «سرازوو» مقتول گردید و با ترور او آتش جنگ در شبه جزیره بالکان افروخته شد و جنگ جهانی نخستین که از مدتها پیش در خفیه و به حالت اغما بود آغاز گردید و دامنه آتش آن گریبان ایران را هم گرفت. «چون بعضی از متخصصین یعنی روسیه تزاری و امپراطوری عثمانی در بخشهای شمالی و باختری با کشور ما هم مرز بودند، از همان ابتدای کار آثار سوء جنگ در ایران پدیدار شد. روسیه تزاری که پیش از جنگ هم به واسطه عناد و مخالفت با رژیم مشروطه و همچنین با رفتار خشن سربازانش خاطر مشروطه طلبان و دیگر ایرانیان را رنجانیده و بر آشفته بود، اینک در تمام مناطق شمالی کشور ما تاخت و تازمی کرد و دولت عثمانی هم که در صف اتریش و آلمان درآمده بود، با پول آلمان و سربازان خود بخشی از شمال باختری و غرب کشور ما را میدان عملیات جنگی خود قرار داده بود»^۱.

مجلس سوم شورای ملی ایران بر اثر اولتیماتوم روسیه تزاری بسته بود و شماری از نمایندگان آن مجلس نیز با شروع جنگ از ایران مهاجرت کرده بودند. آثار فعالیت بعضی احزاب در ایران پیدا شده بود و درباره گزینش نمایندگان مجلس چهارم شورای ملی نیز گفتگوهای جریبان داشت.

در این جنگ روسها و انگلیسها بی طرفی ایران را می خواستند و بالعکس عثمانیها و آلمانها می کوشیدند تا ایران را در صف خود وارد جنگ سازند. تهران عرصه مبارزه سیاسی نمایندگان دو طرف بود و هر دو طرف کوشش می کردند تا حکومت ناتوان مرکزی را با خود همراه سازند. اصرار نمایندگان سیاسی عثمانی و آلمان این بود که احمدشاه از تهران بیرون برود و تختگاه را به اصفهان منتقل سازد. و روسها نیز تهران را به اشغال نظامی تهدید می نمودند.

مردم ایران چه از لحاظ احساس ملی و چه از جهت صدماتی که از متفقین به ویژه روسیه تزاری دیده بودند، طبعاً نسبت به آلمان و متحدینش بیشتر گرایش داشتند و

علاقه نشان می‌دادند و اولیای دولت نیز بر سر دوراهی سختی قرار گرفته بودند و سرانجام مشی بی‌طرفی را برگزیده و دولت وقت به ریاست مستوفی الممالک چنین تصمیم گرفت که احمدشاه در تهران بماند. همین تصمیم دولت سبب شد همانطور که گفتیم عده‌ای که در میان آنان جمعی از نمایندگان مجلس دوره سوم هم بودند دست به مهاجرت یازیدند. این عده ابتدا به قم و سپس به کرمانشاه رفتند و بعدها که عثمانیها عقب‌نشینی کردند همراه آنان تا استانبول رفتند و شمار معدودی هم به آلمان مسافرت نمودند.

آنچه جوانان تهرانی را ظاهراً مشغول و مجذوب ساخته بود، اختلافاتی بود که خبر امکان انجام انتخابات مجلس چهارم میان گروه‌های سیاسی ایجاد نموده بود و بازتاب آنها در روزنامه‌ها منتشر می‌شد. اهم این اخبار انشعابی بود که در حزب «دموکرات» رقیب جمعیت «اعتدالیون» پیش آمده بود و به نام‌های «تشکیلین» و «ضد تشکیلین» خوانده می‌شدند. افزون بر این دو گروه سیاسی، جمعی که خود را «ملیون» می‌نامیدند همچنین می‌کوشیدند تا علاوه بر «مستوفی الممالک» و «مشیرالدوله» و «مؤتمن‌الملک» که به اصطلاح «وجیه‌المله» بودند گروهی از مشروطه‌خواهان را که مهاجرت نموده بودند از صندوقهای رأی بیرون آورند.

سر مقاله‌های روزنامه‌ها در آن ایام بیشتر پیرامون کلیات دور می‌زد و یک موضوع سیاست داخلی یا بین‌المللی کمتر مورد بحث قرار می‌گرفت و در واقع به‌دروس اخلاقی زیاده‌تر شباهت داشت.

برخی از روزنامه‌ها حتی عنوان «آزادخواه» به کسانی می‌دادند که سرگرده‌ها به‌راهنی می‌پرداختند و چنین استدلال می‌کردند که این اشخاص اگر چه درگرده‌ها به‌راهنی پرداخته‌اند اما چون علیه حکومت وقت که معمولاً از سوی مخالفین «جابر» خوانده می‌شد قیام کرده‌اند، پس به‌صورتی آزادیخواه به‌شمار می‌آیند.

درسالهای جنگ دایره حکومت ایران در واقع به‌دروازه‌های تهران موقوف شده بود. زیرا گذشته از نیروهای نظامی بیگانه که در بخشهای مهم کشور خودسرانه

تسلط داشتند، یاغیان و گردنکشان داخلی هم به هوس خود یا تحریک بیگانگان ناتوانی حکومت مرکزی را اغتنام فرصتی شمرده و در گوشه و کنار ایران دست به تاخت و تاز و قتل و آزار و غارت مردم یازیده بودند و نیز بعضی از خوانین و شیوخ جنوب هم سر از فرمانبرداری دولت مرکزی پیچیده بودند. تراکمه نیز در راه مشهد تاخت و تاز می کردند و هر چند یکبار بر سر زوار و مسافران فرومی باریدند و گذشته از کشتار مردم و غارت اموال بخصوص نسبت به زنان نیز تجاوزهای غیر قابل تصور رومی داشتند.^۱ اخبار جنگ و به ویژه پیروزی آلمان در میان مردم تأثیر فراوان داشت چنان که بعضی شعرا قصاید گوناگونی در مدح آلمان و آرتش آن کشور و قیصرش می سراییدند.^۲

آن روزها وضع مالی دولت بسیار بد بود چنان که حقوق کارمندان به دشواری پرداخت می شد. در چنین شرایط ناگوار نخست قحط سالی شد و نرخ غلات روز بروز بالاتر رفت و بر وخامت وضع لحظه به لحظه افزوده شد. البته عوامل دولت و برخی از خیرخواهان در چنین اوضاع و احوال به تکاپو افتاده بودند تا شاید به هر وسیله ممکن برای سد جوع گرسنگان راهی در پیش بگیرند. از جمله سر چهار راهها دیگهای بزرگ «دم پختک» روی اجاقها کار گذاشته بودند و به هر مستمندی در روز مقداری «دم پخت» می دادند. اما این خوراک هم از بس نامطبوع بود، کسی برای خوردن آن حاضر نمی شد و حتی تصانیفی هم در خصوص کیفیت طبخ آن سروده بودند که بچه ها در گذرها و کوچه و بازار می خواندند.

محدودیت ارزاق عمومی هم در تهران و هم در شهرستانها و به ویژه روستاهای کشور به چشم می خورد و شیوع بیماریهای واگیر چون حصبه و تیفوس و شبه وبا مردم بی گناه و بی وسیله را گروه گروه رهسپار دیار عدم می ساخت.

در چنین بحبوحه ای وثوق الدوله، نخست وزیر وقت در این اندیشه پا می فشرد که رهایی کشور بدون انتظام و اصلاح ادارات میسر نیست و بدون توسل به معلومات

فنی مستشارها و معلمان خارجی این اصلاح و انتظام هرگز صورت نمی‌پذیرد و از همین رو تصمیم گرفت برای تأمین آینده کشور با دولت انگلیس مذاکره کند و دیری نپایید که اعلامیه دولت ایران و ترجمه متن قرارداد منعقد میان و ثوق الدوله و سرپرسی-سایکس وزیرمختار انگلیس در تهران منتشر شد.

پس از انتشار اعلامیه مذکور دریای خشم مردم توفانی شد و بر اثر آن وجیه‌الملها و همچنین صاحب منصبان قزاق و برخی از روحانیون و سفارت‌های فرانسه و روسیه و آمریکا با قرارداد یادشده که معروف به قرارداد ۱۹۱۹ می‌باشد از در مخالفت درآمدند و محصلین مدرسه سیاسی نیز به گروه معترضین پیوستند.

میرزاده عشقی منظومه‌ای اعتراض آمیز علیه قرارداد ۱۹۱۹ سرود و عبدالله مستوفی رساله «ابطال الباطل» را در رد آن نوشت. گروهی نیز با ایراد مطالب و سخنرانی‌ها در مجامع و یاسرایش اشعار و یابخش اعلامیه و تراکت به آگاهانیدن مردمان پرداختند. و درست در همین گیرودار يك جمعیت سری یا به اصطلاح امروز زیرزمینی به نام «کمیته مجازات» به ترور سرشناسانی که از خط مشی سیاسی دولت جانبداری می‌کردند آغاز کرد. نخستین کسی که با دست عوامل کمیته مجازات در تهران به قتل رسید، میرزا-اسمعیل خان رئیس انبار گندم بود که نزدیک گارماشین ترور شد.

می‌گویند پیدایش کمیته مجازات بازتاب اعتراض مخالفین با قرارداد و ارباب موافقان آن بوده است. عبدالله بهرامی رئیس اداره تأمنیات تهران که پژوهش جرائم سیاسی نیز برعهده او بود به ارتباط با اعضای کمیته مجازات متهم گردید و از طرف وزارت داخله یعنی کشور مستقیماً به سمت رئیس شهربانی آذربایجان گمارده شد و بدین وسیله از تهران دور گردید. و نیز دوتن از همکاران سرهنگ «وستداهل» سوئدی رئیس شهربانی تهران یعنی ماژور استوار و صفا قربانی حوادث سیاسی شدند. عبدالله مستوفی در رساله «ابطال الباطل» یا رد قرارداد رئیس الوزرای ایران با دولت انگلیس و بیانیه ایشان خطاب به و ثوق الدوله در همین رابطه نوشته است:

«احمدخان استوار و صفا برای اغماض و مسامحه تصویری شما که در

استنطاقات کمیته مجازات اقدام کرده و به تنظیم شما فریفته نشده بودند و بالاخص استوار برای جدیتی که در برهم زدن اجتماع مسجدشاه کرده بود گرفتار تیرغیب گردیدند»^۱.

کمیته مجازات همچنان به فعالیت و حشمت آمیز خود ادامه می داد تا این که بهادر السلطنه یکی از اعضای کمیته مزبور منتخب الدوله نامی را هدف گلوله قرار داد. لکن رفتارش مورد اعتراض گردانندگان کمیته واقع شد و چون به جان خویش هراسناک شد نزد «وستداهل» رفت و اسرار کمیته را آشکار ساخت و به دنبال این افشاکاری اعضای کمیته مجازات همه شناخته و دستگیر و محاکمه شدند. پرونده استنطاقات کمیته مجازات در ۶۰۰ صفحه تدوین و خلاصه آن نیز در ۱۵۰ صفحه تسلیم هیئت دولت وقت گردید. و گردانندگان و اعضای کمیته مجازات حبس، تبعید و یا کشته شدند.

دولت و ثوق الدوله نیز سقوط کرد و رئیس دولت از راه بغداد عازم اروپا گردید و دولت مشیرالدوله که وجیه المله بود مخصوصاً روی کار آورده شد تا افکار عمومی را آرامش بخشد اما با دشواریهای گوناگون روبرو گردید و در نتیجه عمر دولت او دوام نداشت.

می نویسد: «وستداهل» سوئدی رئیس شهربانی تهران به دستور مشیرالدوله از کار برکنار شد. اما وقتی دولت مشیرالدوله در سوم عقرب ۱۲۹۹ خورشیدی استعفا کرد، و سپه‌دار اعظم رئیس دولت شد، سرهنگ «وستداهل» دوباره رئیس شهربانی تهران گردید.

سپه‌دار گیلانی وقتی به ریاست دولت برگزیده شد صدای مردم تهران به ضدیت دولت دوباره بلند شد و شوریدن آغاز گردید. یکی دو روز تهران منقلب بود. بازار و دکانها بسته بودند و محصلین نیز با معترضین همدردی می کردند.

۱- ابطال الباطل یا رد قرارداد میان رئیس الوزرای ایران و دولت انگلیس و بیانیه ایشان پنجمین نشریه روزنامه یومیه اخگر اصفهان، نوشته عبدالله مستوفی ص ۳۸.

سرهنگ و ستاد اهل سخت به خاموش کردن التهاب مردم آغازید و با این که غلیان دانش آموزان مدارس و بازاریان سرکوفته شد لیکن افکار عمومی هنوز مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بود. از این رو دولت سپهدار اعظم طی اعلامیه‌ای خاطر نشان ساخت که دولت او در زمینه سیاست خارجی همان رویه مشیرالدوله را دنبال خواهد کرد.

بخش دوم

آرایش انتظامی پایتخت و اوضاع اجتماعی نواحی آن

برابر دستور بهمن ماه ۱۲۹۳، تهران از نظر انتظامی به ده ناحیه تقسیم شده بود و در هر ناحیه يك کلانتری که کمیسار یا گفته می شد تأسیس کرده بودند. کمیساریای دهگانه تهران عبارت بودند از:

کمیساریای نمره يك	در ناحیه ارگ؛
کمیساریای نمره دو	در ناحیه دوات؛
کمیساریای نمره سه	در ناحیه حسن آباد؛
کمیساریای نمره چهار	در ناحیه سنگلج؛
کمیساریای نمره پنج	در ناحیه قنات آباد؛
کمیساریای نمره شش	در ناحیه محمدیه؛
کمیساریای نمره هفت	در ناحیه قاجاریه؛
کمیساریای نمره هشت	در ناحیه بازار؛
کمیساریای نمره نه	در ناحیه عودلاجان؛
کمیساریای نمره ده	در ناحیه شهر نو؛

کلانتریهای دهگانه را مستشاران سوئدی شهربانی تهران پایه گذاشتند و

برداشت ما آن است که مشاوران یادشده در تشکیل کلانتریهای مذکور پاره‌ای عوامل مانند قدمت و شکل برخی از نواحی و موضع سیاسی، یا اهمیت بازرگانی و نیز نوع و ترکیب جمعیت و ملاحظات دیگری را در نظر داشته‌اند و ما می‌کوشیم با بهره‌گیری از نوشته‌ها و خاطرها وضع هر ناحیه را از نقطه نظر اجتماعی و اقتصادی، سیاسی و انتظامی روشن سازیم.

ناحیه ارگ:

پاسبانی ناحیه ارگ بر عهده کلانتری يك بود. البته باید یادآوری کرد که حراست محدوده ارگ که جایگاه پادشاه و خانواده او و دربار بود اصطلاحاً بیوتات سلطنتی گفته می‌شد بر عهده گیلد مخصوص و قراولان و فراشان خاص بود. ولی حواشی و محله‌های ناحیه ارگ و بنیادهای و میدانها و خیابانها را کلانتری يك پاسبانی می‌نمود.

شهربانی تهران که يك ساختمان ساده دو طبقه بود، در حاشیه میدان توپخانه جنب قرارگاه مرکزی پلیس تهران قرار داشت. اداره گذرنامه که تذکره خانه نامیده می‌شده در خیابان دالان بهشت بود. درب دارالفنون نیز در همین خیابان باز می‌شد.

قصر شمس المصطفی و کاخ گلستان نیز در ناحیه ارگ قرار داشتند.

کاخ گلستان گذشته از يك بنای سلطنتی موضع برخی از حوادث تاریخی نیز هست. میرزا رضای کوبانی کشنده ناصرالدین شاه عصر روز شنبه اول ربیع الاول سال ۱۳۱۴ (ق. ۰۵) در انجمنی مرکب از فرمانفرما، مخبر الدوله، مشیر الدوله و زیرداد گستری، سردار کل، امین مجلسی، حاج حسین علی‌خان امیر تومان و نظیر الدوله رئیس شهربانی تهران در این مجلس حضور یافتند و قتل گرفته است.^۱

۱- روزنامه صیقلی شماره ۱، ص. ۵. و نظم و نظمه در دوره قاجاریه نوشته

از اماکن مهم دیگری که در حوزه قلمرو ناحیه ارگ قرار داشته، باید از عمارت تلگرافخانه و تکیه دولت نام برد.

صاحب‌مآثر و الاثار در باره تلگرافخانه می‌نویسد: «... دیگر تلگرافخانه مبارکه است که در ضلع مابین شرق و شمال قلعه ارگ مبارک و از سمت شمال مشرف به میدان توپخانه واقع شده فی الواقع بناهی مستحکم و درین جملوز عمارت مغرب زمین ۱۰۰۰»

اما تکیه دولت که در خیابان جبهه‌خانه قرار داشت جای برگزاری رسمی تعزیه و اجرای مراسم سوگواری در دوره قاجاریه بود و هر سال ده روز از طرف دولت در آن مقام روضه‌خوانی و شبیه‌خوانی می‌شد و به گفته اعتمادالسلطنه: «از غره سال عرب که حساب تاریخ هجری بر آن نهاده‌اند هر ساله تا ده روز موسم این مقام کریم است که رجال دولت بسی زوال بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه طبقات طاقات آن را به الوان زجاجات و چراغهای بطورین و نواذر اشیاء و امتعه ثمین بر آراسته به شعائر شریفه تشیع و مناسک و موالات اهل البیت با از دحای عام اقدام و اهتمام می‌نمایند.»^۲

این بنا نخست از آجر بود و در اوقات عزاداری روی نیم دایره‌های سقف آن را که از چوب بود با پرده و چادر می‌پوشانیدند و سطح داخلی تکیه یک جاکاشی معرق بود و زیاده از بیست هزار نفر در صحن و طبقات آن جا می‌گرفتند.

در دوره قاجاریه وقتی بیم خسرابی این تکیه می‌رفت تجدید ساختمان شد و به جای چوب و آجر تکیه دولت به همان شکل دایره از فلز آهن احداث گردید. از وقایع دوره وزارت نظمیه معتضد دیوان در زمان محمد علی شاه قاجار، واقعه معروف تکیه دولت است. واقعه مزبور از این قرار است:

شب هفتم محرم سال ۱۳۲۶ ه. ق. محمد علی شاه به تکیه دولت رفته و در طاق‌های آنجا گرهائی می‌کنند. به‌عبارت دیگر که به اصطلاح «طاق گردشی» شاه پایان

۱- مآثر و الاثار، نوشته اعتمادالسلطنه صفحه‌های ۷۸ و ۵۹

۲- ایضاً مآثر و الاثار صفحه ۵۸

می‌یابد، در تکیه را به‌روی مردم باز می‌کنند. در پشت در جمعیت انبوهی ازدحام کرده بودند. وقتی در تکیه یکمرتبه گشوده می‌شود، مردم با زور و فشار به‌درون تکیه سرازیر می‌شوند. در راهروی تکیه پله کوتاهی قرار گرفته بود. فشار جمعیت باعث می‌شود که عده‌ای ناگهان از پله مزبور پرت شده و به‌رو در می‌غلطند و از عقب هم سیل جمعیت فشار می‌آورد و مردم روی هم می‌ریزند. کسی هم نمی‌توانسته جلوگیری کند. در نتیجه جمع کثیری لگدمال می‌شوند و نه نفر جان می‌بازند. مقتولین از قرار سرباز و متفرقه بوده‌اند.

تکیه دولت به‌واسطه شرکت نمایندگان سیاسی کشورها و وجود تزئینات گرانبها و شرکت مردم عادی از نظر حفاظت و پاسبانی در دهه محرم از اهمیت مخصوص برخوردار بوده‌است.

اجرای مراسم شتر قربانی که هر ساله روز عید قربان در میدان توپخانه جلوی عمارت شهربانی برگزار می‌شد گرفتاری عظیم دیگری برای مأموران کمیساریای ناحیه ارگ بود.

اجرای مراسم به‌این ترتیب صورت می‌گرفت که شتری را تزئین کرده با تشریفات و ترتیب مخصوص و نواختن ساز و دهل و کرنا وارد میدان توپخانه می‌کردند. و آنگاه حیوان را به یک طرز فجیع می‌کشتند و گوشتش را قطعه قطعه کرده و میان مردم پخش می‌کردند. اجتماع عابرین و تماشاچیان و علاقمندان به گوشت شتر و توده‌های کثیر مستمند اسباب زحمت یکدیگر و افراد پلیس می‌شد.

همانگونه که تجمع مردم در چهارشنبه آخر سال در محل نصب توپ مروارید یعنی میدان ارگ و خرافه پرستی آنان نیز یک گرفتاری بزرگ دیگر بود. مراسم شتر - قربانی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی از سوی دولت وقت منع و لغو شد، همانگونه که سوءاستفاده مقصرین و بست‌نشینان سبب برچیده شدن توپ مروارید گردید.

ناحیه دولت

ناحیه دولت حوزه حفاظت کمیساریای نمره ۲ بود و خیابانهای علاءالدوله

(فردوسی کنونی)، لاله‌زار، لختی (سعدی کنونی)، باغ وحش (اکباتان فعلی) و شاه‌آباد و همه کوپها و کوچه‌ها و گذرهای آنرا در برمی گرفت.

در سال ۱۲۸۴ هـ.ق که به فرمان ناصرالدین شاه قاجار خندق تهران عتیق پرشد و کلنگ گسترش دارالخلافة ناصری به زمین زده شد، باغ وسیع لاله‌زار در محدوده دارالخلافة ناصری قرار گرفت و به تدریج در گستره آن خیابانهای معروف لاله‌زار و لختی و باغ وحش احداث شدند.

باغ لاله‌زار پیش از خرد شدن جای تشکیل میهمانیهای رسمی و به اصطلاح احتفالات دولتی بود، اما پس از آن که خیابانهای مذکور را در محدوده آن بریدند، به مرور فروشگاه‌ها، مغازه‌ها و منازل سی احداث شدند و از این رو محل برگزاری پذیرایی‌های رسمی به باغ عشت آباد منتقل گردید.

خیابان لاله‌زار از آغاز مشروطیت رو به ترقی گذاشت و به مرور خانه‌ها و مغازه‌هایی در طول آن بنا گردید.

خیابان لاله‌زار از همان ابتدا جای به اصطلاح «فوکلی‌ها» و مغازه‌های آن فروشگاه اشیاء تجملی و مصنوعات خارجی و تحفه‌های گران قیمت بود. میل به تجملات در روزگار پادشاهی طویل ناصرالدین شاه در میان مردم ثروتمند پدیدار شد. اعتماد السلطنه در این رابطه می نویسد: «امروز هیچ خانه‌ای از اغنیا و متوسطین ایرانیان نیست مگر این که البته به مقداری از اسباب زینت مابین افراط و اقتصاد آراسته شده است از قبیل قنادیل بلورین و مسرجه‌های زجاجی و آبگینه‌های سنگی و اوانی مستطرف و پرده‌های مطرز و میتره‌های ممتاز و اصناف صندلیهای مخصوص و مخدات مستحدث و امثال ذلك و ارباب ثروت در داشتن مبل همی با هم تفاضل می کنند و تفاخر می نمایند.»

در خیابان لاله‌زار به تدریج خانه‌های اعیانی مجلل ساخته شد و اروپاییان و اقلیتهای مذهبی و دولتمندان و دولتمردان در حواشی آن سکونت گزیدند. دکتر طولوزان پزشک دربار قاجاریه و کنت دومونت فرت نخستین رئیس شهربانی تشکیلاتی تهران در همین خیابان ساکن بودند. لاله‌زار را مدتی خیابان دکتر طولوزان

هم گفته‌اند و چهارراه کنت در لاله زار نو قسمتی از همان باغ مسکونی کنت دومونت فرت می‌باشد.

در گوشه شمال باختری چهارراه کنت عمارت معروف کلوب شاهنشاهی قرار داشت. این باشگاه که دو طبقه بود، برخلاف سایر منازل تهران که قسمت اعیانی آن معمولاً در عقب حیاط یا باغ و یا باغچه واقع بود، قسمت اعیانی یعنی بنای اصلی و مفید در جبهه خیابان بنا شده بود.

کلوب شاهنشاهی جایگاه وقت گذرانی و تفریح جمعی معین از ثروتمندان و رجال سیاسی وقت بود که در عین حال متجدد و به اصطلاح فرنگی مآب نامیده می‌شدند. عصرها تعدادی از رجال سیاسی و دولتمندان و برخی از کارکنان سفارتخانه‌های بیگانه مقیم در بار ایران و بعضی ایرانیان غیر مسلمان که عضو باشگاه بودند، در آن محل گردمی آمدند و اغلب تا پاسی از شب گذشته اوقات خود را صرف قمار یا خواندن جراید و مطبوعات ایرانی یا فرنگی می‌نمودند.

خیابان علاءالدوله (فردوسی کنونی) محل سفارتخانه‌های مقیم تهران و مسکن اغلب رجال سیاسی و دولتمندان بود .

انجمن اخوت و خانه ظهیرالدوله در همین خیابان بود. «انجمن اخوت در سال ۱۳۰۵ هـ.ق به دستور صفی‌علیشاه تشکیل و جلسات آن محرمانه در حضور صفی منعقد می‌گردید و در پانزدهم شعبان ۱۳۱۷ هـ.ق به دستور ظهیرالدوله در ملک شخصی خود واقع در خیابان علاءالدوله (فردوسی) علناً تشکیل گردید. در زمان ظهیرالدوله هر سال جشن ولادت پیامبر اسلام و حضرت علی - که درود خدا بر آنان باد - و نیز عید غدیر و جشن گل که در فصل فروردین برپا می‌شد، گروه‌ار کستری تحت نظر درویش - خان که از مریدان صفا (ظهیرالدوله) بود ترتیب داده می‌شد. میرزا علی اکبر شیدا سرودی می‌ساخت و ظهیرالدوله تصحیح می‌کرد.»^۱ و به همراه گروهی نوازندگان از جمله رکن‌الدین مختار آخرین رئیس کل شهر بانی دوره رضاشاه اجرا می‌شد.

۱- سیری در تصوف، تألیف نورالدین مدرسی چهاردهی، صفحه ۱۵۳ و ۱۵۵

صفا تشکیل انجمن اخوت را از مظفرالدین شاه اجازه گرفته بود. در زمان محمدعلی شاه انجمن بسته شد و بار دیگر در ذیقعدۀ سال ۱۳۲۷ ه. ق. باز شد و زمان احمدشاه قاجار فعالیت خود را از سر گرفت.

در محله شاه آباد - فاصله میان میدانهای مخیرالدوله و بهارستان - و کویها و گذرهای آن گروهی خوانین و روحانی و چند نفر سردستگان کسبه بازار تهران و معدودی سیاستچی زندگی می کردند. ناحیه دولت به گونه اعم و شاه آباد به طور اخص مسکن سیاستچیان بدون قشون بود که گهگاه با اسبابچینیهای مختلف - این دسته یا آن دسته را روی کار می آوردند و دیری نمی بایید آنها را عوض می کردند. مجلس شورای ملی و مسجد سپهسالار در حیطه کلانتری دولت بود و به طوری که در صفحات آینده اشاره خواهیم کرد، بسیاری از وقایع سیاسی و جنجال برانگیز در همین ناحیه به وقوع پیوسته است.

ناحیه حسن آباد

ناحیه حسن آباد را کمیساریای نمره ۳ اداره می کرد و آن شامل گذر تقی خان و گذر شیخ هادی و خیابانهای فرمانفرما (حافظ فعلی) و امیریه و حدود سفارتخانههای شوروی، ایتالیا و فرانسه و کویها و برزنیهای آن حدود بود.

از ابتدای میدان توپخانه تا میدان موزه، خیابان میدان مشق گفته می شد. و در شمال خیابان عمارت قزاقخانه و مدرسه قزاقان^۱ و در قسمت جنوبی خیابان، درست روبروی ساختمان بانک سپه امروز اداره نظمیۀ تهران و طویله اسواران پلیس و بیمارستان وزندان نظمیۀ دوره و ستداهل سوئدی قرار داشت.

۱- قزاق: (۱) - فردی از قوم قزاق (۲) - سرباز سواره نظام روسی در عهد تزارها

و او آخر قاجاریه (۳) - سرباز ایرانی که تحت تعلیمات صاحب منصبان روسی تربیت شده و به لباس قزاقان روسی ملبس بودند. فرهنگ استاد معین، ج ۲، صفحه ۲۶۷۲.

بیمارستان سینا که آن روز گاربه نام مریضخانه دولتی نامیده می‌شد، پس از میدان موزه امروزی و گذر تقی‌خان در جنوب آن واقع بود.

میدان مشق جای آموزش نظامیان و محل اجرای تمرینات رزمی قزاقان بود. در وسط میدان مشق توپ بزرگی نصب شده بود که هر نیمروز با شلیک گلوله توپ وقت ظهر را اعلام می‌کردند و در ایام ولیالی ماه رمضان نیز با شلیک همین توپ موقع افطار و سحر را به مردم آگهی می‌نمودند. ساختمان امروزه شهر بانسی کل و وزارت - امور خارجه و موزه‌ها و دیگر ادارات و نهادهای دولتی در همین میدان مشق بنا شده‌اند.

میرزا رضای کرمانی، کشنده ناصرالدین شاه، را در همین میدان به دار آویختند و نیز نخستین هواپیمای در تهران در همین میدان فرود آمده است.

در خیابان مجاور میدان مشق که بعدها به نام احمد قوام «قوام السلطنه» نامیده شد، یک میسیون مذهبی نخستین مدرسه آمریکایی را در تهران پایه گذاشته و نیز یک باب کلیسا که هنوز هم مانده است در این خیابان ساخته شده بود.

میدان حسن آباد از احداثات میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی است و می‌گویند که آن میدان را به نام پدرش میرزا حسن آشتیانی، حسن آباد نامیده است. میرزا یوسف افزون بر میدان یاد شده از مقابل گذر وزیر دفتر فعلی خیابانی احداث کرد که تا ونک که ونک مستوفی می‌گفتند، امتداد داشت و روستاهای حسن آباد و بهجت آباد و یوسف آباد در مسیر آن خیابان قرار داشتند.

محلله حسن آباد جای به اصطلاح آن روز میرزاها و پشت‌میز نشین‌ها یعنی تحصیل کردگان و باسوادهای تهران بود. در گذر تقی‌خان نیز عده‌ای کسبه خیابانهای فرمانفرما و دروازه قزوین و نیز گروهی افراد و افسران قزاق خانه داشتند.

در کویهای شمالی ناحیه حسن آباد نیز اغلب خارجیان و اقلیتهای مذهبی و تحصیل کردگان خارج کشور و بعضی دولتمردان می‌نشستند.

خیابان میدان مشق به باغشاه منتهی می‌شد.

ناحیه سنگلج

کمیساریای نمره ۴ ناظم ناحیه سنگلج بود. این ناحیه یکی از نواحی کهنه و پرجمعیت تهران شمرده می‌شد و دارای محله‌ها و گذرها و اماکن عمومی متعدد از جمله حمام‌ها و تکایا و مساجد فراوان بود. حدود ناحیه سنگلج از جنوب خیابان میدان مشق شروع می‌شد و تا چاله حصار که گذر مستوفی الممالک باشد، ادامه داشت.

پیش از آن که قسمتی از ناحیه مزبور به پارک وسیع شهر تهران تبدیل شود، در روزهایی که مورد نظر ما است، ناحیه سنگلج یکی از مراکز مهم سیاسی شهر تهران محسوب بود. بسیاری از وقایع و حرکات سیاسی از همین ناحیه سرچشمه گرفته‌است. همین وقایع بخش مهمی از تاریخ سرزمین ما را شامل می‌گردد. برای مثال واقعه تنباکو دردوره ناصرالدین‌شاه از درون همین ناحیه سنگلج به تمام تهران جاری شد و در نهضت مشروطیت نیز سنگلج هم پایگاه مشروطه‌خواهان و هم جایگاه مخالفان مشروطه بود. حتی اماکن و حمام‌ها و گذرهای این ناحیه و روش تفکر مردم آن مایه تعدادی از داستانها و قصه‌ها در ادب ایران شده‌است.

کوچه‌های ناحیه سنگلج بسیار باریک، پرپیچ‌وخم و کثیف و خانه‌های آن بیشتر محقر و کاهگلی بودند. برخی از این کوچه‌ها نیز به وسیله طاق پوشیده شده بود. گذشته از خانه‌های محقر و منازل کوچک چندین منزل اعیانی و چندین انبار بزرگ که در حقیقت جای احتکار ارزاق عمومی بود، در همین ناحیه قرار داشتند.

می‌گویند وقتی کنت دومونت فرت^۱ وزیر نظمیه و احتسایه یعنی وزیر شهر بانی و شهرداری تهران شد، یکی از اقدامات او ویران کردن همین طاقها بویژه در محله سنگلج بود. زیرا وقتی سارقین و دزدان تحت تعقیب مأموران شهر بانی قرار می‌گرفتند، چه بسیار می‌شد از راه همین طاقها و بامهای بهم پیوسته بگریزند.^۲ چاله حصار یکی از محله‌های معروف سنگلج بود. بنای این محله روی

1- Conte de monte Forte

۲- دار الخلافه تهران، نگارش آقای ناصر نجمی، صفحه ۳۰۷

زمینهای چال و پست قرار داشت. روزهای عاشورا سوگواران و دسته‌های سینه‌زن نخست در آنجا جمع می‌شدند و آنگاه از آن نقطه به محله‌های دیگر تهران می‌رفتند. و چون در چاله حصار هر سال در مراسم سوگواری دهه محرم تعدادی سرودست شکسته می‌شد و یا قتلهایی به وقوع می‌پیوست، مستوفی الممالک معروف به «آقا» صدراعظم ناصرالدین‌شاه دستور داد زباله‌های تهران را در آن زمینهای پست و چال ریختند و آنرا پر کردند و حتی باغی هم در آن محل برای خودش احداث کرد. گذر مستوفی امروز از بقایای محله چاله حصار می‌باشد.

عمارات دوستعلیخان نظام‌الدوله پدر معیر الممالک و خزانه عضدالملک که در شروع سلطنت سلطان احمدشاه قاجار مدتی نایب السلطنه بوده، در ناحیه سنگلج بود. مسجد سنگلج، حسینیه عضدالملک و تکایای آب پخش کن و دباغخانه نیز در همین ناحیه قرار داشت.

ناحیه قنات آباد

کمیساریای نمره ۵ تهران در ناحیه قنات آباد بود و ناحیه مزبور درست زیر دست ناحیه سنگلج قرار داشت. دروازه‌های عتیق و جدید دروازه قزوین و نیز دروازه‌های گمرک و خانی آباد در محدوده این ناحیه بودند.

روستاهای وصفنار، قلعه مرغی و خانی آباد در حومه جنوبی این ناحیه بود و بازارچه قوام‌الدوله و کوچه وزیر نظام و گذر وزیر دفتر و بازارچه مهدی‌موش و پل - امیر بهادر و سراب وزیر و محله آرامنه و نیز سبزیکار امین‌الملک و ساعت‌مشیر السلطنه در این ناحیه قرار داشتند. سبزیکار امین‌الملک که امروزه به خیابان بلورسازی و مرکز آموزش ژاندارمری و تعدادی کوچه تبدیل شده است به ویژه درسیزده نوروز و روزهای داغ تابستان تفرجگاه توده‌های مردم تهران بود که از نعمت باغهای شمیرانات محروم بودند.

کریم‌خان مختار السلطنه، یکی از وزرای نظمیته شهر تهران در دوره قاجاریه

نیز بیرون از دروازه گمرک باغ وسیع و گسترده‌ای داشت که بعد خرد کردند و قدری از آن خیابان مختاری امروز است. خانه مسکونی مختار السلطنه در خیابان آرامنه سر پل امیر بهادر بود.

مردم این ناحیه اکثر آذقشر متوسط و به اصطلاح کاسب کار و پیشه‌ور بودند و چند تن از مردان سیاسی معروف و بازرگان نیز در این ناحیه سکونت داشتند. بازارچه قوام الدوله و بازارچه معیرو گذر وزیر دفتر منسوب به قوام الدوله و معیر الممالک و میرزا هدایت الله وزیر دفتر از رجال سرشناس دوره قاجاریه می‌باشند. کاروانسرای نفتی در میدان عتیق دروازه قزوین (وحدت اسلامی کنونی) و بازارچه قوام الدوله مرکز تجمع و سکونت و کسب و کار بسیاری از مردم تفرش و آشتیان و به‌طور کلی منطقه مسکونی بازاریان و کسبه تهران و برخی از روحانیون بوده است.

یک‌رشته واگن اسبی از این ناحیه به میدان توپخانه کشیده شده بود.

ناحیه محمدیه

کمیساریای نمره ۶ ناحیه محمدیه را اداره می‌کرد. این ناحیه درست در جنوب ناحیه بازار قرار داشت و از میدان محمدیه (اعدام) شروع می‌شد و به گارماشین و دروازه شاه عبدالعظیم ختم می‌گردید. محله‌های صابون‌پزخانه، چاله میدان و چاله سیلابی و سرقبر آقا و بازارچه‌های زعفران باجی و صاحب جمع و گود زنبورکخانه و گذر بابا نوروز علی و باغ انگوری و چال خرکشی و عمارت گمرک و انبار گندم و غسلخانه و گارماشین و میدان امین السلطان در محدوده آن ناحیه بودند.

ناحیه محمدیه یکی از پرجمعیت‌ترین و شلوغ‌ترین و عقب‌مانده‌ترین ناحیه‌های تهران به‌شمار می‌رفت. دروازه‌های محمدیه و غار و حضرت عبدالعظیم در این ناحیه واقع بودند. وجود میادین مختلف از جمله امین السلطان، کاه‌فروشان و سبزی‌فروشان مراکز بافروشی تهران بود و پاتوق و توقفگاه قطارهای ممتد و طولیل شتران قوی - جثه خراسانی و اردبیلی که اولی از خاور ایران و دومین از قسمت مغرب به تهران

می‌رسیدند.

بازتاب زنگ شتران درپگاه مردم تهران را از خواب‌گران بیدار می‌کرد و آنان را به تداوم حیات اجتماعی خود نوید می‌داد.

گودزنبورکخانه^۱ جای بینوایان تهران بود و بیماریهای آبله و کچلی و تب و - نوبه میان ساکنان آن غوغا می‌کرد.

بعد از گود زنبورکخانه بازارچه زعفران باجی و گذر قاطر چیان و آن‌سوتر محله ارمنی‌نشین بود. در محله ارمنیان که فقیرنشین هم بود یک کلیسای کهنه وجود داشت. ارمنی‌ها تنها در این نقطه شهر سکونت نداشتند. کشاورزان ارمنی درونک مستوفی زندگی می‌کردند و متوسطین آنها در خیابان ارمنه و شمال میدان حسن آباد یعنی نواحی ۵ و ۳ و دولتمندان نیز در نقاط شمالیتر شهر زیست می‌نمودند. میدان کاه‌فروشان بارانداز کاه‌فروشها بود. در این میدان افزون برداد وستد کاه و یونجه و نظایر آنها معرکه هم گرفته می‌شد و گاهی نمایش‌های عجیب و غریب هم به‌موقع اجرا گذاشته می‌شد. «لوطی عظیم» لوطی معروف تهران در این میدان بساط حقه‌بازی داشت و خیمه‌شب‌بازان و شیشه‌خوران برای مردم نمایش می‌دادند و پیرزنان فال - نخود می‌گرفتند.

عصرهای پنجشنبه هر هفته نیز فال‌گیران، مارگیران و حقه‌بازان و معرکه راه‌اندازان سرقبر آقا جمع می‌شدند و جمعی قوچها و خروسها را به‌جنگ و امی داشتند و به‌عنوان صدقه از مردم و زوار و عابرین پول می‌گرفتند. در جنوب خاوری قبرستان عمومی بقعه حاج میرزا زین‌العابدین قرار داشت که روزی امام جمعه تهران بود و داماد ناصرالدین شاه قاجار.

۱- زنبورک: تصغیر زنبور است و توپ کوچک را گویند و نوعی از اسلحه باشد. سر آن بغایت تیز. برهان قاطع، ج دوم، ص ۱۰۳۴. زنبورک در نظام قدیم نوعی توپ کوچک بوده که آن‌را به‌شتر می‌بستند، در دوره صفویه و قاجاریه. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۷۵۰ و زنبورکخانه محلی بود که زنبورکها را در آن نگاهداری می‌کردند. ایضاً فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۷۵۰.

از این نقطه به آسانی خانه‌های محقر گودزنبور کخانه و خندق قدیم دیده می‌شد و از بازارچه بابانوروز علی به میدان امین السلطان راه داشت.

گذر یا بازارچه بابانوروز علی منازل ساربانهای شترخانه دولتی و قاطرچیان بود. این قاطرچیان معمولاً از بین افراد شرور و دزد برگزیده می‌شدند و لفظ قاطرچی که يك دشنام شمرده می‌شد ناشی از وضع شخصی و اجتماعی و اخلاقی همین قاطرچیان حکومتی بود. قاطرچیان حکومتی غروب آفتاب که می‌شد در خط قزوین راه مسافران را می‌بریدند و مال آنان را به یغما می‌بردند و هنوز صبح نشده در قم بودند و مال مسروقه را آب می‌کردند.

سرقتهای بیرون شهر و حومه تهران اغلب کار همین قاطرچیان بود. نواب قاطرخانه‌ها و شترخانه‌ها همه صاحب ثروت‌های کلان بودند و خود و خویشان آنان در این گذر سکونت داشتند و حکم آنان هم خیلی نافذ بود.

خیابان اسمعیل بزاز که بعدها به نام عارف نامدار ایران مولوی رحمت‌الله علیه نامیده شد، منسوب بود به اسمعیل بزاز یکی از مقلدان و بازیگران و مسخره‌های دوره ناصرالدین شاه.

می‌نویسند وقتی آنتوان کنت به وزارت نظمیته تهران منصوب شد، به تحریک کامران میرزا حاکم تهران که باطناً با تصدی کنت موافق نبود و اقتدار و اختیار خویش را با آمدن کنت محدود می‌دید، بعضی متنفذان و رجال دولت و حتی طبقات مردم را علیه کنت می‌شورانید. حتی اسمعیل بزاز مقلد را وادار کرد در حضور شاه تقلید یا ادای کنت را در بیاورد. کنت مطلب را شنید و دگرگون شد و به داروغگان شهر سپرد تا هر کجا اسمعیل بزاز را دیدند آزار کنند. داروغه‌ای اسمعیل بزاز را گرفته و کتک مفصلی می‌زند و بر اثر آن اسمعیل بزاز به شاه عارض می‌شود و ناصرالدین شاه حکم به سیاست (تنبیه) داروغه می‌دهد.^۱

چاله میدان یکی از محله‌های معروف و به نام ناحیه محمدیه بود. و امامزاده

سید اسمعیل درست در ناف یعنی مرکز این محله قرار داشت^۱. در این محله مردمی زیست می کردند که بر اثر نا آگاهی و بی سواد و فقر فرهنگی از همه چیز و همه جا بی خبر بودند و اخلاق و رویه غریب داشتند. لوطیهای عنتر باز آن مشهور بودند و اکبر - جگر کی پهلوان بزرگ آن محله بود. هالو مراد شیشه خوار دز معر که های خود از يك - تا ده لوله لامپای سی را می خایید و می بلعید و لوطی عبدالله و لوطی غلامحسین ساعتی را درهاون می کوییدند و با تردستی از درون يك هندوانه بیرون می آوردند. پاتوق دایی بربری زالفروش نیز در این محله بود.

علی رغم سایر نواحی شهر که معر که چهار درویش و فال نخود و خیمه شب بازی و غیره به دستور مستشاران سوئدی نظمیه ممنوع بود، در کوچه های محله چاله میدان این قبیل عملیات به چشم می خورد و رواج کامل داشت.

حجامت چیان آزموده و ماما های قدیمی و سرطاس نشینان در همین چاله میدان زندگی می کردند. سرو وضع مردم این محله تماشایی بود. وقتی حرف یا نقلی پیش می آمد یا سرمختصر پولی میان شان اختلاف می افتاد، قصد کشتن و از میان بردن یکدیگر را می کردند. مردم این محله در حقیقت قشون بی جیره و مواجب سیاست چیهای بی قشون ناحیه دولت بودند.

این مردم به کلی از عالم سیاست دور بودند و زندگانی را با بی قیدی مخصوص ادامه می دادند. هر موضوع که در پایتخت یا جهان روی می داد و هر مطلب که نقل محافل می شد در این محله و دیگر محله های ناحیه محمدیه پنهان می ماند.

هر گاه دزدی یا جنایتکاری بر حسب اتفاق از زندان شهر بانی تهران می گریخت پلیس بزهکار فراری را در خانه ها و اماکن این محله و دیگر محله های ناحیه محمدیه می جست و سرانجام نیز او را در همین ناحیه دستگیر می کردند. لفظ چاله میدانی در میان تهرانیان يك ناسزا و دشنام بود.

۱ - اشاره است به تصنیفی که عوام می خواندند و می گفتند: سید اسمعیل ناف چاله

در ناحیه محمدیه قهوه‌خانه‌های متعدد وجود داشت که بعضاً پاتوق گروهی از تبهکاران باشگردهای ویژه بود. قداره‌بندان و قمه‌کش‌های ناحیه محمدیه معروف و زبانزد عوام و مورد توجه خواص بودند.

بسیاری از دلقکها و مطربهای تهران نیز در ناحیه محمدیه سکنی داشتند. چاله - سیلابی خود یکی از محله‌های کهنه ناحیه محمدیه بود و دست کمی از چاله میدان نداشت.

می‌نویسند عده‌ای از افراد این محله به تحریک بعضی عوامل دولتی دختر کنت - دومونت فرت اتریشی، نخستین رئیس شهربانی تشکیلاتی تهران را به منظور ارباب وی ربوده و به چاله سیلابی می‌برند. تصنیف‌سازان ابیات زیر را به همین مناسبت می‌سرایند که مدتها ورد زبان مردم تهران بوده است:

لیلی را بردند چاله سیلابی، لیلی بر اش آوردند سب و گلابی، لیلی
لیلی گل است، لیلی خیلی خوشگل است، لیلی^۱

گار ماشین دودی یا خط آهن تهران - ری در این ناحیه بود. ناصرالدین شاه - قاجار امتیاز کشیدن این خط آهن و بنای گار ماشین را در دسامبر ۱۸۸۶ میلادی به «فایوس بوتان» مهندس بلژیکی داده بود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مآثر و الاثار زیر عنوان فتنه عظمی بر سر راه - آهن نوشته است:

«از بابت تلف شدن شخصی از مسلمین که زیر ماشین دودی افتاده بود، و هجوم عامه مردم، غوغایی بر سر عملجات که فرنگی می‌باشند و کشته شدن یک نفر مسلم به گلوله یکی از فرنگان و خراب کردن و سوختن و شکستن جمع واگونها و ابنیه متعلقه به شمن دوفر - راه آهن - و تنبیه و مصادره گروهی فراوان از غوغایان در صفر هزار و سیصد و شش».

ایستگاه ماشین دودی صحنه فعالیت شیادان، جیب‌بران و گوش‌بران و

کلاهداران نیز بود. مرشد بلقیس در کار ماشین مرثیه‌خوانی و مداحی می‌کرد. ظرفا او را مرشد ماده می‌نامیدند. علاوه بر مرشد بلقیس «ممدلی یکدست» جیب‌بر معروف آن زمان نیز یکی از تیولداران کار ماشین بود. بچه‌های به اصطلاح «پای-ماشین» اصولاً با درس و کتاب دوست نبودند و از نظر انتظام و اضطراب محله پای-ماشین میزان الحساره تهران شمرده می‌شد. کرایه ماشین دودی از تهران به‌ری و بالعکس در دوره احمدشاه قاجار نخست هفت‌شاهی بود، ولی بعد ده‌شاهی شد.

ناحیه شرق (قاجاریه)

کمیساریای نمره ۷ تهران ناحیه شرق را اداره می‌نمود. آن روزها ناحیه شرق تهران معمورترین و آبادترین ناحیه تهران بود، و بسیاری از وزیران و دولتمردان و حکام و روحانیون و ثروتمندان تهران در آن ناحیه سکونت داشتند و از همین رو به‌مرور مساجد و مدارس مذهبی متعدد و حتی آب‌انبارها و نوانخانه‌ها در آن ناحیه ساخته بودند. این ناحیه در مجاورت بعضی از محله‌های ناحیه دولت بود و از این رو از دید انتظامی از سایر نواحی مهم‌تر محسوب می‌شد.

در کاروانسراهای ناحیه ۷ در ماه‌های محرم و صفر و رمضان به فقرا آش و پلو داده می‌شد و مساجد آن پناهگاه بینوایان در بحبوحه سرما و گرما بود. مردمان خیر، شبهای جمعه به نام خیرات و میرات‌نان و حلواپخش می‌کردند. تکایا و خانقاهها ظاهراً وسیله‌ای بود تا فقرا و ناداران از موقوفات برخوردار شوند، ولی در حقیقت مردم مرفه آن ناحیه هدفشان تأمین جان و مال خود بود. خیابانهای علاءالدوله (ایران بعدی) و ادیب‌الممالک و گذر نایب‌السلطنه (گوته بعد) و محله قجرها و کوچه‌آبشار در محدوده این ناحیه بود.

خانه و باغ حاج محمدحسن امین‌الضرب معروف به کمپانی و همچنین باغ آصف و باغ امین حضور و خانه و مدرسه میرزا محمود وزیر، معاون حاکم تهران و بسیاری دیگر از رجال سیاست در این ناحیه بود.

اراضی دولاب در آن روزگار صیفی کاری و سبزی کاری می شد و تره بار و سبزیهای مصرفی مردم تهران را به وفور تأمین می کرد و افزون بر این تفرجگاه مردم و ساکنان خسته پایتخت هم بود.

محله قجرها که آن روزها مسکن برخی از روسپیان بود، پاتوق غداره بندان - چاله میدانی و پولداران و خوش گذرانان نواحی دیگر پایتخت بود.

به گونه ای که نقل می کنند: «روспیان و زنان و لگردد نخست در تمام تهران پراکنده بودند. کنت دومونت فرت دستور داد از پراکنده بودن آنان به منظور جلوگیری از فحشا و ایجاد مزاحمت برای مردمان نجیب جلوگیری شود و از این رو آنان را پس از جمع آوری و ادار به سکونت در محله چاله سیلابی در ناحیه محمدیه کردند که خود باعث شکایت جمعی از زنان محله چاله سیلابی گردید.»^۱

ناحیه بازار

ناحیه بازار حوزه حفاظت کمیساریای نمره ۸ بود.

چهارسو بزرگ در ناحیه بازار در گذشته قرارگاه داروغه شهر و بازار بود. در آن روزها شهر تهران فاقد روشنایی بود و محله های شهر و بازار در تاریکی ژرف فرو می رفت و از این رو پاسبانی بازار و مراکز دارایی و اموال عده ای از مردم از اهمیت ویژه ای برخوردار بود.

بازارهای مختلف از قبیل بازار مسگرها، بازار پالاندوزها، بازار کفاش ها، بازار آهنگرها، بازار کفن فروشها، بازار توتون فروشها، بازار کلاه فروشها و نظایر آنها، نمایشگر اصناف بازاری و انواع و اقسام پیشه و ران آن زمان است.

بازار بزرگ تهران در پایان دوره قاجاریه، گذشته از مرکزیت عمده دادوستدهای بازرگانی، گردشگاه مناسبی برای بیکاره های تهران و جایگاه پرسه زنی درویشان و عده گاه ملاقات کنندگان و دوستان و محل نشر اکاذیب و شایعات و جای استماع

و تحلیل اخبار و منشاء بسیاری وقایع و حوادث بود. در ناحیه بازار کوچه‌های طاق‌پوش فراوان بود و گذرهای متعدد و مساجد زیاد قرار داشت.

بازار بین‌الحریمین خود یکی دیگر از مراکز سیاسی پایتخت شمرده می‌شد و شخصیت‌های برجسته‌ای در حدود آن بازار زندگی می‌کردند. جامع سلطانی علاوه بر احتفالات مذهبی محل فعالیت‌های سیاسی هم بود. اصناف مختلف بازار تهران در حرکت مشروطه‌خواهی همراه دیگر اقشار مردم با تعطیل بازار و بستن حجره‌ها و تیمچه‌های خود عملاً مؤثر واقع شده بودند. بازار آهنگرها قطب صنعتی تهران بود. کاروانسرای معروف به «دالان دراز» مرکز ورود کالاهای تجارتهی عمده به‌شمار می‌رفت. کاروانسرای مزبور از قسمت جنوبی به کوچه غریبان و گودزنبور کخانه و چاله‌سیلابی یعنی سه محله ناحیه محمدیه راه داشت.

باید دانست در آن روزگار مرکز کالاهای پست از ناحیه بازار تهران بیرون بود. به بیان دیگر بازار پالان‌دوزها، بازار کهنه فروشها، بازار کفن فروشها در محله سر قبر آقا واقع بود که هم به میدان مال (خر، اسب، مادیان) فروشها و میدان امین‌السلطان وهم به گورستان نزدیک بود. هر روز جمعیتی انبوه از نواحی مختلف تهران و حومه و حتی شهرهای دیگر برای خرید اجناس مورد نیاز خود به این بازارها که موافق احتیاج اکثریت مردم بود رفت و آمد می‌کردند.

بازاریان در مساجد بازار نماز می‌گزاردند و در جلو پزیها غذا می‌خوردند و مال یعنی خر و استر سواری خود را در کاروانسراهای متعدد که به منزله پارکینگ‌های امروزه بود نگاه می‌داشتند. آنان هر کدام در امور سیاسی و دعاوی حقوقی خویش را سیاستمداری حاذق و وکیلی ماهر می‌پنداشتند و ضمن دسته‌بندی و پشتیبانی مالی سیاستمداران بی‌قشون ناحیه دولت را یار و یاور بودند و ضمناً از فواید حاصله نیز برخوردار می‌شدند. منشی هر تجارتخانه را میرزا می‌گفتند و کارهای سرپایی را

پادوها انجام می‌دادند.

بازاریها به مصداق «من یشبه بقوم و هومنهم» دارای وضع و پوزیسیون خاصی بودند و اکثر درخانه‌های وسیع و نواحی آباد و معمور شهر سکونت داشتند.

ناحیه عودلاجان

ناحیه عودلاجان را کمیساریای نمره ۹ پاسبانی می‌کرد. این ناحیه دربرگیرنده محله یهودیها و محله پامنار و محله‌های سرپولک و سرچنک بود. میدان شمس‌العماره شترگلوی این ناحیه گسترده بود و بازارچه مروی و کوچه حاجیها به آخر محله یهودیها می‌پیوست.

در میدان شمس‌العماره که در روزگار ما منظره قدیمی خود را کلا از دست داده است، آنروزها يك حوض بویناك آکنده از لجن وجود داشت. در سابق در این میدان مراسم آتش‌بازی اجرا می‌شد. نزدیک مدرسه «خان مروی» قهوه‌خانه‌ای بود که مرکز شبانه‌روزی رؤسای اصناف تهران بود. «چای‌آور» این قهوه‌خانه که خود از «پیش - کسوتهای» قدیم زورخانه بود، یکمرتبه دوازده استکان چای را روی هم چیده و تا آخر قهوه‌خانه به مشتریان می‌رسانید و ضمن انجام تعارف خاص بامشتریان حتی يك قطره چای هم از استکانها فرو نمی‌ریخت.

در جلو خان مدرسه مروی يك یا دو دکان سنگتراشی بود که هاونهای سنگی و بام‌غلتان و سنگ قبر می‌تراشیدند. هم‌چنین چندین باب دکانهای پینه‌دوزی و قفس - سازی نیز دایر بودند. مدرسه خان مروی در شمار نخستین دارالعلم‌های سده سیزدهم و چهاردهم معارف اسلامی به‌شمار می‌رود.

در سه‌راه حاجیها هنوز يك قراولخانه از قراولخانه‌های دوره کنت و یا شاید پیش از آن دوره قرارداد تصویب سربازانی را روی کاشی‌های دیواره قراولخانه نقش کرده بودند.

در این قراولخانه و دیگر قراولخانه‌های شهر تهران در دوره قاجاریه شماری

مردم بینوا بالباس اتریشی به نام سر باز خدمت می کردند. دیسپلین و انضباط به هیچ وجه در کار نبود و سر بازان عموماً از کاربرد فنون نظام و تاکتیک بی خبر بودند. این سر بازان گاهی صبحها به میدان مشق گسیل می شدند.

آنها هنگام بازگشت از میدان مشق اغلب شلوار نظامی را بیرون آورده و تنبان گشاد پوشیده و گاهی هم با همان لباس نظام اتریشی تبر به دوش گرفته یا ساطور برداشته و مبادرت به هیزم شکنی و قصایی می نمودند. در آن روزگار قصایبها صورت منظم نداشت. در هر گذرگوسفندی را بدار کشیده، قطعه قطعه نموده و به فروش می رساندند. افراد قراولخانهها، وقتی عروس از جلوی قراولخانه می بردند سر راه عروس طناب می بستند و مانع عبور عروس می شدند و تا مبلغی نمسی گرفتند طناب را بر نمی داشتند.

در آغاز تأسیس شهر بانی تشکیلاتی در تهران افراد فوج نایب السلطنه کامران میرزا در قراولخانههای تهران مستقر بودند و به ملاحظه دردانه بودن نایب السلطنه در خیلی از امور دست اندازی می کردند. افراد این فوج غالباً با مأموران پلیس درگیر می شدند و گذشته از مزاحمت اهالی درگیرهای شدید نیز ایجاد می نمودند.

کنت دومونت فرت مذکور از آنجا که هم رئیس شهر بانی و هم شهردار تهران بوده، بر حسب وظایف مقرر اغلب در اموری دخالت می کرده که برای مردم آن روزگار در حکم بدعت و مخالفت با سنت بود و همین دخالتها و گزارش رفتار دولتمردان و متنفذان زمان به شاه، سبب شده بود تا عده ای چون کامران میرزا نایب السلطنه، امین - السلطان صدراعظم و میرزاعیسی وزیر، معاون حکمران تهران در مقام مخالفت و ضدیت با کنت بر آیند. بگونه ای که نوشته اند صدراعظم می کوشد اضافه خرج اداره پلیس را قطع کند و در پاسخ این رباعی ناصرالدین شاه که گفته بود:

اندیشه کنید جمع رندان ز پلیس زیرا نرود به خرج آنان تدلیس
از کنده کنت دومونت فرت نیست رها در چرخ اگر خطا نماید برجیس

شیخ الرئیس قاجار رباعی مشهور زیر را می سراید:

هدست شود اگر به ابلیس پلیس در چرخ عطاردش شود خفیه نویس
 يك مو نشود ز خایه رندان کم گر ناوه شود تمام خاک پاریس
 چون شهر تهران در دوره ناصرالدین شاه گسترش یافت و برجها و باروهای جدید
 ساخته شد، قرار گردید زمینهای کناره خندق عتیق را آباد و مسکون سازند و چون نظر
 این بود که در مجاورت ارگ و بیوتات سلطنتی مردمی به اصطلاح شایسته اقامت
 بگزینند، از این رو عده‌ای از رجال دولت و اشراف را در قسمت شرق ارگ سکونت
 دادند و گذرها و محله‌های تازه ساز چون کوچه حاجیها به تجار عمده اختصاص
 داده شد.

در تهران آنروز گروههای اجتماعی و مذهبی غالباً به سبب همانندی خود در
 یکی از نواحی تهران زندگی می کردند: محله حاجیها، کوچه صدتومانها، کویهای
 کلیمی‌ها و آرامنه و نیز بازارها و رسته‌های گوناگون که نمودار همین همانندی
 گروهی است.

در محله حاجیها آب انبار و مسجد وجود داشت. بازارچه‌ای در انتهای این
 کوچه حدفاصل محله کلیمی‌ها از دیگر محلات ناحیه عودلاجان بود. سابقاً در این
 بازارچه عودلایان یا عودسایان دکان و مغازه داشتند و در این دکانها علاوه بر عود
 یا به اصطلاح آنروز «ادویه‌جات» شانه و عصا نیز می تراشیدند و نیز اشیاء دیگری هم
 می ساختند. از تراشه اشیاء مختلف برای بخور استفاده می شد و از این رو بازارچه
 یادشده همیشه معطر بود. چون این بازارچه را از سابق عودلایان می گفتند روی همین
 اصل نام ناحیه را هم عودلاجان گذاشتند.

محله سرپولک جزو ناحیه عودلاجان بود، در میان چهارراه سرپولک محوطه
 دایره گونه‌ای قرار داشت که آنرا از فرط تنگی و کوچکی سرپولک یا به اندازه يك پول
 سیاه می نامیدند.

یهودیه و زرتشتیان و معدودی اتباع بیگانه در ناحیه عودلاجان ساکن بودند.
 باید توجه داشت که دارالخلافة ناصری يك بار دیگر هم در دوره مظفرالدین شاه

توسعه پیدا کرد و به ۱۸ میلیون ذرع مربع رسید و محیط باستونهای تهران نیز به ۱۴۸۰ ذرع بالغ شد.

دار الخلافه مظفری به ۵ محله و هر محله به چند پاتوق تقسیم گردید. قبل از تشکیل نواحی ده گانه انتظامی دوره سوئدیها، هر محله را يك كدخدا و هر پاتوق را يك نایب و چند نفر پلیس اداره می کردند. محله عودلاجان که بعد ناحیه عودلاجان شد دارای چهار پاتوق بود. محله سنگلج ۹ پاتوق داشت. محله دولت دارای ۱۰ پاتوق و محلات بازار و چاله میدان نیز به ترتیب دارای ۵ و ۶ پاتوق بودند. هر پاتوقی در برگیرنده چند گذر بود. گذرها معمولاً به نام يك فرد سرشناس نامگذاری شده بود: گذر مستوفی، گذر آقا شیخ هادی، گذر لوطی صالح، گذر بابانوروز علی، گذر تقی خان و امثال آنها. محله های ناحیه عودلاجان یعنی پامنار و کلیمی ها نیز دارای کوچه های باریک، پرپیچ و خم و بدون سنگفرش بودند. در این ناحیه زرتشتیان آتشکده ای نیز بنا نموده بودند. در وسط محله یهودی نشین میدان کوچکی بود به نام سرچال که زباله منازل را در آن جا می انباشتند. بلندی کود زباله ها گاهی از ارتفاع منازل آن حدود بالاتر می رفت. گرمای خورشید و کنش و واکنش های شیمیایی در آن انباشته بوی گند ایجاد می نمود و زنبور و مگس فراوان بر فراز آن توده عظیم در جولان بودند، وحشرات آزادانه به انتقال جرثومه و میکروب می پرداختند.

در محله یهودیها همه چیز صبغه محلی گروهی داشت. از بزاز ورمال گرفته تا دعانویس و جادوگر و دلال همه یهودی بودند.

محله یهودیان کوچه های مسقف و خانه های گود و دخمه گونه داشت. و همه چیز از آرخالق^۱ گرفته تا نفیس ترین عتیقه ها یا گرانها ترین کتب خطی در انحصار آنان بود. دلالان یهودی این اشیاء و آثار را به قیمتهای نازل خریده و به قیمت گزاف به موزه های معتبر جهان می فروختند. محله سرچنک که سرپیچ هم

۱- آرخالق: (ترکی) قبایی است کوتاه دارای آستر و رویه که قدری پنبه در میان

داشته است. فرهنگ معین.

گفته می‌شد زیر دست محله یهودیان قرار داشت.

ناحیه شهر نو

ناحیه شهر نو قلمرو پاسبانی کلانتری ۱۰ بود. چون جدیداً احداث بود و تقریباً در پایان دوره قاجاریه در باختر شهر تهران ساخته شد، از این رو به ناحیه مذکور شهر نو می‌گفتند.

دروازه قزوین جدید یکی از چندین دروازه تهران در این ناحیه بود و راه نفوذی شمال و باختر کشور از آن می‌گذشت. در این ناحیه باغهای فراخ پر درخت متعدد وجود داشت و ساکنان آن از کوچندگان ولایات و سایر نواحی تهران بودند.

بخش سوم

کودتای ۱۲۹۹

روز اول اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی در تهران شایع بود که حوادثی در شرف تکوین است. گفته می‌شد سیدضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد، بامداد آن روز به قزوین رفته است تا با گروهی از قزاقان بریگادهمدان به تهران بازگردد.

روز دوم اسفند ۱۲۹۹ قویاً گفته می‌شد که اردوی قزاقان عازم تهران شده‌اند. از این رو از طرف دولت وقت دستور داده شد در مدخل دروازه قزوین تدابیر امنیتی اتخاذ شود و در تهران مقررات حکومت نظامی به موقع اجرا در آید.

بریگاد مرکزی مأمور حفاظت خندق و همکاری با ژاندارمری شد. و ژاندارمری مأمور جلوگیری از ورود قزاقان گردید.

مأموران کلانتریهای تهران و گشتیهای پلیس اعم از سواره و پیاده و آژانهای پست دروازه‌ها نیز طبق معمول وظایف روزمره خود را انجام می‌دادند.

می‌نویسند ژاندارمها همین که آفتاب غروب کرد از تهران خارج شده و به قرارگاههای خود در باغ‌شاه و یوسف‌آباد مراجعت کردند. هنوز پاسی از نیمه‌شب نگذشته بود که پیشقراولان اردوی قزاق بی‌هیچ مانع و بدون برخورد با نیروی بریگاد مرکزی از طریق دروازه قزوین وارد تهران شدند و باشلیک گلوله خوابیدگان را از

خواب‌ناز پرانندند.

گروه‌های قزاق به‌شهربانی تهران و دیگر کلانتریها حمله‌ور شده و افراد آنها را خلع سلاح کردند. در این حملات تنها اداره پلیس انتظامی و کلانتری ۲ ناحیه دولت ظاهراً چند دقیقه در مقابل تهاجم قزاقها مقاومت نمودند.

قزاقان نخست اداره پلیس را گلوله‌باران کردند. گلوله‌های توپ سقف اتاق سرکلانتر را خراب کرد و بر اثر ریزش سقف چیزی نمانده بود سرکلانتر پلیس که سوئدی بود کشته‌شود. مؤلف تاریخ یحیی بر این باور است که اجزای شهربانی تهران از اصل واقعه بی‌خبر بوده، ولی وستداهل سوئدی امکان نداشته بی‌خبر بوده باشد و بنا به مصلحت موضوع را به‌زیردستان خود اطلاع نداده است. قزاقان پس از اشغال شهربانی تهران در زندانها را باز کرده و زندانیان را آزاد کردند.

سرهنگ وستداهل شبانه با فرماندهان قزاق دیدار کرد. فرماندهان قزاق به او تکلیف کردند به افراد و عوامل شهربانی دستور دهد تا بانروی قزاق همکاری نمایند. ولی او همکاری را موقوف به صدور فرمان شاه کرد.

رئیس کل شهربانی تهران پگاه روز سوم اسفند ۱۲۹۹ با احمدشاه تماس گرفت و او را در جریان مذاکرات خویش قرارداد و به دستور احمدشاه مقرر گردید شهربانی تهران با نیروی قزاق در حفظ نظم تهران مشارکت نماید.

روز سوم اسفند افسران و افراد اداره تأمینات تهران و پلیس یونیفرمه‌یابه‌عبارت دیگر پلیس سیاسی و انتظامی با افراد قزاق برای جلب شاهزادگان قاجاریه و دولتمردان و دولتمندان از هر سو به حرکت درآمدند.

علی‌دشتی در کتاب ایام محبس در وصف بازداشت شدگان مزبور می‌نویسد:
بازداشت شدگان عبارت بودند از:

- ۱- اشراف که پیوسته عوامل دسیسه برضد هر حکومت محسوب می‌شوند و جز این که پیکر نالایق خود در آروی کرسی‌های وزارت مستقر سازنده هیچ مقصودی ندارند.
- ۲- طبقه استفاده‌چی که باید آنان را چون میکروب سل و سیفلیس از جامعه

محو و معدوم کرد. این دسته دهشتناک یا برای استفاده شخصی و یا گذران معیشت و یا کسب مقام و تحصیل ثروت همیشه با مقدرات مملکت بازی کرده و برای یک دستمال قیصریه را به آتش می کشند.

۳- آزادیخواهان. این دسته با خودخواهی و خودپسندی و سوءظن و بدبینی در گریه و تفرق و تشتت افتاده و عدم لیاقت خود را در هیئت اجتماعی ثابت کرده اند. بزرگترین شاهکار این دسته سیاست منفی و ریاکاری است.

در این بگیر و ببندها جمعی یا پنهان شدند و یا آهنگ آن نمودند تا در سفارتخانه‌های بیگانه بست بنشینند و یا به اصطلاح امروزه پناهنده سیاسی شوند و یا به خیال فرار افتادند.

روز چهارم اسفند انتظام شهر تهران با نیروی قزاق و مأموران شهربانی تهران بود. گشتی‌های قزاق و پلیس در ناحیه‌ها و محله‌های شهر در حرکت بودند و باتاریک شدن هوا از نظر روانی گهگاه به تیراندازی پراکنده مبادرت می نمودند.

مکالمات تلفنی و بست نشینی به کلی ممنوع اعلام شد و از حرکت وسایل نقلیه به خارج یا داخل تهران جلوگیری شد. وزارتخانه‌ها عملاً تعطیل شدند و کلیه جراید پایتخت به حالت تعطیل درآمدند و حتی تماس تلفنی با شهرستانها نیز قطع گردید. شماره بازداشت شدگان به تدریج فزونی گرفت و زندانهای قزاقخانه و شهربانی پر شدند. ناگزیر عده‌ای از زندانیان سیاسی را به باغ سردار اعتماد^۱ منتقل کردند. گروهی از محبوسین سیاسی نیز یا به نقاط مختلف کشور تبعید شدند و یا به باغ مجیدیه نزدیک قصر قجر زیر نظر سرهنگ جان محمدخان قرار گرفتند. به این قبیل زندانیان سیاسی «تحت نظری» می گفتند.

(۱) علی دشتی در «ایام محبس» ص ۱۲۱ می نویسد: امروز صبح به ما خبر دادند که عصر از زندان شماره ۲ شهربانی تهران به باغ سردار اعتماد خواهیم رفت. باغ مزبور در خیابان پروین الدوله یا ایرانشهر بعدی واقع بود که آن وقتها بیرون دروازه تهران و آن سوی خندق بود.

دیری نگذشت اعلامیه‌ای در ۹ ماده به امضای رئیس نیروی قزاق منتشر شد. از آنجا که اعلامیه مزبور با عبارت «حکم می‌کنم» آغاز می‌گردد، اعلامیه مزبور در نوشته‌های مورخان به همین نام معروف شده است.

به موجب این اعلامیه سرهنگ وستداهل سوئدی رئیس شهر بانی تهران زیر امر رئیس نیروی قزاق و فرمانده کل قوا قرار گرفت و از سوی احمدشاه قاجار سید ضیاء الدین طباطبایی، مدیر روزنامه رعد، نخست وزیر شد و مأمور تشکیل کابینه گردید.

سرهنگ کاظم خان یکی از افسران قزاق نیز سمت فرمانداری نظامی تهران را بدست آورد و بلافاصله آگهی زیر از سوی وی انتشار یافت.

اعلان

بر حسب امر شاه و اشاره بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکتی برای اطلاع عامه به نشر این اعلان اقدام و به عموم اهالی دارالخلافه مواد پنجگانه زیر را اعلام و اخطار می‌نماید:

ماده اول- نظر به این که حکومت نظامی در شهر دارالخلافه حکمفرما است، به استثنای طبقات نظامی عموم صاحبان اسلحه از اسلحه فروش گرفته و غیره مکلفند که اسلحه موجود در حجرات و اماکن و منازل خود را به انضمام فشنگ بدون فوت وقت به کمیساریای محل خود تسلیم و قبض دریافت نمایند.

ماده دوم- در قبض مزبور نمره و نوع تفنگ و تعداد فشنگ و اسم صاحب آن تصریح خواهد شد.

ماده سوم- شش روز بعد از نشر این اعلان کلیه اسلحه موجوده که قبلاً به به کمیساریای محلی تسلیم نشده باشد، بدون قبض اخذ و ضبط دولت علیه خواهد شد.

ماده چهارم- هر گاه ده روز از تاریخ نشر این اعلان بگذرد و صاحبان اسلحه

در اجرای مواد این اعلان تخلف و خودداری کرده باشند، علاوه بر اخذ و ضبط اسلحه، مرتکب به مجازاتهای سخت محکوم و حتی ممکن است اعدام شوند. ماده پنجم - به مأمورین نظمی و قوای تأمینیه حق داده شده و می توانند در هر موقع امکانه و منازل را که مورد سوءظن واقع شود تفتیش نمایند.

تبصره - تفنگهای ساچمه زنی و شکاری از موارد فوق مستثنی بوده و برای حمل آنها باید در این فاصله از اداره نظمی جواز تحصیل شود. رئیس تشکیلات نظمی و حاکم نظامی شهر مأمور اجرای مواد فوق هستند.

۱۲ حوت (اسفند) ۱۲۹۹ حکومت نظامی شهر - کاظم

به دنبال پخش این آگهی بسیاری از منازل بازرسی شدند و مقادیر مهمی اسلحه و مهمات کشف و ضبط گردید.

باید یاد آوری شود که روز هشتم اسفند نیز بیانیه ای از سوی سید ضیاءالدین نخست وزیر انتشار یافته بود که پاره ای از مواد آن در زیر درج می گردد:

(۱) دستگاه حکومت به عمارت لرزانی تبدیل شده که مفتخواران در آن اجتماع نموده اند.

(۲) باید کوشش شود کشور تنها با عواید داخلی خود اداره گردد و اداراتی که تأسیس آنها برای اسراف و تبذیر مالی است از میان برداشته شود تا نیازمند گرفتن وام از دیگران نباشیم.

(۳) از آنجا که فقط يك عدالتخانه راستین می تواند شالوده يك حکومت ملی باشد باید هر چه زودتر تأسیس شود.

(۴) خالصجات و اراضی دولتی باید بین دهقانان تقسیم گردد.

(۵) ناسیونالیسم تقویت شود.

(۶) مدارس متعدد تأسیس شود تا از نعمت تعلیم و تربیت بهره مندی حاصل گردد.

(۷) وسایل ترقی بازرگانی برقرار شود.

(۸) برای پایان بخشیدن به وضع فلاکت بار پایتخت و سایر مراکز ایران بلدیه (شهرداری) مناسب تأسیس گردد.

(۹) قشون (ارتش) منظم به وجود آید.

(۱۰) با جامعه ملل ارتباط برقرار شود.

(۱۱) کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) لغو شود.

(۱۲) قرارداد نفت ایران و انگلیس مورخ اوت ۱۹۱۹ لغو گردد.

(۱۳) سایه دیپلماسی انگلیس و شوروی از روی ایران برچیده شود.

روز ۱۵ اسفند ماژور مسعودخان وزیر جنگ انحلال وزارت جنگ را اعلام نمود و روز ۲۴ اسفند به موجب تصویب نامه نخست وزیر يك شعبه دادگاه استیناف و يك شعبه دادگاه شهرستان و دو شعبه دادگاه صلح به طور موقت تأسیس گردیدند. و يك نفر ارمی به نام اپیکیان به سمت شهردار تهران انتخاب شد. دیری نپایید درپاره‌ای از خیابانهای تهران سیمهائی در پهنای خیابان کشیده شد و لامپهای برق آویزان گردید. از سوی دولت مقرر گردید ادارات دولتی روزهای دوشنبه بعد از ظهر را دیگر تعطیل نکنند و کارمندان دولت بعد از ظهر روزهای دوشنبه نیز چون سایر روزها مشغول انجام وظایف باشند.

برای نخستین بار هیئت وزرا ورود کلیه مشروبات الکلی را به کشور ممنوع اعلام کرد و به وزارت مالیه یعنی دارایی و امور اقتصادی آن روز دستور داده شد تصویب نامه هیئت دولت را فوراً به اداره گمرکات ابلاغ نماید.

چند روز بعد نیز از طرف نخست وزیر استعمال انواع مشروبات الکلی از فرنگی گرفته تا ایرانی برای عموم طبقات مردم قدغن اعلام و دستور داده شد دکانهای مشروب‌فروشی تعطیل شوند. همچنین از سوی نخست وزیر وقت کان لم یکن بودن قرارداد ۱۹۱۹ منعقد میان ایران و انگلیس آگهی شد.

هفتم فروردین ۱۳۰۰ که هنوز از عمر کودتا چیزی نگذشته بود، سرگرد مسعود کیهان وزیر جنگ مستعفی گردید ولی پذیرفته نشد، اما در هفتم اردیبهشت از

وزارت جنگ کنار گذاشته شد و به جای او رضاخان سردار سپه وزیر جنگ گردید. و دیری نباید نیروی ژاندارمری از وزارت داخله یعنی کشور منتزع و به وزارت جنگ وابسته شد.

دولت سیدضیاءالدین دستور داد جز صنف نانو و قصاب سایر اصناف روزهای آدینه را تعطیل کرده و در مواقع تعطیلات رسمی پرچم ملی را بر فراز دکانها و مغازه‌های خود برافرازند.

همچنین دستور داد تابلوها را به زبان فارسی بنویسند و از نگارش آن به زبانهای بیگانه خودداری شود. و مقرر گردید زنان مسلمان در خانه اروپاییان و مردم بیرون از مذهب اسلام خدمتگزار نشوند.

به کلانتریهای تهران دستور داده شد که زنان مسلمان در خیابانها و معابر عمومی کاملاً محجوب باشند و چنانچه زنی بدون حجاب دیده شود و یا احیاناً پیچ‌اش بالا باشد به کلانتری جلب گردد. زنان ایرانی مسلمان مکلف بودند چهره خود را با روبند پوشانند و به جای جوراب چاقچور در بر نمایند.

ارزش کالاها و نیازمندیهای عمومی را نیز فرمانداری نظامی تعیین می کرد و پیشه‌وران مکلف بودند اجناس خود را مطابق نرخهای تعیین شده بفروشند. متخلفان از این دستور به خوردن تازیانه محکوم می شدند.

بر حسب اشاره دولت، شهربانی تهران به کلیه کلانتری‌ها دستور داد که مسافران خطوط گیلان، همدان و قزوین باید با پروانه عبور یا تذکره تابعیت سفر نمایند و در غیر این صورت جلب و به دادگاه فرستاده شوند.^۱

با شروع سال ۱۳۰۰ خورشیدی در وضع «مستشاران سوئدی نظامیه» هیچگونه تغییری داده نشد. و ستداهل سوئدی با درجه امیری رئیس کل تشکیلات نظامیه و رضاقلیخان معاون کل تشکیلات بود. سرگرد شو لبرگ رئیس اداره تأمینات یعنی آگاهی و کار آگاهی سرگرد فوکل کلو رئیس شهربانی قزوین، سرگرد دبرونی کفسکی رئیس شهربانی

۱- روزنامه ایران. سال پنجم. شماره ۱۰ ص اول سال ۱۳۰۰ خورشیدی.

مشهد، سرگرد بیورلینگ رئیس شهربانی تبریز و سرگرد رکن‌الدین مختار رئیس - شهربانی رشت بودند. افزون بر مشاوران سوئدی یادشده چند نفر سوئدی دیگر نیز بودند که در شهربانی تهران کار می‌کردند.

نکته‌ای که در این جا لازم است یادآوری شود این است که شهربانی در آن زمان هنوز کلیت و مرکزیت نیافته بود. به بیان دیگر رؤسای شهربانیهای ولایات مستقیماً از طرف فرمانفرمای ولایات تعیین و با حکم وزارت کشور منصوب یا عزل می‌شدند، ولی مشاوران سوئدی کلاً زیر نظر و ستداهل بودند.

روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ سرهنگ کاظم‌خان از فرمانداری نظامی تهران برکنار شد و به جای او سرهنگ حبیب‌الله‌خان فرماندار نظامی گردید.

کابینه سید ضیاءالدین که معروف به کابینه سیاه می‌باشد بیش از ۹۰ روز دوام نیافت و سرانجام در چهارم خرداد ۱۳۰۰ قوام‌السلطنه مأمور تشکیل دولت شد. در این کابینه پیمان مودت میان ایران و شوروی و عهدنامه‌های ایران و افغانستان و ایران و چین به تصویب رسیدند. قیامهای داخلی سرکوب شد و مردانی چون سرهنگ محمدتقی‌پسیان و میرزا کوچک‌خان جنگلی که مخالف مشی سیاسی دولت مرکزی بودند مقهور گردیدند.

در دولت قوام‌السلطنه زندانیان سیاسی کابینه سیاه آزاد شدند و در خردادماه ۱۳۰۰ وزارت داخله (کشور) منحل اعلام شد، ولی دیری نپایید که با سازمانی نو گشایش یافت. روزنامه ایران در شماره ۲ خرداد ۱۳۰۰ خود نوشت:

پس از انحلال وزارت داخله و افتتاح تشکیلات جدید مخارج نظمیهای ولایات که سالیانه به ۶۵۳ هزار تومان و کسری بالغ می‌شد از بودجه وزارت داخله حذف شد. نه آن که شهرهای ایران از این پس دیگر دارای «نظمیه» نخواهد بود، بلکه مطابق دستور مالیاتهای جدید شهری، مخارج نظمیه هر شهر باید از عواید بلدی (درآمد شهرداری) همان شهر پرداخت شود. به عبارت دیگر از همان محل اعتباری که فلاحین و رنجبران صحاری تأدیه می‌نمایند، از همان محل هم باید برای مصالح

عمومی کشور و رفاهیت خودشان و انتظام شهرها و تنظیمات بلدیة تأدیة گردد، زیرا مؤدیان خود از این قبیل تسهیلات بهره‌مند خواهند شد.

در همین سال در شهر بانی تهران تغییراتی به شرح زیر داده شد:

ادیب السلطنه رادسر معاون پلیس او نیفرمه یعنی سرکلانتری از کار برکنار و به جای او مازور رکن الدین مختار گمارده شد.

مازور ابراهیم خان معاون اداره تأمینات یعنی تحقیقات جرائم و پلیس سیاسی از شغل خویش منفصل و سلطان پاشا خان رئیس کلانتری یک به جای او معاون تأمینات تهران و رئیس شعبه (پلیتیک) یعنی سیاسی شد.

گذشته از انتصابات یادشده، مازور مدیر الملک معاون محاسبات شهر بانی و سلطان حسین خان مباشر خرید اشیاء، و ابراهیم خان آشپز ناظر آشپزخانه زندان، و سلطان عبدالله خان رئیس مخزن پلیس و رضاخان آژان انباردار کلانتری سوار به گناه سوء استفاده به دستور رئیس مشاوران سوئدی شهر بانی بازداشت و تحت تعقیب واقع شدند.^۱

مازور «دبرونی کفسکی» رئیس شهر بانی مشهد نیز از خدمت شهر بانی منفصل و به جای او «سالار محتشم» برگزیده و منصوب شد.^۲

روز چهارشنبه ۲۹ دی ۱۳۰۰ میان دکتر محمد مصدق وزیر دارایی احمد قوام و گروهی از نمایندگان مشاجره شد و به دنبال آن قوام السلطنه نخست وزیر وقت استعفا نمود. باین که سلطان احمد شاه استعفای وی را نپذیرفت، اما مجلس شورای ملی به وی رأی اعتماد داد و احمد قوام با اکثریت ۵۵ رأی در همان سمت باقی ماند و پس از این که کابینه اش را دوبار ترمیم کرد، کنار رفت و به جای او مشیرالدوله نخست وزیر گردید.

مشیرالدوله از اول بهمن ۱۳۰۰ تا اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ که استعفا کرد،

(۱) روزنامه ایران ۱۰ حمل ۱۳۰۰، سال پنجم شماره ۷۲

(۲) روزنامه گلشن ۲۱ دلو ۱۳۰۰

نخست وزیر بود.

سلطان احمد شاه به سفر اروپا رفته بود. وقتی هم قصد کناره گیری کرد، مجلس شورای ملی و اجتماعيون (سوسیالیست ها) بر آن شدند تا او را در برابر تحریکات حفظ کنند.

مجلس شورا پس از مذاکرات بار دیگر به مشیرالدوله رأی اعتماد داد و صدور رأی اعتماد تلگرافی به احمد شاه اطلاع داده شد. شاه نیز با تداوم نخست وزیری مشیر-الدوله موافقت کرد.

می گویند مشیرالدوله نتوانست با سردار سپه کنار بیاید، از این رو دوباره مستعفی شد و این بار احمد قوام مأمور تشکیل هیئت دولت گردید. در این کابینه نیز رضاخان سردار سپه عهده دار وزارت جنگ بود.

روز به روز بر اقتدار و نفوذ سردار سپه افزوده می شد و نیروی قزاقخانه نیز به شماره قابل ملاحظه ای بالغ گردید. سردار سپه می خواست از شهربانی تهران به عنوان یک نیروی مؤثر وابسته استفاده کند. از این رو همواره برای گسترش نفوذ خود در شهربانی تلاش می کرد. اما «وستداهل» رئیس مستشاران سوئدی نظمیۀ شخصاً بر این باور بود که شهربانی را باید بر طبق رویه متداول در کشورهای فرنگ یعنی اروپا اداره کرد و از این رو شهربانی فقط باید از وزارت داخله دستور بگیرد.

اندیشه سردار سپه درست مخالف نظر وستداهل بود. از این رو طی شماره ۸۷۲۸

مورخ برج جدی ۱۳۰۰ به دفتر احمد قوام نخست وزیر نوشت:

«... برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ از جریان امور نظمیۀ تهران

و گزارشهایی که همه روزه به این وزارتخانه (وزارت جنگ) می رسد، پیشنهاد می شود مقرر فرمایند ریاست نظمیۀ را به عهده محمود آقاخان سرتیپ، حاکم نظامی، محول و موکول دارند تا با اطلاع کاملی که مشارالیه در امور داخلی شهرداری، مراقب جریان آن اداره (شهربانی) بوده و انتظامات متصوره را از هر جهت فراهم دارد.»

احمد قوام عقیده نداشت سردار سپه جز مقام وزارت جنگ در سایر امور

کشوری دخالت کند و از این رو پیشنهاد وزارت جنگ مسکوت گذاشته شد. و از همین جا اختلاف میان وزارت جنگ و شهربانی شروع شد و تاروژی که سردار سپه شخصاً به مقام نخست‌وزیری رسید، پیشنهاد وزیر جنگ عملی نشد ولی تقریباً از همین تاریخ است که می‌بینیم برخی از روزنامه‌های آن زمان شهربانی را مورد حملات سخت و انتقادهای شدید قرار داده‌اند و ما در زیر به پاره‌ای از این بحث و نقدها اشاره می‌کنیم: روزنامه شفق سرخ در سرمقاله شماره ۱۰ خود زیر عنوان «دزد کیست؟» نوشته است:

«به عقیده نظمیۀ تهران هر طفل ده ساله‌ای که از فرط بدبختی یا گرسنگی مثنی کشمش از دکان بقالی می‌رباید، دزد است. اگر اقرار کرد باید او را در محبس انداخت تا به واسطه معاشرت با جنایتکاران، روحیات او فاسد و اخلاق ساده او از هم متلاشی شود و پس از چندی يك دزد معتبر و يك مجرم حقیقی گردد. اما اگر اقرار نکرد باید او را در حبس تاریک انداخت تا در گوشه‌ای مرطوب و نمناک مبتلا به سل و فقر الدم شود.

به عقیده آقای وثوق الدوله نایب‌الحسین کاشی دزد است و به عقیده نایب‌الحسین کاشی اشخاصی که به اسم وزارت و حکومت، مقامات عالی‌ها را اشغال کرده‌اند و بر جلال و جبروت خود روز به روز می‌افزایند، دزدند. به عقیده دزدان محبس عمومی آنان که در خانه خود جواهر و طلا دارند دزدند. ولی دیانت به‌طور کلی می‌گوید هر کس دست تعدی به مال دیگران دراز کند دزد است.»

همین روزنامه در شماره ۲۲ یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۱ خود باز نوشته است:

«در یازده سال قبل که مسئله جلب مستشاران خارجی برای مالیه و امنیه کشور مطرح شد، يك انعکاس پرولوله در فضای ایران دست داد. ولی آن حسن استقبالی که ملت یازده سال پیش از جلب مستشاران آمریکایی و سوئدی ابراز داشت، امروزه دیگر دیده نمی‌شود. چرا؟ برای این که «مولیتور»؛ «کلروپ» و «وستداهل» امتحانات خیلی ناپسند به جامعه پس دادند و ملت ایران را از هر چه مستخدمین خارجی است بیزار نمودند. بحث اطلاعات فنی و معلومات آنان بود که از نظر اغلب مردم و ارباب جراید باعث جلب مستشاران خارجی شد. زیرا می‌خواستیم با سیر ترقیات و تمدن امروز-

جهان‌همراهی کنیم. و دومین نکته‌ای که ما را محتاج مستشاران خارجی کرد ناتوانی رجال ما در استقرار و اجرای يك اصل ثابت و معین بود.

در هر صورت امید است هیئت دولت و وکلا و سایر عناصر علاقمند از اطوار و اعمال بی‌رویه بعضی از این مستخدمین اروپایی درس عبرت گرفته باشند.»

در موضوع جلب این مستشاران خارجی باید خاطر نشان شود که پیش از گشایش مجلس دوم شورای ملی یعنی در ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هـ. ق هیئتی از وزیران و دولتمردان انجمنی به نام «کمیسیون پروگرام» در تهران ترتیب داده و در صدد برآمدند پیش از گشایش مجلس برای اصلاحات ضروری اقدامات فوری به عمل آورند. رئیس برنامه میرزا- ابوالقاسم خان ناصر الملک بود و فصول عمده برنامه را استخدام مستشاران خارجی برای مالیه یعنی دارایی و امور اقتصادی، داخله یعنی وزارت کشور و استانداریها و قره‌سورانی یعنی ژاندارمری و پلیس راه و نظمیة و عدلیه یعنی شهربانی و دادگستری تشکیل می‌داد. روزنامه کاوه در شماره ۲۶ خود نوشته است:

«در جلب مستشارها همان‌طور که در مسئله استقراض خارجی به واسطه ضدیت روس و انگلیس تیرمجلس به سنگ خورده بود، وقتی دولت برای جلب مستشاران مالیه به دولت فرانسه و نیز برای جلب صاحب‌منصبان قره‌سوران به دولت ایتالیا رجوع کرد، آن دو دولت یا به واسطه تحریک روس و انگلیس و یا برای خوش آمد آنها از دادن مستشار خودداری کردند. دولت ایران در این کار به آمریکا و سوئد روی آورد و بر اثر آن هیئت مأمورین شوستر آمریکایی و یالمارسون سوئدی به ایران جلب شدند.»

پس از ورود سرتیپ یالمارسون، دولت وقت به فکر استخدام مستشاران و معلمان سوئدی برای شهربانی افتاد و با دخالت او پای «وستداهل» و گروهش «برگدال» و «ارفاس» به ایران باز شد.

«وستداهل» پیش از ورود به ایران در «استکهلم» پایتخت سوئد، کفیل يك کلانتری بود. ما به واسطه عدم دسترسی به اسناد و اطلاعات لازم از میزان تحصیلات

و تخصصات وی آگاهی نداریم، ولی به قول «کندرسه» از آن‌جا که بهترین و مطمئن‌ترین اقسام یادداشت، ثبت مطالب از روی انصاف است، می‌کوشیم تا با توجه به اظهارات مطلعین یعنی آنان که زمان و ستداهل را درک کرده‌اند و همچنین خاطرات و نوشته‌های دیگران درباره مشاوران سوئدی شهربانی مطالبی بیان کنیم و داوری را برعهده خوانندگان بگذاریم:

«وستداهل» پس از آن‌که شهربانی تهران را از سردار همایون رئیس شهربانی وقت تحویل گرفت گروهی از صاحب‌منصبان شهربانی شاید به عنوان اعتراض به انتخاب وی از شغل خود مستعفی شدند و مشاوران سوئدی بگونه‌ای که نوشته‌اند حدود ۶۰ نفر دیگر از پایوران را نیز اخراج نمودند.

نخستین اقدام وستداهل پس از بررسی تهران و پاکسازی شهربانی توجه به آموزش افسران و افراد آن بود. برای این کار ۱۰۰ نفر آژان پلیس را برای اخذ تعلیمات به پادگانهای باغ‌شاه و یوسف‌آباد که ویژه ژاندارمری بود، فرستاد. او افزودن بر این، دو آموزشگاه اختصاصی پلیس نیز زیر نظر ارفاس دایر کرد. در آموزشگاه نخستین آژانهای پلیس خواندن و نوشتن فارسی و طرز کار پلیس انتظامی را فرامی‌گرفتند و در آموزشگاه دوم که «مدرسه اسپیرانی» گفته می‌شد در رشته‌های آگاهی و کارآگاهی می‌دیدند. «ارفاس» در «استکهلم» پاسبانی ساده و برگدال مأمور کشف جرائم بود.

وستداهل با درجه سرهنگی رئیس شهربانی تهران، برگدال رئیس اداره تأمینات یعنی آگاهی و کارآگاهی و ارفاس رئیس پلیس او نیفرمه یعنی سرکلانتری گردیدند. دیری‌نپایید که میان وستداهل و ارفاس بهم خورد و به دنبال آن ارفاس ایران را ترک نمود و وستداهل دومین گروه از سوئدیها را برای تکمیل کادر شهربانی به ایران دعوت کرد.

اعضاء دومین گروه عبارت بودند از:

اریکسن پاسبان ساده؛ اشتولبرگ زندانبان؛ شولبرگ پاسبان ساده؛ فوکل کلو

مأمور آتش‌نشانی؛ بیورلینگ پاسبان ساده و مادموازل گوو صندوق‌دار.

«بیورلینگک» به جای «ارفاس» رئیس اداره سرکلانتری، «شولبرگک» رئیس شهر بانی قزوین، «اشتولبرگک» رئیس شهر بانی گیلان و «شولبرگک» به ریاست شهر بانی مشهد منصوب شدند.

در واقعه کودتای ۱۲۹۹ برگدال رئیس اداره سرکلانتری بود ولی بعد بیورلینگک جانشین او شد. در ایام نخست وزیری وثوق الدوله و قیام خیابانی در تبریز «بیورلینگک» و «فوکل کلو» با گروهی از پایوران و افراد شهر بانی به تبریز اعزام شدند. «فوکل کلو» مدتی نیز رئیس شهر بانی قزوین بود. عملیات این دو نفر اخیر بازتاب ناپسندی در ایران گذاشت. روزنامه گلشن با اشاره به وضعیت شهر بانی قزوین و رفتار سرگرد «فوکل کلو» و سرگرد «بیورلینگک» رئیس شهر بانی تبریز، در شرح افسراط کاری رؤسا و معلمان سوئدی نوشته است:

«بدیهی است که نهادهای اجتماعی در عالم بشریت به حکم نیازهای ضروری و موضع هر جمعیت و کشوری به وجود آمده اند و توجه به تاریخ نشان می دهد که ترقی هر قوم و نفوذ هر مذهب به حسن تشکیلات و تنظیمات و وجود دیسپلین و انضباط و رعایت قواعد و مقررات منوط است.»

این روزنامه پس از ذکر مقدمه ای کوتاه به افسراط کاریهای ماژور «فوکل کلو» و ماژور «بیورلینگک» در مسئله شورش خیابانی اشاره کرده و انتقادات شدید نموده است. روزنامه رسمی ایران نیز در شماره ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ خود با اشاره به همین موضوع نوشته است:

«نظمیه قزوین که بر اثر لاقیدی «فوکل کلو» سوئدی به هرج و مرج و بی نظمی منتهی شده بود پس از انفصال وی و انتخاب ماژور «عبدالله خان» به سمت رئیس شهر بانی آن شهر سروسامانی یافته است.»

سخن کوتاه، «فوکل کلو» پس از انفصال از سمت رئیس شهر بانی قزوین از وستداهل به وزارت کشور شکایت نمود و مدعی گردید که انفصال وی از خدمت بدون مجوز صورت گرفته است. وزارت کشور مقرر نمود در این مورد کمیسیونی تشکیل و

به شکایت «فوکل کلو» رسیدگی شود. و سرانجام کمیسیون مزبور مرکب از مدیران وزارت داخله و معاون سازمان شهربانی و شرکت مازور «فوکل کلو» و آقای «مخبر حضور» تشکیل شد.

فوکل کلو دعوی نمود که رئیس شهربانی با صدور حکم انفصال وی که بدون مجوز قانونی صورت گرفته به شرافت وی لطمه وارد آورده است. رئیس سازمان شهربانی نیز با استناد به مواد قرارداد فوکل کلو گفت که وی برابر ماده ۱۱ قرارداد استخدام فوکل کلو مبنی بر این که هر وقت رئیس تشکیلات نارضایی خود را نسبت به خدمات او اظهار دارد می تواند مشارالیه را از شغل خود منفصل سازد، رفتار نموده است.

درباره این که آیا مشاوران سوئدی شهربانی زبان فارسی را فرا گرفته بودند یا خیر آگاهی نداریم. اما قدر مسلم این است که گزارشهای رسیده وسیله مترجمین ایرانی شعبه سیاسی به فرانسه برگردان شده و به عرض و استداهل می رسیده و برگردان فارسی آنها برای مقامات ذینفع فرستاده می شده است.

بگونه ای که مطلعین اظهار می دارند مشاوران سوئدی شهربانی بر روی هم مردمی مهربان، مؤدب و با انضباط بوده اند. و استداهل با توجه به مقتضیات سیاسی روز به شهربانی جنبه کلیت داد و از این رو می بینیم که برخی از همکاران سوئدی او در شهربانی های قزوین، رشت، مشهد و تبریز عهده دار خدمت شده اند. به قرار اطلاع «استداهل سوئدی» درباره ایران و کودتای ۱۳۹۹ دارای خاطرات گرانمایی است که اگر شهربانی سوئد به نشر آن اقدام نماید بسیاری از نکته های مبهم روشن خواهد شد. وضع مأموران شهربانی در دوره سوئدیها از نظر انضباط ظاهر خوب بود و آژانهای پلیس با ادب و نزاکت با مردم رفتار می کردند. اما وضع زندگانی و مالی آنان رضایت بخش نبوده است.

روزنامه ستاره ایران در شماره ۱۰ مرداد ۱۳۰۱ زیر عنوان موقوف شدن نان-

آژانها نوشته است:

«مدتی بود که به دستور دولت به آژانها و اعضای اداره نظمیة مهر نان می دادند

و به هنگام پرداخت حقوق وجوه آنرا کسرمی گذاشتند. به علت نامعلومی دادن مهر نان موقوف شده است. امروز صبح آژانها حاضر شدند تعطیل نمایند ولی جلوگیری شد. دادن مهر نان به آژانها کمکی بزرگ است و تا اندازه ای از عسرت و پریشانی آنان جلوگیری می کند.»

عسرت و پریشانی حال مأمورین و بسنده نبودن حقوق ماهانه آنان و سرانجام تحریکات سیاسی سبب تعطیل شهر بانی تهران و اعتصاب مأموران شهر بانی قزوین گردید.

روزنامه شفق سرخ در شماره ۱۶ سال ۱۳۰۱ خود زیر عنوان تعطیل آژانها می نویسد:

«بدو آژانهای کلانتری ناحیه ۷ و ۸ برای مطالبه حقوق معوقه از پریروز پیش از ظهر از رفتن به پست های خود استنکاف کردند و تا عصر امروز این استنکاف به سایر نواحی و شعب مرکزی نیز سرایت کرد.

پریشب به واسطه تعطیل آژانها چندین مغازه در خیابان و بازار سرت شدند و کسبه اجباراً در برخی از دکانها بیتوته نمودند. در نتیجه این اعتصاب مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان از سوی دولت پرداخته شد و لکن تا غروب دیروز حضرات متقاعد نشده اند که تنها يك برج حقوق معوقه خود را دریافت دارند. حقوق معوقه آنان با این برج پنج ماه می شود.

حاج مخبر السلطنه هدایت نیز نوشته است:

«انگشتی در نظمیة تحریکی نمود. دست از کار کشیدند. مشیرالدوله ۲۵۰۰۰ تومان می دهد که فتنه بخوابد. می بایست قبلاً داده باشد.»^۱

آخرین دولت مشیرالدوله در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ روی کار آمد و در ۱۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ استعفا کرد. به دنبال وی رضاخان سردار سپه که از ابتدای کودتای ۱۲۹۹ در کابینه های متعدد وزیر جنگ بود نخست وزیر شد و از آبان ۱۳۰۲ تا آذر ۱۳۰۴ چهار

۱- خاطرات و خطرات، نوشته حاج مخبر السلطنه هدایت، ص ۳۵۰

دولت تشکیل داد.

در ایام نخست وزیری رضاخان سردار سپه روزنامه ناصرالمله در شماره ۲ ص ۶ سال ۱۳۰۲ خود نوشت:

« چون اداره نظمیة حساب چند ساله خود را با وزارت مالیه تصفیة نکرده بود و اخیراً هم از طرف دکتر میلسپو رئیس کل مالیه به مقام ریاست وزرا شکایت شده بود به دستور ریاست وزرا قلعه بیگی مأمور توقیف دفاتر محاسبات شهر بانی گردید. و ابلاغی نیز از جانب ریاست وزرا به وزارت داخله صادر شد و مقرر گردید با شرکت چند نفر در آن وزارتخانه کمیسیونی تشکیل شود و به محاسبات سه ساله نظمیة رسیدگی و گزارش آنرا بدهند. کمیسیون مذکور به ریاست کلنل قلعه بیگی تشکیل شد و پس از ختم رسیدگی گزارش کار به نخست وزیر تسلیم گردید و به دنبال آن و استداهل سوئدی و گروه همکارانش از خدمت شهر بانی ایران منفصل و برکنار شدند.»

بخش چهارم

وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره درگاهی

نخستین رئیس کل شهر بانی (۱۳۰۸ - ۱۳۰۲)

از همان عصر ۴ اسفند ۱۲۹۹ که در تهران فرمانداری نظامی اعلان شد، به کلیه ایالات و ولایات مستقل نیز دستور داده شد مقررات حکومت نظامی را در قلمرو خود بموقع اجرا بگذارند. ماژور محمد درگاهی، رئیس ژاندارمری قم، با حفظ سمت فرماندار نظامی قم شد و از قرار معلوم تا یکی دو روز پیش از سقوط سید ضیاء الدین طباطبایی در قم بود.

اما وقتی که سمت وزارت جنگ از ماژور مسعودخان کیهان به رضاخان سردار-سپه محول شد، و ژاندارمری از وزارت داخله منتزع و در وزارت جنگ ادغام گردید، درگاهی به سمت قلعه بیگی مرکز یعنی فرماندهی دژبان تهران برگزیده شد. و از این-رو است که وی را کلنل قلعه بیگی نیز گفته اند.

کلنل قلعه بیگی همانگونه که در بخش پیش گفته شد در دوره وزارت سردار سپه در رأس يك كمسیون مأمور رسیدگی به محاسبات شهر بانی تهران شد و بر اثر گزارش او هیئت مشاوران سوئدی شهر بانی از خدمت نظمیہ منفصل گردید.

عبدالله مستوفی - نویسنده «ابطال الباطل» و «شرح زندگانی من» در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه درباره درگاهی نوشته است: «ریاست نظمیہ بعد از وستداهل نصیب سرهنگ محمدخان درگاهی آن روز و تیمساردرگاهی امروز شد. این آقای سرتیپ که اسم فامیل درگاهی را به عنف و تشر رفتن به «دبستانی» نماینده کرمان به خود تخصیص داده بود، همانست که درخردی هنگامی که در مدرسه علمیه درس می خواند، سررکار پوچ برای رفقای خود چاقو می کشید و به همین جهت در مدرسه علمیه به «محمد چاقو» ملقب شده بود. بعدها هم ماجراجویی او باسرلشکر- ضرغامی موجب خانه نشینی وی گشت. او در زمان ریاست نظمیہ خود دسته گل فراوان به آب داده است و به جای کلاه سرها برای صاحب کار برده است. انتصاب این شخص بی پروا که در کارهای او ابدأ انصاف راهی نداشته به عقیده من یکی از گناهان نابخشودنی سردار سپه است.»^۱

مهدی بامداد هم در زندگینامه رجال ایران جلد سوم اشاره می کند: «پس از کودتای ۱۲۹۹ و تغییر اوضاع به خدمت «وستداهل» سوئدی خاتمه داده شد و شهر بانی تهران از طرف سردار سپه، وزیر جنگ وقت، به درگاهی سپرده شد. درگاهی نزدیک به ۸ سال رئیس کل شهر بانی کشور بود و در تمام این مدت با تیمورتاش، وزیر دربار، سخت رقابت می کرد و هر دو میانه ای خوب با هم نداشتند. یک بار هم ضمن گفتگواز تیمورتاش یک سیلی خورد. شاه موضوع را شنید، ولی به روی خود نیاورد. او در ریاست شهر بانی خود قدرتی فوق قدرت نخست وزیر پیدا کرد اما هرگز به پای قدرت تیمورتاش نمی رسید.»

«آلفرد آدلر» در کتاب شناخت سر نوشت بشر به دو سنخ فرد از نظر تمایل به قدرت اعتقاد دارد: فرمانبردار و فرمانفرما. فرمانبردار مطابق قواعد و ضوابط دیگران زندگی می کند. افراد این سنخ خود به خود یک مرتبه زیر دست در قبال بالادست برای خود

۱- شرح زندگانی من، نوشته عبدالله مستوفی، کتابفروشی زوار. ج سوم ص ۶۲۹ و

پیدا می‌کنند. و از سوی دیگر سنخ فرمانفرما که همواره از خود می‌پرسد چگونه می‌توان از همه برتر بود. ضمناً باید توجه داشت که گذشته از میل به قدرت که یکی از نیرومندترین انگیزه‌های بشری است و کم‌وبیش در بین مردم وجود دارد، در مقابل محرکاتی هم هستند که میل به قدرت را محدود می‌سازند. مانند عشق به لذت و آسایش و گاهی عشق به تأیید دیگران. در میان افراد ضعیف عشق به قدرت به صورت تسلیم شدن محض به بالادست درمی‌آید و این خود دامنه قدرت جویی مردان جسور را وسعت می‌بخشد. میل به تسلیم شدن نیز به اندازه میل به فرمان دادن از ترس ریشه می‌گیرد.^۱

این اشارات کم‌وبیش در باب کسانی چون درگاهی صدق می‌کند. پرخاشگری در حقیقت مجبول درگاهی بوده است. مشفق کاظمی درباره او می‌نویسد: «یکروز بامداد که از میدان توپخانه می‌گذشتم دیدم دونفر را درون جوال کرده و شلاق می‌زنند. وقتی تحقیق کردم معلوم شد آن دونفر دوتن از روسپی‌های تهران هستند که با دو نفر از کارمندان یک سفارتخانه بیگانه شبی را گذرانده‌اند و اینک رئیس شهربانی که جانشین وستداهل سوئدی شده خود را بجای حاکم شرع قرار داده و آن دوزن بیچاره را در واقع حد می‌زند.»^۲

شلاق خوردن عزیز کاشی

اما حقیقت قضیه که در واقع صبغه سیاسی دارد تقریباً از این قرار است: شب نهم رجب ۱۳۴۰ ه. ق در منزل عزیز کاشی، روسپی‌خانه دار معروف تهران از آقایان هاوارد و اسمارت و بریچمن اعضای یکی از سفارتخانه‌ها دعوت به عمل آورده می‌شود. اسمارت و بریچمن دعوت را می‌پذیرند ولی هاوارد به انگیزه کسالت پوزش می‌خواهد. منزل عزیز کاشی در خیابان صفی‌علیشاه بود. همان روز چندین آژان

۱- قدرت نوشته برتراند راسل ترجمه نجف دریابندری ص ۱۵

۲- روزگار و اندیشه‌ها نوشته مرتضی مشفق کاظمی ج اول ص ۱۳۵

پلیس بهروسی خانه عزیز کاشی ریخته و پس از تشخیص هویت اسمارت و بریچمن که از مصونیت سیاسی بهره‌مند بوده‌اند، آنان را رها ساخته، ولی عزیز کاشی و امیرزاده خانم را به شهر بانی جلب و تحت تعقیب قرار می‌دهند. خبر دستگیری روسپهای مذکور با سرعت در تمام تهران پیچیده و بر اثر آن گروهی از مردم خیابان صفی‌علیشاه به‌خانه حاج آقا جمال اصفهانی رفته و طرد آنان را از روحانی محل می‌خواهند. از قرار حاج آقا جمال هم شرحی به سردار سپه نوشته که بایستی حد شرعی اجرا گردد. از این روز ۱۲ رجب ۱۳۴۰ عزیز کاشی و امیرزاده خانم را در جوال کرده و به سه پایه می‌بندند تا حد بر آنان جاری گردد. افسر قزاقی که مأمور اجرای حکم بود از طریق چوب زدن پاسبانان متغیر گشته، چوب را از یکی از آنان گرفته و خود شروع به چوب زدن می‌نماید.»^۱

روسپیان مذکور را پس از اجرای حکم با ائانه خانه خویش به «خوار» چند فرسنگی تهران تبعید می‌کنند. در ضمن به شهر بانی تهران دستور داده می‌شود روسپیان پراکنده را از سراسر شهر تهران جمع کرده و در جایی بیرون دروازه قزوین اسکان دهند. محوطه قلعه گونه و محصوروری که روسپیان در آن جا گرفتند چون در شهرک تازه سازی بود که ناحیه ده تهران را تشکیل می‌داد و بعدها به نام قلعه شهرنو یا ناحیه ده شهرت یافت. قلعه مزبور در سال ۱۳۵۸ به دنبال وقوع انقلاب اسلامی برچیده شد. اسمارت و بریچمن پس از این واقعه از ایران احضار و تغییر محل مأموریت یافتند. مشفق کاظمی در این زمینه خاطر نشان می‌سازد که: «آن دو کارمند سفارت که به نحوی عنصر نامطلوب شناخته شده بودند از تهران ناگزیر رفتند و من (مشفق کاظمی روزگار و اندیشه‌ها ج اول ص ۲۴۵) بیست سال بعد با معروفترین آن دونفر در قاهره هم‌قطار شدم.»

آیاخسونت در گاهی وسیله‌ای بوده برای رسیدن به هدف غایی مأموریت خود؟
نویسنده روزگار و اندیشه‌ها می‌گوید: در گاهی با چشمان دقیق و نافذی که

داشت و با خشونت‌هایی که در کار و رفتارش پیش گرفته بود اشخاص نافرمان تهران از وی بسی حساب می‌بردند.

فکر جمهوریت و تغییر رژیم سلطنت

در پایان سال ۱۳۰۲ فکر جمهوریت و تغییر رژیم سلطنت در بین گروهی از دولتمردان پدیدار شد و به دنبال آن زمزمه تغییر رژیم در محافل تهران و شهرهای عمده دیگر کشور آغاز گردید. پاره‌ای از جراید نیز در باب مزایا و فواید جمهوریت مقالاتی درج کردند و حتی برخی از شعرا و سرایندگان اشعار و ترانه‌هایی ساختند.

بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی هم به‌جانب‌داری از این فکر قد علم کردند و حتی این فکر در محیط مدارس نیز نفوذ کرد و در پی آن تظاهراتی از سوی بعضی کارکنان وزارت فرهنگ آن روز و شاگردان مدارس تهران برپا گردید. ما در یکی از جراید آن ایام زیر عنوان حضور شاگردان مدارس در پارلمان می‌خوانیم:

«امروز کارکنان مدارس ملی و شاگردان مدارس دولتی و ملی با بیرق‌هایی که در دست داشتند در مجلس شورای ملی حضور یافته و لایحه‌ای را که از پیش تهیه کرده بودند، در صحن پارلمان قرائت نمودند. مفاد لایحه مزبور درخواست تغییر رژیم سلطنت و استقرار جمهوریت بود و از مجلس شورای ملی تقاضا داشتند هر چه زودتر به تصویب این امر مبادرت شود. و یا امروز بعد از ظهر یک میتینگ (اجتماع) مفصل بیرون دروازه دولت برپا خواهد شد. در دوسه‌روزه اخیر محل اجتماع را که مقابل باغ مخبرالدوله است نظیف و آماده کرده و بیرق‌ها و پلاکات (باینده باد جمهوریت) در آن جایگاه نصب نموده‌اند. طبق دعوتی که جلوتر از عموم مردم به عمل آمده امروز جمعیت کثیری از وجوه طبقات در آنجا حضور پیدا می‌نمایند!۱»

عصر روز ۲۸ اسفند ۱۳۰۲ جمعی از جمهوری خواهان و تعدادی از نظامیان که پیراهنی از شله‌گلی روی یونیفرم خود پوشیده بودند به مجلس آمده و برای جمهوریت

۱- روزنامه سیاست، مدیر عباس اسکندری سال سوم ۴شنبه ۱۳ شعبان ۱۳۴۲ ه.ق

ابراز احساسات نمودند و حتی دوسه نفر از معاریف آنان چون حاج صدرالسلطنه و محمدعلی اوحدی و فروزش نطق‌های مهیجی ایراد کردند.

میرزاده عشقی سوسیالیست، شاعر و مدیر روزنامه قرن بیستم با جمهوریت موافق نبود. او در شماره ۹ چهارشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۴۲ سال سوم روزنامه خود نوشت: «اساساً هر چیزی که از اروپا به ایران فرستاده می‌شود معمولاً تا انزلی یا بوشهر سالم می‌ماند برای این که با خط آهن یا کشتی بخار حمل شده است. اما همین که وارد انزلی یا بوشهر شد چون روی دوش قاطر گذارده می‌شود و صدجور تکان می‌خورد و یا هر شبی را در یکی از کاروانسراهای شاه‌عباسی میان هزار جور کثافت بصری برد، وقتی به تهران رسید هزار جایش شکسته و هزار جور رنگ و بو عوض می‌کند. آن وقت به همه چیز شباهت دارد جز آن شکلی که روز اول در کارخانه‌های فرنگ ساخته شده است.

از قراری که می‌بینیم همین بلاسر کلمه جمهوری هم آمده است: تا سرحد درست آمده ولی میان راه خیلی دست و پا شکسته شده و به همه چیز شبیه است جز به جمهوری...» عارف قزوینی شاعر و تصنیف‌ساز معروف بالعکس موافق جمهوری بود. به سود جمهوری تصنیف می‌سرود و حتی در گراند هتل تهران نمایشهای جالب برگزار می‌کرد که در مردم اثر فراوان می‌گذاشت.

در اثنای این زوزه‌های تند و تیز که مخالف جمهوری بودند، در مجلس شورای ملی مخالفین جمهوریت سعی می‌کردند مجلس را از اکثریت ببندازند، دیری نپایید در مجلس بر سر رسیدگی به اعتبار برخی از نمایندگان میان مدرس قائل مخالفین و دکتر- حسین بهرامی از فراکسیون تجدید مشاجره‌ای سخت روی داد و بر اثر آن احیاء السلطنه بهرامی بدون هیچ ملاحظه کشیده‌ای به گوش مدرس زد. به گفته مخبر السلطنه هدایت: از این سیلی ولایت پر صدا شد دکا کین بسته و غوغا پیا شد به گفته حاج مخبر السلطنه هدایت: «نشانه علاقه کلی به امری در تهران همیشه بستن بازار بوده است یا به اصطلاح امروزه اعتصاب عمومی. میدانداران معرکه

به سلامت و رضایت به انجام این امر مهم موفق نشدند. در گاهی رئیس نظمی به بازار آمد و تیری چند رها شد. مردم خواستند به مسجد سلطانی بریزند، در مسجد را بستند. خالصی زاده در چهارسوق عبا گسترده و به نماز ایستاد، ولی مخالفت شد. جماعت به مجلس روی آورند و هیاهو در گرفت. تدین - نایب رئیس مجلس - سراسیمه بیرون آمد و به ضرب و شتم خالصی زاده پرداخت و کدورتی بر کدورت‌های اهالی افزود»^۱

واقعه دوم فروردین ۱۳۰۳

این واقعه در پی مبارزه میان مخالفان و موافقان جمهوریت رخ داد. جلوتر گفتیم که کار مخالفت و موافقت با جمهوری در مجلس چنان بالا گرفت که حتی به هیاهو هم رسید. پس از سیلی خوردن مدرس از احیاء السلطنه طرفدارانش آرام ننشسته و سیل جمعیت به سوی مجلس روی آوردند.

به روز شنبه مجلس کربلا شد به دولت روی اهل شهر و شد چون تداوم مذاکرات جلسه سی ام اسفند ۱۳۰۲ به نشست بعد موکول شده بود، روز شنبه دوم فروردین ۱۳۰۳ مجلس تشکیل جلسه داد. جمعیت از ساعت ۱۳ از نواحی ده گانه شهر و روستاهای دور و نزدیک تهران جلوی مجلس جمع شده و صحن مجلس نیز آکنده از جمعیت بود. طرفداران مدرس نیز از جلو خان مسجد سلطانی به سوی مجلس راه افتادند و حاج آقا جمال مجتهد نیز سوار بر الاغ پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد. حسن اعظام قدسی می نویسد: من با چند نفر از رفقا در مجلس بودیم. صدای زنده باد و مرده باد از هر سو بلند بود. در مجلس میان دودسته از وکلا مشاجره شد. طرفداران جمهوریت به سردار سپه تلفن کردند.

دیری نپایید که سردار سپه، نخست وزیر، وارد صحن مجلس شد. و در حالی که يك شلاق کوتاه در دست داشت به سوی سرسرای مجلس پیش می رفت. چند نفر از افسران

قزاق از جمله سرلشکر خدایارخان، سرتیپ مرتضی خان و سرهنگ محمد درگاهی رئیس شهربانی نیز او را متابعت می کردند. در این هنگام کسی از بالای بام پاره آجری برای سردار سپه پرتاب کرد که به شانه راستش اصابت نمود. سردار سپه که ابداً منانت خود را ازدست نداده بود تنها با حرکت دادن شلاق به نظامیان اشاره کرد که مردم را بیرون کنند.^۱

سربازان با آرایش نظامی به سوی مردم رو آوردند و با نهب سرنیزه آنان را پراکنده می نمودند. اسواران پلیس و آژانهای پیاده نیز مراقب نظم بودند. در این موقع عده ای فرار را بر قرار ترجیح دادند ولی عده ای هم نهالهای جوان و شمشادهای باغ مجلس را ازین کنده و به نظامیان حمله ور شدند. گریز فراریان از صحنه به گونه ای بود که حیاط مجلس پر از کلاه و کفش شده بود. چند نفر نیز به هنگام فرار زیر آوار دیوار کهنه مجلس رفتند که یا مصدوم شدند و یا جان باختند.

حمله کنندگان برخی جری تر شده و از بعضی قزاقان سلاح آنان را گرفته و با همان اسلحه به سربازان حمله نمودند. می نویسند در این حمله چندتن از نیروی قزاق مصدوم و یا مقتول شدند.

در این گیرودار میان نخست وزیر و رئیس قوه مقننه مشاجره در گرفت. مؤتمن - الملك می گفت: چرا مردم را در خانه ملت و با سلاحهای خودشان می زنند. و نخست وزیر می گفت من رئیس دولت و رئیس قوه مجریه هستم و حفظ نظم و دفع اغتشاش با من است.

سرانجام با وساطت مشیرالدوله و شماری از نمایندگان، میان رؤسای مجلس و دولت آشتی شد. آنگاه نخست وزیر به اطاق نمایندگان اصناف رفت و با آنها مذاکره نمود. آنان درخواست کردند شهربانی بازداشت شدگان را رها سازد و روز بعد نخست وزیر برای تحیب روحانیون به قم رفت و به دنبال آن پروپاگانده جمهوری ممنوع اعلام شد.

ترور میرزاده عشقی

محمدرضا میرزاده عشقی مدیر جریده «قرن بیستم» پیش از ظهر روز پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۳۰۳ در خانه‌اش واقع در ناحیه دولت، کوچه قطب الدوله هدف گلوله قرار گرفت و به فاصله چند ساعت درگذشت.

میرزاده چنان که جلوتر نوشته شده شاعر و روزنامه‌نگار و سوسیالیست بود. برخلاف جمهوریت مقاله می‌نوشت و حتی شعر معروف «جمهوری‌نامه» را در همین رابطه سروده بود. در نوشتن بی‌پروا و صراحت لهجه‌اش مورد توجه مردم تهران بود. با اقلیت مجلس همکاری می‌کرد و نمایندگان گروه اقلیت از شور و هیجان و اندیشه انقلابی او بهره می‌بردند.

آن روزها کلانتریهای تهران مصدومین و مجروحین حوادث و یا منازعات را برای تعیین طول درمان و میزان شدت صدمات یا تعیین نقص عضوهای وارده یا تصریح علت فوت به بیمارستان شهربانی می‌فرستادند که در ابتدای خیابان جلیل آباد یعنی خیام فعلی قرار داشت. در آن روزگار از بی‌سیم و آمبولانس و وسائط نقلیه سریع‌السیر در ایران خبری نبود و رایج‌ترین وسیله که پلیس اغلب بکار می‌گرفت درشکه بود.

آژانهای پلیس و بازوهران اداره تأمینات (تحقیقات جرائم) شاعر مجروح را با درشکه نخست به کلانتری دولت و از آنجا به بیمارستان شهربانی انتقال دادند. ملك الشعراى بهار، عضو معروف گروه اقلیت، روز ۱۷ تیر ۱۳۰۳ درباره حادثه قتل میرزاده عشقی در جلسه علنی مجلس شورای ملی گفت:

« بنده می‌خواهم از وضعیت جاریه تهران و ضربه‌ای که به پیکر امنیت کشور و يك عنصر نافع وارد آمده مطالبی بگویم. زیرا آن دماغ با اقلیت مجلس همراه و نیز فکر آن مقتول در جریان سیاسی داخل بوده که آن برضد دولت وقت است.»

به دنبال حادثه ترور میرزاده عشقی مدیران جرایم وابسته به گروه اقلیت مجلس

تحصن اختیار نمودند تا بانظارت مجلس بر اعمال دولت، شهربانی را وادار به کشف قضیه و دستگیری محرکین بنمایند.

میرزاده عشقی تفصیل ترور خود را جزء به جزء در مریضخانه شهربانی تقریر کرد و مستنطقین اداره تأمینات نظمیه آن را صورت جلسه کردند. چون مؤلف را دسترسی به پرونده امر نیست از این لحاظ از اظهار نظریه قطعی خودداری کرده و تنها یاد آور می شود که ترور میرزاده عشقی در حقیقت یکی از وقایع مهم سیاسی دوره درگاهی است. درباره این واقعه مهم البته حدسیاتی زده اند که هر کدام صبغه مبارزاتی و تبلیغی دسته و جمعیتی را دارد. اما قدر مسلم آن است که میرزاده عشقی که یک پارچه قریحه و در شاعری فوق العاده توانا بود در جریان مبارزات احتفالات سیاسی تهران بخصوص در مبارزه میان گروههای اقلیت و اکثریت مجلس جان - باخته است.

واقعه سقاخانه گذر شیخ هادی و قتل سرگرد ایبیری کنسول آمریکا در تهران

هنوز از ترور میرزاده عشقی مدتی نگذشته بود که واقعه سقاخانه گذر شیخ - هادی به وقوع پیوست. ما از نظر اهمیت سیاسی، اجتماعی و انتظامی موضوع، نخست به شرح فشرده ماجرا از زبان مخبر السلطنه هدایت پرداخته و آنگاه درباره بازتاب شدید قضیه در محافل دیپلماسی تهران اشاراتی خواهیم نمود:

« در محله شیخ هادی بغتاً سقاخانه ای از زمین روید و بزودی محل توجه عامه شد و مایه تأمل منتظران حوادث جدید که زیر این کاسه چه نیم کاسه ای خواهد بود؟ همه منتظرند که از این سقاخانه چه دسته گلی به آب داده خواهد شد و نظمیه که مانع اجتماعات است چرا در این مورد ساکت مانده؟ و چون در ضمن عملیات به ترویج شعائر اسلام نیز اهتمام می شود، سکوت نظمیه را بر این معنی حمل می کنند. در هر حال شب آستن است تا چه زاید سحر. از اتفاق بعد از ظهر ۲۷ تیر که جمعی تشنه مراد و منشاء فساد اطراف سقاخانه را دارند. ماژور ایبیری کنسول آمریکا به اتفاق

بالوین سیمور آمریکایی به تماشای سقاخانه و جوشش اهالی می آیند. شاید هم به تصور و منظور تزئین سفرنامه‌ای که محل توجه اروپاییها است که این گونه امور را خوش به نظر می آورند. می خواهند عکس بردارند. در ممانعت از طرف مردم معلوم نیست چرا برخلاف عادت و اخلاق کار به زد و خورد می کشد و آن دو نفر زخمی می شوند. مأمورین نظمی آنها را در درشکه افکنده به مرکز می رسانند. آنچه غریب تر و اندیشه آورتر می باشد حمله جماعت است به مرکز نظمی و ادامه آزارشان به حدی که ایبری درمی گذرد. مصادفه این واقعه با صحبت نفت شمال ارتباط داشته یا نداشته رشته‌ای احتمالی بدست داد و معنی در بطن شاعر».

سخن کوتاه سرگرد ایبری کنسول آمریکا در تهران که افزون بر مأموریت سیاسی گویا از طرف مجله جغرافیایی آمریکا هم مأمور تحقیق درباره نقاط تاریخی و مذهبی و نیز تهیه مقالات و تصاویر بوده شاید اعجاز سقاخانه شیخ‌هادی را يك موضوع داغ برای پژوهش اندیشیده و بدون در نظر گرفتن جو سیاسی و رعایت پاره‌ای از ملاحظات دیپلماسی بعد از ظهر روز جمعه ۲۷ تیر ۱۳۰۳ به اتفاق دوست آمریکایی اش بالوین سیمور بادرشکه به گذر حاج شیخ‌هادی ، محل سقاخانه و ازدحام مردم رفته و بانصب سه پایه عکاسی نزدیک سقاخانه و قراردادن دوربین روی آن قصد داشته از نمای سقاخانه و جمعیت تصاویری تهیه کند.

در این هنگام گروهی از مردم فناتیک و متعصب و بعضی مردم آزارگر با قرار دادن عبا یا عصا و یا کلاه جلوی دوربین دوربین از اقدام کنسول مزبور جلوگیری می کنند. سرگرد ایبری بدون ملاحظه وضعیت و سنجش موقعیت همچنان در گرفتن تصویر پافشاری نشان می دهد.

در این اثنا کسانی که پیوسته از آب گل آلود ماهی می گیرند وارد عمل شده و اذهان جمعیت را مشوب کرده و به تحریک و برآغالیدن عوام به منظور ایجاد فتنه می پردازند. جمعیت بر آغالیده شده برخلاف عادات و اخلاق به ایبری و سیمور حمله ور شده و به ضرب و شتم آنان می پردازند و حتی آزارگری و ایداء را تا آنجا

ادامه می‌دهند که مصدومین را تا بیمارستان شهربانی، که در آن روزها ابتدای خیابان خیام، محل قورخانه سابق بود، تعاقب کرده و پس از شکستن در و پنجره بیمارستان، مصدومین را باز به باد کتک می‌گیرند.

در این واقعه سرگرد ایمبری بر اثر ضربات وارده از پا در می‌آید، اما سیمور که به سختی مجروح و مصدوم شده بود، جان سالم بدر می‌برد. بدنبال این واقعه در تهران مقررات حکومت نظامی به موقع اجرا گذاشته می‌شود و سر تیپ مرتضی‌خان، رئیس گارد پیاده، به سمت فرماندار نظامی تهران منصوب می‌شود.

جراید تهران پیرامون واقعه مزبور به نقل سخن می‌پردازند و برخی از احتفالات کشته‌شدن کنسول آمریکا را صبغه سیاسی داده به خارجیان نسبت می‌دهند. سفیر دولت ترکیه که در آن ایام سمت شیخ‌السفرایی داشت از سوی خود و به نام کشورهای آلمان، شوروی، فرانسه، انگلیس، بلژیک و ایتالیا بیانیه‌ای اعتراض آمیز به وزارت امور خارجه ایران تسلیم می‌نماید. محیی‌الدین، سفیر کبیر ترکیه طی بیانیه مزبور اعلام می‌کند: «این سوء قصد، وسط روز در شهر تهران به وقوع پیوسته و مداخله ضعیف قوای تأمینیه کاملاً بلااثر مانده و از عواقب آن نتوانسته است جلوگیری نماید و ابداً برای اخافه و یا تفرقه جمعیت حتی يك تیرتفنگ هم شلیک نشده است. و بالاخره با این که مجروحین به بیمارستان رسمی شهربانی تهران رسانیده می‌شوند، نمایندگان قوای تأمینیه نتوانسته‌اند از ورود جمعیت به داخل مرخصخانه ممانعت نمایند و جمعیت در آنجا نیز اهانات جدیده مرتکب شده‌اند. بنابراین شك نیست که يك وضعیت خطرناك وجود دارد که هیئت مأمورین سیاسی خود را مجبور می‌داند در قبال وضعیات مزبور در مقام پرست (اعتراض) بر آید. لهذا نظر به مراتب فوق‌الذکر نمایندگان سیاسی توجه اولیای دولت ایران را جداً به لزوم اتخاذ فوری و مسائل مؤثر برای استقرار نظم و امنیت اتباع خارجه در ایران و همچنین اقلیتهای مذهبی معطوف می‌نماید.»

ذکاء الملک فروغی پس از دریافت بیانیه اعتراض آمیز هیئت نمایندگان سیاسی در جواب نوشت:

« با کمال احترام در جواب مراسله مورخه ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۴ که از طرف هیئت محترم نمایندگان سیاسی مقیم تهران اشعار فرموده بودند، زحمت افزا می شود: اولیای دولت ایران از وقوع این حادثه مولمه کمال تألم و تأسف را دارند و احساسات تأثر آمیز نفرت و انزجار خود را در این قضیه چه در ضمن یسارداشت به سفارتخانه ها و چه در اظهاراتی که در مجلس شورای ملی و محافل رسمی به عمل آمده اظهار داشته اند.

این که اشعار فرموده اند که مداخله قوای دولتی در آن موقع بقدر کفایت واقع نشده خاطر محترم را متوجه می سازد که پست معمولی نظمیه و دوسه نفر نظامی که در محل بوده اند، منتهای سعی و کوشش را برای محافظت قنسول و رفیق او به جا آورده اند و گذشته از عملیاتی که مأمورین نظمیه نموده اند، در موقعی که مردم درشکه چی را از بالای درشکه به زمین انداخته اند، یک نفر نظامی فوراً به جای او نشسته و در صدد برآمده است که آنها را از میان ازدحام بدر ببرد.

متأسفانه به واسطه تصادف واقعه باروز تعطیل جمعیت دائماً در تزیاید و عده مأمورین قلیل بوده و اگر در آن موقع برای تفرقه مردم شلیک نشده، از آن جهت بوده است که در آن ایام به واسطه نمایشات مذهبی که در شهر داده می شده، مخصوصاً به قوای تأمینیه تأکید شده بود که عملیاتی که موجب تحریک فساد و عصبیت عامه شود، اقدام نکنند و چون دیر زمانی در این مملکت خاصه در پایتخت دیده نشده بود که از طرف اهالی نسبت به خسار جیها تعرضی شود و حتی در موقوع انقلاب و هیجانان عظیمه همیشه از طرف ایرانی ها رعایت حال خارجیان کاملاً می شده است، پیش بینی وقوع چنین واقعه بهیچوجه ممکن نبود تا دستور العمل لازم در آن بابت داده شود یا تزیاید قوا به عمل آید و اما این که مأمورین نظمیه از ورود جمعیت به نظمیه ممانعت ننموده اند خاطر محترم را متوجه می سازد: تقریباً تمام اشخاصی که به نظمیه وارد شده اند دستگیر

شده و تحت تعقیب می‌باشند و این که از افراد قوای دولتی در این واقعه مقتول و مجروح هست دلیل بر این است که مأمورین مزبور در ادای وظیفه خود سعی بوده‌اند.

اما این که اوضاع آن‌طور که اظهار فرموده‌اند خطرناک باشد چنان که خاطر محترم را متذکر شدم هیچوقت خارجیان اعم از مأمورین رسمی یا اشخاص خصوصی در این مملکت در خطر نبوده و واقعه روز جمعه يك امر فوق‌العاده‌ای است که در تحت تأثیرات خاص نادر الوقوع که يك اندازه مربوط به بی‌احتیاطی قنصل و بالوین سیمور بوده، پیش آمده و اطمینان کامل حاصل است که نظایر پیدا نخواهد کرد و اعتراض هیئت محترم سفرا وارد نیست.

در خصوص این که دولت اقدامات لازم برای حفظ امنیت و نظم بنماید خاطر محترم را مستحضر می‌سازد که قبل از آن که از طرف آن زوات محترم تذکر داده شود، هیئت دولت نظر به کمال اهمیتی که نسبت به واقعه مولمه قائل است، اقدامات فوری و فوق‌العاده به عمل آورده است و با کمال جدیت در تعقیب و مجازات مرتکبین و مسببین این جنایت می‌کوشند.

در خاتمه نمی‌توانم از ذکر این نکته خودداری کنم که نگرانی که در جمله آخر یادداشت آن جناب مستطاب اجل راجع به اقلیت مذهبی اظهار شده به کلی بی‌مورد است زیرا که قانون اساسی ایران مساوات کامل تمام ایرانی‌ها را بدون ملاحظه مذهب و غیره مقرر داشته و دولت هم همیشه این اصل را رعایت نموده و اهالی مملکت را یکسان مشمول حمایت خود قرار داده و خواهد داد و از قدیم - الایام ملل متنوعه چنان که خودشان هم اذعان دارند در ایران به امنیت و آسایش زیسته‌اند.

ذکاء الملك - وزیر امور خارجه»

پس از واقعه سقاخانه گذر شیخ‌هادی و برقراری حکومت نظامی و ملاقات کلنل محمدخان رئیس شهر بانی با آقای ذکاء الملك، وزیر امور خارجه، اعلامیه زیر از

سوی رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا درجراید تهران منتشر گردید:
در بعضی جراید و اوراق منتشره دیده می شود که واقعه قتل قنسول آمریکا را
به خارجیان نسبت داده و آنان را شریک جنایت قلمداد می کنند.

دولت از این انتشارات کاذبه کمال انزجار را دارد و من بعد اجازه نخواهد
داد که این نوع تفتین ها مابین ملت ایران و ملل متحابه به عمل آید و هر کس چنین
اظهاراتی کند اعم از این که درجراید یا اوراق باشد شدیداً به مجازات خواهد رسید.
رئیس الوزرا، وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا

دولت وقت افزون بر این که احساسات تأثر آمیز خود را در قضیه قتل ایلمبری ضمن
یادداشت به سفارتخانه ها و چه در اظهاراتی که در مجلس شورای ملی و محافل رسمی
به عمل آمده بود، اظهار داشت، مقارن ایام مزبور معاونان وزارتخانه ها و مدیران کل و
عموم رؤسای ادارات نوشته ای مبنی بر اظهار تأسف از وقوع قضیه ویس کنسول آمریکا
تهیه و از وزارت کشور، مورخ الدوله رئیس دفتر و از وزارت خارجه، زرین کفش
رئیس دفتر در معیت یکی از مدیران وزارت معارف تعیین و برای پوزش خواهی از وزیر -
مختار آمریکا با وی ملاقات کردند.^۱

و چون قویاً در میان مردم شایع شده بود که مجالس روضه خوانی در تهران
از طرف فرماندار نظامی ممنوع شده اعلامیه زیر در تاریخ ۶ مرداد ۱۳۰۳ از سوی حاکم
نظامی تهران جهت آگاهی مردم اعلان گردید.

نمره ۵

اعلان حکومت نظامی

شایع شده است که مجالس روضه خوانی از طرف حکومت نظامی ممنوع
گردیده. اینک شایعه مزبور قویاً تکذیب و به اطلاع عموم اهالی می رسانیم که از
ناحیه حکومت نظامی و اداره نظمیه بهیچوجه چنین اقدامی به عمل نیامده الا این که
مقرر شده است آقایان اهل منبر و روضه خوانانها داخل سیاست نشده فقط به ذکر مصیبت

خامس آل‌عبا وائمه اطهار علیه‌آلات‌التحیه‌والثنا احترام نمایند.

حاکم نظامی تهران و توابع - رئیس گارد پیاده سرتیپ مرتضی

بالوین سیمور، رفیق ویس کنسول آمریکا که در واقعه سقاخانه گذر شیخ‌هادی به‌سختی مجروح و مصدوم بود، در بیمارستان شهربانی معالجه شد و وقتی بهبودی یافت دکتر پاکار رئیس بیمارستان آمریکایی به بیمارستان شهربانی آمده و پس از تأیید سلامت کامل آقای سیمور، نامبرده از بیمارستان مرخص شد. و از همان روز جمعه ۲۷ تیر ۱۳۰۳ شهربانی به‌دستور نخست‌وزیر وقت نسبت به کشف جنایت و جلب مسببین قتل کنسول آمریکا به‌تکاپو و تلاش افتاده و توسط مأموران ویژه خود برای دستگیری مرتکبین قضیه شروع به اقدام نمود.

روز ۱۶ ماه محرم ۱۳۴۲ برابر با ۲۷ مرداد ۱۳۰۳ جنازه کنسول آمریکا باحضور هیئت کوردیپلماتیک و تشریفات تشییع شد و پس از اجرای مراسم و شلیک چند تیر توپ همراه گروهی نظامی به‌فرماندهی سرگرد روح‌الله‌خان به‌بغداد فرستاده شد. ضمناً قرار بر این شد نظامیان تا مرز ایران جنازه را مشایعت کرده ولی سرگرد روح‌الله‌خان آن را تا آمریکا بدرقه نماید. وابسته نظامی آمریکا در اسلامبول نیز همراه جنازه بود.

نظام مدنی که یکی از فارغ‌التحصیلان آن دوره از آمریکا بود. ایاتی دررئی

کنسول مزبور سروده است که سه‌بیت آن در زیر نقل می‌شود:

شد کشته ویس کنسول آمریکا از قضا چون در حریم جامعه بی‌اذن پانهاد
وز بعد فوت او همه ملت ملول گشت هر چند دشمنان وطن گشته‌اند شاد
خبط و خطا و غفلت و سهو اندر این جهان تاریخ روزگار نشان می‌دهد زیاد
با پژوهشی که شد از شماره جلب شدگان و احتمالاً جس یا اعدام آنان آگاهی

بدست نیامده تنها در شماره ۱۶۸۳ روزنامه ایران چنین خوانده می‌شود:

« مرتضی نظامی جزو قسمت نقلیه که در واقعه سرگرد ایبری از حکم مافوق

ترمرد کرده بود به‌موجب حکم دادگاه نظامی به‌اعدام محکوم شد و در تاریخ دهم

برج جاری (اسد) حکم مزبور ساعت هشت بامداد به موقع اجرا گذاشته شد.»

الغای قضاوت کنسولی

باید دانست الغای کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی در زمان نخست‌وزیری میرزا حسن خان مستوفی الممالک جامه عمل به خود پوشانید. حق قضاوت کنسولی به سخن دیگر یعنی نظارت نمایندگان سیاسی دولتهای بیگانه در داوریهایی که يك طرف قضیه يك نفر تبعه دولتی بیگانه باشد. به هنگام طرح موضوع لغو قضاوت کنسولی نمایندگان دولتهای بیگانه دو ایراد می‌گرفتند: یکی این که ایران قانون جزای تدوین شده ندارد و دوم این که زندانهای ایران موافق با اصول بهداشت نمی‌باشند. به گفته مخبر السلطنه هدایت داور وزیر دادگستری دوره پهلوی قانون جزای عمومی را تدوین کرد و در قصر قجر نیز سنگ بنای يك محبس نهاده شد.

شرکت افسران شهربانی ایران در کنگره بین‌المللی پلیس در نیویورک

مقصود از کنگره بین‌المللی پلیس که هر دو سال يك بار در نیویورک منعقد می‌شد ظاهراً تسهیل وسایل ارتباط بین شهربانی‌های جهان و تشریک مساعی و تعاطی افکار برای تأدیب و اصلاح احوال جنایتکاران و جلوگیری از وقوع جرائم و اتخاذ اصول متحدالشکل در مورد مجازات مجرمین بود.

میرزا حبیب‌الله خان شهردار، رئیس محاکمات اداری شهربانی در شماره ۳ آبان ۱۳۰۴ مجله پلیس ضمن این که تشکیل کنگره مذکور را یکی از خدمات برجسته شهربانی نیویورک به عالم انسانیت دانسته می‌نویسد:

«در سالهای قبل برای شرکت در کنگره بین‌المللی پلیس از دولت ایران نیز دعوت می‌شد ولی رؤسای سابق شهربانی به‌عللی که ذکر آن خارج از موضوع است، اقدام به اعزام نماینده نکرده و حتی مراسلاتی را که در این باب به اداره شهربانی

می‌رسیده مستور می‌داشتند، لکن در کنگرهٔ اخیر بر اثر جدیت رئیس فعلی تشکیلات شهربانی (سرهنگ درگاهی) آقای میرزا عبدالله‌خان بهرامی به اتفاق نایب سرهنگ- عبدالله‌خان سیف رئیس شهربانی قزوین به سمت نمایندگی پلیس ایران در کنگره بین-المللی پلیس منعقد در نیویورک و شرکت در کنفرانس راجع به محبس‌ها در لندن مأموریت یافته‌اند.»

و تقریباً همین ایام است که در لابلای روزنامه ایران روزنامهٔ رسمی آن روز می‌خوانیم:

« برای آگاهی مردم آمریکا از درجهٔ نظم و اهمیتی که اخیراً در ایران حکمفرما شده دکتر «میلسپو» رئیس کل مالیهٔ ایران (وزارت دارایی و اموراتصادی) مشغول تهیه مقاله‌ای می‌باشد تا در آمریکا چاپ و منتشر شود و از این رو برای تکمیل اطلاعات خود شرحی به وزارت کشور نوشته و اطلاعات زیر را خواستار شده است:

عده و اسامی شهرهایی را که سازمان شهربانی دارند و آمار توقیفات سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ و نیز آمار جنایاتی که در این دو سال کشف شده است. و خلاصه هر نوع اطلاعاتی که اوضاع نظمیه و امنیت داخلی ایران را تشریح کند. ادارهٔ احصائیه (آمار) وزارت کشور با رجوع به دفاتر شهربانی صورتهای زیر را برای دکتر میلسپو فرستاده است:

تشکیلات شهربانی در مراکز استانها و شهرستانها در ۵۵ شهر.
 سال ۱۳۰۲- تعداد جنحه ۵۲۲ و شمارهٔ جنایات ۲۴ فقره.
 سال ۱۳۰۳- تعداد جنحه ۴۴۸ و شمارهٔ جنایات ۲۰ فقره.
 در سال ۱۳۰۲ آمار سرقتهای از یکصد تومان به بالا ۱۴۵ فقره، سرقتهای جزئی و مختصر ۲۷۵۹ فقره و آمار توقیفات ۴۱۲۷ نفر می‌باشد.
 در سال ۱۳۰۳ آمار سرقتهای از یکصد تومان به بالا ۱۰۷ فقره و سرقتهای جزئی و مختصر ۱۶۹۳ و آمار توقیفات ۳۷۵۶ نفر است.
 در سال ۱۳۰۲، ۷۵ درصد از کل جرائم جنحه و جنایات کشف شده و مرتکبین

آنها تحویل عدلیه گردیده‌اند.

در سال ۱۳۰۳، ۹۰ درصد از کل جرائم جنحه و جنایات کشف شده‌اند.

در سال ۱۳۰۲، ۷۰ درصد از سرقتها کشف شده و اموال مکشوفه به صاحبانشان

مسترد گردیده‌اند.

در سال ۱۳۰۳، ۷۵ درصد از سرقتها کشف و اموال کشف شده به صاحبانشان

تحویل داده شده است.

در سال ۱۳۰۳ حد وسط تناسب بین ارزش هریک از سرقتها واقع شده با

ارزش کل سرقتها از ۳۶ تومان تجاوز نمی‌کند و معلوم می‌شود که در سنه مذکور

سرقت مهمی واقع نشده و ۱۵ درصد کلیه پرونده‌ها نیز بالاخره کشف خواهد شد.

قسمت عمده‌ای از جنایات و قتلها هم عمدی نبوده‌اند.»

و سرانجام دکتر میلیسپو روز ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۴ به آمریکا عزیمت نمود.

و عبدالله بهرامی و سرهنگ دوم عبدالله سیف نمایندگان شهر بانی ایران

در کنفرانس جهانی پلیس شرکت کردند.

دربزرگ خلاصه نطق آقای عبدالله بهرامی که در کنگره مزبور ایراد نموده است

درج می‌شود:

آقای «آنرایت» رئیس کنگره نخست می‌گوید: آقای عبدالله بهرامی نماینده

رسمی دولت ایران برای شرکت در این کنگره مجبور شده است سیصد یا چهارصد

میل راه را از صحرا عبور کرده تا خود را به کشتی برساند و عبدالله بهرامی می‌گوید:

«آقای رئیس و اعضای محترم کنگره، من بهیچوجه قصد نداشتم در این

مجمع محترم نطق ایراد نمایم و این سکوت مبتنی بر دو جهت بود: اولاً من لغات

انگلیسی را طوری تلفظ می‌نمایم که شاید در سامعه حضار کاملاً مفهوم نشود و ثانیاً

من در این مجمع شریف جمعی از بزرگان و بااطلاع ترین رؤسای پلیس عالم را

می‌بینم که قدرت آنها دارند در موضوعاتی داخل شده و صحبت نمایند که مورد

استفادهٔ عموم واقع گردد.

تشریح و توصیف سازمان پلیس‌های مختلف عالم هر چند فی حد ذاته مفید و قابل دقت است ولی نظر به شباهتی که بین شهربانی‌ها موجود است به اندازهٔ مسائل و کشفیات علمی شایان توجه نیست. معذالک من چندین کلمه در باب شهربانی ایران صحبت می‌کنم.

لازم نیست عرض نمایم که مؤسسات انتظامی و ترتیبات مدنی ایران از زمان قدیم است زیرا کاملاً می‌دانید که ایران يك مملکت کهنسال و دارای شهرهایی است که از چندین قرن به این طرف دارای آبادی و عمران می‌باشد. هر جامعه برای استقرار نظم و ترتیب از همان ابتدا يك قسم پلیس برای هر شهر ایجاد نمود و چون بنی نوع انسان از يك شجر متفرع هستند به مرور زمان هر يك از آنها يك قسم احتیاجات را حس نمودند.

آن قدر که می‌دانم بیشتر کشورها ترتیبات جدید را قبول کرده‌اند و ایران هم تقریباً نیم قرن می‌شود که با اصول جدید آشنا شده است و وضعیت آن حالیه با پنجاه سال قبل اختلاف دارد. قوهٔ نظمی در آن موقع برای جمع‌آوری مالیات‌ها و ارباب اهالی و مطیع نمودن آنها به هوس و رأی حکام جابر بوده و طبعاً در آن موقع چوب‌زدن، خفه کردن و مثله کردن از مجازات‌های معموله بوده‌اند.

خلاصهٔ کلام آن که در حکومت‌های مستبدانه رئیس نظمی ضمناً نسقچی باشی هم بوده است.

اما همانطور که اشاره شد تقریباً از پنجاه سال قبل نظر به تغییراتی که در مملکت ما رخ داده مقدمهٔ تمدن غرب در خاک ما ظاهر گشت و این مسئله شدیداً محسوس شد که مؤسسه نظمی هم باید تغییر یافته و از روی الگوی اروپایی تشکیل شود.

اولین مستشاران خارجی از مملکت ایتالیا به ایران دعوت شدند. بعدها از سوئد چند نفر برای تشکیل پلیس به ایران آمدند. مستشاران خارجی اصول متداول مملکت خود را در ایران داخل کردند ولی به واسطهٔ نداشتن تجربه در امور مملکت و

عدم اطلاع به زبان و اخلاق مردم موفق به مقصود و وظیفه خود نشدند. تشکیلات جدید نظمیه ایران نتیجه فکرایرانی است که با ترتیب اروپایی توأم گشته است.

حکمرما و صاحب اختیار ایران بلافاصله دعوت آقای آنرایت را پذیرفته و مرا مخصوصاً مأمور ساخته است تا به این جا آمده و از ترقیات وسیعه که در سنوات اخیره نصیب پلیس شده است به معظم له راپورت نمایم. این ترقیات اخیر که در سیستم پلیس رخ داده بلاشک در ایران داخل خواهد شد. من اجازه دارم تا از طرف دولت متبوع خود بگویم که دولت ایران با تمام مؤسساتی که به قواعد علمی معتقد باشد موافقت خواهد نمود. من مخصوصاً منتظر وصول گزارش کمیته ای که برای مطالعه در سیستم تشخیص اثرات سرانگشتهای جنایتکاران و طبقه بندی آنها مأمور شده است، می باشم و خوشبخت هستم که اظهار دارم شهر بانی ایران می تواند در مورد ادویه مخدره کمکهای قابل ملاحظه به سایر شهر بانی ها بنماید و در این جا نکته ای را که ظاهراً از آن غفلت شده به نظر رئیس و سایر اعضای محترم می رسانم. این نکته قابل توجه که برای جلوگیری از وقوع جنایات باید رعایت شود در این مرتبه که ما حالا زندگی می نمایم نباید صحبت از آن باشد که چگونه يك مقصر را توقیف کرده و او را مجازات دهیم بلکه عمده نظر نظمیه ها باید این باشد که چگونه متخلفین و خاطیان قوانین و انتظامات عمومی را به وظیفه خود آشنا ساخته و از جنایات جلوگیری نمایم. بدون شك این مسئله در کنگره اصلاح حال مجرمین و محبسها در لندن مطرح خواهد گردید. من در آن کنگره این موضوع را رسماً مطرح خواهم ساخت و لسی تصور می شود این مسئله مهم در این جا هم باید مورد مذاکره و مذاقه واقع شود. ترتیباتی که برای مسیر وسایل نقلیه و عابراین پیاده در شهر نیویورک داده شده حتماً افکار عامه را متوجه ساخته و مردم را تربیت کرده و در آینده آنها را از خطر نجات می دهد. آیا آقایان تصور نمی نمایند که این چنین نقشه ها برای جلوگیری از جنایات بسی نافع و مفید واقع خواهد گردید؟»

عبدالله بهرامی و سرهنگ دوم عبدالله سیف در سال ۱۳۰۴ برابر با ۱۳۲۵ میلادی در کنفرانس اصلاح حال مجرمین و محبسها که در لندن تشکیل شد نیز شرکت کردند و در پی آن مهندسی به نام مارکوف مأمور شد وضع زندانهای ایران را بررسی کرده و نقشه زندانهایی را که با آب و هوای ایران متناسب باشد تهیه نماید. مهندس یادشده پس از انجام بررسیهای لازم قصر قجر را برای بنای زندان در تهران در نظر گرفت و پس از تأمین اعتبار، ساختمان آن آغاز گردید.

لرد کرزن انگلیسی درباره این قصر نوشته است: «قصر قجر يك عمارت ييلاقي در دو ميلي تهران است. ازدور چون بنای بلندی است که در میان درختان چنار و تبریزی سر به آسمان بر افراشته، اما از نزدیک جز يك بنای ساده آجری و گلی چیزی بیش نیست و از هر گونه ظرافت معماری هم بی بهره می باشد».

در چنین محل که البته در آن روزها از تهران بیرون بود، زندان معروف قصر با ۱۹۲ اتاق در روزگار درگاهی بنا نهاده شد که گشایش آن نیز چنان که بیاید مقارن با عزل وی از ریاست کل شهر بانی ایران بود.

انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی

در آبان ۱۳۰۴ از سوی داور و برخی دیگر از نمایندگان مجلس شورای ملی تصویب مواد زیر درخواست شد:

انقراض سلسله قاجاریه، واگذاری حکومت موقت به سردار سپه، و تفویض اختیار به مجلس برای تعیین تکلیف قطعی.

در ۱۵ آذر همان سال با انعقاد مجلس مؤسسان در تکیه دولت، انتقال قدرت عملاً صورت گرفت.

روز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ذکاءالملک فروغی مأمور تشکیل دولت شد و به گفته مخبر السلطنه هدایت:

«از این تاریخ دیگر رأی رأی پهلوی است و وزرا را بطی هستند بین وزارت.

خانه‌ها و شاه و نقیر و قطمیر باید به عرض برسد و آنچه امر شد اطاعت شود.»^۱

امحاء نام قاجار به

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

«نظمیه پس از خاتمه یافتن سلطنت قاجاریه به بهانه تنفر ملت از نام قجر سر در بعض عمارت‌های دولتی یا مؤسسات معارفی را که نام قجر بر آن نوشته شده بود، شبانه محو کرد.»^۲

انتقال اداره گذرنامه از وزارت خارجه به شهربانی

باید دانست که تا روزگار شادروان امیرکبیر تذکره چاپی اساساً در ایران می‌رسوم نبود و برای مسافرت مردم به خارج از کشور تنها یک نوشته خطی به آنان داده می‌شد.

در سال ۱۲۶۷ ه. ق تذکره چاپی با علامت شیروخورشید، نشان رسمی کشور بناگذاشته شد و «تذکره خانه» ای در ناحیه ارگ ساخته شد و حاج میرزا جبارناظم-المهام نیز به مدیریت آن معین گردید. تذکره خلیفه از همان آغاز کار دو نوع گذرنامه صادر می‌کرد: یکی تذکره اقامت و دومین تذکره مسافرت. پس از وقوع مشروطیت به نظر می‌رسد که پس از تشکیل نخستین کابینه قانونی در ایران، که وزارتخانه‌ها صورت رسمی پیدا کردند، تذکره‌خانه نیز جزو سازمان وزارت امور خارجه شد و از آگهی زیر که در یکی از جراید تهران نشر شده برمی‌آید که در ایام سرهنگ درگاهی انتقال اداره گذرنامه از وزارت خارجه به شهربانی جامه عمل به خود پوشیده است:

۱- خاطرات و خطرات، ص ۳۷۰

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۰۱

«حسب الامر وزارت جلیله داخله مقرر است صورت احصائیه کلیه اتباع خارجه و مقیمین تهران تهیه و در دفاتری که برای این کار تدارك شده ثبت شود. لذا خاطر عموم اتباع خارجه مقیم تهران را به وسیله این اعلان مستحضر می سازد که از تاریخ انتشار این آگهی کلیه اتباع دول خارجه که تا این تاریخ در پایتخت اقامت داشته و دارند، بایستی در کمیساریای مرکز اداره نظمیة حضور بهم رسانیده و يك قطعه عکس خود را همراه با «باشبرت»^۱ همراه داشته باشند که در دفتر مخصوص ثبت گردد.

رئیس کل تشکیلات نظمیة محمد در گاهی

روز ۱۱ فروردین ۱۳۰۷ به موجب تصویب هیئت دولت امور تذکره و ویزای خروج از کشور و پروانه اقامت اتباع بیگانه از وزارت امور خارجه منتزع و به سازمان شهر بانی کل واگذار و در شهر بانی اداره ای به نام «اداره کل تذکره» تأسیس یافت. در حیات یحیی نوشته شده است:

«تحصیل تذکره در دست نظمیة بود و رئیس نظمیة هم مشکل بود بی اجازه شاه به کسی تذکره بدهد.»

واقعه سوء قصد به سید حسن مدرس

روز ۷ آبان ۱۳۰۵ مدرس نماینده مجلس و تولیت و مدرس مسجد سپهسالار در کوچه سرداری حوزه عمل کلانتری ۲ دولت از سوی چند نفر مورد تهاجم قرار گرفت و سخت مجروح گردید.

در این واقعه يك نفر آژان پلیس به قتل رسید و يك عابری پاده نیز مضروب شد. صبح زود وقتی مدرس برای تدریس به مدرسه سپهسالار می رفت در کوچه سرداری ناگهان مودد هجوم و حمله کسی قرار گرفت. ولی درست هنگامی که آن شخص قصد شلیک گلوله را داشت، با شیخ احمد که مدرس را همراهی می کرد درگیر شد و در این

۱- تذکره يك واژه عربی و باشبرت معرب پاسپورت يك واژه اروپایی است که معادل هر دو در فارسی گذرنامه اختیار شده است.

اثنا دونفر دیگر با سلاح کمبری به مدرس شلیک کردند که منتهی به مجروحیت و بستری شدن وی گردید.

بر اثر شلیک گلوله و بازتاب صدای آن حسین خان آژان وارد صحنه شده و در حین درگیری بایکی از مهاجمین به ضرب گلوله از پای درمی آید. مهاجمین پس از کشتن پاسبان می کوشند تا از صحنه عمل خارج شوند. یکی از مهاجمین موفق به فرار شده، لیکن دونفر دیگر دستگیر و به کمیساریای دولت جلب می شوند.

در بیمارستان شهربانی نخست دکتر علیم الدوله رئیس بیمارستان به مداوای مجروح پرداخته ولی چون بیمارستان شهربانی فاقد وسایل جراحی بوده مصدوم به بیمارستان دولتی یعنی سینای امروز انتقال یافته و تحت عمل جراحی قرار می گیرد. به محض انتشار خبر سوء قصد به جان مدرس از نظراهمیت سیاسی و مذهبی قضیه، مستوفی الممالک نخست وزیر، شماره ای از وزرا و نمایندگان مجلس و برخی از روحانیون و معتمدان تهران و رئیس شهربانی کشور از وی در بیمارستان عیادت می نمایند.

می گویند مدرس به درگاهی گفته بود: مطمئن باشید من نخواهم مرد. پس از وقوع این حادثه چندتن از نمایندگان مجلس از دولت می خواهند که کشف قضیه باجدیت دنبال شود.

داور نماینده مجلس در یکی از جلسات علنی، از شهربانی درگاهی انتقاد کرده و می گوید چرا پاسبانی را که در جریان واقعه مدرس تیرخورده و به قتل رسیده بود بدون معاینه پزشکی (قانونی) دفن نموده اند؟

بگونه ای که نوشته اند در آن روزها شایع شده بود که میان باز پرس دادسرا که آن روزها مستنطق می گفتند با کمیسیون تحقیق اداره تأمینات شهربانی اختلاف وجود داشته و از این رو دولت روزنامه هارا منع کرده است که درباره سوء قصد به جان مدرس چیزی ننویسند.

مستوفی الممالک نخست‌وزیر در جواب استیضاح نمایندگان مجلس می‌گوید: «شما حق دارید در مسائل مملکتی کشف هر موضوع را به هر لحن و شکل از دولت بخواهید و دولت نیز وظیفه خود می‌داند که تا آخرین حد امکان کشف قضایا را دنبال کرده و امنیت را برقرار سازد. ولی نمایندگان باید توجه داشته باشند که اگر در همان ساعت وقوع حادثه ضارب یا فاعل و یا مرتکب در صحنه عمل دستگیر نشد حتی در شهر بانیهای خیلی عریض و وسیع هم زحمت فراوان باید کشیده شود تا مسئله حل شود و چه بسا که قضیه کشف هم نشود. متأسفانه در ساعتی که قضیه سوء قصد به جان مدرس رخ داده مهاجمین شناخته نشده‌اند و موضوع سانسور مطبوعات هم ابداً حقیقت ندارد.»

دوره نقاهت مدرس ۶۴ روز بدرازا کشید و سرانجام روز یکشنبه ۱۱ دی در مجلس شورا حضور یافت.

مدرس در سال ۱۳۰۷ در زمان سرتیپ درگاهی به خراسان تبعید گردید و بگونه‌ای که بازخواهیم گفت تا ۱۳۱۶ در کاشمر در تبعید بسر می‌برد.

گسترش تهران و افزایش وسائط نقلیه

تهران از ۱۳۰۸ شروع به گسترش و تعریض گذاشت. در نقشه‌ای که از طرف شهرداری آنروز تهران تهیه شد، يك کیلومتر به وسعت شهر افزوده شد. تهران از شمال به خیابان انقلاب (شاه‌رضای سابق)، و از جنوب به ایستگاه راه آهن و از خاور به کارخانه جدید برق و از باختر به باغ شاه محدود و ورای آن جزو حومه شهر اعلام شد. مساحت تهران با این گسترده‌گی به ۲۵ میلیون متر مربع رسید.

روز ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ واگن‌های اسبی از خیابانهای تهران بکلی برچیده شدند. در باره این تراموای اسبی باید خاطر نشان ساخت که در آغاز فقط يك خط تراموای اسبی از گار ماشین تا سبزه میدان کشیده شد. بعد يك خط دیگر از توپخانه به دروازه قزوین کشیدند که از ناحیه سنگلج می‌گذشت و در سومین مرحله يك خط

جدید از میدان توپخانه به چهارراه مخیرالدوله و در مرحله چهارم يك خط تراموای اسبی دیگر از میدان پا قاپوق یا محمدیه تا میدان شاه سابق احداث شد که از جلوی محله سرقبر آقا عبور می کرد. خطوط مزبور را يك شرکت بلژیکی پس از پایان یافتن ریل گذاری خط آهن تهران - ری کشیده بود.

کرایه هر مسافر در شهر ده دینار و ارزش بلیت تهران تا زاویه عبدالعظیم يك ریال برای رفت و يك ریال برای برگشت بود.

در ۱۳۰۸ چون شرکت بلژیکی حاضر به قبول پیشنهاد تازه دولت وقت نشد شهرداری تهران هنگام تعریض خیابانها خطوط تراموای اسبی را زیر خاک مدفون نمود. در ۱۳۰۸ تعداد ۱۵۲۲ دستگاه اتومبیل سواری، ۱۰۱۵ دستگاه کامیون و تعدادی کامیون و اتوبوس و مینی بوس از ۱۵۴ کارخانه مختلف جهان به ایران وارد گردید. اکثر اتومبیلها آمریکایی و بقیه ساخت آلمان، فرانسه، ایتالیا و انگلیس بودند.

افزونی و سائط نقلیه بازرگانی داخلی را رونق بخشید و مبادلات تجاری اساساً سرعت گرفت و نواحی دور دست کشور را در دایره روابط متقابل اقتصادی وارد ساخت. ارتباط نقاط تجاری، اداری و سوق الجیشی و نیز حمل و نقل مسافر يك نقش مدنی و تشکیلاتی عمده را پیش آورد.

در ۱۳۰۵ وزارت فواید عامه لایحه تأسیس اتوبوسرانی و واگذاری آن را به يك شرکت دانمارکی به مجلس داده بود. قرار بود شرکت مزبور هفت خط اتوبوسرانی در تهران دایر کند.

بموجب پیشنهاد شهربانی آیین نامه دو چرخه سواری در ۲۰ ماده تدوین شد و انتشار یافت. و برای نخستین بار مقرر گردید اتومبیلهایی که به شمیران می روند از خیابان لاله زار رفته و از خیابان علاءالدوله یعنی فردوسی کنونی مراجعت نمایند. و این در حقیقت يك طرفه کردن معابر و کاربرد آن در تسهیل ترافیک بود. و نیز افزایش سال به سال اتومبیلهای شخصی و دیگر وسائط نقلیه اعم از موتوری و کندرو شهربانی را به فکر تأسیس شعبه «آلات ناقله» در تهران انداخت. منظور از تأسیس شعبه

«آلات ناقله» بگونه‌ای که در اعلان آن نوشته شده عبارتست از:

«نظارت بر حرکت، توقف و کورس در شبکه‌ها و برقراری نظم رفت و آمد

و سائط نقلیه.»

سینما و تأثیر

در سال ۱۳۰۸ رویم هفت مؤسسه سینمایی در تهران وجود داشت. مؤسسات مزبور اغلب در بیک محدوده بنا شده بود. و ارزش بلیت از پنج‌شاهی تا دو قران بود. فیلم‌ها را با ناطق اصلی نمایش می‌دادند و برای برگردان سخن ناطقان به فارسی از وجود یک مترجم استفاده می‌کردند. مترجم معمولاً جلوی پرده می‌ایستاد و دیالوگ یعنی گفتگوی فیلم را ترجمه می‌کرد. سینماهای معروف تهران در آن ایام عبارت بودند از: تهران، پری در قلهک و جامعه باربد که نمایشهایی را روی صحنه می‌آورد. پیش از جامعه باربد برخی «پییس» ها را از جمله قطعه تأتری به نام «جعفرخان از فرنگ آمده» یا نمایش «پسر مشهدی‌عباد» و «آرشین مالالان» در گراند هتل برای اولین بار روی صحنه آمده بود.

نویسنده کتاب روزگار و اندیشه‌ها می‌نویسد: در سال ۱۳۰۷ خورشیدی روزنامه‌های تهران ستونهای مفصلی را به شرح جنایات مردی از اهالی گلپایگان اختصاص داده و کشتن چندین نفر را به وضع فجیع و عجیبی به آن مرد نسبت می‌دادند که ظاهراً به وسیله سم مخصوصی انجام گرفته بود و یکی از روزنامه‌ها تمام جریان مراحل بازرسی را انتشار می‌داد که خود همین امر بسیار غریب می‌نمود زیرا چنین سابقه‌ای نبود و چنانچه شهرت داشت اقدام روزنامه مزبور در این کار بر اثر فشار رئیس شهربانی وقت سرتیب در گاهی انجام می‌گرفت تا موضوع بزرگتر نشان داده شده و خدمات مأمورین شهربانی را در کشف آن جنایات بهتر به رخ مردم بکشند. مردم هم با بی‌صبری انتظار روز دادرسی را می‌کشیدند. عاقبت روز محاکمه رسید و جمعیت زیادی هم به تماشا آمده بودند. اما پس از چند هفته که دادرسی طول کشید، ناگهان

باحیرت شنیدیم که دادرسان پس از رسیدگی به همه محتویات پرونده و شنیدن اظهارات دادستان و دفاع متهم و وکلایش رأی بر براءت او صادر کرده‌اند. زیرا در نظرشان وقوع هیچیک از قتل‌هایی که به متهم نسبت داده شده بود مسلم نگردید و در واقع معلوم شد که تمام حکایت ساختگی بوده و البته جسارت و جرأت دادرسان هم مردم را دچار شگفتی ساخته بود زیرا رئیس شهربانی در آن روزها اوج ترقی و قدرت خویش را می‌گذراند.^۱

راه آهن و پلیس

مخبر السلطنه هدایت می‌نویسد: «پلند آمریکایی بادلالت دکتر میلسپوخنزانه دار کل برای تدارك نقشه خط آهن استخدام شده و چند نفر مهندس زیر دست او کار می‌کنند. به او گفتم مهندسین را به چه اعتبار می‌پذیرید؟ گفت: ما به تصدیق‌نامه مؤسساتی که در آنها کار کرده‌اند نگاه می‌کنیم. اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم. از غرائب مصدق السلطنه مخالف شد که در عوض قندسازی باید دایر کرد. راه آهن منافع مستقیم ندارد. گفتم از راه آهن منافع مستقیم منظور نیست و منافع غیر مستقیم آن بسیار است. نظمی و نظام (شهربانی و آرتش) هم منافع مادی ندارند، اما برای مصالح مملکت ضروری‌اند...»^۲

مسیر راه آهن نخست از بندرگز تا تهران تعیین و کلنگ آن در تهران بیرون دروازه محمدیه به زمین زده شد. اتفاقاً آن روز غبار آلود و توفانی شد. وزرا و نمایندگان دول بیگانه و گروهی از مردم در این مراسم شرکت داشتند. در جایگاه برگزاری تشریفات خیمه‌هایی برپا کرده بودند. وسایل پذیرایی نیز مهیا بود. مخبر السلطنه نویسنده کتاب خاطرات و خطرات و نخست‌وزیر وقت، کلنگ نقره‌ای را به دست

۱- روزگار و اندیشه‌ها: نوشته مرتضی مشفق‌کاظمی ج ۱ ص ۲۷۲ و ۲۷۳ از

انتشارات کتابخانه ابن سینا تهران- ۱۳۵۰.

۲- خاطرات و خطرات ص ۳۷۲ و ۳۷۴.

رضاشاه داد. وشاه پس از فرود آوردن نخستین کلنگ به زمین بانخست وزیر دست داد. اما به قول مخبر السلطنه بادی سر کرد که اوضاع را به سختی بهم زد.

شروع به عملیات ساختمانی در راه آهن انگیزه ایجاد پلیس راه آهن گردید. به سخنی دیگر هنگامی که شرکت «کامپ ساکس» در شمال و جنوب کشور مشغول عملیات ساختمانی راه آهن و ریل گذاری بود، مقاطعه کاران شرکت مزبور هم در شمال و هم در جنوب برای حفاظت تأسیسات و حفظ نظم در حوزه های عملیاتی از شهربانی های اهواز و گرگان درخواست اعزام پلیس کردند.

شهربانی اهواز در آن موقع «نظمیه ناصری» نامیده می شد. رئیس شهربانی اهواز هفت نفر پاسبان و یک نفر سر پاسبان مأمور بندر شاپور کرد.

به دنبال گسترش عملیات ساختمانی و توسعه تأسیسات و افزایش کارگران مهندس مشاور راه آهن جنوب با رئیس کل شهربانی مذاکره نمود و موافقت شد تا مأموران مورد نیاز روز افزون ایستگاههای راه آهن از شهربانی کل تأمین شوند، و مآلا سرگرد احمد خدایاری به سمت رئیس پلیس راه آهن جنوب گمارده شد.

پلیس انتظامی راه آهن نخست به دو شاخه تقسیم می شد:

(۱) پلیس راه آهن ساختمانی.

(۲) پلیس راه آهن بهره برداری.

به موازات شروع راه آهن جنوب، ساختمان نخستین بخش از راه آهن شمال نیز به يك شرکت انگلیسی مقاطعه داده شد و به دنبال آن از سال ۱۳۰۷ خشکانیدن مردابهای کناره دریای خزر و ریل گذاری آن آغاز گردید.

گسترش پلیس انتظامی راه آهن اعم از ساختمانی و بهره برداری آرام بایشروی خطوط جنوب و شمال به سوی تهران همچنان ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۱۶ سرهنگ دوم اشرفی با پیشنهاد وزیر راه و تأیید رئیس شهربانی وقت (سرتیپ مختاری) رئیس اداره پلیس راه آهن شد. به دنبال این انتصاب شاخه های پلیس ساختمانی و بهره برداری درهم ادغام شدند و پلیس انتظامی راه آهن در هفت بخش یعنی تهران،

ساری، اراک، اهواز، نیشابور، زنجان، یزد و تبریز تأسیس گردید.



سر تیپ محمد در گاهی نخستین رئیس کل شهر بانی ایران از کودتای ۱۳۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ که جانشین کلنل - وستداهل سوئدی رئیس مستشاران سوئدی شهر بانی گردید. دوره او آکنده از وقایع و حوادث مهم سیاسی است.

دردوره در گاهی صحبت از تشکیل يك حزب قوی می شد. می گفتند تیمور - تاش وزیر دربار خود ریاست آن حزب را به عهده گرفته بود و هر روز جمعیت ها و حزبهای پیشین به حزب جدید به نام «ایران نوین» می پیوستند. رضاشاه می - خواست در ایران نیز مانند ترکیه حزبی مانند حزب خلق تأسیس کند و از این رو تیمور تاش مأمور تشکیل آن شده بود. در این حزب اغلب رجال کشور و مستخدمین عالی مقام دولت و وکلای مجلس شورای ملی عضویت داشتند. تیمور تاش گذشته از این که مؤسس حزب ایران نوین بود، با چند نفر از وزرا و رجال جلسات شبانه ای داشت و بیشتر شرکت کنندگان این محافل کسانی بودند که با زنان اروپایی و آمریکایی ازدواج کرده و می توانستند به اتفاق همسران خود در این مجالس حاضر شوند. نویسنده

روزگار و اندیشه ها در باب وقایع سالهای ۸- ۱۳۰۷ می نویسد: « رضاشاه در حقیقت دامنه فعالیت خود را به تمام کشور توسعه داده و هیچیک از رشته هارا از نظر دور نساخته بود چنان که جسته جسته صحبت آزادی بانوان می رفت و گاهگاه حتی بعضی از آنان جرأت و جسارت کرده و با روی باز در محافل و معابر می آمدند و کسی هم

جرات اعتراض را نداشت. درشکه‌ها هم رسم قدیم را کنار گذارده و به اشاره شهربانی دیگر ناچار نبودند مانند گذشته هرگاه مسافرشان زن باشد، کروك آنرا پایین بیاورند و بعلاوه نشستن زن و مرد در کنار یکدیگر در درشکه مورد ایراد و خورده‌گیری واقع نمی‌شد.»^۱



طرف راست تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه و سمت چپ علاء وزیر مختار
ایران در فرانسه

درگاهی در تمام مدت نخست‌وزیری محمدعلی فروغی و پس از او میرزا حسن مستوفی‌الممالک و نیز قسمتی از نخست‌وزیری حاج مخبرالسلطنه هدایت صاحب

۱- ایضاً روزگار و اندیشه‌ها ص ۲۹۰.

خاطرات و خطرات که جا بجایه یادداشت‌های وی در این کتاب اشاره رفته است رئیس کل شهربانی بود و چون در ایام طولانی نخست‌وزیری حاج مخبر السلطنه هدایت اقداماتی صورت گرفته که تأثیرات گروهی فراوان در بر داشته درباره دولرداری وی به اختصار سخن خواهیم گفت.

دولت مخبر السلطنه هدایت و قانون تغییر لباس

مخبر السلطنه هدایت روز ۱۲ خرداد ۱۳۰۶ به جای میرزا حسن مستوفی الممالک نخست‌وزیر ایران شد. وی در طول ۶ سال نخست‌وزیری خود تغییرات عمده در هیئت دولت داد. اغلب وزارتخانه‌ها در زمان او توسط معاونان یا کفیل وزارتخانه‌ها اداره می‌شد و عملیات ساختمانی راه آهن سراسری ایران در روزگار نخست‌وزیری او آغاز شد و نیز پیشنهاد تغییر لباس را او به مجلس داد. و همچنین استفاده از کلاه یک‌به که به کلاه پهلوی معروف شد در دوره نخست‌وزیری او متداول و معمول گردید.

مخبر السلطنه هدایت خود در رابطه با قانون تغییر لباس می‌نویسد:

«ظاهراً قصد از تغییر لباس از بین بردن لباس اهل علم است که بسیاری از مردم عادی در بردارند و وسیله اخازی است و لباس فقر است و بهانه ولگردی و گدایی. همه قسم لباس بلند و کوتاه، بی‌دامن و بسادامن به‌اسامی مختلف در مملکت متداول است.»^۱

مشفق کاظمی نیز می‌نویسد:

«قانون تغییر لباس که به سرو وضع کارناوالی مردم سر و صورتی داده بود طبعاً سوییپ‌کنندگان آن یعنی نمایندگان مجلس را نیز مستثنی نکرد و همه آنان بر اثر نرای قانونی که یا بامیل و یا از روی ناچاری بدان رأی دادند اینک سرو وضع جدید پیدا کرده‌اند.»^۲ و یا «...قانون تغییر البسه به تصویب رسیده بود و هر روز دسته‌هایی به لباس

۱- خاطرات و خطرات ص ۳۸۲

۲- روزگار و اندیشه‌ها ص ۳۱۳

جدید درمی آمدند و از تعداد مردم عادی و بازاریان باعمامه‌های شیر شکاری در کوچه و خیابان بطور محسوسی کم می‌شد.^۱

در شهر بانی پاسبانها و افسران کاسکت بر سر می‌گذاشتند و لباس متحدالشکل می‌پوشیدند اما کارمندان و زارتخانه‌ها از کت و شلوار و کلاه پهلوی استفاده می‌نمودند. تغییر کلاه شهر بانی و تبدیل آن از کلاه پوست دوره سوئدیها به کاسکت انگلیسی افکار را مشوب کرد. نخستین کسی که در این باره نگرانی خود را اظهار نمود سید محمد بهبهانی بود. هدایت می‌گوید:

« بر سر عمامه زد و خورد هاشد، بالاخره مقرر گشت امتحان در کار بیاید. وزرا

کمر چین را به کت مبدل کردند و شاه خودش لباس فزاقی داشت.»^۲

می‌نویسند گروهی از زنان و مردان انجمنی به نام مجمع کشف حجاب در تهران تشکیل دادند که از طرف شهر بانی منحل شد و مؤسس آن به نام میرزا ابوالقاسم آزاد دستگیر گردید.

در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ سازمان قدیم دادگستری را داور منحل اعلام کرد و به جای آن سازمان جدید شروع بکار نمود. و در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ داور قانون مدنی را که مشتمل بر ۹۵۵ ماده بود پیوست ماده واحده‌ای به مجلس شورا داد. و در همین سال قانون وحدت لباس در ۱۶ آذر به تصویب رسید. ما از نظر آگاهی خوانندگان متن قانون مذکور را در زیر می‌آوریم:

ماده اول- کلیه اتباع ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوص هستند در داخله مملکت مکلفند به لباس متحدالشکل ملبس شوند و کلیه مستخدمین دولت اعم از قضایی و اداری مکلفند در موقع اشتغال به لباس مخصوص قضایی یا اداری ملبس شوند و در غیر آن موقع باید ملبس به لباس متحدالشکل گردند.

۱- ایضاً روزگار و اندیشه‌ها ج ۱ ص ۱۸۹

۲- خاطرات و خطرات ص ۳۸۳

ماده دوم - طبقات ۸ گانه زیر از مقررات این قانون مستثنی می‌باشند. اولاً مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلم که به امور روحانی اشتغال داشته باشند. ثانیاً مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از برآمدن از عهده امتحان معینه. ثالثاً مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان اهل سنت اجازه فتوی داشته باشند. رابعاً پیشنهادان دارای مجراب. خامساً محدثین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز اجازه روایت داشته باشند. سادساً طلاب و مشغولین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند. سابعاً مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی. ثامنأ روحانیون ایرانی غیر مسلم.

ماده سوم - متخلفین از این قانون در صورتی که شهر نشین نباشند به حبس از یک روز تا هفت روز به حکم محکمه محکوم خواهند گردید.

ماده چهارم - این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن به شرطی که از اول فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکند به موقع اجرا گذارده خواهد شد و دولت مأمور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون می‌باشد.

در آن ایام جواز اجتهاد را مراجع تقلید مسلم در ایران و نجف صادر می‌کردند و اجازه مدرسی نیز از ناحیه حوزه‌های علمیه و جواز محدثی یعنی روضه خوانی و وعظ را مشاییر علمای صاحب نظر صادر می‌نمودند.

امتحان طلبگی در هر استان زیر نظر دو یا سه نفر روحانی طراز اول انجام می‌گرفت و به این ترتیب گروه‌های مندرج در ماده دوم فقط حق استفاده از عمامه را داشتند. به استثنای آنان سایر مردان اعم از کارمند دولت و یا مردم کوچک و بازار مکلف بودند کلاه یک‌لبه بر سر بگذارند.

بعضی از مردان شکل کلاه یک‌لبه را نمی‌پسندیدند. کارمندان اداری کت و شلوار به رنگ زیتون دربر می‌کردند و نمایندگان مجلس در روزهای دوشنبه که به دربار می‌رفتند ژاکت خاکستری می‌پوشیدند و کلاه یک‌لبه از همان رنگ

ژاکت بر سر می گذاشتند. یونیفرم نظامیان نیز دارای کلاه‌های شبیه کلاه پهلوی گردید.

فرار دوست محمدخان بلوچ

دوست محمدخان بلوچ یکی از جوانین و متنفذین بلوچستان بود. او در بهمن ۱۳۰۷ دستگیر و به تهران فرستاده شد و به اصطلاح آن روز حبس نظر گردید. روز ۱۷ فروردین ۱۳۰۸ حضور شاه رفت. عفو شد و ماهیانه مبلغ سیصد تومان حقوق برایش مقرر گردید. يك سرپاسبان شهربانی که آنوقت‌ها وکیل باشی گفته می‌شد، مأمور مراقب دوست محمدخان بود.

می‌نویسند يك روز دوست محمدخان هوس شکار کرد. دو نفر از گماشتگانش وسایل ضروری شکار را آماده کردند و با اختفای يك تفنگ شکاری زیر تشك اتومبیل در ظاهر به قصد شکار و در باطن به نیت فرار از تهران بیرون رفتند.

آن روز که ۱۹ آبان ۱۳۰۸ بود پاسبان دروازه حضرت عبدالعظیم از خروج آنان جلوگیری کرد. محمدعلی خان وکیل باشی شهربانی گفت: من همراه او هستم. برای شکار می‌رویم. وقتی از جاده امین آباد عبور کردند، اتومبیل را جلو قهوه‌خانه‌ای متوقف ساختند و پای پیاده آهنگ شکار نمودند.

نزدیک تپه‌های فیروز آباد شکر محمد نوکر دوست محمدخان سه تیر تفنگ از پشت سر

به محمدعلی خان شلیک کرد و او را به قتل رسانید. بلوچ‌ها نعش وکیل باشی



از چپ به راست دوست محمدخان - بلوچ که در ۲۶ بهمن ۱۳۰۷ مغلوب قوای دولت وقت و دستگیر گردید، نخست مورد عفو واقع شد و در تهران زیر نظر قرار گرفت و پس از قتل محمد - علی خان وکیل باشی (سرپاسبان) شهربانی اقدام به فرار کرد که دستگیر و به حکم دادگاه نظامی تیر باران گردید.

مقتول را در يك نهر عمیق افکنده و با خیال راحت سوار اتومبیل شده و عازم ورامین گردیدند.

در ورامین اتومبیل را رها کرده دامنه‌رشته کوه‌های سمنان را پیش گرفته و فرار را برقرار ترجیح دادند. سرهنگ یحیی رادسر معروف به ادیب السلطنه سرداری رئیس پلیس تهران با ده نفر پاسبان مأمور دستگیری دوست محمدخان شدند و مدتها در روستاها و کوهپایه‌های آن ناحیه بالباس مبدل سرگردان بسر می‌بردند. سرانجام، دوست محمدخان که در کویر و سیاه کوه پنهان شده بود و قصد داشت خود را به بلوچستان برساند دستگیر شد و به حکم دادگاه نظامی تیرباران گردید.

گشایش زندان قصر و عزل درگاهی

جلوتر گفتیم که بنای زندان قصر بدون سابقه و مقدمه صورت نگرفت. پس از شرکت افسران شهربانی ایران در کنگره بین‌المللی اصلاح مجرمین - و محبس‌ها در لندن نقشه زندان قصر را موسیو مارکوف از روی نقشه‌ای که در کنفرانس جهانی محبس‌ها اختیار شده بود با تغییراتی که وضعیت آب و هوا و کیفیات دیگر ایجاب می‌نمود تهیه کرد. زندان قصر نظر به موقعیت محلی در آن زمان وسیع و گنجایش تعداد معتابهی زندانی را داشت و دارای چهارده حیاط بود. و با این ترتیب ممکن بود زندانیان را از نقطه نظر ماهیت جرم و هم از نظر گروه سنی از یکدیگر بکلی جدا نگاه دارند. این گونه رعایتها برای جلوگیری از فساد اخلاق زندانیان از اهم مسائل است و به همین دلیل طبقه‌بندی مجرمین حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

در زندان قصر چندین کارگاه ظاهراً برای آموزش صنایعی از قبیل قالی‌بافی؛ نساجی؛ خیاطی و نجاری ساخته شده بود که زندانیان در روز ۸ الی ۹ ساعت در آن کارگاهها کار می‌کردند. بدیهی است ترتیب کار کردن در زندان و اخذ مزد تابع آئین‌نامه مخصوصی بود که بر طبق ماده ۵۳ قانون مجازات عمومی آنروز از سوی

سازمان شهربانی درگاهی تدوین شد و به تصویب رسید.

درگاهی احداث زندان مرکزی قصر را شاهکار خدمت خود می‌دانست. برای تأیید این سخن خوبست به قسمتی از مقاله « اداره محبس » به قلم فضل‌الله بهرامی رئیس این اداره و مدیر مجله پلیس مندرج در شماره ۱۷ آذر ۱۳۰۶ آن توجه شود:

«... اگر آقایان فراموش ننموده و جدی ۱۳۰۲ را به خاطر بیاورند (منظور خلع‌ید از وستداهل رئیس مشاوران سوئدی شهربانی است) انکار نخواهند نمود عده محبوسین که در آن موقع به سیصد یا چهارصد نفر بالغ می‌شد بکلی فاقد مایحتاج زندگانی بودند و طریق رفتار با آنها حقیقتاً رفتار با بهائم بود، بطوری که غذای آنها غالباً به نان منحصر بود آن‌هم به اندازه‌ای داده نمی‌شد که سیر شوند.

علاوه بر این که در مدت قلیلی اغذیه و طرز اعاشه و وضعیات صحی محبوسین و البسه آنها اصلاح و مرتب گردید، قدم‌های اساسی دیگر نیز برای پیشرفت جریان محبس برداشته شد. منجمله در همان بادی امر به مقامات عالیه پیشنهاداتی ارسال و تقاضا شد محل مناسبی از اماکن دولتی را که در خارج شهر واقع و دارای آب‌وهوای خوب باشد برای محبس محکومین تخصیص داده شود تا بتوان محبوسین را به کار واداشته و به وسیله طبقه‌بندی آنان را از حشر بایکدیگر ممانعت نمایند.

محل قصر قاجار به محبس واگذار شد و شرکت اداره نظمی در کنفرانسی که در لندن داده شد رویهمرفته زمینه را برای اصلاح وضعیت محبس‌ها به دست داد.»
در این جا برای درک هرچه بیشتر وضع زندانهای شهربانی تهران پیش از بنای زندان مرکزی قصر ناگزیر به یادداشتهای و خاطره‌های برخی از نویسندگان و دولتمردان نظیر علی‌دشتی در ایام محبس و یا حسن اعظام قدسی در «خاطرات من» رجوع می‌کنیم:

زندانهای شهربانی تهران پیش از بنای زندان قصر عبارت بود: محبس نمره ۱؛ محبس نمره ۲ که به اختصار تنها نمره ۲ گفته می‌شد و محبس عمومی و محبس نسوان

و نیز يك بازداشتگاه موقت که همه این تأسیسات در ابتدای خیابان جلیل آباد (خیام - کنونی) روبروی ساختمان روزنامه اطلاعات قرار داشت. علی دشتی در وصف زندان عمومی شهربانی زمان سوئدیها می نویسد:

« يك چهاردیواری خونین است که صدها فراد بشر را مانند حیوانات در آنجا ریخته اند که آنها را شبها در شترخانهای کثیف و متعفن جای می دهند.» وضع زندان عمومی چه از نظر بهداشت و چه از نظر اخلاقی در ادنی درجه پستی بود. استعمال دخانیات ممنوع بود و خوردن خوراکیهای غیرمأکول در آن اجباری. لباس محبوسین از يك نوع پارچه کرباسی درست می شد و نکبت و کثافت و بیماریهای گونه گونه آنان را دوره کرده بود.

زندانیان شبها روی فرشهای کثیف و خاک گرفته می خوابیدند و موی سرشان مانند موی سر قلندران بلند و لباسهایشان پاره پاره و چرکین بود. این زندان مرکز فسق و فجور بود و شرارت و فساد و سفالت و پستی را تعلیم می داد و فضایل و اخلاق را محومی کرد.

در زندان عمومی مجرمین بزرگسال، میانه سال و خردسال همه در يك جاجمع بودند. محبس نمره يك حبس تاریک بود. در این محبس از هوای تازه و نور آفتاب اثری نبود و مانند انبارهای قدیمی وزیرزمینهای سابق تهران تاریک، نمور و متعفن بود و به جنایتکاران اختصاص داشت، گرچه بعضی از اوقات افرادی را برای اخذ اقرار به محبس تاریک می انداختند.

محبس نمره ۲ زندان سیاسی بود. این زندان محوطه ای بود کوچک که در اطراف آن اتاقکهای بدون منفذ بنا کرده بودند. هر اتاقک به يك مقصر سیاسی اختصاص داشت. عرض آن يك متر و درازای آن دو متر بیشتر نبود.

در ورودی هر اتاقک از آهن یکپارچه بود و وسط هر در به اندازه کف دست سوراخی تعبیه کرده بودند که باشیشه مسدود می شد و از بیرون هم يك پلاک آهنی روی آن قرار داشت.

اگر پلاك بالا بود، به قدر نوری که از آن روزن به درون می‌تابید، اتاق روشن می‌شد و در غیر این صورت تاریکی مطلق حکمفرما بود.

در حیاط نمره ۲ حوض آبی به پهنا و درازای ۳ متر وجود داشت و رشته قنات مشهور به «آب‌شاه» پیوسته در آن جریان داشت. این حوض هر چند وقت یکبار توسط زندانیان محبس عمومی خالی می‌شد.

اتاقکها ده تا بودند و در هر اتاقک يك كوزه بزرگ آب و يك آبخوری سفالین قرار داشت.

در سقف هر اتاقک نیز يك روزن مشبك تعبیه کرده بودند که در وقت حاجت باز و در غیر این صورت بسته بود و غیر از كوزه و آبخوری سفالین يك دست رختخواب با پارچه‌ای تاریك و خفه که از سوئد ایتیاغ شده بود در هر اتاقک بود. روزهای یکشنبه و چهارشنبه روز ملاقات بود. در این دوروز پشت دیوار زندان ازدحام فوق‌العاده می‌شد و جمعی کثیر با پاکتهای میوه و دستمالهای نقل و آجیل یا شیرینی در انتظار نوبت بصرمی بردند.

وقتی نوبت ملاقات فرا می‌رسید يك آژان پلیس می‌ایستاد و مواظبت می‌کرد تا ملاقاتی و زندانی به اصطلاح از قانون ملاقات خارج نشوند.

قانون ملاقات را با خطی درشت و خوانا نوشته و روی دیوار زده بودند و به این قانون «ارد» گفته می‌شد.

استحمام زندانیان در گرمابه‌ای بیرون از زندان انجام می‌شد. دولت به هر محبوس سه قران جیره می‌داد و شهربانی تهران در ازای آن روزانه نان و آبگوشت یا شوربا تدارک می‌دید.

هر سال به زندانی زندان عمومی دودست لباس رنگ کرده می‌دادند. خرافات و موهومات در میان زندانیان رواج وافر داشت. تفأل نیز متداول و مرسوم بود. با دیوان حافظ فال می‌گرفتند و کوچکترین حرکت را آزادی تلقی می‌کردند. اگر آب روی زیلوی خاک گرفته ریخته می‌شد روشنایی بود و هرگاه آبخوری سفالین

می شکست دفع قضا و بلا بود.

ملاقات زن و فرزندان زندانی به اجازه مدیر زندان موقوف بود. آزادی يك زندانی، زندان را به هیجان می آورد. زندانیان بعضی خوشحال می شدند و برخی نیز مغموم و افسرده می گردیدند.

با تمام این احوال به گفته حسین مکی: « افسران پلیس سوئدی با حسن ظنی که نسبت به ایران داشتند آن را به بهترین طرز اداره می کردند. »

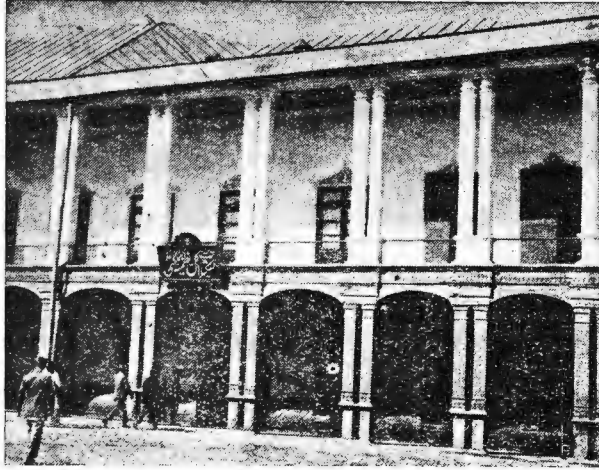
پس از دی ۱۳۰۲ که درگاهی روی کار آمد درباره زندانیان مسلول شهربانی تهران گزارشی به نخست وزیر وقت داد و از طرف نخست وزیری به اداره کل - بهمداری کشور نوشته شد تا پیشنهاد خود را برای احداث يك بیمارستان جهت مسلولین ارائه نمایند.^۱

باتمام این احوال وقتی ساختمان زندان مرکزی قصر در ۱۱ آذر ۱۳۰۸ پایان پذیرفت و هنگام گشایش آن رسید، رئیس کل شهربانی از شاه دعوت کرد تا زندان را رسماً افتتاح نماید. شاه زندان را افتتاح نمود و روز دیگر سرتیب درگاهی توقیف شد و به جای او سرتیب صادق کوپال رئیس کل شهربانی گردید. می نویسند عده ای خرده گرفتند که در هیچ جای جهان معمول نبوده شاه زندان یامؤسسه دیگری نظیر آنرا بازگشایی کند.

برکناری درگاهی از شغل رئیس کل شهربانی را باید درحقیقت در گریزدوست - محمدخان بلوچ جستجو نمود که حقیقتاً در اوج قدرت حاکم يك واقعه سیاسی مهم بشمار می رود.

سازمان شهربانی کل در دوره درگاهی

«نظامنامه کل تشکیلات نظمیه مملکتی» در دوره درگاهی به تصویب رسید و شهربانی کل مقارن با اجراشدن قانون استخدام، شروع به تأسیس سازمان شهربانی



ساختمان اداره کل تشکیلات نظمیه مملکتی قبل از احداث بنای کنونی در میدان توپخانه
شهرها را نمود.

برابر ماده اول آئین نامه مورد اشاره رئیس شهربانی تهران رئیس کل
«تشکیلات نظمیه مملکتی» هم بود و به موجب پیشنهاد وزارت کشور و فرمان شاه
به این سمت گمارده می شد. شهربانی کل کشور در روزگاری که گذشته از ادارات
شهربانی تهران در مراکز استانها و شهرستانها نیز دارای ۶۶ شهربانی بود و مابا بهره-
گیری از سالنامه رسمی پارس مورخ ۱۳۰۷ به شرح سازمان شهربانی کشور در دوره
درگاهی می پردازیم:

سرهنگ محمد درگاهی رئیس کل «تشکیلات نظمیه مملکتی»

الف- مرکز

سازمان شهربانی تهران عبارت است از:

کابینه یا دفتر ؛ اداره پلیس ؛ اداره تأمینات ؛ اداره محبس ؛ اداره تفتیش کل ؛
اداره کل تذکره ؛ دایره سجلات ؛ دایره محاسبات و مباحثات ؛ دایره صحیه ؛
دایره سیاسی.

ب- ولایات

شماره شهر بانی ولایات در سال ۱۳۰۷ به استثنای شهر بانی تهران ۶۶ شهر بانی بود. و کل کشور به استثنای شهر بانی تهران و شهر بانی های مستقل به ۵ ناحیه تقسیم می شده است:

۱- ناحیه مرکزی ۲- ناحیه شمال غرب ۳- ناحیه شرقی ۴- ناحیه جنوب
۵- ناحیه غرب.

نام: رؤسای ادارات و دوایر شهر بانی تهران و اسامی رؤسای نواحی شهر بانی و شهر بانی های مستقل به قرار زیر است:

میرزا محمود بهرامی رئیس کابینه و معاون اداری؛ سرهنگ یحیی سرداری معروف به ادیب السلطنه رئیس اداره پلیس و کفیل شهر بانی های ناحیه مرکزی؛ سرهنگ دوم محمود نوزدی بقا رئیس سجلات؛ سرهنگ دوم میرزا حسن سهیلی رئیس اداره تأمینات؛ میرزا فضل الله بهرامی رئیس اداره محبس؛ سرگرد عیسی میرزا- اسکندری رئیس دایره محاسبات؛ دکتر محمود ثقفی رئیس دایره صحیه؛ غلامحسین- میرزا معزی معاون اداره تفتیش کل. رئیس اداره تفتیش کل همان رئیس کل شهر بانی بوده است.

سرهنگ احمد علی زند رئیس شهر بانی تبریز و ناحیه شمال غرب (آذربایجان خاوری و باختری)؛ سرهنگ محمد رفیع نوایی رئیس شهر بانی مشهد و ناحیه شرق (خراسان و سیستان و بلوچستان)؛ میرزا حبیب الله شهردار رئیس شهر بانی شیراز و ناحیه جنوب (فارس و بنادر)؛ سرهنگ رکن الدین مختار رئیس شهر بانی کرمانشاهان و ناحیه غرب؛ سرهنگ فضل الله آقاخانی رئیس شهر بانی اصفهان؛ سرهنگ دوم عبدالله سیف رئیس شهر بانی گیلان؛ سرهنگ دوم ابراهیم شریف رئیس شهر بانی کرمان.

شهر بانی تهران یا به اصطلاح شهر بانی مرکز؛ مرکب از یک اداره کل و چهار

اداره و سه دایره بود.

دایره کابینه یعنی همان دفترخانه نظمیہ مندرج در قوانین تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام. این دایره اضافه بر مکاتبات و تحریرات شهربانی امور مربوط به پرسنل یعنی کارگزینی را نیز انجام می داد.

دایره سیاسی که همان شعبه پلیس خفیه دوره سوئدی هاست نخست یکی از شعبه های اداره تأمینات بشمار می آمد اما بعدها برحسب اقتضای زمان به دایره سیاسی مبدل شده و مستقیماً زیر نظر رئیس کل تشکیلات نظمیہ مملکتی اداره می شد.

اداره تفتیش کل در روزگار درگاهی دارای دو دایره به نام دایره تفتیش یعنی بازرسی و دایره تعلیمات فنی و مدرسه پلیس بود. وظیفه دایره تفتیش اجرای بازرسی-های منظم یا ناگهانی از شهربانی های شهرستانها بود. و دایره تعلیمات فنی نیز اجرای تعلیمات پلیسی و آماده کردن کارکنان شهربانی را به عهده داشت.

اداره محبس یعنی زندان نیز دو دایره بود: نخست دایره محبس و دوم دایره سجل احوال مجرمین. شعبه های انگشت نگاری و تن پیمایی و عکاسی که در دوره سوئدی ها بخشی از اداره تأمینات شمرده می شد، در دوره درگاهی جزو اداره محبس بود تا این که در سال ۱۳۱۷ باز از اداره محبس منتزع و تابع اداره آگاهی گردید.

اداره پلیس دارای یک کلانتری به نام مرکز در داخل شهربانی و یک کلانتری سوار و دوازده کلانتری دیگر در دوازده ناحیه تهران بود. کلانتری های نواحی عبارت بودند از:

- ۱- کلانتری ارگک واقع در میدان سپه (توپخانه) به ریاست سروان سیدصادق.
- ۲- کلانتری دولت میدان بهارستان کلانتر سرگرد محمدعلی انتظامی.
- ۳- کلانتری حسن آباد خیابان دروازه یوسف آباد قرب قبرستان (محل فعلی سازمان امداد آتشنشانی تهران) کلانتر سرگرد عبدالله رستگار.
- ۴- کلانتری سنگلج خیابان فرمانفرما مقابل خیابان فرهنگ کلانتر سروان

عبدالله فروهر.

- ۵- کلانتری قنات آباد خیابان بلورسازی کلانتر سروان حسن خواجوی.
- ۶- کلانتری محمدیه چهارراه ماشین کلانتر سروان حسن فرشاد.
- ۷- کلانتری شرق مقابل بازارچه دردار کلانتر منصور سینکی وقار.
- ۸- کلانتری بازار ، بازار کفاشها و علاقه بندها کفیل سرگرد سیدباقرخان معاون اداره پلیس.
- ۹- کلانتری عودلاجان سرچشمه کوچه عزت الدوله کلانتر سرگرد علی آقا - خان حقاری.
- ۱۰- کلانتری شهرنو خیابان حاج عبدالحمود کلانتر سروان اکبر - آقاخان.
- ۱۱- کلانتری شمیرانات (تجریش) کلانتر سروان مسعود امجدی.
- ۱۲- کلانتری زاویه عبدالعظیم، خیابان مظفریه کلانتر سروان اسمعیل خان. ضمناً کلانتری سوار واقع در خیابان جلیل آباد روبروی اداره روزنامه اطلاعات و کلانتر آن سروان سید نصرالله خان محمدی بود و کلانتری مرکز در داخل شهربانی واقع در میدان سپه اسبق به ریاست سروان حسین ضرابی اداره می شد.
- اداره تأمینات: رئیس این اداره میرزا حسن سهیلی و معاون او میرزا علی نقی - ارجمند بودند.
- اداره تأمینات از دو کلانتر و شش شعبه استنطاق و یک شعبه اطلاعات و یک شعبه دارالانشاء و یک شعبه عرضحال و یک شعبه مخزن مرکب بود.
- شعبه دارالانشاء را حاج اسماعیل نورایی؛ شعبه عرضحال را میرزا شکرالله - بهنام؛ شعبه اطلاعات را عمادالدین کیا و شعبه مخزن را میرزا فرج الله موقر اداره می کردند.
- آقارضا سمعی کلانتر شعبه های اول و دوم و سوم و میرزاهاشم عربشاهی کلانتر شعبه های چهارم و پنجم و ششم بودند.
- میرزا عباس خاتمی رئیس شعبه اول و مأمور رسیدگی به امور سیاسی بود.

میرزا اسماعیل شایگان رئیس شعبه دوم و مأمور تحقیق درباره جرائم قتل و غارت و حریق عمد و نظایر آن بود.

میرزا حسین فردوسی رئیس شعبه سوم و مأمور تعقیب جرائم جعل اسناد و سکه زنی و تقلب و تزویر و اعمال شنیعه و منافی عفت بود.

میرزا فتحعلی کهن رئیس شعبه چهارم و مأمور پیگیری سرقتهای جبری؛ میرزا آقاخان کامران رئیس شعبه پنجم و مأمور تعقیب جیب بری و فقدان اشیاء.

میرزا محمود بدیعی رئیس شعبه ششم و مأمور تعقیب سرقتهای ساده و متفرقه بودند.

اداره محبس:

رئیس اداره زندان میرزا فضل الله بهرامی و معاون او سروان عبدالله اشرفی بود. اداره زندان دارای سه شعبه بود: شعبه سجل احوال مجرمین و مقصرین یا به اصطلاح دوره سوئدیها شعبه های داکتیلوسکپی و انتروپومتری یعنی انگشت نگاری و تن پیمایی که متصدی آنها میرزا احمدخان شریف بود.

شعبه دارالانشاء یعنی دفتر زندان را میرزا مصطفی حمیدی و شعبه احصائیه توفیقات را سیده هبة الله خان ایمن شهیدی اداره می کردند.

اداره کل تذکره:

این اداره کل به گونه ای که جلوتر ذکر شد در ۱۱ فروردین ۱۳۰۷ بر حسب تصمیم هیأت دولت وقت تشکیل شد و شامل امور گذرنامه و روادید خروج و تذکره های اتباع بیگانه بود. رئیس این اداره کل خود درگاهی رئیس شهربانی کل بود.

امور گذرنامه و روادید در شهرستانها به عهده شهربانی های محلی بود. در زمان درگاهی دفتر تذکره در نقاط زیردایر بوده اند: تبریز؛ اردبیل؛ رضاییه؛ خوی؛ سلماس؛ مراغه؛ آستارا؛ ماکو؛ مشهد؛ سیستان؛ درگز؛ قوچان؛ دزداب؛ سرخس؛ بیرجند؛ رشت؛ بندرانزلی؛ بارفروش؛ کرمانشاهان؛ قصر شیرین؛ کردستان؛ سقز؛ استرآباد؛

بوشهر؛ بندرلنگه؛ بندرعباس؛ آبادان و محمره (خرمشهر).
 در نقاطی که دفتر گذرنامه دایر نشده بود شهربانی شهر بایستی برای مراجعه -
 کنندگان تعرفه تذکره صادر می کرد. تعرفه گذرنامه را متقاضیان به شهربانی که نسبت
 به صدور گذرنامه و رواید مجاز بود، می بردند و گذرنامه می گرفتند.
 این بود به اختصار شرح سازمان شهربانی کل در دوره در گاهی، خواننده
 باید توجه داشته باشد که به واسطه جلوگیری از دراز شدن سخن و ایجاد ملالت
 از آوردن جزئیات و ذکر اسامی رؤسای شهربانیهای شهرستانها خودداری شد.
 باید دانست واژه « آژان » که از زبان فرانسه وارد زبان ما شده و در لغت
 به معنی وکیل و عامل و نماینده است در دوره در گاهی بطور کلی به عموم مأمورین
 شهربانی اطلاق می شد. بدین ترتیب که مأمورین پلیس اعم از تاین و صاحب -
 منصب یعنی پاسبان و افسر را آژان پلیس می نامیدند و مأموران تأمینات اعم از مفتشین
 و رؤسای شعب و کمیسرها یعنی بازرسان و رؤسای شعب و کلانتران اداره آگاهی را
 آژان تأمینات می گفتند. منتهی هر گروه به درجات تقسیم می شدند که از حیث مادون
 و مافوق بودن یا سلسله مراتب سازمانی اصطلاحات مخصوصی از قبیل: وکیل، نایب -
 سوم، نایب دوم، نایب اول، سلطان، یاور، نایب سرهنگ، سرهنگ و در قسمت
 پلیس تأمینات مفتش سوم، مفتش دوم، مفتش اول، رئیس شعبه و کمیسر مشخصه مراتب
 اداری آنها بود.

داوطلب خدمت آژانی اگر قبلا در قشون یعنی در ارتش و به سخن دیگر
 مدت معتنا بهی در صفت خدمت کرده بود به شرط داشتن سواد و تجاوز نکردن سن او
 از ۲۵ سال استخدام او نسبت به سایرین مرجح بود.

آژان جدید را دست کم قبل از شش ماه خدمت ابتدایی (استاژ) بطور قطع
 به خدمت نمی پذیرفتند. و در سالهای نخستین خدمت آژانهای جوان را معمولاً در
 نقاطی می گماشتند که به اصطلاح از زرنگی و چستی و چالاکی آنان بتوان استفاده
 کرد و آژانهای مسن تر را معمولاً در معابر پر جمعیت و یا برای تنظیم رفت و آمد

مردم یا وسائط نقلیه مأمور می کردند.

بزهکاران از نقطه نظر اداره آگاهی زمان در گاهی به دو دسته عالی طبع و دانی - طبع طبقه بندی می شدند: دسته عالی طبع آنهایی بودند که عملیات جرم آمیز خود را از روی فکر و طرح یعنی طراری و تمهید مقدمه و یا تزویر و یساکاربرد یک نوع مهارت ویژه و محسوس پیاده می کردند. از قبیل سکه قلب زدن؛ جعل اسکناسهای تقلبی؛ ساختن اوراق بهادار نظیر تمبر و باندرل و غیره و نیز ارتکاب سرقتهای مهم و جبری.

دسته دانی طبع جنایتکارانی بودند که هیچ نوع تدبیر و تصنع و فکر دقیق در عملیات آنها مشاهده نمی شد. به بیان دیگر اتفاقی یا بدون احتیاط و یا تهیه مقدمه مرتکب جنایت می شدند.

سازمان شهربانی در دوره در گاهی گرفتار یک انضباط خشک بود و افسران و پاسبانان بطور اعم و مأموران تأمینات و سیاسی بطور اخص وظایف خود را با سرسختی هر چه تمامتر انجام می دادند و اغلب برای فرار از تنبیهات اداری و گرفتار نشدن در چنگال بازرسیهای منظم و ناگهانی عملیات تعقیب و پیگیری و تحقیق را با خشونت فراوان پیاده می کردند.

بگونه ای که نوشته اند در ۶ خرداد ۱۳۰۶ بنا بر پیشنهاد وزارت کشور و تصویب هیئت وزرا ده نفر محصل برای فراگیری پلیس فنی به خارج فرستاده شدند از این ده نفر هفت تن از میان افسران شاغل برگزیده شدند و سه نفر بقیه دیپلمه های پزشکی بودند.

در زمان در گاهی جایگاه اعدام محکومین و مقصرین که تا آن دوره در سبزه میدان تهران انجام می شد به میدان توپخانه نقل مکان نمود و به دستور در گاهی ورود زنان به میدان توپخانه هنگام اجرای حکم اعدام محکومین منع گردید. یکی از اقدامات وی افزون بر تنظیم آئین نامه های اداری و سازمانی تأسیس مجله پلیس است. این مجله که «نظمیه» نام داشت دارای آرم ویژه شهربانی بود که

بر صفحه اول مجله یعنی روی جلد کاغذی آن چاپ می شد. آرم مذکور عبارت از دو باتون بود که بصورت X روی هم قرار داشت در قسمت زیر ضربدر تصویر يك سوت بود که بگونه افقی نقش داشت و در قسمت بالاین علامت شیر و خورشید و تاج قرار داشت.

این مجله اداری، علمی، فنی، ادبی و اخلاقی بود. مؤسس مجله سرهنگ درگاهی رئیس کل شهر بانی و مدیر و نگارنده آن میرزا حبیب الله خان شهردار رئیس محاکمات اداری شهر بانی بود.

وجه اشتراك سالانه مجله پلیس برای کارکنان شهر بانی مطابق حکم شماره ۴۱ و برای دیگران تک شماره ۶ تومان بود و ماهی یکبار منتشر می شد.

اندازه مجله ۲۰ × ۱۴ و دارای شماره مسلسل روی صفحات بود. پس از میرزا حبیب الله خان شهردار میرزا فضل الله بهرامی که رئیس بازرسی کل شهر بانی بود با حفظ سمت مدیر مجله پلیس گردید.

فضل الله بهرامی شخصاً ترجمان و اهل قلم بود و افزون بر او ستوان یکم علی پارسا، علی اصغر شریف، سرهنگ یحیی سرداری و سروان عبدالله اشرفی و ستوان یکم بدالله مایونفر و نیز سرهنگ دوم عبدالله سیف رئیس شهر بانی گیلان نیز با مجله همکاری می کردند.

در شماره های سال ۱۳۰۵ چند داستان پلیسی کوتاه از جمله «مرده آجری» و «يك سرمکتوم» توسط میرزا فضل الله بهرامی از مجله پلیس نیویورک به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۰۶ برای نخستین بار مجله پلیس دارای کاغذاعلا و مصور شده است. موزه جنایی نیز یکی از اقدامات و کارهای انجام شده درگاهی است. در موزه جنایی شهر بانی تهران آلات و ادوات جرم را که به مرور ایام به وسیله اداره تأمینات کشف شده بود نگاهداری می کردند و بر این باور بودند که ارائه و معاینه آلات و ادوات جرم یکی از بهترین و وسائل تهذیب مفسدین می باشد.

سخن کوتاه، درگاهی پس از برکناری از شهربانی مدتی بازداشت بود و مدتی نیز در خانه به اصطلاح «تحت نظر» قرار گرفت. آنگاه رئیس اداره کل آمار و ثبت - احوال کشور شد و مدتی کوتاه نیز رئیس اداره نظام وظیفه عمومی گردید. از حیث اقتدار هرگز به پایه تیمورتاش، وزیر دربار نمی‌رسید. خانه‌اش در کوچه‌ای به نام درگاهی در خیابان سپه‌سابق قرار داشت. درگاهی نیز چون تمام وزرا و مسئولان دوره پهلوی مکلف بود همه چیز را از نقیروقطمیر و سیروپیاز به عرض برساند و به قول هدایت به آنچه فرمایش می‌رفت رفتار کند. رئیس شهربانی از این قاعده و سیستم علاوه بر این که مستثنی نبود به دستور شاه حتی در خیلی از کارها هم دخالت می‌کرد. بطور کلی مسئولیت بی‌حد و اختیارات محدود داشت.

بخش پنجم

وقایع سیاسی و حوادث مهم

دوره کوپال و زاهدی

دومین و سومین رئیس کل شهربانی از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۰

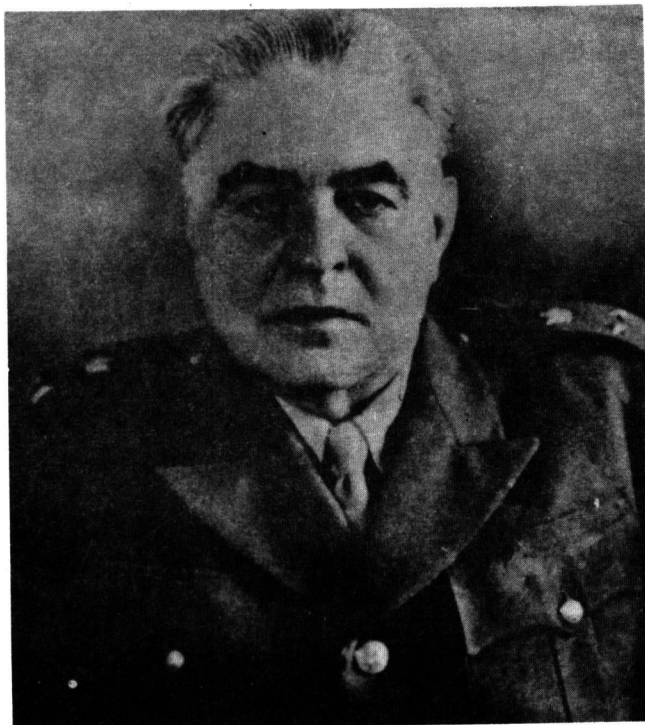
الف- کوپال



سرشکر محمدصادق کوپال ملقب
به سالار نظام دومین رئیس کل شهربانی
ایران از کودتای ۱۳۰۹ تا شهریور
۱۳۲۰

سرتیپ محمدصادق کوپال ملقب به
سالار نظام پیش از ادغام ژاندارمری
دروزارت جنگ افسر ژاندارمری بود و
زیر دست مستشاران سوئدی ژاندارمری خدمت
می کرد.

محمدصادق خان در سال ۱۲۹۰ رئیس
«باتالیون» ژاندارمری همدان و در ۱۲۲۹ رئیس
«رژیمان» ژاندارمری کردستان بود و در سال
۱۳۰۰ آجودان وزیر جنگ وقت شد و همان
سال مأمور اجرای یک رشته عملیات نظامی



در گیلان گردید.

کوپال در پایان عملیات گیلان بود که مدتی به ریاست شهر بانی رشت برگزیده شد. شهر بانی رشت در آن هنگام تابع شهر بانی کشور نبود و تنها از حکمران محلی تبعیت می کرد.

محمدصادق خان کوپال در سال ۱۳۰۴ وابسته نظامی ایران در ترکیه شد و پس از برکنار شدن سرتیپ در گاهی، دومین رئیس کل شهر بانی ایران شد و در حدود سیزده ماه در این سمت خدمت نمود.

سازمان شهر بانی کل در دوره کوپال تقریباً همان «تشکیلات نظمیه کل مملکتی» دوره در گاهی است. پایوران یعنی افسران و کارمندان شهر بانی از پایه اداری برخوردار هستند. سرتیپ محمدصادق کوپال رتبه ۸ رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی، نایب

سرهنگ (سرهنگ دوم) سیدمصطفی راسخ قائم مقامی رتبه ۶ آجودان کل، میرزا -
علی رضاخان علی آبادی رتبه ۶ رئیس اداره کابینه (دفترشهربانی) و میرزا صادق خان -
صادقی رتبه ۶ منشی دایره سیاسی می باشند.

دایره محاسبات: نایب سرهنگ شاهزاده عیسی میرزا اسکندری رئیس دایره
محاسبات ، موسیو برش رتبه ۶ مفتش ، سلطان (سروان) عیسی خان پیشرویان
رتبه ۵ رئیس شعبه مباشرت و سلطان سید محمدعلی خان ام غیثی رتبه ۵ رئیس
شعبه مخزن.

دایره سجلات: غلامحسین میرزامعزی رتبه ۶ رئیس، دایره و نایب اول میرزا -
علی خان پارسا معاون او است.

دایره صحیه (بهداری): دکتر محمودخان ثقفی رتبه ۶ رئیس، دکتر تقی خان ثقفی
طیب، دکتر خسروخان طیب مخصوص محبس و دکتر محمدخان خروش طیب. اداره
تفتیش کل: سرهنگ پاشا خان مبشری رتبه ۸ رئیس، سرهنگ محمودخان نوذری رتبه
۸ مفتش امور اداری، سلطان میرزا علی خان محاسبزاده رتبه ۴ رئیس شعبه تفتیش
و سلطان غلامحسین خان دانشپور رتبه ۵ رئیس شعبه تحقیق.

اداره محبس (زندان): نایب سرهنگ میرزا حسن خان سهیلی رتبه ۷ رئیس؛
سلطان عبدالله خان اشرفی رتبه ۵ معاون محبس ، میرزا مصطفی خان حمیدی
رتبه ۴ متصدی شعبه دفتر و سید هبة الله خان ایمن شهیدی رتبه ۴ متصدی شعبه
احصائیه توقیفات.

دایره سجل مجرمین: میرزا احمدخان علاپور رتبه ۵ رئیس شعبه داکتلسکی
(انگشت نگاری) و ناصرقلی خان سرداری رتبه ۵ رئیس شعبه انتروپومتری
(تن پیمایی).

اداره پلیس: سرهنگ یحیی خان سرداری رتبه ۸ رئیس پلیس، نایب سرهنگ
میرزا علی خان قانع رتبه ۸ معاون ، نایب اول (ستوان یکم) فرج الله خان همایونفر رتبه
۴ آجودان ، نایب اول سید یوسف خان سجادی رتبه ۴ متصدی شعبه دارالانشاء

(دبیرخانه یادفتر)، سلطان میرزا احسن خان ضرابی رتبه ۵ رئیس کمیساریای مرکزی، یاور (سرگرد) میرزا سید صادق خان شیخ الاسلامی رتبه ۵ رئیس کمیساریای ارگ جلیل آباد (خیام کنونی)، یاور میرزا محمد علی خان انتظامی رتبه ۶ رئیس کمیساریای ۲ دولت میدان بهارستان، یاور میرزا عبداللہ رستگار رتبه ۶ رئیس کمیساریای ۳ حسن آباد، سلطان میرزا عبداللہ خان فروهر رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۴ سنگلج خیابان شاهپور، سلطان میرزا حسین خان خواجوی رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۵ قنات آباد خیابان بلورسازی، سلطان میرزا احسن خان فرشاد رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۶ محمدیه خیابان ماشین روبروی گار ماشین، سلطان میرزا جعفر خان آصف وزیری رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۷ شرق خیابان ماشین، یاور میرزا سید باقر خان شهرستانی رتبه ۶ رئیس کمیساریای ۸ بازار آخر بازار کفاشها، نایب اول میرزا سید عبدالکریم خان عزیزی رتبه ۴ رئیس کمیساریای ۹ عودلاجان کوچہ عزت الدولہ، سلطان اکبر آقاخان رزاقی رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۱۰ شهرنو خیابان شوسہ، سلطان مسعود خان امجدی رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۱۱ شمیران (تجریش)، سلطان اسمعیل خان متین رتبه ۵ رئیس کمیساریای ۱۲ حضرت عبدالعظیم خیابان مظفری، سلطان فتح اللہ خان بہنام رتبه ۵ رئیس شعبہ وسائط نقلیہ، میدان سپہ و سلطان سید نصر اللہ خان محمدی طباطبایی رئیس کمیساریای پلیس سوار.

ادارہ تأمینات (آگاہی): نایب سرہنگ فضل اللہ خان بہرامی رتبه ۷ رئیس، میرزا علی نقی خان ارجمند رتبه ۶ معاون، رضا خان سمعی رتبه ۵ کمیسر، میرزا-ہاشم خان عرب شاہی رتبه ۵ کمیسر، میرزا شکر اللہ خان بہنام رتبه ۵ رئیس شعبہ عرض حال حاجی اسمعیل خان نوایی رتبه ۴ متصدی دارالانشاء، میرزا اسمعیل خان شایگان رتبه ۵ رئیس شعبہ دوم، میرزا آقاخان کامران رتبه ۴ شعبہ چہارم، میرزا صادق خان ارشد رتبه ۴ شعبہ پنجم، میرزا محمود خان بدیعی رتبه ۴ شعبہ ششم، میرزا فرج اللہ خان موقر رتبه ۵ شعبہ مخزن و ابوالقاسم شمیم رئیس شعبہ مطبوعات.

ادارہ کل تذکرہ: نایب سرہنگ فضل اللہ بہرامی رتبه ۷ رئیس، میرزا جعفر خان

دانشور رتبه ۵ معاون و عمادالدین کیا متصدی شعبه دفتر.

این اداره همان گونه که جلوتر نیز یاد آوری شده در ۱۱ فروردین ۱۳۰۷ بر حسب تصویب دولت وقت، امور گذرنامه و ویزای خروج و امور اتباع خارجه از وزارت امور خارجه منتزع و به سازمان کل شهربانی کشور محول و به همین مناسبت اداره ای به نام اداره کل تذکره در شهربانی کل تأسیس و عهده دار کارهای آن گردید.

ناحیه شمال غرب: تبریز سرهنگ عبدالله خان سیف، اردبیل و آستارا نایب اول عبدالله خان مقدادی، رضائیه (ارومیه) سلطان رحیم خان خاکپور، خوی نایب دوم غلامرضا خان ایران نژاد، سلماس نایب سوم (ستوان سوم) سید احمد خان جهانشاهی، ساوجبلاغ نایب اول رضا خان فریدی، عرب لرو بازارگان نایب اول حسین خان مسیوزاده، مراغه نایب اول امیرخان شاهمیر، مرند نایب سوم اسدالله خان صاحب جمعی و جلفا نایب سوم قلی خان شاملو.

ناحیه شرق: مشهد سرهنگ محمد رفیع خان نوایی، سبزوار سلطان تقی خان بردبار، تربت حیدریه نایب اول مجتبی خان خالقی، نیشابور سلطان ابراهیم خان اشرفی، قوچان سلطان رضا خان نعیمی، درجزو لطف آباد نایب اول عبدالرحیم خان مکرمی، بیرجند سلطان محمد آقاخان کامیاب، سیستان نایب اول هادی خان نگهبان، دزداب (زاهدان) سلطان محمد کاظم میرزا جهانسوزی، بجنورد نایب دوم محمد علی خان جهان بین، سرخس نایب سوم محمود خان مستوفیان، ترشیز نایب دوم محمد حسن خان اقتداری و شیروان نایب اول حیدر قلی ابیوردی.

گیلان: رشت یاور غلامحسین خان بهزادی، بندرپهلوی سلطان حیدر - قلی خان امین، لاهیجان نایب دوم ابراهیم خان وثوقی و حسن کیاده نایب سوم تقی خان فیلسوفی.

مازندران: ساری سلطان محمد علی خان گیلان پور، بارفروش نایب دوم مهدی قلی میرزاناوری، آمل نایب دوم جواد آقا نژاد کتی، اشرف نایب سوم سید حسن خان.

مؤمنی و مشہدسر نایب سوم عبدالعلی خان اعظامی .
 استرآباد (گرگان): استرآباد نایب اول سیدعلی خان قاضی نوری ، بندر جز
 سلطان میرزا علی خان امیر مالک .
 فارس: شیراز سرہنگ فضل اللہ خان، آبادہ نایب اول سیدعلی محمدخان فاطمی
 و کازرون نایب سوم احمدخان کیان ارثی .
 کرمان : کرمان یاور علی آقاخان حقاری ، سیرجان نایب سوم مہدی خان -
 قرہ باغی ، رفسنجان جان باباخان عبدی و ہم نایب سوم غنی خان زندی .
 خوزستان و بندر جنوب: ناصری (اھواز) سرہنگ رکن الدین خان مختاری،
 محمرہ (خرمشہر) نایب اول ماشاء اللہ خان شکیبا، آبادان نایب دوم سلیمان خان محتشم،
 شوشتر نایب دوم محمدحسین خان کارگشا ، دزفول نایب دوم ہدایت اللہ خان ،
 مسجد سلیمان نایب دوم نور الدھر میرزا نوذری، بندر شاپور نایب دوم محمدخان سعیدی،
 بندر بوشہر یاور حسینقلی خان بیات، بندر عباس نایب دوم عباسقلی خان سفیری، بندر لنگہ
 نایب دوم سیدعلی نقی خان فاطمی .
 برازجان: چاہ بہار نایب سوم عباس آقا برومند، میناب نایب دوم اکبر میرزا -
 دولت شاہی، جاسک نایب دوم محمدعلی خان فریور، گناوہ نایب سوم فضل اللہ خان رہسپار
 و قشم نایب سوم فضل اللہ خان خاتمی .
 کرمان شاہان: کرمان شاہ سرہنگ محمدعلی خان وجدانی، قصر شیرین نایب اول
 خسرو خان جمشیدی و کنگاور نایب سوم ہادی خان حشمتی .
 لرستان: بروجرد سلطان جہانگیر خان تیموری و خرم آباد نایب دوم علی اصغر -
 خان سعیدی .
 ولایات ثلاث (ملایر ، توپسرکان و نهاوند) : ملایر یاور سید حبیب اللہ -
 خان فاطمی ، توپسرکان نایب اول حسین خان حشمتی و نهاوند نایب دوم
 جہانگیر خان بیات .
 کردستان: سنندج یاور حسین خان رثوفی و سفز نایب دوم محمدخان اقبال پور .

شهر بانیه‌های مستقل: اصفهان سرهنگک حبیب‌الله خان شهر دار، عراق (اراک) سلطان سید محمد خان خاتمی، همدان یاور حسین آقاخان امیر ایزدی، یزد سلطان سید محسن خان. خاتمی، کاشان سلطان محمود خان بندری، قم سلطان فضل‌الله خان آقاخانی، قزوین یاور سید ناصر خان شفیع، زنجان یاور حسن خان نظمی، سمنان سلطان مسعود خان. سینکی و قار، دامغان نایب دوم رضاخان خواجه، شاهر و نایب اول نصرالله خان غفاری، ساوه نایب دوم حسن خان پوریمین، گروس نایب اول غلامحسین خان احسنی و گلپایگان نایب سوم حسین خان رفیعی.

اضافه بر شهر بانیه‌ها و ادارات یادشده از سازمان مجله پلیس و اداره روابط - بین‌المللی نیز در تشکیلات نظمی کل مملکتی این دوره باید نام برد.

مجله پلیس که در سال ۱۳۰۴ تأسیس و در تیرماه همان سال اولین شماره آن چاپ و منتشر گردید، در دوره سر تپ کوبال نیز هر ماه يك شماره بطور مرتب طبع و توزیع می‌گردید. مدیریت مجله پلیس در دوره کوبال نیز با سرهنگک دوم فضل‌الله بهرامی رئیس اداره تأمینات بود.

اداره روابط بین‌المللی در سال ۱۳۰۸ تأسیس ولی بودجه آن برای سال ۱۳۰۹ پیشنهاد شد. سرهنگک فضل‌الله بهرامی رئیس و ناصرقلی خان سرداری معاون و مسیوبرش و نایب اول میرزا علی خان پارسا و ناصر خان انشا و هوشنگک خان برخی، اعضاء آن اداره بودند.

بگونه‌ای که ملاحظه می‌شود سازمان شهر بانی کل در دوره کوبال چندان تغییری نکرده و حتی مهره‌های سنگین یعنی سمتهای اداری نیز جابجا نشده‌اند. تنها شهر بانیه‌های ناحیه مرکزی از تصدی سرهنگک یحیی رادسر خارج شده و مستقیماً زیر امر رئیس کل شهر بانی قرار می‌گیرد. درجات افسران شهر بانی نظیر درجات افسران ارتش می‌گردد. و این که ما نام افسران و پایوران را با القاب میرزا و خان توأمماً ذکر نمودیم امری است که در آن زمان مرسوم و متداول بود و پس از لغو القاب، عناوین میرزا و خان نیز از جلوی نام افسران و کارمندان شهر بانی

حذف گردید.

افسران شهربانی در روزگار کوپال بالفظ جناب مورد خطاب قرار می گرفتند. یکی از ادارات شهربانی کل که تأسیس آن در دوره درگاهی پیشنهاد شده لیکن بواسطه نبودن اعتبار دایر نشده بود در سال ۱۳۰۹ رسماً شروع به کار نمود اداره روابط بین المللی است. یکی از اقدامات اداره مزبور تدوین و به تصویب رسانیدن قانون استرداد مجرمین است. افسران و کارکنان اداره روابط بین المللی اغلب به زبانهای بیگانه آشنا بودند. اداره مزبور که در روزگار ما «انترپول» نام دارد، وظیفه عمده اش استرداد مجرمین است. در دوره کوپال و سلفش درگاهی شهربانیهای نواحی بانواحی ارتش و مراکز عمده نظامی آن روز تقریباً منطبق بود و در ثانی تأسیس شهربانی در برخی شهرها نظیر دزداب (زاهدان) و آبادان را باید وجود قنصلگری خارجی در زاهدان یا تأسیسات مهم نفتی در آبادان بحساب آورد.

در زمان کوپال نصرت الدوله وزیر دارایی به اتهام اختلاس به موجب قانون دادرسی وزرا که خود برای آن زحمت بسیار کشیده بود محاکمه شد و می نویسد با وجود دفاع بسیار مستدل و جالبی که ایراد کرد و بزه انتسابی را برای خود حقیر و موهن شمرد به چند سال زندان محکوم گردید.

صاحب کتاب روزگار و اندیشه‌ها می نویسد: «در محافل تهران صحبت از فتنه‌ای بود که در استان فارس برخاسته و مسبب آن قشائیها گفته می شدند. موضوع کم کم بالا گرفت چنان که رضاشاه سرتیپ شیبانی رئیس ستاد ارتش را به همراهی عده‌ای از افسران جوان به آنجا اعزام داشت. و در همین سفر یکی از افسران بسیار شایسته و جوان ایران به نام عبدالکریم بوداق در شبیخونی کشته شد و وقتی سرانجام نیروی دولت پیروز شد و فتنه خوابید، نصرت الدوله وزیر دارایی هم از کار برکنار و بطوری که شایع بود عزل وی به واسطه ارتباطی بوده که با یاغیان فارس داشت.»^۱ پس از آن که نصرت الدوله از وزارت دارایی برکنار شد چندی امور آن

۱- روزگار و اندیشه‌ها، مرتضی مشفق کاظمی ج ۱ ص ۲۸۲.

وزارتخانه به وسیله کفالت می گذشت ولی سیدحسن تقی زاده ابتدا وزارت طرق و چندی بعد وزارت دارایی را هم برعهده گرفت. به سبب توسعه راه آهن و اهمیت آن قسمتهای راه و راه آهن وزارت فوائد عامه به نام وزارت طرق به تقی زاده سپرده شده بود و بقیه دوائر آن که وزارت اقتصاد ملی نام گرفته بود ابتدا به عهده فروغی وزیر امور خارجه و پس از چندی عنایت الله سمیعی به کفالت آن وزارت منصوب گردید. در سال ۱۳۱۰ پللی که روی رودخانه سفیدرود در منجیل به وسیله یک مهندس فرانسوی بنا شده بود افتتاح شد و در پی آن باقر کاظمی معاون وزارت طرق به مقام وزارت ترقی داده شد.^۱

قیافه شهر تهران به تدریج دگرگون می شد. در سال ۱۳۱۰ میدان توپخانه و خیابان لاله زار را اسفالت کردند و شرکت بانوان در امور اجتماعی روز به روز زیادتر می شد و می گویند از همین سال بود که پای زنان کم کم به رستورانها و کافهها باز شد و با چادر و یا بی چادر در کنار مردان می نشستند. رضاشاه با سرکوبی مخالفان مرکزیت نیرومندی به کشور داده بود و با قدرت در سراسر مملکت حکومت می کرد ولی آزادیهای فردی اندک اندک محدود می شد. می نویسند بعضی از رجال و صاحبان مقامات آن دوره که بویژه به بازی شطرنج علاقه داشتند شبها را بیشتر در باشگاههای ایران و ایران- جوان می گذرانند. روزگار وخیم آلمان، وضع بد اقتصادی آن و ازدیاد نفوذ کمونیسم و پیشرفتهای حزب نازی در میان اخبار راجع به جریانات سیاسی جهان و بویژه کشورهای اروپای باختری مورد علاقه مردان سیاسی بود. در همان سال از اغتشاشها و جنبش آزادیخواهانه مردم هندوستان که به پیشوایی شادروان گاندی صورت می گرفت اخباری به گوش می رسید و درباره سفر گاندی به انگلستان که

۱- در پاییز همان سال پللی که افتتاح آن مرجع ترفیع مقام باقر کاظمی شده بود در اثر بارندگیهای شدید به آب برده شد، با سختگیریهایی که شاه درباره این گونه پیش آمدها می کرد در اوائل اسفند ماه وزیر راه معزول و رضا افشار به جانشینی وی منصوب گردید.

با همان پوشاک ساده خود به لندن رفته و کنار میز مذاکره نشسته بود، بسیار گفتگو می‌شد.

در سال ۱۳۱۰ ملک فیصل اول پادشاه عراق به ایران آمد و تمام دستگاهها برای پذیرایی وی بسیج شدند. از جمله اقداماتی که شد آن بود که سر در نقاره‌خانه قدیم در ابتدای میدان ارگ و همچنین سر در عمارت تخت مرمر را خراب کردند تا میهمانان بتوانند با اتومبیل خود تا در باغ گلستان بروند. در همین سال محمدرضا پهلوی ولیعهد به اتفاق دکتر مؤدب الدوله نفیسی از راه شوروی رهسپار سویس گردید. تیمورتاش وزیرمقتدر دربار نیز همراه ولیعهد بود. بعضی از روزنامه‌های اروپایی همانسال او را موسولینی ایران خوانده بودند.

در همین سال که هم و غم مصادر کشور تماماً متوجه پایان بخشیدن به راه آهن سراسری بود، دولت بر آن شد تا قرارداد پایاپای خصوصی با صاحبان صنایع سوئد منعقد سازد تا در این رهگذر مصالح لازم راه آهن بدون پرداخت ارز فراهم شود و بر اثر آن ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس شورا و محمودیدر رئیس حسابداری وزارت راه برای این کار مأمور شدند و از آن زمان شرکت ایران و سوئد تشکیل گردید.

در زمستان همین سال که بسیار سخت بود و برفهای سنگین فرو می‌افتاد، توفیق‌رشدی‌ارس وزیر امور خارجه ترکیه به اتفاق جلال‌بایار به تهران آمد. و مذاکراتی درباره اختلاف مرزی دو کشور صورت گرفت و احتمالاً مقدمات پیمان سعدآباد فراهم شد. رشدی‌ارس به واسطه نزول برفهای سنگین و بسته شدن راهها چند روز بیش از اندازه مقرر در تهران ماند و سرانجام نیز از راه بندرانزلی به کشورش بازگشت.

راه فیروزکوه چندی پیش باز شده بود و مردم به مازندران دست یافته بودند. و فکر ساختن راه چالوس نیز پخته شده و مقدمات کار فراهم شده بود. وزیر راه بیشتر روزها شخصاً برای سرکشی عملیات راهسازی جاده چالوس می‌رفت ولی

چون کار طبق دلخواه پیشرفت نمی کرد رضا افشار هم از کار برکنار و به جای او سرتیپ ناصرالدوله فیروز کفیل وزارت راه گردید. چند وقت بود که صحبت از واگذاری ساختمان راه آهن به کنسرسیومی مرکب از شرکتهای سوئدی و دانمارکی می رفت تا به هزینه دولت هرچه زودتر راه آهن سراسری ایران به پایان برسد. او آخر سال ۱۳۱۰ منصورالملک از وزارت کشور به وزارت راه منصوب شد.

سرتیپ کوپال یکی از جمله افسرانی است که در سفر به ترکیه باشاه همراه بود. او به زبان ترکی و آداب ترکها و سازمانهای اداری و نظامی آن کشور آشنایی داشته است. کوپال از دوستان و مصاحبان حاج مخبرالسلطنه هدایت، نخست وزیر وقت بود. ابیات زیر را ادیب السلطنه سمیعی که مدتی رئیس فرهنگستان ایران بود (۱۳۳۲-۱۲۵۲) درباره کوپال سروده است:

فزون از بیست سال است آشنایی	مرا با حضرت سرتیپ کوپال
ندارد قلب و روح من جدایی	چنانش دوست می دارم که از وی
همه با نیک رویی نیک رأیی	سفرها و حضرها بگذرانندیم
مرا کرده است در حقیقت فدایی	محبتهای بی اندازه وی
چنان ظلمی که نتوان گفت جایی	ولی بی موجبی ناگه به من کرد
بماندم در عذاب بی غذایی	گرفت از من یگانه آشپز را
بداد از کف وظیفه آشنایی	به نام آن که سرباز وظیفه است
همین دیرینه مخدوم کذایی	به رویم آب و نان را بست یکبار
امان از دست یاران ریایی	چو یاری بی ریا این گونه باشد

سبب برکناری کوپال دانسته نشد. لیکن پس از برکناری وی سرتیپ فضل الله - زاهدی رئیس کل شهر بانی گردید.

ب- فضل الله زاهدی

زاهدی لقب بصیر دیوان داشت و مدتی فرمانده لشکر شمال بود.

ابراهیم خواجه نوری درباره او نوشته است: «سو کسه (توفیق) های فراوان و مداوم که در رزم و بزم نصیبش شده بود، در باطنش چنان اعتماد به نفس مبالغه آمیزی را بوجود آورده بود که انجام هر امری را سهل می گرفت و از تعهد هر مسئولیت هیچ هراس نداشت.

از راهنمایی خوشش نمی آمد و در مقابل راهنمایی یا نصیحت و یا ملایمت سخت و خروس جنگی می شد و یا دلیل می تراشید و یا منطق سازی می کرد و اگر کوتاه نمی آمدند کار به دعوا می کشید.»^۱

فضل الله زاهدی در آذر ۱۳۰۹ رئیس شهربانی شد و تا اردیبهشت ۱۳۱۰ در حدود ۵ ماه در این سمت ماند. سازمان شهربانی در دوره وی تغییر نکرد. سرهنگ رکن الدین مختار معاون او بود. رئیس کل «تشکیلات نظمیه مملکتی» دوباره رئیس اداره تفتیش کل هم گردید. رئیس اداره زندان سرهنگ فضل الله آقاخانی، رئیس اداره پلیس همچنان سرهنگ یحیی سرداری، رئیس ادارات تأمینات و تذکره سرهنگ فضل الله بهرامی بودند. به جای سرهنگ رکن الدین مختار، سرهنگ دوم حسن سهیلی رئیس شهر بانیهای فارس و بنادر جنوب گردید و سرهنگ فضل الله آقاخانی گذشته از رئیس اداره زندان ریاست مدرسه پلیس را نیز برعهده داشت.

در سازمان شهربانی دوره زاهدی میرزا صادق صادقی کفیل اداره اطلاعات شهربانی شد و بدین طریق می بینیم که در زمان او پلیس خفیه دوره سوئدیها و دایره سیاسی دوره درگاهی و کوبال به اداره اطلاعات تبدیل نام می باید. ابوالقاسم شمیم همچنان مسئول شعبه مطبوعات شهربانی است و ما در آینده درباره او مطالبی بیان خواهیم کرد.

در دوره زاهدی عده ای پاسبان شدند. این عده زیر نظر سرهنگ فضل الله - آقاخانی دوره سه ماهه آموزشگاه پلیس را طی کردند و باماهی هفده تومانی به خدمت انتظامی اشتغال جستند.

۱- اولین برخورد، ابراهیم خواجه نوری از انتشارات روزنامه کیهان.

لباس پاسبانان به رنگ طوسی در آمد و دارای زرد رنگ بود. لباس پاسبانی مرکب بود از یک نیم تنه و شلوار و پاسبانها شلوار را بامچ پیچ می پوشیدند. از طرف زاهدی دستور داده شد این فرم لباس را در تمام شهر بانیها مورد استفاده قرار دهند. پاسبانها کلاه کاسکت بانسان شیر و خورشید پهن بر سر می گذاشتند و تحت الحنک می بستند و کمر و حمایل داشتند. باتون را در سمت چپ می آویختند و سلاح کمری را در قاب خود به سمت راست می بستند. یقه نیم تنه بسته بود. فرنچ تکمه های شیر و خورشید داشت و دو جیب نیز روی فرنچ دوخته می شد.

فرار سید فرهاد از زندان قصر در زمان زاهدی اتفاق افتاد. می نویسد سرهنگ لورنس انگلیسی عضو برجسته سازمان اطلاعات انگلیس که مقارن همان ایام به اتهام جاسوسی در زندان قصر بازداشت بود، در بلوای سید فرهاد از زندان قصر گریخت و اندکی نگذشت از کشور خارج شد.

رضاشاه دستور داد چنانچه تا ۲۴ ساعت زندانیان فراری دستگیر نشوند، رئیس کل شهر بانی برکنار شود. و چون زندانیان فراری در مهلت مزبور دستگیر نشدند زاهدی طبعاً معزول شد و به جای او سرتیپ محمد حسین آیرم، افسر دیگر ارتش رئیس کل شهر بانی گردید.

فرار سید فرهاد و افسانه خروج کلنل لورنس انگلیسی از زندان قصر

سید فرهاد پیش از محکومیت و زندانی شدن در زندان قصر در یکی از پاسگاه های جنوبی قم ژاندارم بود.

زندگی سید فرهاد تا ۱۳۰۵ با واقعه ای مهم توأم نیست و چون دیگر ژاندارمها با وضعی ساده خدمت می کرد. در حقیقت قره سوران بود یعنی وظیفه پلیس راه امروز را در طول راه میان قم و اصفهان انجام می داد.

سید فرهاد بر اثر فعالیت سرجوخه شد. رئیس او در بهادران قم سروان غلامعلی خان بود. غلامعلی خان پسر کر بلایی عباسعلی است که بازارچه ای به همین

نام در خیابان وحدت اسلامی (شاپور سابق) به‌وی منسوب است.
 سروان غلامعلی خان مردی سیه‌چرده و زن باره‌بود. خانه‌او در ابرقو نزدیک خانه
 سیدفرهاد قرار داشت. هوای گرم و نامساعد ابرقو باعث شده بود که مردم تابستانها
 روی بام می‌خوابیدند.

سیدفرهادزنی داشت زیبا و سروان غلامعلی خان شبی در پرتو مهتاب چشمش
 به آن زن افتاد که روی بام رختخواب می‌گسترده.
 قلب این مرد زنباره با نظاره زن تپیدن گرفت و مرغ روح هوس‌بازش به دنبال
 ناموس دیگری به پرواز درآمد.

سروان غلامعلی خان به‌اغوی مردی خانمان برانداز و اهل تملق که گماشتگی
 او را داشت دریافت که آن زن فتان عیال سیدفرهاد است. از آن روز برای این که
 میان زن و شوهر دوری وجدایی بیفتد، مقدمات مأموریت سیدفرهاد به کاشان فراهم شد و
 به دنبال آن راز روابط نامشروع سروان غلامعلی خان و زن سیدفرهاد از پرده بیرون
 افتاد و کوس رسوایی هردو به گوش سیدفرهاد رسید. شبی سیدفرهاد گلوله‌هایی
 به سوی اتاق غلامعلی خان شلیک کرد که هیچیک از آنها به هدف اصابت نکرد ولی
 بر اثر آن سیدفرهاد متواری گردید.

سرجوخه فرهاد از آن پس در زی دزدان درآمد وعده‌ای از یاغیان و راهزنان
 آن حول و حوش گگرد او فراهم آمدند و دسته‌ای را تشکیل دادند و بنای شرارت
 گذاشتند. مدتها جنگ و گریز بین مأموران حکومتی و دسته سیدفرهاد ادامه داشت
 تا امیر لشکر احمدی رئیس ژاندارمری شد. امیر احمدی در یکی از روستاهای دشت
 مرکزی موفق به ملاقات سیدفرهاد شد و پس از مذاکره قسم یاد کرد که اگر
 سیدفرهاد تسلیم قانون شود، او را از مجازات اعدام معاف کند. سیدفرهاد تسلیم
 شد و به تهران گسیل گردید و در شهر بسانی بازداشت شد. قرار اعدامش نیز به حبس
 ابد مبدل گردید و در زندان قصر محبوس دائم شد.

سیدفرهاد در زندان ریش گذاشت و جز دعا و نماز و انابه کاری نداشت و

به همین جهت مورد توجه زندانیان قرار گرفت و در حقیقت نقش کدخدا و ریش سفید را در زندان بازی می کرد. زندانیان هر مطلبی داشتند که نمی خواستند بطور دسته جمعی آن را به گوش رئیس زندان برسانند توسط او ابراز می کردند و رئیس زندان نیز بالعکس بعضی دستورات را به وسیله فرهاد به زندانیان ابلاغ می کرد.

در سال ۱۳۱۰ بیماری تیفوس در تهران بروز کرد و سرهنگ فضل الله آفاخانی رئیس اداره زندان، پس از تشکیل چند کمیسیون دستور داد کلیه زندانیان برای این که شپش در بدن آنان راه پیدا نکند و مبتلا به تیفوس نشوند، موی سر و ریش خود را بتراشند. در این هنگام در محبس قصر عده ای زندانی کرد و لر هم محبوس بودند. لر ها به ریش بلند خویش و اکراد علی اللهی برای سبیل های خود حرمت قائل بودند. سید فرهاد نیز ریش محرابی داشت و زمزمه تراشیدن موی سر و ریش در بین زندانیان ایجاد نارضایتی کرد. در این جا باید متذکر شوم که هر گروهی از مردم جهان که در یک امتداد هستند یا در یک دایره با هم بسر می برند، درسود و زیان با هم مشارکت و همدردی می نمایند و حتی واژه ها و مصطلحاتی جدا از قاموس همگانی برای خود اختیار می کنند. در محابس و زندانهای کلیه کشورهای جهان نیز این حکم جاری و ساری می باشد. استخلاص یکنفر محبوس عرصه زندان را تهییج می کند و با این که احساسها مختلف و طبایع متفاوت است در شادی و غم با هم شریک می شوند. جمعی طبعاً گرد شمع وجود یکی یا گروهی فراهم می آیند و نام برخی را «گردن کلفت» می گذارند.

«گردن کلفتها» معمولاً افراد خودپسندی هستند. خودپسندی این افراد گذشته از این که بعضی از محبوسین را آزار می دهد، مدیران زندان را هم به ستوه آورده، خسته می کند و وقتی زمینه مساعد پیدا شد هر کس بر حسب طبیعت خویش عقده گشایی می کند. خرافات و موهومات رایج در میان زندانیان نیز خود بلای دیگری است.

عده ای خودپسند و ناراضی نیز همیشه از این موهومات و خرافات سوء استفاده

می‌نمایند و از بعضی مقصرین بت می‌تراشند. سیدفرهاد نیز چنان که جلوتر گفتیم توانسته بود با فریبکاری توجه بعضی محبوسین را به‌خود جلب نماید و حرفش را پذیرا می‌شدند. زدن موی سر و ریش محبوسین خود او را هم سخت تحریک کرده بود. از این رو با بزرگان الوار و زندانیان ابد نقشه خود را در میان گذاشت. در آن ایام هرروز صبح دروازه‌های حیاط بزرگ زندان برای رفت و آمد چرخها و گاریها که برای تکمیل بنای زندان قصر آهک، آجر و مصالح دیگر می‌آوردند، بازمی‌شد. دم قراولخانه و در ورودی زندان فقط دونفر پاسبان مسلح کشیک می‌دادند. قراولخانه دردالان اول زندان، بین دو دروازه بود. افسر کشیک در اتاق دیگری سرگرم کارهای روزانه بود.

روز بیستم اسفند برای فرار در نظر گرفته شده بود. در آن روز رویهم‌رفته پنج پاسبان در حیاط بزرگ زندان بودند. اسلحه نداشتند و کارگران ساختمانی را حراست می‌کردند. ۸ نفر در فضای خارج از زندان مقابل پاسدارخانه بودند که اسلحه‌داشتند. وقتی درهای زندان باز شد و چرخها و گاریها رسیدند، حسن قمی که وظیفه دیدهبانی داشت با صدای بلند کلمه رمز را اعلام کرد. زیاد طول نکشید که صدای مهمه و جنجال در فضای زندان به آسمان بلند شد و پاسبانان دم دروازه خلع سلاح شدند و تفنگهای قراولخانه به تصرف زندانیان درآمد.

می‌نویسند درست در همین هنگام «کلنل لورنس» مأمور زبده سرویس اطلاعاتی انگلیس با نام مستعار در زندان قصر محبوس بود. لورنس را مأمورین ژاندارم در لباس یک کشیش در آذربایجان دستگیر کرده بودند. وی مدعی شده بود نامش پرفسور جان و عضو یک میسیون مذهبی است که برای تدریس در کالج آمریکایی ارومیه فرستاده شده است.

لورنس در جنگ جهانی ۱۸-۱۹۱۴ در قسمت نقشه برداری ستاد کل ارتش انگلیس کار می‌کرد و با شروع جنگ در سمت افسر نقشه بردار اداره اطلاعات- نظامی انگلیس به مصر اعزام شد. دانستن زبان عربی او را در استعلامات محلی یاری

می‌کرد و اساساً اعتقاد داشت که اگر ترکهای عثمانی در عربستان شکست بخورند آلمانها يك جناح خود را از دست خواهند داد و از همین رو جنگ به سود متفقین پایان خواهد پذیرفت.

در اجرای همین منظور لورنس در لباس عربی از قبیله‌ای به قبیله دیگر می‌رفت و مانند آنان روی زمین می‌نشست و ساعتها با عربی فصیح به محاوره می‌پرداخت و با چرب زبانی شیوخ صاحب نفوذ عرب را علیه ترکان عثمانی می‌شورانید. پس از جنگ جهانی اول لورنس در سمت مشاور وزارت مستعمرات با چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس همکاری می‌کرد. خدمات او در کنفرانسهای صلح برای قبولانیدن آرزوهای اعراب و استقلال عراق و یمن و سوریه قابل ملاحظه است.

سرتیپ زاهدی مأموریت داشت زندانی جدید را تا دستور ثانوی در زندان قصر نگاهداری کند. شاه از توطئه لورنس در کردستان و آنتریکهای سیاسی او در میان طوایف کرد و قیام آشوریها در ارومیه خشمگین بود. لورنس در یکی از سلولهای انفرادی بازداشت بود و حق ملاقات و مکاتبه با احدی رانداشت. و حتی از گردش در حیاط زندان نیز محروم بود. تلاش سفارت انگلیس نیز برای استخلاص وی مؤثر واقع نشده بود. از قرار فقط رئیس مملکت و رئیس شهربانی از هویت کلنل لورنس باخبر بوده‌اند.

اما وقتی گروه سیدفرهاد «آژان سوتی» و ۵ نفر از پاسبانان را در زندان بازداشت کردند، در «سلول» لورنس نیز باز شد و او نیز در جمع محبوسین فراری از زندان خارج گردید. دیری نگذشت زندانیان فراری به اول خیابان خاکی دوشان تپه رسیدند و سیدفرهاد چشمش به مردی لاغر اندام، متوسط القامه، با لباسهای کهنه و دیدگان آبی افتاد. در همین اثنا سه قاطر و دو قاطرچی با بارخانه و غذای مستوفی الممالک در رسیدند، قاطرچیان بارخانه را به شکارگاه میرزا حسن خان در کوههای اطراف دوشان تپه می‌بردند.



سرتیپ فضل‌الله زاهدی، ملقب به بصیر دیوان سومین رئیس کل شهرستانی ایران از کودتای ۱۳۹۹ تا شهریور ۱۳۳۰ که بر اثر بلوای زندان قصر و گریز سیدفرهاد از زندان از سمت خویش برکنار گردید.

زندانیان فراری دلی از عزا درآوردند. لورنس درحالی که آن گروه فراری را می‌نگریست شاید ابیات زیر را از شکسپیر زمزمه می‌کرد:

« ای پرندگان وحشی صیاد درپی شما است.
 کجا می‌گریزید؟ به هر نقطه‌ای که پرواز کنید،
 باز هم هدف تیراندازی خواهید بود،
 این چه زندگی دشواری است. از دست صیاد،
 به این شاخه و آن شاخه گریختن،
 و عمری از بیم واضطراب نیاسودن؟ »
 گروه همان‌جا از لورنس جدا شدند.

به‌هنگهای حشمتیه و قصر و عشرت‌آباد دستور داده شده بود برای دستگیری فراریان اقدام نمایند. سربازان سوار و پیاده در کوههای اطراف ورامین با دسته سیدفرهاد مصادف شدند و زد و خورد آغاز گردید. سیدفرهاد از آن‌جا نیز گریخت و به اطراف کاشان رسید و سرانجام نیز کشته شد.

می‌نویسند لورنس وقتی از سیدفرهاد و رفقای او جدا شد از یکی از دروازه‌های شرقی وارد تهران شد. مدتی از او خبری نبود و سرانجام خبر وی را در قاهره دادند.

مأمورین اداره تأمینات تهران رد سید فرهاد را تا دوشان‌تپه تعقیب کردند و در آن اثنا با حاملین بارخانه مستوفی‌الممالک برخورد نمودند و از جریان ناهاری که سید و دوستانش در آن‌جا صرف نموده بودند مطلع شدند.

بخش ششم

وقایع سیاسی و حوادث مهم

دوره آیرم (۱۳۱۰-۱۳۱۳)

زندگینامه آیرم به اختصار:

سرتیپ محمدحسین آیرم پیش از کودتای ۱۲۹۹ در تشکیلات قزاقی کشور درجه سرتیپی داشت و ضمناً مترجم صاحب‌منصبان روسی قزاق نیز بود. وقتی کودتا شد در ایران نبود. دیری نپایید از طریق بادکوبه به ایران آمد. سردار سپه که خود یک افسر قزاق بود موقعیتهای مناسب برای دیگر افسران قزاقخانه فراهم نمود. محمدحسین آیرم که برای معالجه به روسیه رفته بود و مدتی در آنجا گذرانده بود در چنین موقعیت فرمانده هنگ مستقل مازندران گردید. چیزی نگذشته بود که گیلان هم جزو هنگ مستقل مازندران و استرآباد گردید و سرتیپ محمدحسین آیرم محل خود را در رشت قرارداد و فرمانده تیپ مستقل شمال نامیده شد.

در سفری که سردار سپه به آذربایجان کرد، آیرم از رشت به تبریز احضار شد و به جای امیر لشکر طهماسبی فرمانده لشکر آذربایجان گردید.

در این مأموریت بود که زمزمه تغییر سلطنت مسأله روز شد و آیرم در انتقال

قدرت از قاجاریه به پهلوی تأثیر فراوان داشت.

بعد از آذربایجان به تهران منتقل شد و پس از مدتی بیکاری رئیس دژبان شد. در این سمت بود که همراه مرتضی یزدان پناه و دبیر اعظم به محاکمه کشانده شد و چون از درگیری‌های یافت برای معالجه به فرنگ رفت و مدتی در پایتخت آلمان و بلژیک و فرانسه گذرانید و به ایران بازگشت.

آیرم در دی ۱۳۰۸ و ۱۱ مرداد ۱۳۰۹ و باز اول دی ۱۳۰۹ به عنوان بازرسی از ولایات فرستاده شد و در تمام آنها ریاست هیئت بازرسی را عهده دار بود. و شاید در همین سفر آخر بود که به تهران فراخوانده شد و به جای سرتیب فضل‌الله زاهدی رئیس کل شهربانی گردید و ما پیش از آن که به شرح وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره او پردازیم به اختصار ذکری از همکاران او در شهربانی خواهیم داشت:

نام آیرم همیشه با خطاب «حضرت اجل» توأم بود. در تمام مدت سرپرستی شهربانی کل سرهنگ رکن‌الدین مختار سمت معاون و سرگرد محمدجعفر آصف - وزیر آجودان کل شهربانی بودند.

آیرم اضافه بر ریاست ادارات شهربانی مرکز، رئیس اداره تفتیش کل نیز بود. اما امور آن اداره را سرهنگ پاشامبشر معروف به پاشاخان انجام می‌داد.

اداره اطلاعات دوره زاهدی در دوره او نام اداره سیاسی به خود گرفت و مرکب از یک دایره و یک شعبه بود. رئیس دایره اول میرزا حسین فروش بود. اداره سیاسی اساساً یکی از ادارات فعال زمان آیرم بود.

اداره تأمینات را سرهنگ فضل‌الله بهرامی عهده دار بود. این اداره برخلاف ادوار سابق دارای سه کلانتر و نه شعبه استنطاقی گردید.

اداره زندان در دوره آیرم بر عهده سرهنگ سیدمصطفی راسخ بود و اداره پلیس را کماکان سرهنگ یحیی سرداری اداره می‌کرد. تهران هنوز دوازده کلانتری داشت. و علاوه بر آنها یک کلانتری در داخل شهربانی و یک کلانتری سوار که در خیابان باب همایون بود. راهنمایی و رانندگی تهران شعبه تأمین

عبور و مرور نام داشت و رئیس آن سروان فرج‌الله همایون‌نفر بود. البته تغییرات کوچکی برحسب اقتضای روز در سازمان شهربانی داده شده بود. برای نمونه سروان احمد درخشان اما کن عمومی و اداره جواز اقامت اتباع بیگانه را غلامحسین- میرزا معزی اداره می‌کردند. در این جا باید توجه داشت که اداره اقامت اتباع بیگانه از اداره کل تذکره که رئیس آن شخص آیرم بود، منتزع شد و خود يك اداره مستقل گردید. شهربانی کل هنوز دارای پنج ناحیه بود.

قصه‌هایی که پیرامون محمدحسین آیرم پراکنده است غالباً غباری رنگین در اطراف وی ایجاد کرده که قیافه حقیقی او را به آسانی نمی‌شود مشاهده کرد.

بازتاب رفتار آیرم در نوشته‌ها و خاطرات اشخاص:

چندتن بیوگراف نویس، روزنامه نگار و دولتمرد درباره آیرم سخنانی نوشته‌اند. و ما از آن میان به بیوگرافی ابراهیم خواجه‌نوری در بازنگران عصر طلایی، و اشارات مرتضی مشفق‌کاظمی در روزگار و اندیشه‌ها و چشمه‌هایش نوشته بزرگ علوی و خاطرات و خطرات هدایت و مطالب جزوه‌ای به نام چگونه آیرم فرار کرد از نشریات روزنامه ترقی‌بسنده می‌کنیم:

خواجه‌نوری: «وقتی آیرم از فرنگستان به ایران برگشت مردی بسود دارای نقشه و برنامه مرتب و معین. نواقص نقشه‌اش را با توسل به تجربیات گذشته در مدت مسافرت دومش به اروپا چنان با دقت حك و اصلاح کرده بود که تقریباً می‌توانست از صحت آن مطمئن باشد. مثل يك فرمانده نظامی نقشه‌اش را جلوبیش گذاشت و با حسابی دقیق قدم به قدم پیشروی کرد. نخست نقطه‌های حساس و ضعف شاه را بدست آورد. شاه افزون بر بازرس‌های علنی که در شهربانی داشت، خود دارای بازرسان خفیه‌ای هم بود که اوضاع و احوال وزیران و رؤسا و رجال دولت را به او گزارش می‌دادند. آیرم وقتی سوارکار شهربانی شد، اولین اقدامش شناسایی بازرسان مخفی شاه بود و خیلی زود بازرس‌های محرمانه را از نظر شاه‌انداخت و از این رفتار نتیجه

بسیار درخشانی بدست آورد. و اندك اندك در دستگاه دولت به جایی رسید که پس از شاه نفوذ و سلطه‌ای بی حد داشت.»

تیمورتاش قوی‌ترین رقیب آیرم بود. گزارشهای روزانه شهربانی که معمولاً برای آگاهی نخست‌وزیر ارسال می‌شد، در زمان آیرم موقوف شد. وقتی تیمورتاش همزمان با عزیمت ولیعهد به اروپا رفت پس از ملاقاتهایی که با رجال اروپایی داشت و در مسکو هم با سران شوروی مذاکراتی نموده بود، به ایران بازگشت. پس از ورودش شایع شد که کیف تیمورتاش که حاوی اسناد مهمی بوده در ترن روسی مفقود شده است. حاج مخبر السلطنه در این رابطه می‌نویسد: «تیمورتاش همان سال (۱۳۱۰) به لندن رفت تا با رئیس نفت مذاکره کند. در مراجعت چند روز در مسکو معطل ماند. شایع گردید کیف اسناد و اوراق او مفقود شده است. پس از مراجعت تیمورتاش «کدمن» رئیس کل نفت در امور ایران به تهران آمد. شاه پرونده را خواست و با تغییر پرسید؟ دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. پرونده را برداشت و درون بخاری انداخت و گفت نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید. چند روز دیگر تیمورتاش بازداشت شد.» در صدر اخبار داخلی فقط این جمله خوانده می‌شد: «عبدالحسین تیمورتاش از کار برکنار شد!»

از فردا مردم از خود می‌پرسیدند که آیا عزل تیمورتاش تنها به‌خانه نشینی او پایان خواهد یافت یا عواقب دیگری هم دربر خواهد داشت؟

مشفق کاظمی می‌نویسد: در اولین دوشنبه بعد از برکناری تیمورتاش نمایندگان مجلس از زبان شاه شنیدند که وزیر دربار معزول متهم به اختلاس است و بزودی محاکمه خواهد شد. چندی بعد دادگاه تشکیل شد و تیمورتاش به اتفاق دکتر «لیندن بلات» رئیس آلمانی بانک ملی و یکی از بازرگانان مشهور اصفهان به اتهام سوء استفاده از وجوه دولتی محاکمه گردید و دو نفر اخیر شرکای جرم او قلمداد شده بودند. مخبر السلطنه هدایت، نخست‌وزیر وقت می‌نویسد: «روز ۲۳ اسفند مقبل وکیل تیمورتاش نزد من آمد که تخفیفی از شاه تقاضا کنم. در این اثنا

کاراخان^۱ به تهران آمد. تسویه بعضی امور بهانه بود و توسط از تیمورتاش مزید برسو غظن گردید. در کار تیمورتاش صاحب مرجع مجلس نبود. وزیر دربار از حوزه کارمندان رسمی خارج بود. بالجمله تیمورتاش در محکمه به اخذ ۱۷۱۲ لیره از حاج امین و سه سال حبس و پرداخت ۲۰۰ هزار ریال وجه و محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شد. روزی شاه به زندان رفت و مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای تیمورتاش مهیا بود امری کند بیرون بریزند. باری آفتاب حیات او روز ۹ مهر ۱۳۱۳ خاموش شد. کسان او را خبر کردند و جنازه را بدون تشریفات به امامزاده - عبدالله برده و به خاک سپردند»^۲.

خواججه نوری: آیرم پس از تیمورتاش، سردار اسعد و قوام و چند نفر دیگر را یکی یکی به راست یا دروغ مورد تهمت قرارداد. بعضی را نیز به زندان انداخت. برخی را به کشتن داد و عده‌ای را تبعید کرد و خلاصه شاه را که طبعی ظنین داشت صدها بار ظنین تر کرد. از نصرت الدوله آموخت که چگونه ملت را باید تحقیر کرد و همه صفات بد را بدانها نسبت داد. روزنامه‌ها را مهار کرد و زبان مردم را با رواج جاسوسی برید. نامه‌ها را سخت سانسور کرد و برای هر صندوق پست مأموری گماشت.

آیرم از گذرنامه‌ها پول می‌گرفت و همدستانی برانگیخت تا از هر کس که مایل رفتن کربلا و نجف باشد، پولی بگیرد و پروانه صادر کند. هر جا سهامی سراغ می‌گرفت آنها را با تهدید به رایگان می‌گرفت و یا به ثمن بخش می‌خرید و به طریق دیگری به اسکناس تبدیل می‌کرد. از مقاطعه کاران راهسازی و ساختمان سازی شمال به عنوان مختلف تلکه

۱- کاراخان یکی از رهبران سیاسی مشهور شوروی بود. می‌نویسند قصدش از این مسافرت وساطت درباره تیمورتاش بود، اما در یک مجلس میهمانی در گذشت تیمورتاش را در زندان از سر لشکر آیرم شنید.

۲- خاطرات و خطرات ص ۲۹۵، ۲۹۶ و ۳۹۷

می کرد و مصالح ساختمانی شمال را عملاً به انحصار خود در آورده بود و به تمام ادارات دولتی شمال که ساختمانهای دائمی داشتند به قیمت گزاف می فروخت. جرأت و جسارت آیرم به اندازه ای بود که غالباً مخالف احکام شاه عمل می کرد و حتی محبوسینی را که شاه دستور حبسشان را داده بود مرخص می کرد و اگر احتمالاً مورد پرس و جو واقع می شد طوری صغری و کبری می چید تا کارش را موجه جلوه دهد.»^۱

مشفق کاظمی می نویسد: «آیرم گهگاه به باشگاه ایران می آمد. این باشگاه پس از از میان رفتن تیمورتاش و سردار اسعد و زندانی شدن اعضای دیگر از جمله عده ای بختیاریه اقیافه غمرده ای به خود گرفته بود و محیطی بسیار سرد داشت. در دیدار آیرم از باشگاه هر چند ظاهراً اقیافه ای خندان بخود می گرفت در من و مسلماً در بیشتر اعضای باشگاه اثری خوب نمی بخشید.

یک روز به من ابلاغ شد که به نمایندگی وزارت راه در یک کمیسیون در شهر بانی

شرکت کنم.

موضوع بحث مسأله اقامت مهندسین خارجی در ایران بود که تعدادشان بر اثر پیشرفت کارهای ساختمانی راه آهن و راهها و کارخانه ها روز بروز فزونی می گرفت. هنگامی که از دلانهای شهر بانی می گذشتم ناراحتی عجیبی سراپایم را فرا گرفته بود. در کمیسیون مزبور دو نفر از شهر بانی شرکت داشتند. یکی از آنان شکرالله بهنام بود که خوب می شناختمش و نسبتی دور هم با من داشت و دیگری که تا آن ساعت ندیده بودمش و چشمان نافذ و قیافه مرموز داشت و چنان می نمود که مقام مهمتری دارد، با لحنی آمرانه پی در پی سخن می گفت و تمام بیانش گرد این محور دور می زد که بیگانگان جملگی عناصر بدخواه و عوامل نامطمئن می باشند و نبایستی از آنان غافل شد. وقتی کمیسیون پایان یافت در راهرو از آقای بهنام درباره هویت و مقام او استفسار کردم و دانستم که مشارالیه اعزازی یکی از کارکنان دستگاه شهر بانی آن روز

۱- بازیران عصر طلایی ص ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹ و ۲۱۰ به اختصار.

بشمار می‌آید و کسی است که به آسانی می‌تواند برای هر شخصی در هر مقامی پرونده بسازد. چندین سال بعد هنگامی که درسوئد مأمور بودم روزی در یکی از روزنامه‌های تهران خواندم که همان شخص خود به جرم ارتباط با بیگانگان به اعدام محکوم گردیده و حکم درباره‌اش اجرا شده است»^۱.

چشمه‌هایش نوشته بزرگ علوی است و تصویری از زندگی آیرم دارد. در این کتاب می‌خوانید که «تهران را خفقان فرا گرفته است. هیچ کس نفسش در نمی‌آید. همه از هم می‌ترسند. خانواده‌ها از کسانشان می‌ترسند. معلمین از فراشها و شاگردان از معلمین و فراشها از سلمانی و دلاک. و همه از سایه‌های هم باک دارند. همه‌جا در خانه، در اداره، در مسجد، پشت‌ترازو و درمدارس و دانشگاه و در حمام مأموران کاراگاهی را دنبال خود می‌بینید. معلوم نیست چه کسی به شهرداری گفته است که خیابانهای فرنگ درخت ندارد که تیشه و اره را برداشته و درختهای کهن را می‌اندازند. کوجهای تنگ را خراب می‌کنند و بنیان محله را می‌کنند و مردم را بی‌خانمان می‌نمایند. در سراسر کشور زندان می‌سازند و باز هم کفاف نمی‌دهد. از شرق و غرب و شمال و جنوب هر مرد و پسر بچه دهساله و هر آخوند و رعیت وهربقال و حمامی و آب‌حوض کش را به جرم این که خواب‌نماشده بود و در خواب سقوط رژیم را آرزو کرده بودند به زندانها می‌انداختند».

آیرم سفید پوست، خوش هیكل و شیک پوش بود و تنها موی سیاه و ابروان پرپشت، او را از بیگانگان متمایز می‌کرد. از سوی وزارت جنگ مدتی سرپرست دانش‌آموزان نظامی در پاریس بود و در عین حال به اسم تعلم فن انگشت‌نگاری و امور پلیس از دولت حقوق می‌گرفت. دست و دلباز و گاهی نیز مسرف و ولخرج بود. در بانکهای سویس و انگلیس و حتی بانک دوفرانس حسابهای معتابهی داشت. خود را نجیب‌تر و اصیل‌تر و فهمیده‌تر و حتی دلیرتر و کاربرتر از دیگران می‌دانست. می‌خواست در هر کاری دستش باز باشد و اگر در عرصه زندگی منافعی

بامنافع عامه اصطکاک پیدامی کرد خود را ذی حق می دانست و از روی نعش مردم عبور می کرد.

آیرم مردی بود رك ، پرجرات، قاطع و پرکار. هر وقت کوچکترین خطر از ناحیه معاندین ورقبا احساس می کرد سر کیسه را شل می کرد و وقتی حس می کرد شاه به چیزی علاقمند است، هرگز حساب سود و زیان آن را نمی کرد ولی در همین حال از شاه وحشت داشت و کینه ای از وی در دل می پروراند. وقتی لباس شخصی می پوشید چوب تعلیمی در دست می گرفت و با آن بازی می کرد.

می گویند يك روز که از خانه بیرون آمد صدایش گرفته بود و دیگر در نیامد. پزشکان هر چه کردند سودمند نیفتاد. مشاوره های پزشکی بدون نتیجه ماند و پزشکان يك کلام تجویز نمودند آیرم فوراً به اروپا فرستاده شود.

آیرم با اجازه شاه از راه بندرانزلی عازم بادکوبه شد. می نویسند هنوز در کشتی بود که گرفتگی صدایش رفع گردید و به سلامت وارد اروپا شد.

آیرم پس از رسیدن به آلمان يك اتومبیل بسیار مجلل خریداری کرد و پرچم ایران را نیز روی آن نصب نمود و ظاهراً مشغول معالجه شد.

حدود ۵ ماه سپری شد و انتهای ماه ششم و هفتم و هشتم و نهم نیز فرارسیدند. آیرم بازنگشت. شاه از وی خواست که به کشور مراجعت کند و هزار لیره نیز برایش فرستاد. آیرم پول را گرفت و در جواب شاه نوشت به اعتقاد پزشکان مراجعت به ایران برای حال او مناسب نیست!

می گویند سرلشکر آیرم در آلمان با برخی از ایرانیان حشرداشت و همه وی را حضرت اجل خطاب می کردند. تنها اندک ناراحتی معده داشت. در سال ۱۹۴۵ با همکاری «گرونر» عضو گشتاپو لژیون ایرانی را در آلمان تشکیل داد. اعضای این لژیون برخی آلمانی و برخی ایرانی بودند. هدف لژیون این بود که پس از چیرگی آلمان نازی، پستهای کشوری را در اختیار بگیرند. باشکست آلمان نازی سرلشکر آیرم بدست آمریکاییان افتاد و مدتی در «سالامنده» بازداشت بود و در ۱۹۴۷ زندگانی

را بدرود گفت.^۱

قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور پی آمد فرار «آقابکف» از کشور شوروی و افشاگریهای او در مطبوعات فرانسه است.

قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ در دوره ریاست آیرم تصویب شد. برای دریافت انگیزه تصویب قانون مزبور باید اشاره کرد: ژرژ سرگی یویچ آقابکف یکی از ارامنه ترکستان که پس از خدمت در ارتش سرخ به سازمان «چکا» پیوسته و مأمور خدمت در «کاترینبرگ» شده بود پس از آن که سازمان «چکا» به گ. پ. ۱۰ مبدل شد، همچنان بکار خویش ادامه داد و در خلال آن مأموریت‌های مختلف در شهرهای شوروی و کشورهای افغانستان و ترکیه و ایران به عهده گرفت و بر اثر آن دو سال در افغانستان، ۴ ماه در ترکیه و دو سال در ایران بود. در ترکیه بود که آقابکف به فرانسه گریخت و در آن سرزمین نخست گوشه‌ای از خاطراتش را در روزنامه «لوماتن» چاپ پاریس انتشار داد و سال بعد تمام یادداشتهای خود را در کتابی به زبان فرانسه منتشر نمود. دیری نپایید ترجمه کتاب مزبور به زبان انگلیسی در آمریکا نیز پراکنده گردید.

افشاگریهای آقابکف در روزنامه «لوماتن» چون بمبی در اروپا منفجر شد و مردم را که تا آن زمان تقریباً اطلاعات فراوان درباره حکومت جدید روسیه شوروی نداشتند، تا حدودی با سازمان امنیت آن کشور آشنا کرد.

جنگال عجیبی که پس از نشر این خاطرات برپا شد افزون بر دگرگونی بنیادی در سازمان جاسوسی و اطلاعاتی شوروی باعث شد کسانی که نامشان به نحوی در کتاب مزبور آمده بود بیشتر مغضوب واقع شوند و حتی از سازمانها تصفیه گردند.

مهمترین اثر انتشار این خاطرات قتل آقابکف در فرانسه بود و در ایران وصول برگردان این خاطرات سبب شد تمام آنان که زیر عنوان رابط یا جاسوس و

۱- نقل از خاطرات مهندس یوزان متوفی ۱۳۶۳ خورشیدی در تهران.

یا خبرچین در مدت اقامت آقابکف در ایران با او همکاری می کردند تحت پیگرد قرار گیرند و از این رو حدود ۲۵۰ نفر در تهران، ۱۳۰ نفر در خراسان و ۵۰ نفر نیز در آذربایجان دستگیر گردیدند و پس از بازجوییهای ضروری بجز ۳۲ نفر همه آزاد گردیدند. و از این ۳۲ نفر نیز چهارتن در دادگاههای نظامی به اعدام و بقیه به زندانهای پانزده سال به پایین محکوم شدند.^۱

باید دانست که برای قانونی گردانیدن این عملیات لایحه ای به مجلس داده شد و در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ از تصویب گذشت و طبق آن هرگونه فعالیت بر ضد حکومت مشروطه و سلطنت ایران مستحق مجازات اعدام گردید.

جنایاتی که تهران را تکان داد:

خون هرگز نخسبد و بیداد کردن فتنه به هیچ تأویل مهنا
نماید. کلیله و دمنه، باب فحص از امر دمنه ص ۱۲۷

زمستان سال ۱۳۱۲ از لحاظ وقوع جنایات سالی فوق العاده دهشتناک بود. در آن سرمای سخت و توانفرسا که اگر نیازهای روزانه و آیین زندگی اجتماعی انگیزه خروج اشخاص از خانهها نبود، اکثر مردم در منازل خویش مانده و کمتر رغبت سیر در خارج را داشتند، هیولای وحشت انگیزی با خوی پلید و اهرمنی آرام راهی خیابان و کوچهها شده و دامنه يك تفریح دوزخی را که در تاریخ زندگانی بشر کم نظیر است، تا خرابه های بیرون شهر تهران و زوایای ویرانه های خاموش شترخان و حتی پهنه پوشیده از برف و گل ولای بیابان صفایه گسترش می داد.

در آن سال سرد و سخت یکی از رویدادهای ترس آور و وحشت انگیز جامعه شهری تهران به وقوع پیوست و آیرم را سخت زیر فشار شاه قرارداد. وقوع قتل-

۱- این چهارتن عبارتند از محمدعلی میرزا خاقانی رئیس رمز نخست وزیری که جاسوس شماره ۲ لقب گرفته بود و نیز سه تن از اعضاء حزب زحمتکشان ارمنی به نام: ملیکیان؛ نرسیسیان و گاسپارملکیان. خاطرات آقابکف، پانویس ص ۵، ترجمه دکتر ابوترابیان.



سر لشکر محمد حسین آیرم چهارمین رئیس کل شهر بانی ایران از کودتای
۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ که برای معالجه به کشور آلمان رفت و هرگز
مراجعت ننمود

نفس های پیاپی مردم تهران را سخت پریشان خاطر و مضطرب کرده بود و هر روز نیز
گزارش تازه ای درباره قتلی تازه تر منتشر می شد و در محافل و مجالس شهری دهان
به دهان می گشت. جریان کشف قضیه از این قرار است:

ساعت ۱۰ بامداد روز یکشنبه ۱۰ دی ۱۳۱۲ سروان عبدالرحیم آقاخانی افسر
آرتش بانصرت الله پسر ۱۹ ساله خود به اداره آگاهی تهران مراجعه کرده و اطلاع
می دهد پسرش نصرت الله روز جمعه ۸ دی به قصد شکار از منزل خارج شده و در جستجوی
کبوتر به خرابه های نزدیک نجف آباد رفته و در یکی از چهار دیواریهای شترخان سر بریده

کسی را که چشمهایش در چشم‌خانه سر از حدقه بیرون آمده بود، می‌بیند. بر اثر کاوش مأمورین جسد عربانی که از رو در کنار دیوار جنوبی چهارطاق مدفون بوده و به دنبال آن جنازه يك طفل دوازده یا چهارده ساله که سرش را از قفا بریده بودند و در چهارطاق دیگر سر بریده كودك دیگری کشف می‌گردد. جنازه مورد معاینه طبیب قانونی واقع ولی هویت آنان دانسته نمی‌شود. مأموران اداره آگاهی پس از برداشتن عکس هر سه جنازه، آنها را به امامزاده اهل علی حمل و به امانت می‌گذارند و برای تعیین هویت مقتولین اقدام می‌شود. آیرم برای دستگیری قاتل یا قاتلین تمام نیروی اداره آگاهی و عوامل اداره مرکزی را به کار گرفت.

می‌گویند وقتی دستگیری بزهار یا بزهاران به درازا کشید، آیرم نیز تمارض کرده و مدتی در خانه‌اش بستری بود. و دور نیست که رفتن به اروپا و فرار از چنگ شاه از همان روزها در ذهن آیرم نیرو گرفته باشد.

پس از گذشت چهل روز قاتل با تلاشهای شبانه‌روزی سرهنگ فضل‌الله بهرامی رئیس وقت اداره تأمینات یعنی آگاهی دستگیر شد. آیرم بدون فوت‌و‌ت با بهرامی به کاخ شاه رفت و گزارش موضوع را عرض کرد. قاتل اصغر فرزند علی میرزا چهل ساله اهل بروجرد بود. و نمره ورقه هویت یعنی شماره شناسنامه‌اش ۳۰۳۶۹ بروجرد بود.

جریان دستگیری اصغر بروجردی بدین قرار است: روز ۲۳ بهمن ۱۳۱۲ تقریباً ۵۰ روز پس از کشف جنازه‌ها در شترخان واقع در قریه نجف آباد، کله‌جوانی نیز در حوالی میدان جلایه (محل فعلی پارک لاله) بدست آمد که گوشت و پوست آن را جانوران خورده و تنها استخوانهای جمجمه‌اش باقی مانده بود. و باز در ۲۸ بهمن همان سال یعنی ۵ روز بعد، جنازه جوان سی ساله‌ای بدون سر در پاکند قنات امین آباد نزدیک قلعه دولت آباد صفائیه کشف گردید که آب آنرا برده و در مجرای قنات گیر کرده بود.

وقتی پزشك قانونی جسد را معاینه کرد اظهار نمود که قتل حدود يك هفته جلوتر رخ داده است .

اداره تأمینات شهر بانی نسبت به گماردن چند نفر مقنی در حوالی قنات «امین آباد» اقدام کرد که زیر نظر شماری از بازرسان اداره آگاهی عمل نمایند. علت این اقدام نیز این بود که ردگیری آثار پای مرتکب نشان می داد که قاتل سرمقتول را به احتمال قوی در چاه انداخته است.

پیرامون این جنایتهای وحشت آور از کلیه افسرادی که ممکن بود از این حوادث خبردار باشند مانند درشکه چیها ، شوفرها ، قماربازان و ولگردهای شهر و حومه ، سلاخها و قصابها و مشروب فروشها تحقیق گردید ولی نتیجه ای عاید نگردید.

مأموران اداره تأمینات در ۷۰۰ متری دولت آباد رد پای پیدا کردند. آثار کشمکش دوتن نیز روی خاکریز حلقه چاه نمایان بود ولی در چاه را با استخوان حیواناتی از قبیل الاغ و اسب مسدود کرده بودند.

ساعت ۱۱ روز ۱۰ اسفند ۱۳۱۲ میر محسن محمودی و حسین رفیعی دونفر از کارکنان اداره تأمینات که در حوالی قنات کاوش مقنی هارا نظارت می کردند می بینند کسی از بیراهه به سمت چاه پیش می آید اما به محض دیدن مقنی ها و مأمورین خطه سیر خودش را تغییر داده و به سمتی دیگر می رود. محمودی آن شخص را تعاقب کرده و خود را به او که يك سینی حلبی حاوی مقداری بامیه دريك دست و يك پیت بنزینی خالی در دست دیگر و کوله بار حمالی بردوش داشت می رساند و پیتش را بازرسی می کند. و در نتیجه این کار يك جفت کفش و يك کلاه و دوتا پیراهن و يك شلوار مستعمل از درون پیت بنزینی و نیز يك قبضه چاقوی دسته آهنی که درون کوله پشتی پنهان بود و يك سوزن جوالدوز کشف می نماید.

درباره لباسها از مظنون تحقیق می شود جواب می دهد کلاه و کفش را در جاده یافته و پیراهن و شلوار را از زاویه عبدالعظیم به مبلغ سی شاهی خریداری کرده است.

بازرسان شهر بانی مظنون را نخست به کلانتری شهر «ری» و از آنجا به اداره آگاهی که تأمینات گفته می شد منتقل می نمایند.

در اداره آگاهی از شخص بدگمان تحقیق و استعلام می شود که البسه مزبور را از کجا آورده است. همان جواب سابق را تکرار می کند. لزوماً منزل شخص مظنون بازرسی می شود. لکن آثاری که معین و مؤید ارتکاب جنایت از ناحیه او باشد بدست نمی آید.

از شهر بانو و غلامرضا «سیادهنی» دالاندار سرای رضاخان واقع در ناحیه ۵ قنات آباد تحقیق می شود. دانسته می شود که شخص مظنون شب نهم اسفند ۱۳۱۲ بانوجوانی که حدود ۱۵ یا ۱۶ ساله بوده، شب را در حجره کاروانسرا در یک بستر خوابیده اند و مظنون او را برادر خود معرفی کرده است. وقتی لباس جوان مشارالیه را به سرایداران مذکور نشان دادند، آنها تصریحاً تصدیق می کنند که لباس مزبور به همان جوان تعلق دارد که میهمان شخص مظنون بوده است.

متهم که عرصه را بر خود تنگ می بیند، ناگزیر اقرار می نماید که لباسها و اشیاء مکشوف به علی نام اهل روستای مانیزان اراک تعلق دارد که او وی را نخست به بامیه فروشی و ادار نموده و شب نیز او را با خود به کاروانسرای رضاخان آورده و بعد نیز او را به قتل رسانیده است.

علی اصغر بروجردی معروف به اصغر بامیه فروش و یا قاتل به دنبال پی جویهای پلیس آگاهی ارتکاب ۸ فقره قتل را در تهران و ۲۹ فقره را در بغداد و لواط با اغلب مقتولین را اعتراف و در جریان دادرسی مدعی می شود:

« قصدم این بود که نسل آنان را براندازم. من در خارجه هم که بودم از اینها خیلی بودند و خیلی هارا کشتم. این جا هم که آمدم دیدم این جا هم هستند، آنها را نیز کشتم.»

مطابق ورقه سجل جزایی متهم که از بین النهرین رسید دانسته شد که اصغر در آن کشور مرتکب جرائمی گردیده و محکومیت هایی داشته که بیشترین محکومیت

او ۸ سال و کمترین آنها ۸ روز بوده است.

آگاهی تهران در جریان پی جویها جنازه چهار نفر را کشف و جنازه چهار نفر دیگر را قاتل شخصاً نشان داد.

اصغر قاتل در جراید آن روز پایتخت ابولهول جنایت نامیده شد و آقای شریعت زاده که از وی دفاع می کرد گفت:

«قیافه، چشم، لبها، بینی، گوشها، اندامها و طرز نگاه و بطور کلی تمام ساختمان جسمانی او را تحت مذاقه قرار دهید و فرد فرد آنها را با نتایج تحقیق دانشمندان تطبیق کنید. علی اصغر بروجردی يك انسان «دژنره» است. به بیان دیگر هم از حیث روحیات و هم از لحاظ علائسم فیزیکی و خارجی مشابه يك فرد معمولی نیست.»

و کیل مدافع متهم بر این باور بود که اصغر بروجردی از لحاظ معرفت - الجنایات یعنی جرم شناسی يك جانی بسالفطره بوده و جنایت با استعداد و روح ذرات وجود وی توأم بوده و غیر قابل تجزیه است.^۱

۱- باید دانست این اندیشه ناشی از عقاید و آراء لمبروزو بزه شناس معروف ایتالیایی است. دانشمند مذکور کوشیده است تا صفاتی کلی کشف کند که شاخص انسان جنایتکار در سراسر جهان باشد. به بیان دیگر خواسته است رابطه ای میان جنایت و خصایص بدنی بیابد.

فری بزه شناس دیگر ایتالیایی نیز جنایتکاران و افراد نابهنجار را مقایسه کرده و خواسته است مدال سازد که تبهکاری بصورت يك عامل بالقوه در طبیعت آدمی پنهان است و اوضاع و احوال اجتماعی خاصی آن را بارور می سازد. به نظر «برمن» یکی دیگر از بزه شناسان تمایلات جنایی بخصوص بر اثر عوارض غدد درونی است.

شاید انتساب برخی نقائص بدنی به يك گناه و معصیت در فرهنگ بعضی اقوام علت این گونه تفکرها باشد. برای مثال مردم عامی ایران را اعتقاد این بوده که نطفه يك آدم «لبشکری» در لیلی گناه بسته شده است یعنی پدر و مادر او حرمت چنان شبهایی را نگاه نداشته و مبادرت به نزدیکی کرده اند.

اصغر بروجردی روز چهارشنبه ۶ تیرماه ۱۳۱۳ جلوی اداره کل نظمیه که آن وقتها در میدان توپخانه بود به دار آویخته و اعدام گردید و به وحشت شهروندان تهران پایان داده شد.^۱

وضع سیاسی و اجتماعی:

در زمان آیرم اداره دوم سیاسی وزارت امور خارجه امور اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای شرقی اروپارا برعهده داشت. روابط دولت ایران در آن روزها با دولت شوروی بسیار به سردی می گذشت و بزرگترین اختلاف، وقایع و حوادث مرزی بود که هر چند روزیکبار رخ می داد. اصلاحات گوناگون در کشور دنبال می شد. قرارداد جدید نفتی بسته شده بود و سهم دولت از منافع نفتی تا اندازه ای افزایش یافته بود.

در سال ۱۳۱۳ مقرراتی برای مجالس ختم و سوگواری وضع گردید و مدت این گونه مجالس که قبلا تمام صبح و بعد از ظهر بود وغالباً روی زمین انجام می شد،

→

می نویسند در شب ولادت تیمور چیزی چون خون در هوا پدید آمد و وقتی روی زمین افتاد بشکفت و شراره های آتش از آن برخاست و دور و نزدیک را انباشته کرد. و یا چون تیمور از مادر بزاد دودستش خون آلوده بود. « و چون این داستان با پیشگویان درمیان نهادند و حال و مالش را پرسیدند یکی گفت که راهزنی بی باک گردد و دیگری گفت که دژخیمی سفاک شود و این سخنان همچنان بر زبانها می گذشت تا آنگاه که نشانش آشکار گشت. » بخش داخل گیومه نقل از زندگی شگفت آور تیمور تألیف ابن عرب شاه صفحه ۵۴ و ۵۵ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

۱- می نویسند در « بالماسکه » ای که مقارن دستگیری و اعدام اصغر قاتل در کافه - شهرداری تهران (محل فعلی پارک دانشجو) تشکیل شد. یکی از شرکت کنندگان خود را به شکل و شمایل اصغر قاتل در آورده بود. وقتی این شرکت کننده با سینی بامیه و پیت بنزینی وارد مجلس رقص گردید، چندین زن در آن میان غش کردند. وقتی اصغر بروجردی در تهران حلق آویز شد پیشنهاد کردند مغز وی را در یک آزمایشگاه مورد آزمایش قرار دهند. و یا هیکل او را چون حیوانات موزیه در شیشه بزرگی درون الکل نگاهدارند.

به دو ساعت تقلیل یافت و بعلاوه صندلی و نیمکت هم درمساجد گذاشته شد. همینطور با يك تصویب نامه القاب حذف شد. به بیان دیگر نه تنها ترکیب پرطمطراق فلان الدوله یاسلطنه یاملك و یا ممالك از میان رفت، عناوین میرزا و خان از پیش و پس اسامی افتاد. و از بسیاری عناوین تنها آقا برای عموم و جناب برای وزرا و معاونین، وزرای مختار، سفرا و استاندارها بسنده کردند.

در اواخر بهار آن سال ولیعهد سوئد با همسرش به گونه نیم رسمی به ایران سفر کرد. به دستور دولت پذیرایی گرمی از آنان شد و درضیافت نخست وزیر که در قصر تاریخی گلستان منعقد گردید، برای نخستین بار بانوان ایرانی شرکت کردند.

آنروزها نشریه‌ای به نام رادیو مسکو از طرف سفارت شوروی در تهران منتشر می شد و هرگونه تماس با روسها حتی غیر مستقیم می توانست نتایج بس وخیم وخطرناك داشته باشد.

درپاییز ۱۳۱۳ قرار بود جشنهای هزاره فردوسی، شاعر بزرگ و حماسه سرای ایران برگزارشود و از عده‌ای خاورشناس دعوت شده بود که ابتدا به تهران بیایند و سپس به «طوس» رفته آرامگاه فردوسی را بکشایند.

در بهمن ماه آن سال مقدمات تأسیس اولین دانشگاه ایران فراهم شد و اولین سنگ بنای دانشگاه تهران در اراضی وسیعی که خارج از محدوده آنروز شهر بود، به زمین زده شد. و در پی این امر علی اصغر حکمت کفیل وزارت فرهنگ به مقام وزارت ارتقا پیدا کرد.

«باشگاه ایران پس از فوت تیمورتاش و سردار اسعد و زندانی شدن بعضی اعضای آن از جمله عده‌ای از بختیارها قیافه‌ای سرد بخود گرفته بود.

سر لشکر آیرم گهگاه به آنجا می رفت ولی دیدار او هر چند ظاهراً قیافه خندانی بخود می گرفت در بیشتر اعضای باشگاه اثر خوبی نمی بخشید. باشگاه دیگر جای گفتگو و بحث نبود و همه از ترس یکدیگر در اولین فرصت خود را به بازی مشغول

می داشتند. چه مسلم می دانستند افرادی که با دستگاه شهر بانی ارتباط دارند در آنجا هم رخنه کرده اند»^۱.

در زمستان ۱۳۱۳ روز سوم اسفند برای اولین بار جشن ارتش برگزار شد. از وقایع سال مذکور که در آن روزها با حیرت و تعجب تلقی شد بر کناری و تبعید «دادگر» رئیس مجلس شورا به اتفاق «رهنما» و «تجدد» به خارجه بود و محتشم السلطنه اسفندیاری به جای دادگر به سمت رئیس مجلس انتخاب گردید.

اختلاف ایران با عراق بر سر مسأله «اروند رود» آن روزها به جامعه ملل کشیده شده بود و علاوه شایع بود که بین کاظمی وزیر امور خارجه ایران و «لیتونیف» وزیر امور خارجه شوروی چه در ژنو به وسیله تماس مستقیم و چه از مجاری سیاسی مذاکراتی جریان دارد و منظور از آن فعالیتها از قرار حذف ماده شش از قرارداد «۱۹۲۱» بود زیرا با تفسیری که روسها گاهگاه از آن می نمودند این ماده همواره به مثابه خنجر «دمو کلس» بالای سر ایران قرار داشت.

ساختمان کلانتری دربند و شهر بانی گل کشور :

آیرم پیشنهاد کرد در «دربند» ساختمان يك کلانتری بنا گردد. وقتی با پیشنهاد او موافقت شد، در زمانی بسیار کوتاه ساختمان کلانتری دربند را ساخت و شاه را برای بازدید آن دعوت کرد. مبلغ هفت هزار تومان و کسری هزینه ساختمان کلانتری مزبور شده بود.

همین کار کریم آقا بوذرجمهری شهردار تهران را خانه نشین کرد و سرهنگ فضل الله بهرامی رئیس اداره تأمینات را که در کشف جنایات تکان دهنده اصغر قاتل سعی و مجاهدت فراوان کرده بود به جای وی شهردار تهران نمود.

بهرامی در شهر بانی به صحت عمل و امانت معروف بود. می نویسد گرچه سرهنگ رکن الدین مختار رسماً معاون رئیس کل شهر بانی بود ، اما این سرهنگ

بهرامی بود که در حقیقت بیشتر امور را انجام می‌داد و اغلب مراسلات شهربانی را از طرف آیرم امضا می‌کرد.

در دوره سر لشکر آیرم قسمتی از زمین‌های میدان مشق سابق در اختیار سازمان - شهربانی کل گذارده شد و در ۴ مرداد ۱۳۱۴ پس از تهیه شدن نقشه و مقدمات کار بنای این ساختمان عظیم و برجسته آغاز گردید.

آیرم حداقل هفته‌ای ۵ بار با شاه ملاقات می‌کرد. اداره سیاسی شهربانی در روزگار او از ادوار سابق فعالتر و ازدیدگاه مردم دستگاهی بسیار مهیب بود. می‌گویند پس از سقوط تیمورتاش آیرم آرزوی بازی کردن نقش او را در سر می‌پرورانید.

در زمان او صدور گذرنامه برای عراق و حجاز به دستور هیئت وزیران ممنوع شد و اجازه زیارت به نظر او بستگی داشت.

پس از رفتن او به اروپا سرهنگ رکن‌الدین مختار، معاونش امور شهربانی کل را اداره می‌کرد و چون شاه از بازگردانیدن آیرم منصرف گردید، رکن‌الدین مختار به جای او رئیس کل شهربانی شد.

بخش هفتم

وقایع سیاسی و حوادث مهم دوره مختاری آخرین رئیس کل شهربانی زمان رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۱۳)

زندگینامه مختاری:

روح‌الله خالقی زیر عنوان «ویولن همسایه» می‌نویسد:
«شبهای تابستان که روی قالیچه‌ای آبی‌رنگ، بر آجر فرش جلوی اتاق پنج‌دری می‌نشستیم و نوریک فانوس قشنگ حوض آب بزرگ را که نمای آن از سنگ بود روشن می‌کرد و عطر گل‌های درهم‌اطلسی و شاه‌پسند مشام جان را تازه می‌کرد پیرزنی خوش صحبت و اصفهانی در خانه ما بود که قصه می‌گفت و بعضی از شبها هم به سبک ولایتش «بریانی» درست می‌کرد. مرسوم بود هر کس بشقابش را در دست می‌گرفت، او یک کفگیر از خوراک بریانی همراه با پیاز خرد کرده روی نان او می‌گذارد و پس از شام روی تخت بزرگی که چندین دست رختخواب رویش جا می‌گرفت دراز می‌کشیدیم و پیرزن قصه‌ای را آغاز می‌کرد. گاهی کلام خود را ناگهان می‌برید و می‌گفت: بچه‌ها گوش کنید صدای ویولن همسایه بلند شد.»

ما طوری به این صدا مأنوس شده بودیم که سکوت می کردیم و سراپا گوش می دادیم و بانغمه ساز به خواب فرو می رفتیم.
نوازنده ویولن يك صاحب منصب نظمیه بود که پشت منزل ما در پارك فراخ پدرش سکونت داشت.»

این افسر شهربانی رکن الدین مختار فرزند کریم مختار السلطنه بود.^۱ منزل رکن الدین در پارك مختار السلطنه سرپل امیر بهادر تهران بود.
رکن الدین مختار حدود سال ۱۲۷۱ خورشیدی در اصفهان متولد شد. به نظر می رسد این تاریخ درست هنگامی باشد که پدرش کریم خان مختار السلطنه فرمانده عده ای از سواران ظل السلطان در آن شهر بوده است.

آقای پوررضا می نویسد: در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ق که عملیات مجاهدین و آزادیخواهان به دوره استبداد صغیر پایان بخشید و یفرم خان ارمنی رئیس مجاهدین به سمت رئیس شهربانی تهران و حافظ امنیت داخلی معین شد و برای تشکیل نظمیه تهران مطابق اسلوب جدید اقداماتی بعمل آورد، رکن الدین مختار در سن ۲۲ سالگی برای نخستین بار وارد خدمت شهربانی شد.^۲

مختار تا آن تاریخ مشغول تحصیل بود. او پس از آن که تحصیلات مقدماتی را در مدارس جدید که در آن هنگام تنها منحصر به يك یا دو باب می شد، تمام کرد وارد مدرسه موسیقی و نظام یکی از شعب مدرسه دارالفنون گردید. مدرسه موسیقی و نظام در اراضی گسترده ای در مجاورت دارالفنون و در خیابان ناصر خسرو امروز بود. مختار در آن مدرسه سرگرم تحصیل شد، ولی هنوز دوره سه ساله مدرسه را به پایان نرسانیده بود که آنجا را برای ورود به خدمت شهربانی ترك کرد، و تا دوره سوئدیها

۱- برای آشنایی با زندگی مختار السلطنه رجوع کنید به کتاب نظم و نظمیه در دوره قاجاریه از همین نویسنده ص ۱۱۷ از انتشارات فرهنگسرا، تهران سال ۱۳۶۲.

۲- روزنامه یومیه ستاره، شماره ۱۲۹۱

در شهر بانی خدمت کرد.

وقتی سوئدیها تشکیلات شهر بانی یفرم خان را منحل کردند، مختار مدت کمی بیکار و بلا تکلیف بود. لکن او و گروه معدودی از افسران دوره یفرم خان را سوئدیها برای همکاری برگزیدند. مختار در دوره سوئدیها مدتی رئیس کلانتری ناحیه دولت در تهران بود.

می نویسد در ابتدای کودتای ۱۲۹۹ بر اثر اختلاف با مستشاران سوئدی شهر بانی از شغل خود منفصل و مدتی بیکار بود. تا این که از سوی وزارت کشور به ریاست شهر بانی رشت معین شد و یکی دو سال بعد به کرمانشاهان انتقال یافت. در آن هنگام علی خان قاجار قوانلو (ظهیر الدوله) والی کرمانشاهان بود. رکن الدین مختار در زمره نزدیکان ظهیر الدوله در آمد. صفاعلیشاه لقب طریقتی علی خان قاجار قوانلو است.

وی در سال ۱۳۲۹ ه. ق علاوه بر انجمن اخوت تهران، انجمن اخوت دیگری نیز در کرمانشاهان تأسیس کرده بود. مختاری جزو مریدان ظهیر الدوله در آمد. اما هرگز لقب طریقتی تحصیل نکرده است.

مختار در روزگار ظهیر الدوله هر سال در جشن ولادت پیامبر بزرگ اسلام و ولادت حضرت علی (ع) و روز جشن گل که در موسم بهار برپا می شد، در معیت درویش خان و یولن می نواخت. باید دانست که ظهیر الدوله تشکیل دهنده گاردن - پارتی و کنسرت در دوره مشروطیت است. انجمن اخوت به دستور او در ۱۵ شعبان ۱۳۱۷ در ملک شخصی وی واقع در خیابان علاء الدوله سابق و فردوسی کنونی علناً تشکیل جلسه داد.

در کنسرت ها و گاردن پارتی ها میرزا علی اکبر شیدا سرود می ساخت و ظهیر - الدوله تصحیح می کرد و درویش خان روی آن آهنگ می گذاشت و شماری از هنرمندان از جمله رکن الدین مختار اجرامی کردند.

رکن الدین و یولن و کمانچه نیکو می نواخت و غالباً در کنسرتها شرکت

می کرد. مثلاً يك بار در کنسرتی که در مجلس شورای ملی به نفع حریق‌زدگان آمل برگزار شد و بار دیگر در کنسرت دیگری که برای ترمیم ویرانیهای آتش‌سوزی بازار در ۱۲۸۸ در باغ ظهیرالدوله داده شد، ویولن زد. رهبر ارکستر درویش‌خان بود و رکن‌الدین مختار و حسام‌السلطنه و حشمت‌دفتر از نوازندگان ویولن بودند.

می‌نویسند رکن‌الدین مختار ابدأً به موسیقی اروپایی آشنایی نداشت و حتی خط موسیقی غرب را هم نمی‌دانست. اما در ساختن این قسم آهنگها ذوق و سلیقه و ابتکار ویژه‌ای بکار می‌برد. می‌گویند صفحه ویولن سامی‌افندی نوازنده لبنانی را می‌گذاشت و گوش می‌کرد و از آن نیکوتر می‌نواخت.

در اوایل تأسیس رادیوی تهران گاهی ساخته‌های او را نیز می‌گذاشتند. از جمله بهترین آهنگهای رکن‌الدین مختار پیش‌درآمدی است در ماهر که تصنیف آن را ملك‌الشعراى بهار سروده و آهنگش را رکن‌الدین ساخته و در مایه بیات ترك اجرا شده است. برداشت می‌شود که مختار در تمام زندگی به موسیقی عشق می‌ورزیده است.

مشفق‌کاظمی در این باره می‌نویسد (روزگار و اندیشه‌ها ص ۳۷۴): خوب به یاد دارم در دوران کودکیم، پیش از آن که دایی کوچک‌ترم ازدواج کند، غالباً مختاری را در جلسات شبانه آنان می‌دیدم. در آن زمان رکن‌الدین مختار جوانی بود رعنا و آراسته. سرداری مشکی باتکمه‌های شیر و خورشید می‌پوشید و در آن محافل به خواهش دوستان، با کشیدن آرشه خود روی تارهای ظریف ویولن حاضرین را محظوظ می‌ساخت. و چون او را مردی بسیار محجوب و ساکت و صامت دیده بودم، وقتی که رئیس کل شهربانی شد تصور نمودم دیگر مردم با يك آرامش خاطر بیشتر به کار روزانه خواهند پرداخت.

آقای صابرا براهیمی نقل کرد که رکن‌الدین مختار بارها نزد پدرم آرزو کرده بود که کاش در اروپا با نواختن ویولن تکدی می‌کردم و در ایران سمتی نداشتم. و به گفته خالقی ای کاش همواره چون آغاز عمرش وقت خویش را صرف موسیقی

کرده بود تا مشاغل دیگرش برای پایان زندگی ثمرات تلخ بیار نمی آورد. رکن الدین وقتی رئیس نظمیۀ ناحیه غرب (نواحی کرمانشاهان آن روز) بود با خانواده‌ای از محترمین مردم کردند وصلت کرد. و در دوره درگاهی که شهربانی کلیت و مرکزیت پیدا کرد و کشور از نظر تسهیل در مدیریت امور انتظامی به چند ناحیه تقسیم شد، با گروهی از همکارانش در نظمیۀ کرمانشاهان، رئیس تشکیلات نظمیۀ ناحیه جنوب کشور گردید. مرکز ناحیه مزبور در آن روزگار شیراز بود.

در سال ۱۳۰۳ که خوزستان از زیر سلطه شیخ خزعل خارج شد و سرتیپ فضل‌الله‌زاهدی حکمران آن شد، امور شهربانی خوزستان بر عهده رکن الدین مختار سپرده شد که در آن هنگام درجه سرگردی داشت. از جمله همکاران رکن الدین مختار در مأموریت خوزستان یکی ماشاءالله خان شکیبا و دیگری سرهنگ محتشم بودند. اینان درویش بودند. بعدها شکیبا رئیس شهربانی خرمشهر و محتشم سرپرست شهربانی اهواز شد. وقتی شیخ خزعل در کشتی خودش بر روی رود کارون توسط سرهنگ شوکت فرماتده هنگ اهواز توقیف و افرادش خلع اسلحه شدند، به دستور سرتیپ‌زاهدی برای تمام شهرهای خوزستان حکام نظامی و رئیس شهربانی فرستاده شد. خزعل تا آن هنگام اصولاً با ورود عوامل دولت مانند آرتش، پلیس و دادگستری و غیره در منطقه نفوذ خود و اراضی خوزستان مخالفت می‌کرد و آنرا نوعی تجاوز می‌دانست.

در آن روزها شهربانی اهواز به نام «نظمیۀ ناصری» و شهربانیهای آبادان و خرمشهر به نام نظمیۀ «عبادان» و «محمرة» نامیده می‌شدند. خوزستان را در آن ایام عربستان می‌گفتند.

رکن الدین مختار در دوره «کوبال» معاون انتظامی شهربانی کل شد و در ادوار «زاهدی» و «آیرم» نیز همین سمت را داشت.

مختار پس از فرار آیرم از ایران به شرحی که ماجرای آن گذشت، مدتی کفیل شهربانی کل بود و بعد رئیس کل شهربانی شد. او آخرین رئیس کل شهربانی دوره

رضاشاه است و تاشهریور ۱۳۲۰ در این سمت باقی بوده است.

وضع سیاسی و اقتصادی ایران در دوره مختاری:

زمانی که رکن‌الدین مختار رئیس کل شهربانی ایران شد، محمدعلی فروغی نخست‌وزیر؛ داور وزیرمالیه (دارایی و امور اقتصادی)؛ منصورالملک تفرشی وزیر طرق (راه و ترابری)؛ علی‌اصغر حکمت وزیر معارف و صنایع مستظرفه (فرهنگ یا آموزش و پرورش بعدی)؛ صدرالاشراف وزیر عدلیه (دادگستری)؛ سیدباقر کاظمی-تفرشی وزیر امور خارجه؛ محمودجم‌وزیر داخله (کشور) و محمدعلی میرزادولت‌شاهی وزیرپست و تلگراف بودند.

جعفرقلی سردار اسعدبختیاری که در آغاز تشکیل دولت محمدعلی فروغی وزیر جنگ بود با محمدتقی برادرش در زندان قصر به اصطلاح تحت نظر بودند. روز ۱۲ فروردین ۱۳۱۳ ناگهان در تهران شیوع یافت که سردار اسعد در زندان قصر درگذشته است. باید دانست اشخاصی از قبیل سردار اسعد بختیاری که در تاریخ کشورمان نامشان مذکور افتاده است، در ایام ریاست آیرم و مختاری زیر نظر کامل بودند و به آنها معمولاً «تحت نظری» گفته می‌شد.

باید فریاد داشت روزی که رکن‌الدین مختار رئیس کل شهربانی ایران شد روسیه و آلمان وانگلیس در صحنه سیاست ایران نقش مؤثر داشتند. «وطن دوستی افراطی»، لاف و گزاف و خشونت رواج کامل داشت و اغلب دولتمردان آن‌زمان فرمانبرداری محض و فقدان رأی را رمز بقای خود می‌شمردند.

جراید آزاد نبودند و مقالات و نوشته‌ها و کتب را اداره‌ای به نام «راهنمای - نگارش» در وزارت کشور دقیقاً بررسی و موشکافی می‌کرد. و در صورت لزوم و بویژه به هنگام برخوردهای سیاسی با دول مقالاتی به نفع دولت می‌نوشت. مقاله‌ها و نوشته‌ها باید دارای مهر «روا» بود تا چاپ و نشر می‌شد. و شرط روایی مقالات و نوشته‌ها این بود که برضد سلطنت مشروطه نوشته نشده و مبلغ مرام

اشتراکی هم نباشد.

ایران آن روزگار از دید شوروی يك کشور نیمه مستعمره شمرده می شد و چون رضاشاه از نظر دولت شوروی مظهر دگرگونی اجتماعی در ایران بود، به قدرت رسیدن او و مبارزات وی را با اعیان و متنفذان و شرکت نفت گامی تازه برمی شمردند و بر این باور بودند که ایران در روند تکامل اجتماعی خود از مرحله نیمه فئودالیسم به مرحله نیمه بورژوازی قدم گذاشته است.

بازداشت شیخ خزعل و سران بختیاری و خلع قدرت سیاسی و اقتصادی آنان مقارن با پایه گذاری صنعت نفت و پیشرفت امور اقتصادی کشور ما است.

اما آلمان که نفوذ اقتصادیش در سال ۱۹۲۵ میلادی به تدریج احیا گشته و در دوره نازیها به اوج خود رسیده بود، در صدد بود تا يك پایگاه نیرومند و ثابت در ایران داشته باشد و از این رو می کوشید از رهگذر تسلط بردستگاه حمل و نقل کشور ما راه را برای نیل به هدف خود هموار سازد. و پس از دستیابی به اقتصاد ایران آن را در جریه حوزه نظامی خود وارد نماید.

از این رو است که می بینیم از سال ۱۹۳۳ میلادی که هیتلر در آلمان روی کار آمد، اکثر لوکوموتیوهای مورد نیاز راه آهن ایران از آلمان وارد شد. و افزون بر آن هر سال تعدادی دانشجویان ایرانی برای تحصیل علوم و کسب مهارت در امور فنی راه آهن به کشور آلمان گسیل شده اند.

آلمان علاوه بر اتوموبیل، موتورسیکلت و حتی هواپیما از سال ۱۹۳۷ یعنی دو سال مانده به آغاز جنگ جهانی دوم، يك خط هوایی میان برلین و بغداد و تهران و کابل دایر کرد.

قسمت اعظم ساختمانها آن روزگار تهران و مازندران و پاره ای دیگر از نقاط ایران وسیله کارشناسان و مهندسان آلمانی احداث گردید.

مسلسل سازی سلطنت آباد و قورخانه تهران زیر نظر آلمانها اداره می شد. کارخانه هواپیما سازی شهباز نیز توسط آلمانها احداث گردید. می نویسد شکاریهای

ساخت کارخانه شهباز را می‌شد بصورت بمب‌افکنهای سبک در آورد. دکتر ساخت آلمانی برای برنامه‌ریزی امور مالی به ایران آمد و نزدیک به پانزده روز در ایران ماند. در اصفهان و کرمان کارخانه‌های پارچه بافی توسط کارشناسان آلمانی دایر شد و حتی دستگاههای مورد نیاز نیز از آن کشور وارد گردید. چنان‌که مذکور افتاد دولت نازی آلمان برای انفاذ قدرت سیاسی و فرهنگی و نظامی خود در ایران اهمیت فراوان قائل بود، اما بگونه‌ای تبلیغ سیاسی می‌نمود که گویی هرگز نقشه و خیالی درباره ایران ندارد.

آلمانیها روی پاره‌ای نکات که مخصوصاً طرف توجه ایرانیان بود تأکید می‌ورزیدند. می‌گویند حتی قانونی گذرانیدند که مردم ایران نیز چون آلمانیها از نژاد آریایی می‌باشند. یا کارشناسان و مهندسان آلمانی با ارائه خدمات برجسته از قبیل ساختمانها و پلها و تأسیسات مختلف رضایتمندی دولت و ملت ایران را فراهم می‌نمودند. و از آنجا که ایرانیان در جریانهای تاریخی از همسایگان شمالی (منظور روسیه تزاری) و جنوبی (منظور انگلیس) خود را ظلم زده حس می‌کردند و شاید برای تعدیل این دو قدرت دنبال نیروی سوم می‌بودند، تبلیغات آلمان و کارهای برجسته مهندسان آن مورد التفات قرار گرفت.

خوب به یاد دارم که مردم عامی تهران در آن روزها در محاورات روزانه نقل می‌کردند که «استودیو کر» که نام يك کارخانه سازنده اتومبیل در آلمان بود، استاد باقر است که در خردی به آلمان مهاجرت کرده است. همان گونه که در جریان جنگ اول جهانی میرزا آقاخان کرمانی در کتاب آینه اسکندری نوشته بود میسان واژه ژرمن یعنی آلمان و کرمان قرابت وجود دارد.

نشر این گونه افکار پوچ بطور مسلم از طرف دستگاههای تبلیغی و سیاسی آلمان و طرفداران آن کشور در ایران بود که بعد به نام ستون پنجم آلمان تحت تعقیب قوای متفقین قرار گرفتند و متفقین هنگام اشغال نظامی ایران تأکید می‌کردند که کلیه آلمانیها و ستون پنجم آلمان از ایران خارج شوند.

آلمانیها در مدرسه صنعتی تهران هفت نفر استاد آلمانی داشتند و شماری از فارغ التحصیلان ایرانی از کشور آلمان نیز با آنان همکاری می کردند. باید دانست در طول سالهای ۱۹۳۷ - ۱۹۳۶ تقریباً (۱۳۱۰ - ۱۳۰۹) تعداد ۸۸۷ نفر آلمانی در ایران اقامت داشتند که تنها ۴۴۶ نفرشان به آلمان مراجعت کردند و بقیه آنان در ایران ماندگار شدند. ستون پنجم آلمان چنانچه جلوتر یاد شد با همکاری گشتاپو یک جمعیت سیاسی نیز در آلمان و ایران بوجود آورده بودند.

اما انگلیس در کشور ایران از منافع سرشار نفت جنوب بهره می برد و در این رهگذر برای حفظ این منافع و مصالح سیاسی خود فعالیت سیاسی گسترده ای هم داشت. دولت انگلیس معمولاً از عناصر محافظه کار حمایت می کرد و طبعاً با عناصری که خواهان تغییر وضع یا سبب اغتشاش و آشوب می شدند مخالفت می ورزید و از آنجا که نفت ایران برای بقای نیروی دریایی پادشاهی انگلیس اهمیت حیاتی داشت، هرگز مایل نبود چاهها و لوله ها و پالایشگاههای نفت ایران به مخاطره بیفتد.

اما دولتهای دیگر مثلاً آمریکا پس از کشته شدن سرگرد «ایمبری» و برکناری دکتر «میلسپو» تاحدودی از صحنه سیاست ایران کنار بود و دولتهای فرانسه و بلژیک نیز درگیر جنگ با آلمان بودند.

در این دوره بسیار دقیق، امنیت سیاسی کلاً بر عهده مختاری و اداره پلیس سیاسی بود. مطلعین می گویند در حدود ۴۰۰ نفر عضو داشت. اداره پلیس سیاسی اضافه بر این عده گروهی به اصطلاح خبرچین از اصناف مختلف مردم داشت که بعضاً به انگیزه های مختلف یا مجانی کار می کردند و یاپول ناچیزی می گرفتند. اعتقاد سیاسی روز این بود که کمونیست ها و حتی کسانی که گرایش به اصطلاح چپی داشتند، برای وحدت ایران خطرناک و زیان بار بوده و از همین رو اداره پلیس سیاسی مأموریت داشت اشخاصی از این قبیل مردم را پی جویی و دستگیر نموده و

تحت پیگرد قرار دهد. وحتى می بینیم که قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور به شرحی که گذشت به تصویب رسید که هدف آن محدودیت فعالیت‌های اشتراکی بود.

پس از اداره پلیس سیاسی، اداره زندان فعال‌ترین ادارات شهربانی کل بود. افسران و پاسبانان زندان سردوشی آبی داشتند. آن‌روزها در زندان قصر دو عبارت بصورت ضرب‌المثل در آمده بود:

« انشاءالله سیگار ادیب السلطنه نصیبت بشود » و یا «تورا از درب علیم الدوله بیرون کنند.» در ضرب‌المثل نخستین، منظور از ادیب السلطنه سرهنگ‌یحیی رادسر رئیس پلیس وقت بود که معمولاً اجرای احکام اعدام را برعهده داشت. می‌گویند کسی را که قرار بود حلق آویز شود، ادیب السلطنه به‌وی سیگار تعارف می‌کرد که ظاهر آجلوی اضطراب و پویشانی محکوم را بگیرد و منظور از سیگار ادیب السلطنه همین است.

اما در ضرب‌المثل دوم منظور از علیم الدوله رئیس بهداری وقت شهربانی است و مراد از «درب علیم الدوله» در چوبینی بود که به محوطه‌ای تپه‌گونه، میان زندان قصر و پادگان قصر باز می‌شد و زندانیان سیاسی را برفراز بلندیهای آن اعدام می‌کردند.

از تصدی رکن‌الدین مختار هنوز چیزی نگذشته بود که شاه آهنگ سفر ترکیه را نمود. از آن‌جا که این مسافرت تاریخی در دگرگونی اجتماع ایران آن روز مؤثر واقع شده در زیر به شرح آن می‌پردازیم.

سفر شاه به ترکیه:

شرح جزئیات سفر رضاشاه به ترکیه در روزنامه‌های آن روز بخصوص روزنامه اطلاعات به تفصیل آمده است و ما چون ضروری نمی‌بینیم از بازگو کردن آن خودداری می‌شود. اما پیش از آن که تأثیرات سیاسی این سفر گفته شود، بهتر آن است

برای روشن شدن اذهان نظری گذرا بیندازیم به جمهوریت ترکیه و روی کار آمدن آتاتورك در آن کشور و اشاراتی کنیم به اقدامات او در آن سرزمین که تا اندازه ای سرمشق شاه و دولتمردان وقت ایران قرار گرفته است.

می دانیم که جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ باعث انقراض امپراطوری عثمانی شد و همه متصرفات «باب عالی» بدست فاتحین افتاد.

در این گیرودار کردها و ارمنه نیز خواستار دولتهای مستقل شدند و گفتگوی تأسیس یونان بزرگ تحت سیطره انگلیس نیز به میان آمد.

و به موجب قرارنامه متار که جنگ که در سی ام اکتبر ۱۹۱۸ در «مودروس» به امضا رسید «تراس» به یونان واگذار شد و فلسطین و ماورای اردن و عراق تحت قیمومت انگلیس در آمد و سوریه نیز زیر قیمومت فرانسه رفت.

تزلزل ارکان خلافت عثمانی و پیدایش دولتهای مجزا در قلمرو امپراطوری آن در حقیقت منشاء پیدایش احساس ملی گرایی شدید در ترکیه گردید: احساسی که تا آن زمان عمومیت دین اسلام و اقتدار امپراطوری عثمانی آن را پوشانیده بود.

در سال ۱۹۱۸ يك کمیته ملی در سیواس تشکیل شد و آتاتورك مغز متفکر کنگره ملی قرار گرفت.

دیری نپایید مصطفی کمال - آتاتورك - رئیس حکومت انقلابی شد و همین مجلس فرماندهی عالی قوای ترکیه را نیز به وی تفویض نمود. و حکومت انقلابی يك رشته قوانین را به تصویب رسانید.

سوم مارس ۱۹۲۴ مجلس ملی تزکیه خلافت آل عثمان را رسماً لغو نمود. مدارس اسلامی را ملی اعلام کرد و موقوفات را از میان برداشت و جمهوری را غیر - مذهبی کرد.

مردم ترکیه با پذیرش رژیم جمهوری کم و بیش به ممالک اروپایی گرایش پیدا کردند و فرهنگ علمی و مادی غرب در افکار مردم آن سرزمین ریشه دوانید

بگونه‌ای که مطالعات تاریخی جایگزین مکاشفات مذهبی شد. در سال ۱۹۲۰ تشکیلات قضایی دوصورت داشت: یکی محاکم شرع و دوم دادگاههای عرف. دادگاههای شرع مجری آیین اسلام و دومین گروه از محاکم در حقیقت جدیدالتأسیس بودند. رابطه میان این دو دسته از محاکم در واقع رابطه میان سنت و بدعت بشمار می‌آمد.

با کاربرد قانون مدنی که از سویس اقتباس شده و در اکتبر ۱۹۲۶ بموقع اجرا درآمد، دولت حق اجرای قضاوت را بدست آورد. بدنبال قانون مدنی قانون بازرگانی را از آلمان و قوانین دعاوی عرفی را از فرانسه و قوانین جزایی را از ایتالیا و نیز قانون بازرگانی دریایی را، از دیگر کشورهای اروپایی اقتباس گردید.

نقش قانون مدنی جدید از میان بردن تعدد زوجات و برابری زن و مرد در آن

کشور بود.

وزیر کشور در ترکیه عهده‌دار نظم کشور شد و به موجب قانون شماره ۱۰۳۲۰، پلیس ترکیه نیز بصورتی نوین درآمد و نهادهایی به منظور تربیت کادر فنی و حرفه‌ای آن ایجاد شد. و چون وضع محبوسین در زندانهای دوره امپراطوری صورت خوشی نداشت و به وضع روحی آنان ابدأ توجه نمی‌شد جمهوری ترکیه می‌گفت زندانیان را نیز باید برای زندگی اجتماعی تربیت کرد و از همین رو در زندانها مراکز ویژه‌ای برای کار گروهی زندانیان احداث گردید. و در آن مراکز نجاری، خراپی، کفاشی، بافندگی، فن چاپ و نظایر آن به زندانیان یاد می‌دادند.

جمهوری ترکیه پس از بستن مدارس مذهبی مدارس کشور را ملی و غیر مذهبی اعلام کرد و آموزش و پرورش را عمومی و اجباری نمود.

جمهوری ترکیه شناسنامه را برقرار ساخت و نام خانوادگی را تداول بخشید و درویشی و صوفیگری را منسوخ اعلام نمود.

در سال ۱۹۲۵ تقویم ترکیه که مبتنی بر هجرت رسول الله از مکه به مدینه یعنی

هجری قمری بود، بصورت تقویم گرگورین و بر پایه سال خورشیدی مسیحی

در آمد.

آتاتورک گذاشتن فینه را که نشان مشخصه عثمانی و کارمندان امپراطوری بود قدغن کرد و به موجب قانون مصوب سوم نوامبر ۱۹۲۸ حروف لاتین را به جای حروف الفبای عرب در نگارش ترکی پذیرا گردید. و بدنبال آن وزارت فرهنگ ترکیه در بر گردانیدن کتابهای کلاسیک به حروف لاتین اقدام نمود و تدریس زبانهای فارسی و عربی نیز در جمیع مدارس آن کشور ممنوع شد. جمعی نیز از سوی دولت وقت مأمور پاکسازی زبان ترکی از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و عربی شدند. در این پاکسازی حتی کاربرد واژه‌های غربی که ترکها آنها را معمولاً متفاضلانه در تکلم استعمال می کردند جلوگیری شد. حیات نظامی تجدید گردید و آن دولت در ۱۹۳۲ به عضویت مجمع اتفاق ملل در آمد.

رضاشاه در ۱۲ خرداد ۱۳۱۳ به ترکیه سفر کرد. از دولتمردان سید باقر کاظمی وزیر امور خارجه، سمیعی رئیس تشریفات، شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص و تعدادی افسران ارشد ارتش و نیز عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات و گروهی دیگر او را همراهی می کردند.

مهدیقلی هدایت در این رابطه نوشته است:

« این مسافرت شاه را در خط تأسی صرف انداخت و تشبه به اروپایی، واکنش چنان بود که به محض بازگشت از ترکیه به یک رشته تأسیسات و تغییرات از قبیل تأسیس خبرگزاری پارس و دانشگاه فرماندهی نظامی و رفع حجاب و شرکت زنان در امور اداری و اجتماعی کشور و نظایر آن دست یازید.

عده‌ای نیز سخت کوشش می کردند تا شیوه زندگی سنتی را متحول سازند و از همین رو شیوه‌های اروپایی مورد توجه قرار گرفت.

در سال ۱۳۱۳ تهران با سرعت شروع به تجدید بنا کرد. برق تهران که از سرشب تا دو بعد از نیمه شب روشن بود، قرار شد از هفتم آبان ۱۳۱۳ تا با ممداد روشن بماند و خیابان علاءالدوله در همان سال امتداد یافت و برای نشان دادن علائق

ملی به نام فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران نامیده‌شد. و ما در زیر به پاره‌ای از این تغییرات و پیامدهای سیاسی آن اشاره می‌کنیم:

تغییر کلاه :

حاج مخبر السلطنه هدایت یکی از نخست وزیران زمان رضاشاه و صاحب خاطرات و خطرات نوشته‌است:

« اواخر ریاست من، در جلسه‌ای از جلسات هیئت دولت که اسهام صادر و وارد محدود می‌شد، تیمورتاش کلاه زنانه را داخل امتعه مجاز کرد. گفتم چه حاجت؟ گفت: لازم می‌شود. گوشه‌پرده پرگرام ده‌ساله بالا رفت.

قصد من از پرگرامی که به شاه عرض کردم این بود که به جای چادر روپوش نجیب و محترمی برقرار شود که زینت زن جز صورت و کفین پوشیده باشد. چنان که درمکه دیده بودم و در شرع مقرر است. بالجمله امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه فرنگی (شاپو یا لگنی) بر سر بگذارند و زنها چادر را ترك کنند. کلاه اجنبی ملیت را از بین برد و برداشتن چادر عفت را. پرده حجاب باقی بود، زنها لباس بلند پوشیدند و روسری بر سر افکندند و این حجاب شرعی بود. پلیس دستور یافت روسری را از سر زنها بکشد. روسریها پاره شد و اگر ارزش داشت تصاحب. مدتی زد و خورد بین پلیس و زنها دوام داشت. بسیاری زنان را شنیدم که از خانه بیرون نیامدند. امر شد مبرزین محل مجالس ترتیب دهند و زن و مرد محل را دعوت کنند که اختلاط عادی شود. وثوق الدوله از پیشقدمها بود. در کافه بلدیه شب‌نشینی ترتیب داده‌شد. من هم دعوت داشتم. نوشتم خانمی مجلس آرا ندارم و تنها آمدن خلاف نزاکت است.

تعجب در میدان‌داری محتشم السلطنه، رئیس مجلس و آخوند اعیان، بود. حتی نظمیه به من اطلاع داد که در گوشه «دروس» چنان مجلسی فراهم کنم. خوشبختانه رعایای دروس ارمنی بودند و چندپیرزن با چادر و روی نیمه‌باز آمدند.

میرزا ابوطالب صاحب حمام پاك را از نظمیہ خواستند که در حوزہ خود مجلس «آشتی کنان» ترتیب بدهد. برخاست و بہ راه افتاد. گفتند: «کجا؟» گفت: «قصر»^۱. می دانم کہ من این خلاف اخلاق را نخواهم کرد و محکوم بہ حبس خواهم شد، نگفته خودم می روم.

در خیابان لاله زار پلیس معترض مردی شد کہ کلاه پهلوی (کلاه يك لبه کہ بیشتر بہ کلاه نظامیان فرانسوی شباهت داشت) بر سر داشت. کلاه را روی زمین انداخت، لگدمال کرد و دیگر بر سر نگذارد.

در ملاقات، روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت: حالا این چطور است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ می کند، اما آن کلاه کہ داشتم بہتر بود. چند قدمی آشفته حرکت فرمودند و گفتند: آخر من می خواهم ہمرنگ شویم کہ ما را مسخرہ نکنند. گفتم: البتہ مصلحتی در نظر گرفته اند. زیر کلاه است کہ مسخرہ می کنند و تقلیدهای بی حکمت.

در خراسان بر سر بی حجابی غوغایی شد کہ بہ تحصن در اطراف بقعہ متبرکہ کشید و از استعمال حر بہ آتشین مضایقہ نشد و جمعی مقتول شدند. واسدی متولی - باشی بر سر آن بر دار رفت و فروغی کہ رئیس الوزرا و با او منسوب بود، شاید در نتیجہ توسط معزول شد و ۱۳ آذر ۱۳۱۴ «جم» بہ جای او آمد.^۲

در سال ۱۳۱۴ انتخابات دورہ دہم مجلس شورای ملی جریان داشت. چنین می گفتند کہ بی علاقگی مردم و بویژہ کارمندان دولت بہ شرکت در گزینش نمایندہ مورد اعتراض و ایراد شاه واقع شدہ است.

در ہمین سال دولت بہ کشورهای بیگانہ اعلام کرد کہ از آن پس بایستی کشور را بہ جای «پرشن» یا «پرشیا» ایران بنامند، برخی می گفتند کسی کہ چنین گزارشی

۱- منظور زندان قصر است.

۲- خاطرات و خطرات، نوشته مهدیقلی ہدایت، تہران کتابفروشی زوار ص ۴۰۷

را داده تحت تأثیر تبلیغ هیتلری‌ها مبنی بر اولویت نژادی آریاییها قرار گرفته، و برخی استدلال می‌کردند که پرشن یا پرشیا نام يك ملت از کشور کهنسال ایران یعنی ایالت فارس می‌باشد که در دوران هخامنشی مقر سلطنت بوده و این اسم فارس به وسیله یونانی‌ها که با هخامنشی‌ها ارتباط داشته‌اند به‌خارج برده شده و به‌تمام فلات ایران تعمیم پیدا کرده است. این گزارش‌موردپسند قرار گرفت و دستوراجرای سریع آن صادر گردید.

آن روزها قتل «گِیروف» یکی از سران حزب کمونیست روسیه واقع شد، و درپی آن عده‌ای در آن کشور دستگیر و تصفیه دامنه‌داری شروع شده بود. اما اخبار وقایع آلمان کلیه مسایل دنیا را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. چندی بود از سرکار آمدن هیتلر می‌گذشت و اعتقاد خاص او و هم‌مسئولانش نسبت به یهودیان نقل همه مجالس و محافل بود.

و همین روزها خبر تصادم هیتلر با یکی از همکاران نزدیکش به نام «رومر» انتشار یافت و دانسته شد که «رومر» با عده‌ای از نازیها و همچنین ژنرال «شلايخر» که پیش از هیتلر چندی نخست وزیر بود، شبانه به‌طرز فجیعی کشته شده‌اند. هیتلر و گروه او آن قدر نسبت به یهودیان تعصب به‌خرج دادند که حتی آوازهای ساخته موسیقیدانان یهودی و کتب نویسندگان و علمای معروف این قوم را تحریم کرده یا در وسط میدانها می‌سوزانیدند.

واقعه مسجد گوهر شاد آغا در مشهد

آمدن حاج آقا حسین قمی از مشهد به تهران و رفتن او به عتبات عالیات به روایت صدرالاشراف «... ولی در خراسان علما، بخصوص حاج آقا حسین قمی که در مشهد مطاع مطلق بود ابراز مخالفت کرده و تلگرافات عدیده به‌شاه کرد. و نیز به‌عزم مذاکره با شاه و جلوگیری از این امر- تغییر کلاه- به تهران آمد و در زاویه حضرت عبدالعظیم ماند. از طرف شهربانی امر محرمانه صادر شد که مأمورین مراقب باشند کسی به دیدن

او نرود. مردم وقتی از این دستور مطلع شدند، کسی از ترس دولت به دیدن او نتوانست برود. او شرحی به دربارنوشت و درخواست ملاقات با شاه را کرد، ولی پذیرفته



سرپاس رکن الدین مختار (معروف به مختاری) پسر کریم خان مختار- السلطنه آخرین رئیس کل شهر بانی ایران از کودتای ۱۳۹۹ تا شهریور ۱۳۳۰ که بر اثر واقعه شوم سوم شهریور ۱۳۳۰ در ایران و سقوط پادشاه و بالاگرفتن جنجالهای سیاسی با گروهی از همکارانش به محاکمه کشیده شدند.

نشد. چند روزی تنها و سرگردان در شهرری ماند و از زمینه کار مطلع شد. اجازه رفتن به عراق را خواست و دولت هم که مایل به توقف او در تهران نبود، اجازه داد و او به عتبات رفت.»

در این موقع پا کروان استاندار خراسان و اسدی نایب التولیه آستان قدس- رضوی و سرهنگ محمد رفیع خان نوایی رئیس شهر بانیهای ناحیه شرق مشهد و

اسدالله سرداری رئیس تأمینات بود که کارهای سیاسی را هم انجام می داد. خوی پا کروان که پس از ختم هزاره فردوسی به سمت استاندار خراسان معین شده بود سختگیری بود. می گویند اسدی با اینکه رشوه خوار و اهل آز نبود، لکن آنقدر ترسو و خودخواه بود که می پنداشت برای خدمت به آستان رضوی و حفظ منافع آستانه باید سختگیری و فشار اعمال نماید. از این رو گروهی از مؤمنین و کارکنان و کارمندان آستانه که رفتار اسدی را از نظر شرع تعدی می پنداشتند، از او ناخشنود بودند.

آیت الله قمی که اکثر متدینین خراسان و خطه شرق ایران از ایشان تقلید می کردند، در اجرای احکام شرع فوق العاده متعصب بود. در چنین شرایط و احوال و اوضاع دستور تبدیل کلاه پهلوی به کلاه فرنگی به استانداری خراسان ابلاغ شد. پا کروان، استاندار خراسان نیز برای اجرای آن مراتب را به کلیه ادارات و دوائر خراسان بخشنامه نمود.

عنوان من تشبه بقوم فهو منهم باعث گردید تا عده ای علیه تغییر کلاه دست به اعتراض یازیدند. آیت الله قمی، پا کروان و اسدی را ملاقات کرد و ضمن مذاکره مناسب نمی بیند امر شاه در آن روز و احوال در مشهد اجرا شود و اظهار می کند چرا می خواهید ما را مستهلك در تنصّر نمایید، مگر لباس دیگر نمی توان درست کرد و پوشید. بدیهی است استاندار خراسان جریان مذاکرات را رمزاً به تهران گزارش نموده است.

اینک بقیه ماجرا به گفته صدرالاشراف:

«در این بین آخوندی باریک اندام که به زهد شدید موصوف و به نام بهلول معروف بود، در مسجد جامع گوهرشاد که جنب حرم است، منبر رفته و بایانات خود مردم را به مخالفت با پوشیدن کلاه شاپو و رفع حجاب زنها، تحریض می کرد و عده ای از عوام که فدایی او بودند، دور او جمع شدند و در مسجد تحصن اختیار کردند و چون در ایام تابستان جمعیت زوار مشهد زیاد است و عده ای از اهالی دهات خراسان و یا

سایر ولایات که فقیرند و جا و منزل ندارند شبها در صحن مسجد و صحن حرم می‌خوابیدند، این جمعیت هم بر تعداد متحصنین افزوده شدند و اهالی مشهد هرگز تصور نمی‌کردند که از طرف دولت احترام حرم شکسته شود.»

در این جا یادداشت‌های صدرالاشراف به‌هرا انگیزه و داعی از وقایع مشهد متوجه اوضاع تهران می‌شود ولی ما موضوع را از روی یادداشت‌های يك معلم مطلع خراسانی پی می‌گیریم.

محمدحسین ادیب هروی در باب هفتم تاریخ مشهد به‌نام حدیقه‌الرضویه زیر عنوان «فاجعه مسجد گوهرشاد آغا»^۱ می‌نویسد:

«شاه تبدیل کلاه پهلوی را به کلاه تمام لبه (شاپو) فرمان داد. زمامداران وقت در اجرای امر شاه تدبیر می‌کردند که هرچه زودتر منظور سلطان را عملی نمایند تا بدین وسیله به‌دربار تقرب جویند

زمزمه کشف حجاب که نتیجه تغییر فرم و تبدیل کلاه است، سامعه اکثریت مردم را می‌خراشید و همه‌ه و شورش و انقلاب و آثار وحشت و اضطراب میان خاص و عام تولید می‌نمود. یکی حدیث «من سن سنة سنيه فله وزر من عمل بها الی یوم القیمه» بر زبان می‌راند و دیگری ترجمه مضمون خبر را به‌شعر ملای روم استشهاد می‌کرد:

هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او لعنت رود هر ساعتی

مأمورین اجرا خود را معذور و اکثریت ملت خویشان را مقهور می‌دانست. آن دسته در اجرای امر شاه برای اینکه موضوع زودتر عملی شود نگران، و این دسته حیرت‌زده منتظر فرج از آسمان. متملقین درباری را عقیدت این: چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه. و مؤمنین و مقدسین را رأی بر این که: من یشبه یقوم فهو منهم. اقلیت

۱- گوهرشاد آغا زن شاه‌رخ شاه پسر امیر تیمور گورکانی و مادر بایسنقر می‌باشد. ابوسعید نوه مهران‌شاه پسر امیر تیمور، حاکم سمرقند، به‌هرات آمده و پس از زد و خورد مختصر هرات را متصرف شد و گوهرشاد آغا را که در آن شهر بود به‌تاریخ نهم رمضان ۸۶۱ هجری به‌قتل رسانید.

زورمند تغییر کلاه و رفع حجاب را منشاء سعادت و مظهر مسدیت تفسیر می کرد، و اکثریت ضعیف و ناتوان عملی شدن این مطلب را مخالف شریعت نبوی و آیین اسلام می دانست (هر کسی را هوسی در سروکاری در پیش). سبحان الله. این چه اوضاع و آن چه کالا و متاع است؟ که گروهی این و گروهی آن پسندند.

در چنین موقع بحرانی، واعظ معروف خوش بیانی مانند آقا شیخ تقی پسر نظام الدین یعنی «بهلول» در فردوس منبر می رود و بعضی حرفها را که منافی با سیاست وقت است می زند. شهربانی محل - فردوس - در صدد دستگیری او برمی آید. یکی از آقایان آنجا مرحوم «آقانجفی» بهلول را فرار می دهد. وی به تربت آمده و از آنجا وارد مشهد می شود. همین که واقعه منبر گناباد بهلول، به شهربانی مشهد گزارش داده می شود و می خواهند او را دستگیر نمایند، وی به آستانه پناهنده می گردد.

شنیدم روز چهارشنبه ۱۸ تیرماه ۱۳۱۴ پیش از ظهر، میان حرم، بهلول زیر نظر مأمورین آگاهی و شهربانی قرار می گیرد. چهار ساعت به غروب سه بعد از ظهر - از حرم بیرون آمده، می رود میان ایوان عباسی صحن کهنه و ناهار می خورد. بعد کفش خود را زیر سر گذارده می خوابد. بعد از بیداری مأمورین شهربانی نزدیکش آمده بهلول را می گویند: کسی شما را در خارج بست کار دارد. جواب می دهد:

- بروید من از شما زرنگترم. مدتی است از من تعقیب دارید. شما میان حرم نبودید. بالجمله نزدیک غروب آفتاب از صحن خارج می شود. مأمورین شهربانی در صدد دستگیری او برمی آیند، بهلول آنها را دشنام داده به طرف صحن مراجعت می نماید. مأمورین جسورانه او را تعقیب کرده، درب کشیکخانه میان دربانها و ایشان مشاجره شروع می شود. اینها می خواهند بهلول را به شهربانی ببرند، در بانها جلوگیری می کنند و می گویند تا اجازه از مافوق ما نرسد وی را به شما تسلیم نمی کنیم.

در این اثنا همه میان صحن و اطراف بست می افتد که بهلول را گرفتند. ازدحام غریبی در کشیکخانه می شود. هر کسی می پرسد بهلول کیست؟ کجا است؟

بهلول می گوید: بروید ای بی غیرتها. مرا به حال خود گذارید.
 حال هنگام مغرب و هوا رو به تاریکی است. دربانها به مأمورین می گویند
 بهلول را اینجا نگه می داریم اگر اجازه رسید و خواستید او را به شهر بانی جلب کنید،
 ما حرفی نداریم. ولی هیجان عامه بالاخره شیخ را از چنگال طرفین رهایی داده
 با سلام و صلوات از دارالسیاده وارد مسجد می نماید.
 از کثرت جمعیت صفوف جماعت برهم می خورد و بلافاصله بهلول میان
 ایوان مقصوره به نزدیک مناره منبر می رود.

در این اثنا میرزا طاهر متولی مسجد و آقا عبدالحمید مولوی و خطیب مسجد
 ازدالان قبله وارد جامع کبیر می شوند، می بینند روی منبر نشسته و مشغول صحبت است.
 آقا عبدالحمید به اشاره و دستور متولی می رود بالای منبر شیخ که بگوید حال
 موقع این طور حرفها نیست، به خیال این که آشوب احتمالی را فرو نشاند. کشمکش
 شروع می شود. در این بین منبر کج شده هردوشان می افتند روی زمین. یک عده از
 حاضرین پای منبر از جا حرکت کرده مولوی را هر چه سختتر می زنند و بالاخره خدمه
 مسجد او را از زیر دست و پا نجات داده می برندش مریضخانه و تا یک هفته تحت
 معالجه می باشد.

بهلول دوباره منبر می رود و می گوید: مردم اسلام خراب شد، دختر نه ساله
 حرام^۱ و زن فاحشه حلال - همه مردم - بهلول با دست اشاره می کند:
 ساکت، آرام. باز می گوید: مردم شما گله اید، آقای حاج آقا حسین قمی شبان،
 من هم سگ گله و پهلوی هم گرگ گله.

در این وقت سیدعلی نواب احتشام از میان جمعیت حرکت کرده می رود روی
 منبر. جماعت حاضر خیال می کنند نامبرده هم می خواهد برضد بهلول سخنرانی نماید
 درصدد بر می آیند که او را هم به مولوی ملحق کنند. بالفور نواب احتشام چیزی به گوش

۱ - اشاره ایست به قانون ازدواج که آن زمان وضع شده و ازدواج دختر و پسر را قبل
 از ۱۸ و ۲۰ سالگی منع کرده بود.

بهلول می گوید و او مردم را متذکر می شود که احتشام از ما است. حرف او حرف من است. متعرض او نشوید. آنگاه آقا اول نشان کلاه پهلویش را کنده می بوسد (از لحاظ اینکه نشان دربار رضوی باشد) و در بغلش می گذارد سپس می گوید: لعنت بر این کلاه و مؤسس آن و کلاه را پاره کرده دور می اندازد. بعد بهلول می گوید: مردم من امشب نیامده ام برای شما صحبت کنم، بلکه آمده ام شما را برای فرداشب که شب جمعه است دعوت کنم که چند کلمه حرف دارم البته هر کس را دیدید خبر کنید بیاید مسجد. سپس بدون واهمه راجع به اوضاع مملکت و کلاه فرنگی بیانات و انتقاداتی کرده از منبر فرود می آید و مجلس اول به این ترتیب ختم می شود.

شب جمعه ۲۰ تیر ماه بهلول ابتدا میان مسجد، بعد صحن نو منبر می رود و تا طلوع فجر روی منبر قرار می گیرد و گاهی میان ایوان طلای صحن حرف می زند و زمانی ساکت است، گاهی می خوابد، لکن بعد از مدت زمانی بیدار می شود.

بدیهی است غیر از بهلول عده ای دیگر از قبیل احتشام و شیخ حسین اردبیلی روی منبر ندکه به کمک هم جمعیت را به صحبت نگاهداشته و مجلس را اداره می کردند.

یکی از اشخاصی که پای منبر بهلول از ساعت چهار از شب رفته - تقریباً ده و نیم بعد از ظهر - تا صبح حضور داشته برای نگارنده - مؤلف حدیقه الرضویه - چگونگی را این طور نقل کرد که: وارد صحن نوشدم. دیدم بهلول با جمعی از شیوخ، روی منبر نشسته مشغول صحبت است. نزدیک ساعت ۱۲ بعد از ظهر یعنی نصف شب بهلول روی منبر خوابید. احتشام هم از منبر فرود آمده به جمعیت گفت: رفقا بخوابید مثل گوسفند و خودش از میان جمع بیرون شده ساعتی نگذشت دوباره برگشت و رفت روی منبر سپس اظهار داشت: این شبها برای گریه وزاری و الهی آمین گفتم است. و باید احیا داشت. بعد شروع نمود به خواندن دعای کمیل و خفتگان يك يك بیدار شدند. در بین خواندن صدای احتشام گرفت. شیخ حسین محرر اردبیلی دعا را تمام کرد. همین که دعا تمام شد دوباره بهلول خوابید. احتشام رفت خیرات مقبل.

سپس او را با چراغ توری آوردند کنار حوض وسط صحن نو وضو گرفته آمد میان ایوان طلا و رفت بالای منبر و با بهلول نجوا کرد.

طلوع فجر نزدیک بود. احتشام رو به مردم کرده گفت: آقایان هر وقت مؤذن بالای گلدسته اذان گفت شما هم اذان بگویید؛ چه صبح، چه ظهر و چه شام. در این اثنا فجر صادق طالع گردید. جمعیتی که پای منبر بودند از میان ایوان بیرون آمده و در صحن پراکنده شدند و شروع نمودند به اذان گفتن و احتشام خود اول اذان گفت. وقتی اذان تمام شد همه باز گشتند پای منبر میان ایوان. بهلول گفت: من می خواهم غسل کنم. پیراهن و شلوار و کفشم احتیاط دارد. پس از آنسک زمانی پیراهن و زیر-شلواری و کفش و عبا برای او آماده شد. خواست برود میان نهر خیابان غسل کند. گفتند هوا سرد است. زکام می شوی. آخر پس از گفتگوی زیاد رفت خیرات مقبل و غسل کرد و نماز جماعت خواند و عده ای به او اقتدا کردند. بعد از نماز صبح نیز بالای منبر رفت و قدری حرف زد. هوا که روشن شد، خبر آوردند در صحن و در مسجد را بسته اند. دیدم رنگ چهره بهلول تغییر کرد ولی مردم رادلداری می داد.

در این بین رواق دارالسعاده را که متصل به ایوان است از پشت بستند و هم-

چنین درهای حرم را.

این جا احتشام گفت: باید کار را عقلایی کرد. من می روم رئیس را ببینم. جمعیت مانع شدند. گفت پس ایشان را بگویید این جا بیاید. ظاهراً يك نفر سرگرد آمد. پرسید چه فرمایش دارید؟ احتشام خواست از منبر فرود آمده با آن افسر صحبت کند. در این اثنا کسی با دست به پیشانی خود زد و گفت: یا صاحب الزمان ادر کنی.

مردم به هیجان آمده از جای برخاستند و داخل صحن شدند. چه شد؟ ناگهان عده ای سواره نظام و يك گروهان افراد پیاده که در اطراف بست و صحن و مسجد پراکنده بودند با مسلسل شصت تیر شروع به شلیک گلوله نمودند. در همین شلیک شماری مقتول و یا مجروح شدند و بقیه در دارالسعاده را گشوده و داخل حرم شدند. بهلول هم جیبی کشیده و با سرعت هر چه تمامتر در زاویه حرم قرار گرفت. انتهی. در

اینجا مشاهدات و نقل قولهای شیخ محمد حسن هروی معلم ادبیات و عربی مدرسه متوسطه دولتی مشهد به پایان می‌رسد.^۱

ضمناً همین نویسنده در پانویس ص ۲۶۸ حدیقه الرضویه از قول جریده سیار می‌نویسد: مسافرت قمی از لحاظ فشار پاکروان بود. استاندار خراسان توسط حاج- آقا مهدی فرزند حاج آقا حسین قمی به ایشان ابلاغ می‌نماید که چون دولت تصمیم جدی راجع به موضوع کلاه دارد ماندن ایشان در مشهد صلاح نیست و آقا هم از نظر اینکه اقامتش در مشهد باعث آشوب نشود بامساعدت استخاره روزی ام ربیع الاول بدون تظاهر عازم تهران شود.

می‌گویند پاکروان ضمن تلگراف حضوری با شاه به آگاهی می‌رساند که جمعی «بربری» با اجرای امر مخالف بوده و قصد دارند خراسان را ضمیمه ترکستان شوروی نمایند و شاه روی همین اصل به لشکر شرق دستور قلع و قمع می‌دهد. و نیز می‌گویند نایب التولیه مشهد، اسدی هنگام تلگراف حضوری پاکروان در مشهد نبوده و برای سرکشی املاکش به بیرجند رفته بوده است.

و یا این که بهلول پس از گریختن از دست نظامیان با دستیاری نایب التولیه و با اتومبیل او تا مرز افغانستان برده شده است.

همین شایعات و اخبار سبب تعقیب اسدی نایب التولیه آستان رضوی و دخالت وی در آن حوادث خونین شد و تحت پیگرد قرار گرفت. اسدی را شب سه‌شنبه ۴ آذر- ماه ۱۳۱۴ از دارالتولیه به محبس نظمیه مشهد بردند و پس از بازجویی سرانجام در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام شده و حکم درباره وی اجرا گردید.

به دنبال اعدام اسدی، فروغی نخست وزیر وقت که از قرار با اسدی منسوب بود، روز ۱۱ آذر ۱۳۱۴ استعفاداد و محمود جم که در کابینه فروغی وزیر کشور بوده- جای او نخست وزیر شد. بطوری که می‌گویند عزل فروغی به سبب نامه‌ای بود که به

۱- حدیقه الرضویه (تاریخ مشهد) تألیف محمد حسین ادیب هروی، چاپ اول

ذیمتده ۱۳۶۷ قمری مطابق با مهرماه ۱۳۲۷ خورشیدی ص ۲۵۹ به بعد.

اسدی نوشته بود و در قبال شکایتی که اسدی از گرفتاری خود کرده بود فروغی شعری را برای تسکین خاطر او مثال آورده بود. پس از اسدی امور آستانه به پا کروان والی خراسان واگذار گردید.

در سال ۱۳۱۴ هیتلر و همکارانش از اختلاف نظرهای فرانسه و انگلیس استفاده کامل کرده و در ساحل چپ رودخانه «رن» که طبق قرارداد ورسای بایستی از نیروی نظامی خالی بماند، ارتش آلمان را مستقر نموده و در مقابل استحکامات فرانسوی‌ها مشهور به خط «ماژینو» خط «زیگفید» را با سرعت بنا می‌کردند. راههای سوق - الجیشی در سراسر آلمان ساخته شد و بعلاوه هیتلر منطقه «سار» را به خود منضم کرد. در سال ۱۳۱۵ و لیعهد که تحصیلاتش را در سوئیس به اتمام رسانیده بود به ایران بازگشت و هم در این سال داور که بر اثر اتخاذ سیاست انحصار بازرگانی کار تأسیس شرکت‌های دولتی را به عهده گرفته و می‌گویند همین امر هم تا اندازه‌ای موجب ناراحتی فکر او شد، پس از مرگ تیمورتاش و گرفتاری نصرت‌الدوله بدست خود به زندگی خویش پایان داد.

برای استفاده صید ماهی جنوب نیز اقداماتی شده بود و به وسیله سفارت ایران در استکهلم از دانمارک کارشناسی به نام «بلگواد» استخدام شده و برای بررسیهای مقدماتی به جنوب ایران اعزام شده بود.

اوضاع جهان بویژه اروپا در سال ۱۳۱۵ بسیار پرتشنج بود. در انگلستان ادوارد هشتم عشق را بر سلطنت مرجح دانسته و جای خود را به برادرش جرج ششم داده بود و چون خطر آلمان روز به روز تهدید آمیز می‌شد، بالدوین نخست وزیر آن کشور نیز جای خود را با «نویل چمبرلین» عوض کرد.

در فرانسه «لئون بلوم» لیدر مشهور سوسیالیست به نخست وزیر رسیده بود. در شوروی قدرت استالین روز به روز فزونی می‌گرفت و تصفیه دامنه‌داری را در میان همکاران خود آغاز کرده و حتی فرمانده کل ارتش شوروی را نیز مشمول آن نموده بود. در اروپا موضوع «انشلوس» یعنی اتصال اتریش و آلمان مورد بحث محافل

سیاسی بود و تمام دستگاه تبلیغاتی نازی‌ها نیز برای انجام این منظور به کار افتاده بود. در همین روزها راه آهن سراسری ایران به اتمام رسید و دو خط شمال و جنوب در ایستگاه درود به یکدیگر متصل شد و به مناسبت نامزدی محمد رضا پهلوی با شاهزاده فوزیه خواهر سلطان مصر از آن پس فوزیه نامیده شد.

اروپا حالت بحرانی داشت و وقوع يك جنگ جهانی هر لحظه پیش بینی می‌شد. درست در همین موقع دولت ایران به يك اقدام دست‌یازید که موجب پیشامدهای دیگری در کشور شد.

قضیه کشف حجاب:

صدرالاشراف، وزیر دادگستری آن ایام در خاطرات خویش زیر عنوان «کلاه-شاپو و رفع حجاب زنان» نوشته است:

«رضاشاه پس از مسافرت ترکیه اغلب اوقات ضمن صحبت از ترکیه در باب رفع حجاب و آزادی زنان هم سخن می‌گفت. تا اینکه اوایل خرداد ۱۳۱۴ يك روز هیئت دولت را احضار کرد و گفت: ما باید صورتاً پیرو غربیان باشیم و باید در قدم اول کلاه‌ها (منظور کلاه پهلوی است) تبدیل به شاپو شود و پس فردا که روز افتتاح مجلس شورا است همه باید با کلاه شاپو حاضر شوید. در مجالس کلاه را به عادت غربی‌ها باید بردارید و نیز باید به رفع حجاب زنان نیز شروع نمود و چون برای عامه مردم یکدفعه مشکل است اقدام کنند، وزرا و معاونین باید پیشقدم شوند و هفته‌ای يك شب با خانمهای خود در باشگاه ایران جمع شوید و چون متوجه بود که برای من (محسن صدر معروف به صدرالاشراف) اقدام به این کاری نهایت دشوار است گفت: «شما حالا معاف هستید.» و به حکمت وزیر فرهنگ دستور داد که در مدارس دخترانه آموزگاران و دانش‌آموزان باید بدون حجاب باشند و هرگاه زنی یا دختری امتناع ورزید، او را به مدارس راه ندهند و امر کرد زنانی که مایل به انجام خدمات دفتری و ماشین-نویسی باشند در ادارات پذیرفته شوند.

وزرا طوعاً و کرها انجام او امرشاه را شروع کردند و باید دانست که در آن تاریخ دخترهایی که مدرسه می‌رفتند اگرچه بزرگ بودند، حجاب نداشتند، مگر بعضی خانواده‌های متدین و بعضی از زنها هم به میل خود حجاب نداشتند و این نظر شاه که در مردم شایع شد، بسیاری از زنها به اراده خود وبدون اکراه ترك چادر و حجاب کردند. وهمین که چندی گذشت محرمانه به حکام ولایات واستانداران دستور داده شد که ترك حجاب را باتشویق وزور ترویج وبه بهانه که ممکن است، مجالس عمومی فراهم کنند وطبقات درجه اول مردم رادعوت نمایند که باخانم‌های خود در آن مجالس حاضر شوند تا این امر تدریجاً متعارف شود. ولی در دو ولایت یکی در قم و یکی در مشهد از طرف علما ومقدسین زمزمه مخالفت آغاز شد. رئیس هیئت علمیه قم شیخ عبدالکریم یزدی که مردی مآل‌اندیش بود، در به‌روی خود بست وسکوت اختیار کرد وبه واسطه سطوت دولت ونزدیکی قم به تهران زمزمه‌ها بزودی خاموش گردید.^۱ اما در باره رفع حجاب در مشهد صاحب حدیقه الرضویه نوشته است: یکی از موضوعات مهم مسأله رفع حجاب بود که مأمورین دولت آنرا هم مانند کلاه تمام لبه- شاپو - درست یکسال پس از کشتار مسجد گوهر شاد به فشار وزور عملی کردند. در مشهد از روز جمعه پنجم تیر ماه ۱۳۱۵ آژان‌ها میان کوچه وبازار و خیابانها مأمور شدند از بانوان وزنانی که با چادر نماز و چارقد بیرون می‌آیند جلوگیری کنند. به این معنی که آنها باید سر برهنه یا با کلاه باشند. در ضمن مصادر امور مجالس جشن میان باغ ملی وعمارت شیر و خورشید و دیگر جاها تشکیل می‌دادند و از مستخدمین ادارات دولتی دعوت می‌کردند.

چند روز بود که پاسبان‌ها در کوچه وخیابان چادرو چارقد زنان راپاردمی کردند وحتی بعضی از آنها زنان راتاتوی خانه‌شان دنبال می‌کردند که چادر نماز را از سر آنها بردارند.^۲

۱- مجله خواندنیها، شماره ۹۴، سال ۲۹، ص ۲۱

۲- حدیقه الرضویه، نوشته ادیب هروی، ص ۲۹۹ به نقل از قیام خراسان

اما در تهران کشف حجاب کامل در زمان نخست وزیری محمود جم صورت گرفت و روز ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ از آن به بعد روز زن نامگذاری شد. قرار بر این بود که عمارت جدید دانشسرای مقدماتی تهران با تشریفات افتتاح شود. در این روز بانوان رجال و وزرا برای اولین بار بدون حجاب در مراسم مزبور شرکت کردند. رضاشاه نیز همراه همسر و دختران خود که بدون حجاب بودند در مراسم گشایش دانشسرای مقدماتی تهران شرکت نمودند.

قانون آیین دادرسی کیفری و تکالیف کمیسرها ی پلیس

آیین دادرسی کیفری یا اصول محاکمات جزایی شامل ۵۰۵ ماده در ۱۳۱۳ به تصویب رسید. فصل دوم این قانون درباره تکالیف کمیسرها ی پلیس و قائم مقام آنان است. به استناد ماده ۱۹ قانون مزبور کمیسرها ی پلیس و قائم مقام آنان - کلانتران و افسران و مأمورین کلانتری ها - ضابطین دادگستری بوده و مدعی عمومی رئیس ضابطان عدلیه محسوب می شود و مأمورین شهربانی از حیث اینکه ضابطین عدلیه هستند، باید دستور مقامات قضایی را اجرا نمایند.

کمیسرها ی پلیس و قائم مقام آنان به تصریح این قانون همین که از وقوع بزه آگاه شوند، هر گاه جرم از درجه جنایت باشد، باید فوراً مراتب را به دادستان یا دادیاران اطلاع دهند و اگر جرم از درجه جنحه یا خلاف باشد تحقیقات نموده، صورت مجلس را در صورت اولی (جنحه) نزد دادستان شهرستان و در صورت ثانوی (خلاف) نزد امین صلح بفرستند.

اما هر گاه علامت و امارات وقوع بزه ی مشکوک باشد و یا شهربانی به اخبار افواهی از وقوع يك بزه مطلع شده باشد و یا کلیتاً اطلاعات شهربانی از منابع صحیح نباشد، کمیسرها ی پلیس مکلفند پیش از دادن اطلاعات به مقامات لازم، نخست درباره صحت و سقم شایعه یا خبر تحقیقات به عمل آورند. به عبارت دیگر معلوم نمایند که واقعه اساساً روی داده است یا خیر. و چنانچه اتفاقی افتاده باشد آن واقعه دارای علائم

و آثار جرم هست یا خیر. آنگاه نتیجه تحقیقات خود را در این مورد شهربانی به دادستان شهرستان یا معاونان او یعنی دادیاران اطلاع می‌دهد و مشارالیهم نظریه نتیجه تحقیقات دنبال کردن تحقیقات و تعقیب مسأله را موقوف می‌دارد و یا تکمیل آنرا از نظمی می‌خواهد منظور از تحقیقات یعنی تفتیش و تفحص و استعلامات شفاهی و نظارت مخفی نسبت به اشخاص مظنون بدون این که نظمی حق داشته باشد برای معاینات و بدست آوردن اسباب جرم و تحقیق واقعه داخل منزل کسی شود.

در موارد جرائم مشهوده مأمورین نظمی مکلفند تا وقتی مدعی العموم یا مستنطق مداخله نکرده‌اند، کلیه اقدامات لازمه را برای جلوگیری از امحاء اثرات جرم و فرار متهم و هر تحقیقی را که برای کشف جرائم لازم بدانند به عمل آورند.

برابر قانون مذکور نمی‌توانستند متهمی را بیش از بیست و چهار ساعت در توقیفگاه نگاه دارند و چنانچه توقیف متهمی را بیش از ۲۴ ساعت لازم بدانند، باید به مدعی العموم اطلاع دهند و در این صورت مدعی العموم لدی‌الاقضاء توقیف متهم را از مستنطق می‌خواهد و تعقیب تحقیقات را به کمیسری دستور می‌دهد. کمیسریهای نظمی در اخذ سایر تأمینات نمی‌توانند مستقلاً اقدام نمایند و هر وقت لازم بدانند باید به مدعی العموم مراجعه نمایند. همچنین اجراء تفتیش در منازل و جلب اشخاص در غیر از مواردی که مشمول جرائم مشهود است باید با اجازه مخصوص مدعی العموم باشد. قواعد راجع به کمیسریهای نظمی همچنین شامل مأمورینی می‌شد که بر حسب مقررات اداری قائم مقام کمیسریهای نظمی در اداره اموریك بخش یا شهر بودند. با تصویب این قانون اقدامات نظمی تحت نظارت دادستان عمومی درآمد و توجه به روش‌های پلیس فنی توسعه یافت.

تبدیل کلمات و اصطلاحات خارجی به واژه‌های فارسی

درفروردین ۱۳۱۴ برای نگاهداری و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی فرهنگستان

ایران تشکیل شد. یکی از وظایف فرهنگستان اختیارالفاظ واصطلاحات در رشته‌های مختلف زندگی اجتماعی و پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامناسب خارجی بود. واژه‌های نوینی که از خرداد ۱۳۱۴ تا ۲۹ اسفند ۱۳۱۸ در فرهنگستان در زمینه کارپلیس پذیرفته و در شهر بانی تداول یافته و جانشین واژه‌های قدیمی واصطلاحات خارجی شده‌اند به قرار زیر است:

آیین دادرسی : اصول محاکمات

آیین نامه : نظامنامه

آگاهی : فرهنگستان این کلمه را بجای کلمه فرانسسه *Suretégénérale* اختیار نموده و آن اداره‌ای است در شهر بانی که برای تعقیب بزهکاران است و کارمندان آن را کاراگاه می‌گویند. در سابق نظمیۀ تفتیش و تأمینات و مأموران آن را مفتش و پلیس مخفی می‌گفتند .

انگشت نگاری : بجای کلمه فرانسسه *Dactyloscopie* اختیار شد و آن عملی است که از روی اثر انگشت‌ها می‌توان اشخاص مختلف را شناخت زیرا که خط‌های مختلف سر انگشتان هر کس با خطوط سر انگشتان دیگران فرق دارند .

بازپرس : مستنطق

بازپرسی : استنطاق

بازجو : محقق

بازجویی : تفتیش کتبی، اقتراح و تحقیق

بازداشت : توقیف

بازداشتگاه : توقیفگاه

بازرس : کسی که از طرف وزارتخانه‌ها و اداره‌ها به کارهای کارمندان و کارکنان رسیدگی کرده و درستی یا نادرستی کارهای آنها را به وزیر یارئیس آگاهی

می‌دهد ، مفتش

بازرسی: تفتیش

بایگان: نگاهدارنده و ضباط

بخش: جزء و قسمت، فرهنگستان آنرا به جای ناحیه که يك قسمت شهر و یکی از قسمتهای کشور است اختیار کرده بود.

بخشنامه: متحدالمآل، نامه‌ای است که از طرف رئیس اداره برای آگاهی عموم یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دستور معینی نوشته شده و به امضای هریک از کارکنان برسد.

برنامه: پرگرام، نوشته یا دستور چاپ شده‌ای است که روش و گزارش آیین و جشن و انجمنی یا طرحی را به آگاهی مردم می‌رساند.

پاس: نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن، موعد قراولی و عمل قراول. پاسبان: Agent de police، کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است.

پاسگاه: محل پاس، جای قراولی، پست. بعدها این واژه به واحدی کوچکتر از کلانتری هم اطلاق شده است.

پروانه: اذن و اجازه

پرونده: دوسیه Dossie، سندها و نوشته‌های راجع به يك موضوع یا يك کار و يك نفر را که در يك جا جمع آوری شده و خلاصه مطالب آن نوشته‌ها را برای آسانی در پشت پوشه‌های آن می‌نویسند.

پژوهش: تحقیقات و بررسی‌ها و تجسس علمي: تجسس

پیشگیری: تقدم به حفظ، صیانت ProPhylaxie

پیش‌نویس: مینوت و آن نامه موقتی است که پیشنهاد و مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یا رئیس اداره آن را پاکت‌نویس کرده به امضا می‌رسانند و صادر می‌شود.

جزوه دان: کارتن

دادخواست: عرضحال
 دادرسی: قاضی
 دادرسی: محاکمه
 دادستان: مدعی العموم
 دادرسی: پارک
 دادگاه: محکمه
 دادگاه استان: محکمه استیناف
 دادگاه بخش: محکمه صلح
 دادگاه شهرستان: محکمه بدایت
 دادگستری: عدلیه
 دادنامه: ورقه حکمیه
 دفتر نماینده: اندیکاتور
 دیوان دادرسی کشور: دیوان عالی تمیز
 رونوشت: کپی
 زندان: جایی که محکومین و تبهکاران را در آن نگاه می‌دارند. محبس
 زندانبان: مستحفظ زندان
 زندانی: محبوس
 ساختگی: مجعول
 شماره: نمره
 شناسنامه: ورقه هویت
 شهر: بلد

شهربانی: اداره‌ای است در کشورها که به حفظ انتظام عمومی می‌پردازد.
 فرهنگستان این کلمه را به جای نظمیۀ اختیار نمود. درجات پایوران شهربانی نیز طبق
 تصمیم فرهنگستان بقرار زیر است:

پاسبان: آژان

سرپاسبان سه: گروهبان سه

سرپاسبان دو: گروهبان دو

سرپاسبان يك: گروهبان يك

رسدبان سه: ستوان سه

رسدبان دو: ستوان دو

رسدبان يك: ستوان يك

سر بهر: سروان

یاور: سرگرد

پاسیار دو: سرهنگ دو

پاسیار: سرهنگ

سر پاس: سرتیپ

کارپردازی: مباشرت و ملزومات، اداره‌ای است که لوازم کار و ائانه وزارتخانه

و بنگاهی (مؤسسه) را تهیه می‌کند.

کارشناس: اهل خیره

کارشناسی: خبرویت

کارکنان: پرسنل

کارگزین: رئیس کارگزینی

کارورز: عضو اداره و نظایر آن

کلید رمز: مفتاح رمز

کوی: کوچه‌های بزرگ از شش تا ۱۲ متر

کیفر: مجازات

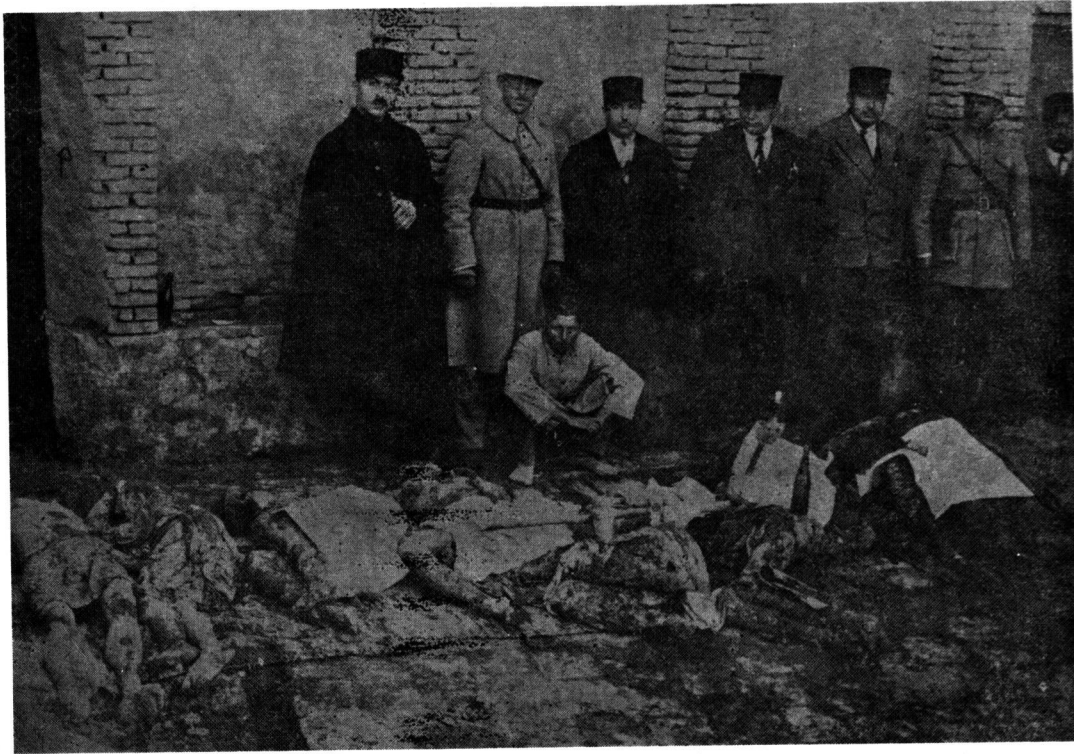
گذر: معبر

گذرنامه: تذکره، پاسپورت

گزارش: راپورت
گشتی: پاترول، رشته‌ای از نگهبانان که باید مسافت معینی را نگهبانی کنند
و پیوسته در آن مسافت حرکت می‌کنند.
گنجینه: مخزن، دپو
گواه: شاهد
گواه خواهی: استشهاد
گواهی: شهادت
گواهی نامه: تصدیقنامه و شهادتنامه
مهر انگشت: اثر انگشت Emprunte digitale
نام و نشان: سچل
نشانی: علامت، علامت مخصوص که بر روی گذرنامه یا شناسنامه
گذاشته می‌شود.
نگارش: انطباعات
وزارت کشور: وزارت داخله
هزینه: خرج

ماجرای سیف‌القلم

سیف‌القلم جنایتکار عجیبی است که بر تاریخ جنایی کشور ما فصلی
شگفت‌انگیز و حیرت‌افزا افزوده است. سیف‌القلم در شیراز مرتکب جنایاتی
هولناک شد و عده‌ای از زنان تیره روز و مردان تیره‌بخت را با طرزی وحشت‌انگیز
و بی‌سروصدا قربانی هوس‌های دوزخی خود کرد. در سال ۱۳۱۳ شهر شیراز را به
ماتمکده‌ای مبدل ساخت. در آن ایام سرگرد شاهپور لوا مختاری رئیس
شهربانی‌های فارس بود. اینک خلاصه گزارش امر نقل از شماره ۵ نامه شهربانی
اردیبهشت ماه ۱۳۱۵:



سیف‌القلم بر فراز اجساد مکشوفه قربانیهای جنایتکاری خود با حضور مأمورین مربوطه «طبق راپورت (گزارش) کلانتری ناحیه (بخش) ۲ شیراز در ساعت ۹ صبح مورخه ۱۳۱۳/۱۲/۱۳ قمر تاج نام اظهار داشته: بیست روز قبل خانم رباب منسوب من به اتفاق کهزاد شوهرش در صدد پیدا کردن خانه اجاره‌ای بوده، در کوچه به شخصی که خود را دکتر و کیلی معرفی کرده مصادف می‌شوند. آن شخص اظهار داشته خانه‌ای دارم اجاره می‌دهم. خانم رباب و شوهرش را به منزلی که در محله لب آب است برده. من روز بعد که برای ملاقات آنها رفتم، آنان را ندیده ضمناً مشاهده نمودم که دکتر و کیلی ائانه رباب را به یک نفر کلیمی در دالان همان منزل می‌فروشد. از دکتر مزبورجویای حال رباب شدم. اظهار داشت با شوهرش به میهمانی رفته‌اند. بعد هم مرا با شوهرم همان دکتر به سعدی برده و مبلغی خرج ما نموده

اظهار کرد رباب با شوهرش به دودج رفته‌اند. ضمناً ما را هم به منزل خود دعوت می‌کرد که قبول ننمودیم. تاکنون هم اثری از رباب و شوهرش ظاهر نشده، بعلاوه ائانه آنها را روی تل حصیر بافها مشاهده نمودم.

از طرف کلانتری بدو اشیایی که متعلق به رباب و درب دکان غلامحسین - دستفروش بود جمع آوری و در تحقیق، غلامحسین اظهار نمود اشیاء مزبور را از «میور» کلیمی خریداری کرده. «میور» احضار و اظهار داشت اشیاء مزبور را از شخصی که خود را دکتر معرفی می‌نمود به مبلغ ۱۱۴ ریال خریداری کرده‌ام. لذا کلانتری به معرفی قمر تاج، سید محمد علی ۲۶ ساله ولد (فرزند) حاج سید عبدالطیف متولد هندوستان را که قریب دو سال بود به شیراز آمده و مدتی مشغول فروش آب زنگی به اهالی بود و خود را دکتر و کیلی صاحب سیف‌العلم معرفی می‌نمود جلب کرد. در تحقیقات اولیه مشارالیه ورود کهزاد و رباب عیال او را در منزل فوق‌الذکر تصدیق و اظهار داشت آنها ائانه خود را به من فروخته و خود به مسافرت رفته‌اند. به مناسبت اختلاف در اظهارات او، مورد سوءظن واقع و منزل سابق‌الذکر واقع در محله لب آب بازرسی گردید. چون آثار بهم خوردگی زمین در محوطه و زیرزمین‌های آن خانه مشاهده شد، وقوع جنایت فرض و با حضور مدعی‌العموم پار که بدایت (دادستان دادسرای شهرستان) نقاط مورد سوءظن در زیرزمین‌ها و یک اتاق دو دری را حفر و در نتیجه کاوش، جنازه هشت نفر زن و دو نفر مرد به حال عریان کشف، بعلاوه ضمن بازرسی دو شیشه محتوی گرد سفید با یک لیوان از فلز روی و یک کاسه گلی لعابی و یک تکه چوب که سر آن کهنه پیچیده بود در یکی از زیرزمین‌های آن خانه بدست آمد. با حضور طبیب قانونی و مستنطق (بازپرس) سید محمد علی مذکور را نیز به محل آورده و در تجزیه گرد سفید معلوم شد سم (سیانور) است. بلافاصله از سید محمد علی شروع به تحقیقات شد. اظهار می‌داشت کمیته‌ای مرکب از چند نفر که او هم جزو آنها بوده، تشکیل و اشخاصی متدرجاً به آن خانه دعوت شده، پس از خوردن سیانور مسموم و اجسادشان مدفون می‌شد. پس از صدور

اجازه دفن اجساد، در ادامه تحقیقات سید محمدعلی مذکور اظهارات اولیه را نسبت به تشکیل کمیته و همراه بودن اشخاص دیگر تکذیب و اظهار داشت: چون شیوع امراض مسریه بر اثر زیادی فواحش بود از چهار ماه قبل به خیال معدوم نمودن آنها افتاده، قبلا خانه‌ای را اجاره و ۴۰ مثقال سیانور به عنوان دوی عکاسی از دواخانه خریداری کردم (چون در کتاب راسپوتین خوانده بود که دوی مذکور سم مهلك است) و به وسیله شهباز و خانباز نامان، عمله، به دفعات حفره‌هایی در ظرف چند روز به عمق قریب دو ذرع در زیر زمین و يك اطاق آن خانه بدون این که عمله‌های مذکور از مقصد من مطلع شوند تهیه، بعد زن‌های فواحش را منفرداً از نقاط مختلف به منزل مذکور دعوت نموده و به شرح زیر آنها را مسموم نمودم:

۱- روزی، چهار ماه قبل، خانم سلیمه نامی را در بازار وکیل ملاقات نموده به عنوان این که منزلی به او اجاره بدهم قبلاً به معیت خودش به منزل مسکونی آورفته در مراجعت مشارالیها را برای ارائه خانه به منزلی که گرفته بودم برده پس از مختصر توفقی نسبت مرض به او داده و از سم مذکور در آب ریخته به عنوان دوا به او داده که بعد از خوردن مسموم فوت نمود. لباسهای او را بیرون آورده، جسد او را در حفره تهیه شده انداخته بلافاصله به منزل اولیه او رفته اثاثیه‌اش را که عبارت از سه تخته قالیچه و بعضی اشیاء دیگر بود به وسیله حمال به منزل خود برده و از آنجا مجدداً قالیها را با سینی که محتوی اشیاء شکستنی بود به اتفاق قنبر به منزل خانم ماه‌زهره عیال مطلقه خود برده و به مادر مشارالیها که فرخ نام دارد داده و سه روز بعد قالیچه و اشیاء را فروختم و اشیاء شکستنی در منزل ماه‌زهره موجود است.

(در این موضوع از حمال‌ها و ماه‌زهره تحقیق شد اظهارات فوق را تصدیق ولی از اعمال سید محمدعلی اظهار بی‌اطلاعی نمودند. ضمناً برای تعیین هویت سلیمه اقدام و معلوم شد مشارالیها دارای دختری ۲۵ ساله می‌باشد و خود او در

خانه غلامحسین نام خباز ساکن و در حدود چهل سال داشته. از دخترش تحقیق شد معلوم گردید چهار ماه است از مادرش بی اطلاع است و اخیراً شنیده که به منزل دکتری رفته و مفقود شده است.)

۲- چند روز بود زنی که خود را گوهر معرفی می نمود ملاقات و مشارالیه را به منزل دعوت کرده به عنوان این که مریض است از سم مذکور به او خورانیده و به فاصله مختصری فوت نمود. جسد او را برهنه و در حفره ای انداخته و لباس و چادر او را به وسیله قنبرسیاه حمال فروختم.

(برای تعیین هویت زن اقدام هنوز معلوم نشده کیست و از قنبر راجع به فروش لباس تحقیق شد اظهار داشت به شخص ناشناسی فروخته است.)

۳- روزی عصر يك زن دهاتی که خود را خانم امیر معرفی می کرد ملاقات و دعوت به منزل نموده به شرح فوق او را نیز مسموم، پس از فوتش لباس او را بیرون آورده جسد را در یکی از حفره ها انداخته، ملبوس را به وسیله زلیخا نام دستفروش به فروش رساندم.

(برای تعیین هویت مسمومه اقدام چیزی معلوم نشد. فقط موقعی که جنازه ها دفن می شد در انگشت یکی از اجساد انگشتی دارای سجع (امیر سلیمان پور) بدست آمد که در مخزن ضبط است. راجع به فروش ملبوس از زلیخا تحقیق شد اظهار داشت به شخص ناشناسی فروخته.)

۴- چند روز بعد زنی را در مسجدنو ملاقات، خود را خانم ملوک معرفی می نمود. او را هم به عنوان معالجه اغفال و به منزل مذکور برده به شرح سابق الذکر مسمومش نمودم که بلافاصله فوت کرد. لباس و چادر او را بیرون آورده و جسدش را در یکی از حفره ها انداخته، ملبوس او را به وسیله زلیخا به فروش رساندم.

(برای تعیین هویت این زن نیز تحقیق شد معلوم نگردید کیست و راجع به فروش ملبوس او زلیخا اظهار داشت به شخص ناشناسی فروخته.)

سید محمدعلی مذکور از معرفی و ذکر اسامی سایر مسمومین ابراز عجز نموده و اظهار داشت: دفتر یادداشتی دارم که اسامی بعضی از فواحش و قواد در آن ثبت شده و موقعی که هریک از آنها را مسموم می نمودم در دفتر روی اسم آنها قلم می کشیدم و هنگامی که جلب می شدم دفتر مذکور را با دو عدد کلید قفل های خانه در مستراح انداخته ام. فوری دفتر مذکور از مستراح بیرون آورده شد و پس از مراجعه اسامی عده ای زن و مرد در آن ثبت بود که بعضی را قلم کشیده و با دقت در دفتر مزبور و معرفی خود سید محمدعلی معلوم شد بقیه مسمومین به شرح ذیل بوده اند:

- ۵- خانم سالار ۶- خانم شوکت ۷- خانم نازی ۸- حسن ۹- کهزاد
- ۱۰- خانم رباب عیال کهزاد.

در مورد شناسایی این اشخاص اقدام و دو نفر اخیر معلوم شد. کهزاد شغلش خمیر گیر بوده و با خانم رباب عیال خود در منزل خانم زمان حوالی مسجد گنج سکنی داشته، اخیراً در صدد تغییر منزل بوده که با سید محمدعلی مصادف گشته، سید محمدعلی مزبور آنها را به منزل سابق الذکر برده کهزاد در آنجا برای نظافت اتاق مانده و رباب عیال خود را برای آوردن اثاثیه به منزل اول می فرستد. قبل از این که رباب مراجعت کند سید محمدعلی کهزاد را مسموم و هنوز او را دفن نکرده رباب وارد و بدون این که از حال شوهرش اطلاعی پیدا کند او نیز مسموم و بعد هر دو را عریان کرده در یکی از حفره ها دفن، اشیاء و اثاثه آنان را به میور و رحیم کلیمی دوره گرد می فروشد.

چون در منزل محل جرم روی دیوار یکی از اتاقها آثار ترشحات خون هم مشاهده می شود در این قسمت نیز از سید محمدعلی تحقیق به عمل آورده اظهار می دارد: چون حسن شخص پرقوه و جوان بود سم مذکور کاملاً به او اثر نمی کرد به وسیله کلنگ او را مقتول نمودم. ترشحات خون از آن است.

همچنین روی دیوار یکی از اتاقهای آن خانه اسامی چند نفر به نام نصرت،

شوکت و حسن آقا با مداد نوشته شده بود، در این خصوص از سید محمدعلی تحقیق شد اظهار داشت روزی دونفر زن را در کوچه ملاقات و به منزل دعوت کردم موقعی که اسم آنها را پرسیدم یکی از آنها اسمش شوکت و نصرت اسم مادر او و حسن - آقا نام شوهرش بود که اسامی آنها را به دیوار نوشتم و چون دونفر بودند موفق به مسموم کردن آنها نشدم. بعد درب منزل آنها رفته شاید به تنهایی یکی از آنها را به منزل برده مسموم کنم موفق نشدم. و هر دفعه که آنها به منزل می آمدند دو یا سه نفر بودند و نیز اظهار داشت چند نفر دیگر هم در آن منزل رفت و آمد پیدا کرده اند که موفق به مسموم کردن آنها نشده بعضی نیز سم را چشیده احساس تلخی کرده و نخورده اند.

نصرت و شوکت و سایر اشخاصی که به آن خانه رفته بودند احضار و از آنها تحقیق شد مراتب فوق را تصدیق نمودند.

از سید محمدعلی پرسش شد که چگونه منفرداً از عهده لخت کردن مسمومین و دفن اجساد برمی آمده. ابتدا اظهار داشت به تنهایی این اعمال را انجام می داد و ولی بعد اظهار کرد اصغر نام معروف به پهلوان را که موقع آبروشی من، نزد من نوکر بود از قضیه مستحضر و به امداد خود طلبیده اولین مرتبه که مرتکب قتل سلیمه شدم او هم حاضر بود و دهان سلیمه را در حال نزع گرفت که صدا نکند و بعد از این واقعه ترسیده بود و حاضر برای کمک من نمی شد به همین جهت مدتی عمل خود را به حال وقفه گذارده، دوماه بعد باز او را راضی و با خود همراه کردم. مسموم دوم که حسن بود چون سم کاملاً در او اثر نکرده بود، اصغر به وسیله کلنگ او را مقتول کرد (در صورتی که تحقیقات اولیه از مشارالیه نشان می دهد که مسموم دوم گوهر بوده است) در مواقع مسموم کردن سایرین اصغر نبود و ده تومان برای حق الزحمه او در مرتبه ثانوی به او دادم.

گرچه اظهارات سید محمدعلی در جهت شرکت اصغر قانع کننده نبود مع هذا اصغر مورد تحقیق واقع، استخدام نزد سید محمدعلی را در موقع آبروشی او

تصدیق لیکن از مسموم کردن اشخاص اظهار بی اطلاعی نمود. در مورد مناسبات اصغر با سید محمدعلی طبق اظهارات دو طرف تحقیقات شد هیچگونه برهانی در تأیید اظهارات سید محمدعلی مشهود نگردید. پلیس شیراز درباره سوابق زندگانی سید محمدعلی تحقیقات کرده مشارالیه زندگینامه خود را بدین وضع نقل نموده است:

«در سن هشت سالگی پدرش، مادرش را در کربلا مطلقه کرده و سید محمدعلی خودش در آن موقع در حیدرآباد دکن بود. بعد به خیال دیدار پدرش به هندوستان رفته، در حیدرآباد مؤسسه‌ای به نام آسایشگاه فقرای بین‌المللی در معیت چند نفر دیگر ایجاد و با اخذ نفری نیم‌شاهی از مردم و مبالغی از متمولین به رضایت خود آنها جمع‌آوری و از فقرانگاهداری می‌نمودیم. مدتی بعد جنگ هندو و مسلمان شروع شد مسلمانان از من استمداد طلبیدند حاضر نشدم. در نتیجه يك فقره نزاع مؤسسه مزبور را به حال خود گذارده از آنجا خارج و چندی در شهرهای دیگر هندوستان به ملاحظه دخول در مجامع گاندی و شوکت علی و احرار الاسلام مورد تعقیب پلیس بودم و بعد به دهلی مرکز هندوستان مسافرت نموده، در آنجا روزی در باغ ملی يك نفر افسر نظامی را از اهالی افغان که اسمش محمدحسین و با چند نفر افغانی دیگر بود ملاقات و با مختصر مذاکراتی در همان نقطه تصمیم کشورگیری اتخاذ و چون خودم را یکی از شاهزادگان ایران معرفی نمودم قرار شد به معیت محمدحسین مذکور محلی را برای سکونت در خارج شهر دهلی معین و به وسیله مقتول نمودن شوفرهای بت‌پرست اتومبیل‌هایی را متصرف و با فروش آنها تهیه سرمایه و قوا و اسلحه نموده، شروع به اقدام نمایم. پس از مذاکرات لازمه متفقاً به خارج شهر رفته یکی از قلعه خرابه‌های خارج دهلی را که محل سکونت سلاطین قدیم و خالی از سکنه بود متصرف بدو با همراه کردن عده قلیلی از افغان‌ها که با محمدحسین مذکور آشنا بودند، شوفرهای بت‌پرست را با اتومبیل‌های آنها بعنوان کرایه به قلعه برده شوفر را مقتول و اتومبیل را با تغییر وضع به شهرهای دیگر هند برده می‌فروختیم. قریب دو سال-

و نیم به همین رویه رفتار نموده، عده زیادی را با خود همراه و پست‌هایی را در سرحدات کشمیر و افغان گذارده که برای موقع فرار خطری متوجه ما نشود و چون شوفرهای بت‌پرست را قبلاً به اسلام دعوت و اگر قبول می‌نمودند از کشتن آنها منصرف و آنها را در توقیفگاه نگاه می‌داشتیم، عده‌ای زیاد توقیفی و مبلغی گزاف وجه با چندین دستگاه اتومبیل که محاسبه آنها با محمدحسین بود جمع و قصد رفتن به کشمیر جهت از بین بردن (راجه) مستقلی که آن‌جا بود، کردیم که پلیس مطلع، من و محمدحسین را دستگیر و در نتیجه هر یک محکوم به مدت‌ها حبس شده و مرا به علت صغرسن در دارالتأدیب نگاهداشته دو سال بعد بر اثر همراهی میرعربعلی، شوهر خواهرم، که رئیس دیوانعالی در هندوستان است مستخلص و غالب روزنامه‌های دهلی قضایا را درج نموده‌اند و وقوع این قضایا در سال ۱۹۲۶ - ۱۹۲۵ مسیحی بوده.»

سید مذکور اضافه نموده است که در موقع اعمال فوق‌الذکر ملبس به لباس ژنرالی بوده و با همان لباس عکسی برداشته و پس از ورود به شیراز عکس مزبور را به محمد کسرائیان نام داده، محمدحسین نیز به نام صدراعظم موسوم و امر او را اجرا می‌کرده است.

گرچه این اظهارات قابل توجه نبود مع هذا از سید عبداللطیف پدر مشارالیه استفسار شد، بطور اجمال دستگیری و توقیف شدن سید محمدعلی را در دهلی و پنجاب تصدیق لیکن می‌گوید چون سید محمدعلی یکی از جوانان شریرو و مفتضح‌کننده من بود بطور کلی از سرپرستی او کناره نموده و او به حال ولگردی در شهرهای هندوستان امور خود را به شارلاتانی می‌گذرانید و اغلب مورد تعقیب پلیس بود.

پلیس شیراز برای تحصیل روزنامه‌های سال ۲۶ - ۱۹۲۵ هندوستان اقدام اما موفقیتی حاصل نشد. محمد کسرائیان را احضار کردند و پس از تحقیق معلوم شد عکسی را که سید محمدعلی با لباس نظامی نزد مشارالیه گذارده بود، موقع

دستگیری محمدعلی خانواده مشارالیه عکس را از میان برده‌اند. از اوراق بازپرسی و پرونده سید محمدعلی چنین مستفاد می‌شود که مشارالیه از ابتدا جوانسی شریر و بی‌باک بوده و غالباً در مجامع انقلابی هندوستان داخل و از هیچگونه سوء عمل خودداری نکرده و با عملیات وحشیانه امرار معاش می‌نمود و چون مدتی از ایران دور بوده حقیقت کلیه اعمالش نامعلوم ولی از بدو ورود به شیراز و از موقعی که برای خدمت وظیفه احضار می‌شود، به علت ابتلا به بیماری خنازیر معاف شده و درصدد بوده بعنوان فراهم ساختن وسایل آسایش اهالی از قبیل فروش آب و چای و نظایر آن مردم را اغفال نماید.

ولی چون بر اثر تعقیب پلیس به انجام مقاصد خویش موفق نشده پس از مسافرت به خراسان و تهران و بوشهر و مراجعت به شیراز درصدد مسموم گردانیدن اشخاص برآمده و ده نفر سابق الذکر را مسموم و ازاموال آنان استفاده کرده است. این که اظهار داشته «منظور اصلی وی از میان بردن فواحش بوده» غیر قابل قبول است. زیرا روسپی بودن مسمومین نامعلوم و چنین به نظر می‌رسد که برای از میان بردن اشخاص ساده لوح شوقی داشته است.

در تعقیب قضیه از لحاظ این که شاید سید محمدعلی اشیاء متعلق به مسمومین را به منزل پدرش برده باشد اتاقهای خانه مذکور و ارسی شد. فقط یک کتاب «راسپوتین» و یک مهر برنجی دارای سجع «حکیم دکتر سید محمدعلی و کیلی صاحب سیف القلم» مکشوف گردید.

ضمن تحقیق از سوابق زندگی محمدعلی به هنگام توقف در شیراز معلوم گردید بدو با استحضار پدرش با ماه زهره دختر عباس، تزویج ولی پس از دوماه در حال حاملگی او را طلاق داده است و دختری به نام سعادت از او باقی است. بعد دختر سید محمود را گرفته که پدر دختر مخارج او را تحمل می‌کرده و هنگام تعقیب این قضایا حامله هم بوده است. و نیز بدون آگاهی پدر، عیال دیگری به نام خانم رضوان بامهریه ۱۵۰۰ تومان تزویج کرده که پس از یکی دوماه مرادده به سبب

ندادن نفقه و اخذ مبلغی وجه از او کارشان به‌منزاعه و شکایت انجامیده و در این خصوص دربار که (دادسرا) دارای دوسیه (پرونده) است»^۱.

گروه معروف به ۵۳ نفر

از حوادث مهم سیاسی دوره رکن‌الدین مختار یکی هم بازداشت و محاکمه گروه سیاسی معروف به ۵۳ نفر است که رویه و مرام اشتراکی داشتند. درباره گروه ۵۳ نفر تا کنون کتب و مقالات متعدد به‌رشته نگارش کشیده شده است.

مرتضی مشفق کاظمی می‌نویسد: «در بین پنجاه‌وسه نفر چند نفری از جمله سردسته‌شان تقی ارانی را از پیش می‌شناختم. او در دارالفنون در کلاس پایین‌تر تحصیل می‌کرد و دانش‌آموز بسیار ساعی بشمار می‌آمد. هنگامی که من عازم برلن بودم، او هم ترتیب کار خود را داده به آلمان آمد و در دانشگاه برلن به تحصیل شیمی پرداخت اما با ما زیاد نمی‌جوشید و به‌همین نظر از افکار و عقایدی که پیدا کرده بود اطلاعی نداشتیم و گرچه او هم مانند همه جوانان به افکار مرفقی پای بند شده بود، اما این که تا این درجه به مارکسیسم بستگی پیدا کرده و سرسپرده کمونیست‌ها شده باشد بویی نبرده بودیم و شاید اگر چیزی هم در این باره می‌شنیدیم باعث تعجبمان می‌شد. زیرا آلمان آن روز محلی نبود تا کسی تشویق و ترغیب به قبول افکار کمونیستی بشود. چه این کشور مرفقی با وجود شکست سختی که خورده بود (منظور نویسنده شکست آلمان در جنگ بین‌الملل است) و تمام خساراتی که کشیده و وجوهی که پرداخته بود و با این که همه مستعمرات خود را از دست داده بود، هنوز چنان فعالیت بخرج می‌داد که جهانیان را به‌عجاب واداشته بود و با این که حزب کمونیست از محرومیت‌هایی که در آن سرزمین برای مردم فراهم شده بود منتهای استفاده را کرده و طرفدارانی هم بهم‌زده بود، اما بخوبی معلوم بود

۱- نامه شهربانی. اردیبهشت ۱۳۱۵، شماره ۵ ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵.

که اگر فشار سنگین اقتصادی که بردوش ملت گذارده شده بود، کاهش یابد، دیگر طرفداران مارکس و لنین میدانی برای ترویج افکار خود بدست نخواهند آورد و چنانکه دیده شد همین که هیتلر از تعهدات آلمان ناشی از قرارداد ورسای سر باز زد و اجرای نقشه‌های عمرانی و اقتصادی بزرگ را شروع کرد و مردم به کار مشغول شدند خطر کمونیسم تخفیف یافت تا آنجا که بعد او توانست بکلی این حزب را از میان بردارد.^۱

انورخامه‌ای در کتاب «پنجاه نفر و سه نفر» پیدایش گروه پنجاه و سه نفر را در ایران يك پدیده تاریخی بر شمرده و معتقد است که پدیده مزبور نیز باید چون هر پدیده تاریخی دیگری مورد بررسی قرار گیرد. او بر این باور است که بهترین اثری که تاکنون در رابطه با گروه ۵۳ نفر نوشته شده «کتاب ۵۳ نفر» نوشته بزرگ علوی است که خود نیز یکی از همان گروه بوده ولی معتقد است که بزرگ علوی از این ۵۳ نفر يك حماسه ساخته و پرداخته است.

اثر دومی که درباره گروه سیاسی ۵۳ نفر به تفصیل سخن گفته «خاطرات سیاسی خلیل ملکی» است که باز به اعتقاد انورخامه‌ای، یکی دیگر از همین گروه می باشد و گزارش منظم و مدون از يك جریان تاریخی را در بر ندارد.

اثر سوم نوشته عبدالصمد کامبخش به نام «نظری به جنبش کارگری در ایران» است که در خلال آن جریان ۵۳ نفر برخلاف نوشته بزرگ علوی بی اهمیت جلوه داده شده است.

چون درباره فعالیت سیاسی گروه ۵۳ نفر همان طور که گفته شد کتابها و مقاله‌های فراوان تاکنون نوشته شده، از شرح قضیه و ذکر اسامی گروه خودداری کرده و تنها از زبان انورخامه‌ای مطالبی درباره سه چهره این گروه می آوریم: «در میان ۵۳ نفر و گروهی که بدین عنوان شهرت یافته‌اند، سه تن به جهاتی از بقیه گروه نقشی متمایز تر داشته‌اند.

دکتر ارانی از حیث اینکه رئیس این گروه و خود از برجسته‌ترین چهره‌های آن می‌باشد. عبدالصمد کام‌بخش بجهت آن‌که مسئول دستگیر شدن ۹۰ درصد از افراد گروه بوده و درعین حال عامل اصلی نفاق و دسته‌بندی درون گروهی و جریانهای بعدی است، محمد شورشیان برای آن‌که بر اثر اشتباهات او پلیس از وجود این جریان آگاه شد و سرنخ بدستش افتاد.

انورخامه‌ای براین باور است که دکتر تقی ارانی يك کمونیست بود و سوءنیت نداشت و تنها آزادی‌خواهی و انسان دوستی و ملی‌گرایی، وی را به این راه کشانیده بود.

اما کمونیسم برای صمد کام‌بخش چیزی نبود جز خدمت به يك کشور بیگانه. اوسنگ سوسیالیسم و دموکراسی و منافع طبقه کارگر را به‌سینه می‌کوفت و کمونیسم برای او تنها وسیله بود برای نیل به هدف خویش.

و اما محمد شورشیان یکی از آن مگس‌های هرزه‌ای بود که بدنبال هربادی می‌روند، نه عقلی دارند و نه ایمانی.

کمونیست شدن او تنها برای پر کردن شکم و دفع غرائز حیوانی‌اش بود. انورخامه‌ای پس از جمع‌بندی نتیجه می‌گیرد که ابوالفتح ارانی يك گمراه، صمد کام‌بخش يك خائن و محمد شورشیان يك لومپن است که مفهوم وازده و بیکاره را دارد.

با لو رفتن گروه ۵۳ نفر و محاکمه آنها هر کدام به زندانهای متفاوت محکوم و یا تبعید گردیدند. با حبس و تبعید محکومین، کمونیستهای ایران به حالت زیر زمینی درآمدند و این وضع تا واقعه شهریور ۱۳۲۰ تا دوام داشت. افراد گروه ۵۳ نفر پس از رهایی از زندان و تبعید، کمیته مرکزی «حزب توده» را در ایران پایه‌گذاری کردند.

ماجرای تبعید مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) به خراسان
 دکتر مصدق در سال ۱۳۱۹ برای معالجه به برلن سفر کرده بود. وقتی به ایران
 مراجعت کرد مأموران شهربانی مختاری وی را در باغ کاشف السلطنه بازداشت کردند.
 یازده روز که از بازداشت دکتر مصدق گذشت، با مراقبت مأموران اداره پلیس
 سیاسی به مشهد و از آنجا به بیرجند تبعید گردید.
 نامبرده در طی روزهای تبعید از ملاقات اشخاص محروم بود. اقامت وی در
 بیرجند ۲۸ روزه در ازاکشید تا اینکه در تاریخ ۱۳۱۹/۹/۱۱ به شهربانی کل دستور
 داده شد دکتر مصدق از بیرجند به احمدآباد ساوجبلاغ انتقال یافته و در آنجا زیر نظر
 باشد.

اداره راهنمای نامه نگاری

در دوره مختاری در وزارت کشور اداره‌ای تأسیس شده بود به نام «راهنمای
 نامه نگاری». غرض از تأسیس اداره مزبور این بود، که بازتاب فکر سانسور از میان برداشته
 شود. این اداره گاهی نیز اگر ایجاب می‌کرد دولت در پاسخ مقالات منتشره در مطبوعات
 خارجی که علیه سیاست ایران بود، چیزی بنویسد و به چاپ برساند، اقدام می‌کرد.
 اداره راهنمای نگارش به ریاست علی دشتی و عضویت عبدالرحمن فرامرزی،
 ابوالقاسم پاینده و احمد ولایی تشکیل شد. ابوالقاسم شمیم عضو اداره کارگاهی
 شهربانی نیز در جلسات اداره راهنمای نگارش شرکت می‌کرد. دشتی و همکارانش
 مقالات و نوشته‌ها را از دید ادبی نیز ملاحظه می‌کردند، ولی ملاحظه نوشته‌ها و مقالات
 از دید سیاسی با ابوالقاسم شمیم بود. دشتی گاهی نیز به اشاره دولت در روزنامه
 اطلاعات مقالاتی به امضای یکی از نویسندگان می‌نوشت و خواننده با توجه به سبک
 نگارش دشتی به سهولت در می‌یافت که آن مقاله نوشته دشتی است.
 مقالات جراید و نوشته‌های مطبوعات هرگز نیابستی بر ضد مصالح روز نوشته

می‌شد یا تبلیغ کمونیسم می‌کرد و یا خلاف مشروطه سلطنتی بود. اداره راهنمای نگارش مهری داشت به نام «روا» که به اندازه یک بند انگشت بود. هر مقاله یا نوشته‌ای که مهر «روا» روی آن می‌خورد برای چاپ شدن مجاز بود. این اداره که از سال ۱۳۱۵ در وزارت کشور تأسیس شد، در سال ۱۳۱۹ که علی دشتی نماینده مجلس شورای ملی شد، برعهده عبدالرحمن فرامرزی محول شد. و تا سال ۱۳۲۰ دایر بود و وقتی دکتر مصباح‌زاده روزنامه کیهان را دایر کرد و عبدالرحمن فرامرزی مدیر داخلی و سردبیر آن گردید، خود بخود منحل گردید.^۱

ناظر شرعیات و شهر بانی

صاحب تاریخ جراید و مجلات ایران می‌نویسد:

در ۸ عقرب ۱۳۰۱ شمسی به سبب فشار علما، دولت وقت مجبور شد لایحه‌ای مشتمل بر سه ماده به مجلس شورای ملی تقدیم نماید. این لایحه بوسیله منصور السلطنه معاون وزیر عدلیه متعاقب مذاکراتی که دولت با علما کرده بود به مجلس داده شد. مقدمه لایحه مذکور این گونه تنظیم شده است:

مقام محترم مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه، چنانچه خاطر آقایان نمایندگان محترم مسبوق است از چندی قبل آقایان حجج اسلام تهران مطالبی را از هیئت دولت تقاضا نموده‌اند. مطالب مزبور بطور اجمال درباره دو موضوع است: یکی این که اخیراً در بعضی جراید مطالبی برخلاف اصول مذهب و دیانت انتشار یافته و آقایان حجج اسلام نظر به اصل بیستم قانون اساسی اظهار می‌نمایند این گونه مطالب باید قبلاً بوسیله اشخاص خبیر و بصیر در امور شرعیات مذاقه شود و بعد از آن که عدم مخالفت آن با موازین شرعی تصدیق شد، اجازه طبع و انتشار داده شود و هرگاه مدیران جراید و یا نویسندگان مقالات و یا طبع کنندگان مطبوعات بدون مراجعه به مقامات شرعیه مطالبی برخلاف مذهب و دین اسلام طبع و نشر نمایند، اوراق مزبور جمع‌آوری و

توقیف شده و مدیر روزنامه و نویسنده و طبع کننده نیز مطابق قانون مطبوعات مجازات شود. مطلب دیگر راجع به موادی است که در غیاب مجلس شورای ملی به اسم قانون جزای عرفی تدوین و به موقع اجرا گذارده شده است.

از سه ماده پیشنهادی دولت دو ماده آن که راجع به مطبوعات بود در جلسه روز پنجشنبه ۱۰ عقرب ۱۳۰۱ تصویب گردید و ماده سوم آن که راجع به الغای قوانین عرفی بود، رد شد. بعد از تصویب این قانون مسأله تغییر رژیم مشروطه به جمهوری و تفکیک دین و سیاست پیش آمد. در این رابطه گفتارها و مقالاتی به قلم بعضی نویسندگان چاپ می شد. شهربانی و ناظر شرعیات در انتشار و یا عدم انتشار این گونه نوشته ها نقش نداشتند و نویسندگان تنها آرا و معتقدات خود را منتشر می ساختند.

نباید فراموش کرد که این رویه مطبوعاتی تا آغاز سلطنت پهلوی دوام داشت يك سلسله مقالات انتقادی به نام یکی از روحانیون یزد در روزنامه «شفق سرخ» چاپ شد که جمهوریت همان حکومت اسلام و شریعت محمدی است، در حالی که بعضی از مخالفان دولت وقت، جمهوریت را برخلاف اسلام و ایران دانسته و قلم فرسایی می کردند. ناظر شرعیات و شهربانی به این گونه مقالات نیز توجهی نداشتند چون اشارتی از دولت نبود. در مطبوعات دینی مانند «تذکرات دیانتی» که زیر نظر حاج شیخ غلامحسین تبریزی «عبد ربانی» چاپ تبریز و مجله «دعوت اسلامی» چاپ کرمانشاهان (باختران امروز) و مجله اسلام به قلم شیخ محسن شیرازی چاپ شیراز نشر می شد و با انتشار يك سلسله مقالات متین و ارزنده جواب خرده گیریها و انتقاد مطبوعات را می دادند، ناظر شرعیات و شهربانی تنها ناظر معرکه آرای اندیشمندان بودند و کاری به نویسندگان نداشتند مگر وقتی که برخلاف راه و روش سیاسی دولت و یا فشار افکار عمومی قرار می گرفتند.

یکی از موارد غوغای مطبوعاتی آن زمان این بود که عبدالحسین آیتی مشهور به آواره که نخست از مبلغان فرقه بهایی بود ولیکن بعد کناره گرفت و در تهران به تدریس در مدارس پرداخت و سه کتاب شیرین و داستان تاریخی به نام:

۱- سه فراری

۲- سه گمشده

۳- عروسی

درپاورقی روزنامه ستاره ایران (۱۳۰۴ خورشیدی) نوشت. در این داستانها درباره بهائیت مطالبی نوشت و سپس دوره کتاب کشف الحیل را در ۴ جلد به چاپ رسانید.

حاج میرزا حسن نیکو چهار مجلد کتاب به نام «فلسفه نیکو» درباره فرقه بهایی نوشت.

صبحی نخست «کتاب صبحی» و سپس «پیام پدر» را در این باب انتشار داد. شیخ عباسعلی کیوان قزوینی درباره اسرار تصوف، قطبیت و مرید و مرادی چند جلد کتاب تألیف کرد.

آثار قلمی آیت، نیکو، صبحی و کیوان قزوینی که خرده گیریهای سخت بر بهائیت و تصوف بود دست به دست می گشت و در محافل مورد گفت و شنود شده بود اما هیچوقت مورد سانسور ناظر شرعیات و شهربانی قرار نگرفت، و با آن که پیروان اقلیتهای مذهبی و مسلکی در دستگاه دولت نفوذ داشتند، در آزار مخالفان خویش اقدام مثبتی نکرده و ناظر شرعیات و شهربانی را زیر فشار قرار ندادند و دولت نیز توجهی به این گونه امور نداشت.

در آغاز وزارت دادگستری داور، لاهیجی از سمت نظارت شرعیات کناره گرفت و سردفتر اسناد رسمی در تهران شد و به جای او شیخ زین العابدین ذوالمجدین ناظر شرعیات گردید و شیخ زین العابدین ذوالمجدین در شروع اجرای قانون «اتحادشکل» از سوی وزارت معارف رئیس هیئت ممتحنه طلاب در قم شد و پس از تأسیس دانشکده معقول و منقول تهران به دانشکده مزبور انتقال یافته و فقه تدریس می کرد.

بعد از انتقال ذوالمجدین به دانشگاه، شمس الافاضل تبریزی ناظر شرعیات گردید. منصورخواجه نصیری که از صاحب منصبان ارشد وزارت کشور بود و در

دانشکده پلیس تدریس می کرد فرزند همین شمس الافاضل تبریزی است. اختناق مطبوعات در دوره پهلوی شدت داشت، اما وقتی واقعه شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد، مطبوعات مثل فتری که فشارش برداشته شود، دچار یک آزادی بی بند و بار شدند به گونه ای که بعضی حرمت مطبوعات را بکلی زیر پا گذاشتند.^۱

اداره نگارش وزارت فرهنگ

علاوه بر اداره راهنمای نامه نگاری در وزارت کشور و اداره نگارش در شهر بانی کل، در وزارت معارف نیز اداره ای وجود داشت به نام «اداره انطباعات» که بعد از اداره نگارش شد.

در روزهایی که علی اصغر حکمت رئیس «اداره تفتیش» وزارت معارف بود، ماهانه مجله ای به نام تعلیم و تربیت نشر می داد. و وقتی حکمت به مقام وزارت معارف رسید، مجله مزبور جزو اداره انطباعات درآمد. مدیر مجله مرحوم دکتر لطفعلی صورتگر بود.

آن روزها که فرهنگستان ایران تازه پایه گذاری شده بود، تقی زاده در مجله تعلیم و تربیت مقاله ای در رابطه با زبان فارسی نوشت. نویسنده در آن مقاله خاطر نشان ساخته بود که فرهنگستان نباید از اصول زبان فارسی یعنی لسان سعیدی، فردوسی، حافظ، مولوی و امثال این ستارگان درخشان آسمان ادب ایران تخطی کند و نیز نبایستی واژه های مجعول را با زور سرنیزه در اذهان عمومی جای دهد.

اداره نگارش شهر بانی که یکی از وظایفش کنترل نوشته های مجلات و روزنامه ها بود این موضوع را به مختاری گزارش نمود و بر اثر آن مجله تعلیم و تربیت مدتی توقیف گردید.^۲

اداره نگارش شهر بانی

اداره نگارش یکی از ادارات مهم و فعال شهر بانی بود. این اداره سه شعبه

داشت. کار مهم شعبه اول ترجمه جراید خارجی بود که باید به عرض شاه می‌رسید. شعبه دوم امور چاپخانه‌ها را زیر نظر داشت. در آن موقع حتی اعلانات خیلی کوچک و بی‌اهمیت نیز بایستی پس از انجام تشریفات به چاپ می‌رسید. شعبه سوم جراید کشور را زیر نظر داشت و مقالات و نوشته‌ها را ارزیابی می‌کرد و اگر جنبه سیاسی نداشتند، مانعی نداشت.

ادارات پلیس سیاسی و زندان

فعال‌ترین ادارات شهربانی کل در دوره مختاری اداره پلیس سیاسی و اداره زندان بودند. اداره پلیس سیاسی وظایف پلیس امنیتی را انجام می‌داد و اداره زندان مقصرین عادی و سیاسی را نگاهداری می‌کرد. تازه پیمان سعدآباد منعقد شده بود و طبق آن پیمان چهار دولت ایران، ترکیه، افغانستان و عراق همکاری نزدیکی را به یکدیگر وعده داده و متعهد شده بودند در صورتی که برای هر یک از آنها پیشامدی رخ دهد به معاضدت یکدیگر پردازند. در حقیقت ایران به عرصه سیاست‌های بزرگ گام نهاده بود. صاحب روزگار و اندیشه‌ها می‌نویسد:

«پیشرفتهای اقتصادی و عمرانی همچنان در کشور ادامه داشت. از باز شدن راهها و توسعه راه آهن و ساختن کارخانجات گوناگون و از همه مهمتر مقدمات ایجاد ذوب آهن هر روز اخبار خوشی می‌رسید. نظم اداری که لازمه مؤثر بودن حاصل کار هر سازمانی است به طرز جالبی در دوایر دولتی حکمفرمایی می‌کرد و با اینکه حقوق کارمندان ناچیز به نظر می‌آمد، اما چون قیمت‌ها از طرف دولت به شدت نظارت می‌شد، پس اگر زندگی آنان چنان که باید مرفه نبود، در همان حال سختی و مذلت هم نداشتند. رشوه و ارتشا هم به میزان زیادی از دوایر دولتی رخت بر بسته بود ولی در مقابل همه این اصلاحات مردم یکدیگر را از تعداد زیاد خبرچینان بر حذر می‌داشتند که در همه جا و به همه صورت و شکل وجود داشتند»^۱.

می‌نویسند در دوره مختاری شهر بانی به شماره ستارگان آسمان در تهران کارآگاه داشته است. اگرچه این اظهار نظر بسیار اغراق آمیز و وهم آور است، لکن باید گفت به سبب رشد صنایع و توسعه ارتباطات و خطوط مواصلاتی و بروز اختلاف شدید میان آلمان و کشورهای اروپایی که خبر از یک جنگ گسترده جهانی می‌داد، شهر بانی ایران در آن ایام چه از نظر اقامت اتباع بیگانه در کشور و چه از لحاظ وجود ستون پنجم کشورهای متخاصم اروپایی در بسیاری از شهرهای بزرگ و مهم کشور گذشته از کارآگاهان حرفه‌ای از «خبرچینان» نیز استفاده می‌کرد.

می‌نویسند وقتی دکتر ارانی در بازداشت بسر می‌برد، برای اینکه روحیه هم‌سلکنش را نیروبخشد، غالباً بامدادی روی کاغذ پاره‌ای عبارتی تشویق آمیز یا مهیج می‌نوشت و همین کاغذ پاره‌ها توسط نظافتچی «بند زندان» به دست پلیس سیاسی می‌افتاد و موجبات بازجویی تازه از او فراهم می‌شد.

دشتی در «ایام محبس» وقتی وضع زندان قصر را باکنده و زنجیر و سیاه - چال‌های دوره مستشاران سوئدی مقایسه می‌کند می‌گوید: البته زندان قصر بهتر است ولی تنها قالیبافی و نجاری را در زندان دایر کردن و یا زندانیان را به کشت و کار و داشتن ولی در این رهگذر به آنان به چشم اسیر و برده نگاه کردن، نه تنها آنها را برای یک زندگی بهتر تجهیز نمی‌کند، بلکه فقط به آنان حرفه‌ای یاد می‌دهد و بعد هم معلوم نیست که این حرفه آنها را از سقوط در مغاک بیکاری بازدارد. آنچه مهم است طرز معامله با محبوسین است که هر نوع عزت نفس و احترام به ذات را که اساس مکارم می‌باشد در آنها می‌کشد و شاید هم در اعماق ارواح آزرده و تحقیر شده آنان آتش کینه‌توزی و انتقام را می‌افروزد.

نقل یادداشتها و خاطرات و نظریات اشخاص مختلف در باره مختاری

غرض از نقل یادداشتها و خاطرات و نظریات اشخاص صرف نظر از گرایش سیاسی آنان در باب دولتمردان و رجال شهر بانی ایران صرفاً روشن گردانیدن تاریخ است.

زیرا برخی از این یادداشتها و خاطرات، داده‌های چنان نفیس به‌انسان داده و پرده ابهامات سیاسی را از پیش چشم اندکی برمی‌دارد.
از خاطرات علی اصغر حکمت که از اسفند ۱۳۱۷ تا سوم خرداد ۱۳۱۹ وزیر کشور بوده است :

«اکثر رجال کشور و کارمندان دولت از وزرا و استانداران و فرمانداران گرفته تا اعضای بوروکرات یعنی پشت میز نشین‌ها خدمت خود را در امور کشوری يك نوع اسقاط تکلیف و مقام دانسته و منتهای هم آنان جلب رضایت مافوق یا استفاده از اضافه حقوق و مزایا و مداخل بود.

وزارت کشور مرکب بود از:

دستگاه مرکزی و چند اداره مستقل

دستگاه مرکزی به امور انتظامی و عمرانی و خدمات اجتماعی استانها و شهرستانها و توابع آن رسیدگی می‌کرد و احکام دولت را اجرا می‌نمود.
دفاتر قسمت مرکزی دو عمارت نو بنیادی در ضلع غربی میدان ارك قرار داشت، ولی ادارات مستقل و بزرگ که رسماً و قانوناً جزو وزارت کشور بودند، عملاً به کلی مستقل و جداگانه هر کدام در عمارتی رفیع و وسیع جا گرفته و بانخست وزیر جم و حتی با مرکز سلطنت رابطه مستقیم داشتند و آنها عبارت بودند از:

۱- اداره کل نظمیه (شهربانی)

۲- اداره کل امنیه (ژاندارمری)

۳- اداره کل صحیه (بهداری)

۴- اداره کل ثبت و سجل احوال (آمار و ثبت احوال)

۵- شهرداری پایتخت

حدود سالهای ۱۳۰۶ و بعد در سال ۱۳۱۸ به وزارت کشور مأموریت داده شد که وسیله مأمورین کشوری و امنیه‌ها و نظیمه‌ها و مساعدت مأمورین لشکری و قوای نظامی صحرائشینان را مجبور نمایند که سیاه چادرها را ترك نمایند و چنانچه تا آن تاریخ

هنوز محل سکونت ایشان حاضر نباشد، در درون چادرهای سفید کرباسی اقامت نمایند و به اصطلاح آن لکه‌های سیاه از دامن دشت و دمن ایران محو شود!^۱

جعفر پیشه‌وری می‌نویسد: «مأموران شهربانی افزون بر شکنجه و تهدید يك حربه ساده نیز پیدا کرده بودند که از همان روز گرفتاری هر زندانی در حقش به کار می‌بردند و آن این بود: «راستش را بگو و برو.» ، «تأقیق رانگویی رهایی نخواهی یافت.» ، «یا حبس مؤید و یا حقیقت. هر کدام رامیل داری انتخاب کن.»

کارمندان اداره سیاسی بدین طریق بایک تیر چند نشانه می‌زدند. اولاً علیه بی‌گناهیانی که مدت طولانی بلا تکلیف در زندان نگهداشته شده بودند، مدارک به دست می‌آوردند و در ثانی از دروغهای تازه آنها استفاده کرده، عده دیگری را گیر می‌انداختند. در دوره مختاری هم گرچه همین شعارها را بکار می‌بردند، ولی مانند سابق به وعده خود عمل ننموده معرف را هم مانند لورفتگان مجازات می‌کردند. مختاری هر جنایتی کرده باشد به عقیده من این يك کارش بد نبود اگرچه خود او از این عمل منظور مثبتی نداشت، ولی هر طور بود نتیجه آن به منفعت بی‌گناهان تمام می‌شد. او مانند آیرم به سرسپردگی و تسلیم قناعت نکرده هم اعتراف می‌گرفت و هم مجازات می‌کرد»^{۱۰}

علی دشتی می‌گوید: «جز شکوه‌الملک و سرپاس مختار مأمور صدیق و مؤثر و سودمند کسی پیرامون شاه نبود، اما هیچ يك از آن دو نفر متصدی کارهای سیاسی نبودند»^{۲۰}

صدرالاشراف می‌نویسد: در سالهایی که وزیر عدلیه (دادگستری) بودم محمد حسین آیرم رئیس کل شهربانی بود. در سال ۱۳۱۴ که آیرم به قصد معالجه به فرنگ (اروپا) رفت، رکن‌الدین مختار رئیس شهربانی شد. آیرم برای این که تقرب (به شاه) و اقتدار خویش را حفظ کند، هر چند وقت یکبار زمینه‌ای تهیه می‌نمود و پرونده‌ای

۱- یادداشتهای زندان : جعفر پیشه‌وری ص ۶۲

۲- پنجاه و پنج، علی دشتی ص ۱۷۶

برای اشخاصی که نظر بد بدانها داشت، می ساخت. مثلاً گاهی شبنامه‌هایی مشتمل بر بدگویی از شاه در معا بر می ریختند و قبل از صبح فوراً آنها را جمع و جور کرده و پس از تهیه مقدمات آن وقت اشخاص بیگناهی را دستگیر کرده و با زجر و یا سوء - استفاده از جهل از آنها اقرارهایی می گرفت و مدتها آن بیچارگان را در حبس نگاه می داشت. در ابتدا نظر آیرم متوجه اشخاصی شد که در اوایل سلطنت کمکهایی کرده بودند و تقرب داشتند مانند سید محمدتدین، رهنما، تجدد و غیرهم. زیرا آنها سمت محرمیت به شاه داشتند. آیرم می خواست دورشاه را از آنها خالی کند. از اینرو این اشخاص رایا تبعید به خارجه و یا ولایات دوردست کرد. اما چون اشخاص را به وسائل مختلف گرفتار می کرد ناچار بود پرونده آنها را هم به عدلیه بفرستد. می خواست وزارت عدلیه هم آلت دست او باشد. ولی چون من بهیچوجه حاضر نبودم که شریک جنایات او بشوم علاوه بر این که هیچوقت روی خوش به او نشان نمی دادم، حتی نمی گذاشتم نفوذ او به محاکم و ادارات عدلیه سرایت کند. آیرم باطناً بامن خوب نبود و در پی بهانه می گشت، اما من بهانه به دست او نمی دادم تا آن که قضیه اتهام صمصام الملك بیات رئیس صناعت پیش آمد و تحقیقات راجع به او به من محول گردید. شاه پس از استماع نتیجه تحقیقات من، رکن الدین مختار را به ریاست شهربانی منصوب کرد. اما در روش شهربانی تغییری حاصل نشد، بلکه مختاری بد نفسی را از آیرم هم گذراند.

از «مختاری» اخاذی و پول گرفتن از مردم برخلاف سلف وی «آیرم» شایع نبود، ولی در بد نفسی و سوء نیت و شناعة اعمال بدرجات بدتر از «آیرم» بود و اصرار مختاری بر این که عدلیه تحت نفوذ او و آلت اجرای اغراض او واقع شود، بیشتر بود. مختاری مکرر به من اظهار می داشت که راپورت مأمورین شهربانی در هر امری باید در محاکم وزارت عدلیه، موجب ثبوت باشد، مگر این که طرف بطلان آنرا ثابت کند. ولی پس از استعفای من، خلف من یعنی دکترمین دفتری که به وزارت عدلیه معین شد، به تمام محاکم و دادسراها ابلاغ کرد که به گزارشها (راپورتها) ی

مأمورین نظمیه ترتیب اتر داده شود، مگر آن که طرف خلاف آن را ثابت کند»^۱ اما متین دفتری ضمن مقاله‌ای ادعای محسن صدر معروف به صدراالاشراف را بکلی بی اساس دانسته و صدور چنان دستوری رانفی کرده گوید:

«صدرا اساساً از وزارت دادگستری استعفا نکرد، بلکه معزول شد، و به هنگام عزل او من به دعوت جامعه ملل در اروپا بودم که به تهران احضار و به مقام وزارت عدلیه منصوب شدم. شاه در شرفیابی از اعمال نفوذ صدر در محاکمه متهمین وزارت راه^۲ اظهار عدم رضایت می کرد و حتی عصبانی بود. والا وضع شهربانی آن روزها راهمه می دانند که قدرتی بود نامحدود و دولتی بود فوق دولت. مشکلترین کار ما نیز در آن ایام مقاومت باشهربانی بود»^۳

حبیب الله نوبخت: «مختار در واقع نامی متناسب داشت، زیرا بهرکاری اختیار داشت. مردی بود که رئیس ستاد هم مثل سایر مردم از او می ترسید. وزیران از او بیم داشتند و حتی نخست وزیر نیز از او حساب می برد. من با چنین موجودی سروکار داشتم. بیچاره شده بودم. تصمیم گرفتم از او به شاه شکایت کنم. مامختاری را در عصر اقتدارش دیده‌ایم. آن روزها از اشخاص مقتدر چیزی برتر بود. او از حیث حسب و نسب و خانواده بی رگ و ریشه نبود. پدرش مختار السلطنه در ۸۰ سالگی هنوز جوان بود، و برادرش مختارالدوله در زمان حکومت فرمانفرما در فارس رئیس قشون بود. مختارالدوله آینه پنس (عینک ذره بینی) به چشم می زد و برخلاف مختاری تن باره و کلفت بود. مختاری استخوانی بود ولی برادرش یک پارچه گوشت بود و چربی. سرپاس مختاری مردی بلند بالا بود، برادرش در جشن‌ها می نشست و در برابرش میان میدان دسته موزیک به نواختن می پرداخت، ولی سرپاس مختاری خودش این هنر را

۱- مجله وحید، شماره ۱۹ سال ۱۳۴۸ ص ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ نقل به اختصار

۲- منصورالملک وزیر راه و عده‌ای از رؤسای آن وزارتخانه به اتهام سوءاستفاده‌هایی از کاربرکنار و به دادرسی دعوت شدند. این محاکمه پرسروصدا به تبرئه وزیر راه و محکومیت عده‌ای از رؤسا پایان یافت.

۳- مجله وحید شماره ۲۱ سال ۱۳۴۸ ص ۱۱

داشت. ویولن خیلی خوب می زد و در نواختن کمانچه و تار از استادان قدیمی هیچ کاستی و کمی نداشت. در انواع رقص نیز مهارت داشت. پایوران یعنی افسران و صاحب منصبان شهربانی می گفتند «حضرت اجل» نقاش ماهری هم می باشد. روحیه سرپاس نیز با برادرش فرق داشت. مختارالدوله ساده بود و هیچ آشنایی با سیاست نداشت. اما سرپاس هفت شهرپلیتیک را گشته بود. در روزگار او نیز شهری بوسیله چوبی از شهری دیگر جدا بود که در میان جاده افکنده بودند و پلیس بر سرش ایستاده بود که بی اجازه او آن چوب بلند نمی شد و هیچ راننده ای نمی توانست بگذرد. میان او و همه چیز سد بود و هیچ کس قدرت نداشت از این سد سکندر که چون دیوار چین بلند بود، عبور کند. و به همین جهت مانمی توانیم در اعماق فکر او وارد شویم. و اگر ماهمینطور که چشم ظاهرین داریم چشمی داشتیم که می توانست روح مختاری را هم ببیند، یقین است که این مشاهده برایمان بی انقلاب و بی آشوب امکان پذیر نبود. و شاید آنوقت مجبور می شدیم چشم خود را روی هم بگذاریم.

ما قصد نداریم شرح حال بنویسیم. آدمی که چون سپهرجاهی و مرتبتی داشته است چنان بلند، امروزه - اشاره به واقعه شهریور ۱۳۲۰ و ایام برکناری سرتیپ مختاری - چنین افتاده است. بیش از نکوهش درخور بخشودن است. نشان دادن وی چنان که بود و نشان ندادن او چنان که هست با هم فرق بسیار دارد.

پلنگی که کوه و کمر یکسر به فرمان اوست از پلنگی که در قفس باغ وحش حبس است، جدا است. البته او امروز هم که بی نام و نشان است از هیبت برکنار نیست، ولی این مهابت به مردگان می ماند.

مردم از مرده به این جهت می ترسند که روح ندارد و من به شما می گویم که حضرت اجل در زمان حیات سیاسی خود روح نداشت و شاید ماهم در برابر او روحی نداشتیم. حضرت اجل با آن که سالم و تندرست بود، به بیمارانی می برد. پریدگی رنگ رخسار او را آنروز می شد بهتر دید که زندانی شده بود و وی را برای پرسش به توقیفگاه شهربانی آورده بودند. پیش کسی آورده بودندش که چند ماه پیشتر از آن

جرات نداشت حتی در راهی بایستد که سرپاس از آن عبور می کرد. پلنگی که دست و پایش را با زنجیر بسته باشند و در قفس محبوس است، از او چه جای ترس است؟ در همین روز پاسبانان و افسران پلیس و به اصطلاح آن روز پایوران شهر بانی، یا از روی حقیقت شناسی و شاید هم به جهت بازمانده ترسی که سابقاً از او داشتند، به او سلام می دادند. این سلامها روح نداشتند. مثل این بود که دستشان بی اختیار بالا می رود.

برخی افسران یکواری رد می شدند و هنگام سلام دادن کردن خود را کمی کج می گرفتند و با این رفتار نشان می دادند که ادای احترامشان اجباری نیست. بعضی هم خود را در پس دیوار یا پشت درخت یا عقب سردیگران پنهان می کردند و نمی خواستند و انمود کنند که او را با چنان حالی دیده اند. این احتیاطات و ملاحظات خواه از اغایت شرم و حیا و خواه از عاقبت اندیشی باشد، سزاوارت حسین و درخور تمجید است. آدمی چه می داند که فردا چه خواهد شد؟ و انگهی پیشوای بزرگ شیعه به ما دستور داده اند: «ارحمو عزیزاذل» یعنی ببخشید مر آن جاهمندی را که امروز از آن مرتبت فرو افتاده است.

مختاری هیچ تکبر نداشت. تشریفات که برای آمدورفت وزرا در وزارتخانهها و کردوورهای تو در تو و سرسراها معمول بود، پیش چشم او مسخره می نمود و هر وقت با چنان تشریفات روبرو می شد، بر لبانش تبسم آشکار پدیدار می گردید. بازیردستان مهربان بود و بلند حرف نمی زد. تانی او مانند شیر بود و بیرحمی وی چون پلنگ. همیشه میان بیم و امید بصر می برد. امیدش به خودش و بیمش از شاه بود. با همه کس رفتار مؤدبانه داشت. شبها دیرگاه و تا سحر در دفتر خود کار می کرد، و اگر بهتر بگوییم فکر می نمود. در این ساعات متوالی در شهر بانی کارمند، پاسبان و پایوری جز افسر نگهبان و یک پیشخدمت دم اتاق خودش، بیشتر نبود. اتاق او یعنی دفتر کارش از زمین تا سقف یکپارچه سیاه بود. پردهها از ماهوت سیاه، مبلها از چرم سیاه، میز و صندلی، حتی پایه چراغ و رنگ تلفنهای متعدد که در دو طرف میزش بودند، همه اسباب

و لوازم تحریر و حتی کارتن‌ها و پرونده‌ها، پوشه سیاه داشتند. توری چراغش هم رنگ تاریک داشت و ظاهراً سیاهی به چشم او همان خاصیت را داشت که سرخی خون به چشم شیر.

خسونت در فرهنگ او به معنی انصاف بود و اطاعت به مفهوم صفا و راستی و همیشه پیش او بجای دلیل و برهان به کار می‌رفت و معتقد به این مثل آلمانی بود که زمستان سرد است اما نه برای گرگ. مغزش دائم کار می‌کرد و به همین جهت زبانش از کار فرو مانده بود و کمتر حرف می‌زد. فکر نکردن برای او همانقدر سخت بود که نفس کشیدن برای آدمهای زنده.

هر کس خاموشی او را می‌دید، گمان می‌کرد حضرت اجل خواب رفته یا در عالم غفلت و بیهوشی است. بالعکس در کمال هوشیاری بود و چنانچه پیشخدمت بیرون در، سرش را حرکت می‌داد، او می‌فهمید.

بگذارید محاسنش هم گفته شود: این آدم به هیچکس کینه و عداوت نداشت. آنچه می‌کرد برایش عادی و طبیعی بود. در ذات او طمع و آرزو وجود نداشت و هرگز بی‌رحمی رادوست نداشت و در طبع وی ظلم نبود.

اگر برای مثال موجودی را هم ازین می‌برد، این عمل بدون هیچ‌خشم و عداوت بود. بسیاری که اهل تفکر هستند، از تضادی که در وجود او بود، تعجب داشتند. می‌گفتند «مختاری» که هنرمند است، ذوق دارد، ساز می‌زند یا از موسیقی و شعر که دل‌های پاک و حساس از آن باخبرند، بی‌خبر نیست. پس چرا سرپاسی ستمکار و ظالم است؟ ولی به عقیده من آنها در اشتباه بودند. مختاری آدم بد ذات نبود. هیچکس این روزها نمی‌گوید که مختاری خوب آدمی بود، اما این که سر تپ در گاهی را دیده‌ام، اگر بگویم سرپاس مختاری مرد بدی نبود، نباید تعجب کنید.^۱

و ما جلوتر به نقل از صابر ابراهیمی گفتیم که سرپاس مختاری بارها نزد پدر ایشان اظهار کرده بود، دوست داشت و یولن زن دوره‌گرد بود و پست رئیس شهر بانی رانداشت.

۱- خواندنیها، شماره ۴۳ سال ۳۲ صفحات ۲۳ تا ۲۵ به نقل از مجله وحید.

آقای پوررضا زیرعنوان «پهلوانان دوره دیکتاتوری» نیز درباره مختاری حرفهایی دارد که پاره‌ای از آنها را در زیر نقل می‌نمایم.^{۱۰}

«آقای رکن‌الدین مختار معروف به مختاری فرزند سوم مختارالسلطنه از خانواده‌های محترم و اعیان‌زادگان دوره گذشته می‌باشد. مختارالسلطنه در دوره خود زمانی جزو حکام و فرمانداران کشور بود و از اخلاق اداری و سختگیریها و استبداد مشارالیه حکایاتی در افواه شایع است.

با این که روابط سرلشکر آیرم و مختاری خوب نبود، لکن از تجارب دوره معاونت خود در شهر بانی سود جست و این که دیده بود آیرم به چه کیفیت توانسته است، توجه شاه را جلب نماید همان را سرمشق قرارداد. و برای اجرای این منظور سعی کرد او امر ملوکانه را فوق تصورات او انجام داده و خود را فردی لایق و فدایی جلوه دهد.

در او ان سال ۱۳۱۴ وقتی شاه از مراجعت سرلشکر آیرم به ایران مأیوس گردید و یکمرتبه پرده از کار آیرم بالا رفت، شاه دستور توقیف دارایی و محاکمه غیابی وی را صادر کرد و او را از پست رئیس اداره کل شهر بانی و درجات لشکری خلع نمود و از آن پس مختاری مستقلاً و بلاواسطه رئیس کل اداره شهر بانی شد.

مختاری سه سال جلوتر از آن تاریخ دیده بود که آیرم با از میان بردن تیمورتاش چه قدرت و سیطره‌ای در قلوب افراد کشور و حتی صدور حکومت ایجاد نموده و چگونه بعد از شاه تمام دولت‌مردان از خشم و غضب آیرم بیمناک بودند.

قدرت شهر بانی تا پیش از مختاری منحصر به امور کشوری بود و در محافل لشکری هنوز نفوذ نکرده بود. اما مختاری این قدرت را در محافل لشکری هم رسوخ داد.

مختاری کاملاً مرعوب شاه بود و همین ترس و وحشت او موجب بدبختی بسیاری از افراد این کشور شد. بگونه‌ای که حتی قادر نبود بعضی گزارش‌ها را که موجب

۱- روزنامه ستاره، سال پنجم، سال ۱۳۲۰ از شماره ۱۲۸۴ به بعد.

آزادی و راحتی افراد خانواده‌ها می‌شد به‌عرض برساند.

در سال ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ق که اقدامات مجاهدین آزادیخواه به‌دوره استبداد صغیر پایان داد و یفرم‌خان رئیس شهر بانی تهران گردید و برای تشکیل شهر بانی تهران اقداماتی مطابق با اسلوب جدید به‌عمل آورد، رکن‌الدین مختار وارد خدمت نظمیه شد. تا آن تاریخ رکن‌الدین تحصیل می‌کرد و پس از این که تحصیلات مقدماتی را در مدارس جدید که در آن موقع فقط به‌یک یا دو باب مدرسه منحصر بود خاتمه داد، وارد مدرسه موسیقی و نظام‌یکمی از شعب دارالفنون گردید. و دوره آن مدرسه را که سه سال بود به‌پایان آورد. مختاری تا موقع ورود مستشاران سوئدی نظمیه مشغول خدمت بود و وقتی سوئدیها نظمیه را منحل کردند مختاری بیکار و بلا تکلیف شد، ولی در دستگاه سوئدیها بکار گرفته شد و مدتی رئیس کلانتری ناحیه دولت بود.

در ابتدای کودتای ۱۲۹۹ در نتیجه اختلاف با رؤسای سوئدی شهر بانی مدتی از شغل خود منفصل و بیکار بود تا این که از سوی وزارت کشور رئیس شهر بانی رشت شد. و بعد از یکی دو سال به کرمانشاهان منتقل گردید و بعد به خوزستان رفت.

مختاری در تمام دوره ریاست آیرم کنار بود و با این که معاون شهر بانی کل بود اما حق امضای مراسلات اداری با بهرامی بود.

مختاری تافروردین ۱۳۱۵ درجه سرهنگی داشت، ولی بعد از گرفتاری منصور وزیر طرق و توقیف مأمورین آن وزارت به درجه سرپاسی نایل گردید.»

نافه شهر بانی

«نامه شهر بانی» تداوم همان مجله پلیس دوره درگاهی است که تقریباً در سال ۱۳۰۴ خورشیدی پایه گذاشته شده بود و ما جلوتر درباره آن مطالبی بیان کردیم.

در دوره مختاری و سالها بعد از آن نیز همین مجله زیر عنوان نامه شهر بانی در ماه‌های فنی، علمی و ادبی هر ماه یک بار و در سالهای جنگ جهانی دوم هر چند شماره یک بار با قطع بسیار بزرگ و کاغذ و چاپ مرغوب منتشر می‌شد.

نویسندگان نامه شهربانی عبارت بودند از محمدعلی افسر، مطیع الدوله حجازی، دکتر ناظرزاده کرمانی، قدرت منصور، حسینقلی مستعان، ح. پژمان، ش. شفا، و سرهنگ پارسا^۱ که مدیریت نامه شهربانی نیز با خود او بود.

۱- به سبب ارجی که برای این افسر فاضل قائل می‌باشم و به پاس خدمات فرهنگی او زندگی‌نامه وی را به اختصار در زیر می‌آورم:

پارسا که از افسران دانشمند و کم‌نظیر شهربانی ایران است، پس از پایان تحصیل ابتدایی خود در کاشان به تهران آمد و در مدرسه آلیانس به تداوم تحصیل پرداخت. ولی به سبب درگیریهای زندگی و تعهد وجدانی که برای سرپرستی برادران کوچکتر داشت، ناگزیر ترک تحصیل کرد و در شهربانی کل وارد خدمت شد و با حقوق ناچیز آن، عائله تحت تکفل خودش را سرپرستی می‌نمود.

پارسا ضمن خدمت هرگز از ادامه تحصیل و مطالعه دست نکشید و به تحصیل تاریخ و جغرافیا و فلسفه و زبانهای بیگانه مشغول شد.

او مدت سی سال و اندی در قسمتهای مختلف شهربانی کل خدمت کرد و ضمن تصدی دوایر و ادارات مهم، چندین سال نیز مدیر نامه شهربانی بود که دوره‌های چندساله آن مجله بهترین نمایشگر ذوق و دانش این افسر لایق است.

و افزون بر مدیریت نامه شهربانی صاحب چندین تألیف می‌باشد که اغلب از زبانهای بیگانه به فارسی برگردانده شده‌اند نظیر: «می‌پرست»، «شهوت پرست»، «مهمانخانه مرگ» «دسته جنایتکاران»، «شبح مرد مرموز» و «واترلو» که همگی نمایانگر کج رویهای افراد بشر و حاوی رهنمودهایی برای شهروندان مطیع قانون است.

سرهنگ پارسا از آنجا که در رشته‌های پلیس فنی و جنایی صاحب اطلاعات گسترده بود، پایوران مدرسه افسری شهربانی غالباً از محضر دروس او برخوردار می‌شدند.

او مدتی هم رئیس اداره نگارش شهربانی بود و ما درباره این اداره در صفحات بعد ضمن مدافعات سرپاس مختاری به تفصیل سخن آورده‌ایم.

پارسا افزون بر مقام علمی و انتظامی از مکارم اخلاق نیز بهره فراوان داشت و حس تعاون و مهربانی یکی از فروزه‌های بارز اخلاق وی بود.

او از بینوایان دستگیری و از کودکان نادار خویشاوند در خانه خودش پرستاری می‌کرد. و اگر چه ظاهراً عصبی به نظر می‌رسید، لکن مردی خوش مشرب و مهربان بود و از همین رو دوستان فراوان داشت.

نامه شهربانی حاوی مقاله‌ها و مطالبی بود در زمینه پلیس فنی و جرم‌شناسی و زندانبانی و گفتارهایی مربوط به جامعه‌شناسی و روانشناسی و پاره‌ای گفتارهای سودمند اجتماعی و ادبی و افزون بر آن داستانها و سرگذشتهای خیالی جالب و تصاویر خوب و زیبا. موضوعات پلیس فنی بیشتر از زبان آلمانی ترجمه می‌شد.

سرشماری ۱۳۱۸ تهران و نقش شهربانی:

صبح جمعه دهم اسفند ۱۳۱۸ سرشماری تهران بوسیلهٔ مأمورین اداره کل آمار و ثبت احوال تهران و با مشارکت کارمندان دولت بموقع اجرا درآمد. ساعت ۵ باامداد روز مزبور قریب ۴۰۰۰ نفر کارمند سرشمار در تمام تهران یکباره شروع به سرشماری نفوس کردند. در این روز بموجب دستور شهربانی کل هیچیک از ساکنان تهران حق خروج از مسکن خود را نداشت. ولی اگر ضرورتی پیش می‌آمد تحت مراقبت مأموران شهربایی خروج از خانه انجام می‌گرفت. وظیفه عمده کلانتریهای پایتخت در این روز کنترل مردم و ممانعت از خروج غیر ضروری اشخاص از منازل و مساکن خود بود. سرشماری تا ساعت هشت و نیم طول کشید و همان روز در ساعت ۲۱، پایان کار آمار و جمعیت تهران اعلام گردید. بموجب اعلامیه رسمی اداره کل آمار و ثبت احوال کشور جمعیت پایتخت

→
آخرین پست اداری وی رئیس شهربانی مشهد بود. در سن پنجاه و پنج سالگی پس از يك دوره چند روزه کسالت زندگانی را بدرود گفت و جنازه اش در مشهد با احترام به خاک سپرده شد.

سرهنگ پارسا بهنگام اقامت تهران در کانون افسران ارتش چندین کنفرانس زیر عنوان جاسوس و جاسوسی ایراد کرد که متن آنها در نامه شهربانی بچاپ رسیده که مبین گستره معلومات اوست. روانش شاد باد.

در تهران، در روز دهم اسفند ۱۳۱۸، ۵۴۰۰۸۷ نفر اعلان شد.

جنگ جهانی دوم و حمله نیروی متفقین به ایران

اول سپتامبر ۱۹۳۹ نیروی نظامی آلمان مرز لهستان را درهم شکست و بدنبال آن جنگ جهانی دوم آغاز شد. گرچه لهستان سی میلیون نفوس و یک ارتش بزرگ داشت، چون فاقد مرزهای پدافندی بود، نتوانست در برابر قدرت هوایی و واحدهای مکانیزه آلمان مقاومت کند.

به محض شروع حمله آلمان به لهستان دولت‌های بریتانیا و فرانسه به آلمان اعلان جنگ دادند، اما نتوانستند با کمک‌های مادی خود لهستان را پشتیبانی کنند و روسها با عقد قرارداد جدیدی با آلمان به جای اتحاد با دولت‌های انگلیس و فرانسه راه مخالف اختیار نمودند. در طی یک ماه قوای لهستان در حلقه محاصره افتاد و متلاشی شد و بر اثر آن نیمه غربی لهستان را دولت آلمان و نیمه شرقی آنرا نیروی شوروی اشغال کردند. روز ۱۱ شهریور ۱۳۱۸ که خبر حمله آلمان به لهستان در تهران انتشار یافت، بلافاصله اعلامیه‌ای به شرح زیر از طرف وزارت کشور صادر گردید:

«در این موقع که متأسفانه نائره جنگ در اروپا بر پا شده است به بیگانگانی که در ایران به هر عنوان زیست می‌نمایند لزوماً آگهی داده می‌شود که از ابراز هر گونه احساساتی که منافی بی‌طرفی کشور ایران باشد جداً خودداری کرده و متوجه باشند که مبدا برخلاف مقررات بی‌طرفی حرکتی از آنها ناشی شود.»

روز بعد نیز یک بیانیه رسمی از طرف نخست‌وزیر به شرح زیر صادر گردید:

«در این موقع که متأسفانه نائره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بی‌طرف مانده و بی‌طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.»

نخست‌وزیر: محمود جم

حقیقت امر این است که هیتلر در اروپا پس از انشلوس و تجزیه چکسلواکی

به فکر از بین بردن دالان «دانتزیک» برآمده بود و دستگاه تبلیغاتی «گوبلز» سکنه آلمانی مقیم خاک لهستان را هر روز به اغتشاشات و تظاهرات مصنوعی وامی داشت. و سرانجام در ظرف ۱۸ روز نیروی لهستان از پا درآمد. در انگلستان چمبرلن که مساعیش برای حفظ صلح عقیم مانده بود کنار رفت و زمام امور آن کشور بدست وینستون چرچیل سپرده شد.

در ماه آبان ۱۳۱۸ دوره دوازدهم تقنینه افتتاح شد و در پایان تشریفات در همان مجلس شاه دکتر متین دفتری را که وزیر دادگستری بود، مأمور تشکیل دولت کرد و آقای جم به وزارت دربار منصوب شد. در واقع پس از سالها که از عزل تیمورتاش می گذشت وزیردرباری در میان نبود و دربار به وسیله ادیب السلطنه سمعی اداره می شد. انتخاب دکتر متین دفتری که سابقه خدمت در سفارت آلمان در تهران را داشت و زبان آلمانی را می دانست بین سیاسیون چنین تعبیر شد که رضاشاه می خواهد دوستی آلمانها را جلب نماید، تا در آن موقع که برای صنعتی شدن کشور و ایجاد کارخانجات و بویژه ذوب آهن سفارشهای زیاد به آلمان داده شده بود، وقفه ای در تحویل آنها رخ داده نشود. آلمانها هم اطمینان دادند که با وجود جنگ همه سفارشهای ایران بدون تأخیر حمل و تحویل خواهد شد.

روابط ایران و شوروی بصورت بسیار عادی می گذشت و فعالیت سفیر شوروی در تهران ظاهراً جنبه تشریفاتی داشت. ولی در همان حال يك هیئت بازرگانی ایران برای عقد قرارداد بازرگانی به مسکو رفته بود و همین قرارداد پایه روابط بازرگانی دو کشور شد.

در این اوان روزی سفیر شوروی به وزارت امور خارجه ایران مراجعه کرده و از غیبت طولانی رایزن سفارت یعنی «کارتاشوف» اظهار نگرانی نمود. دستگاه شهربانی با مراقبتی که نسبت به فعالیت همه روسها و حتی رفت و آمد همه کارمندان سفارت داشت این ادعای سفارت شوروی را با تردید تلقی کرد و چون خود روسها هم موضوع را زیاد دنبال نکردند این شایعه قوت گرفت که رایزن

مزبور که از قرار یهودی و به‌ظن قوی در تهران با مخالفین کمونیستها ارتباط پیدا کرده بود، از طرف خود روسها از میان برداشته شده است.

در اواسط فروردین ۱۳۱۹ آلمانها شبانه به کشور کوچک دانمارک حمله ور شدند، و سپس به‌نروژ روی آوردند ولی در آن کشور با مقاومت نیروهای نروژ مواجه گردیدند. و هرچند انگلیس سعی کرد در بندر «نارویک» نیرو پیاده کند و به‌یاری نروژ بشتابد ولی توفیق پیدا نکرد و پس از چندی قسمت عمده آن کشور هم تحت اشغال آلمان قرار گرفت و پادشاه نروژ با شماری از همراهانش به انگلستان رفت.

در اوایل اردیبهشت ماه همان سال رادیو ایران افتتاح شد و در همان ماه خبر هجوم نیروی آلمان به فرانسه و بلژیک و هلند به تهران رسید.

دفتر آژانس «پارس» در آن موقع در وزارت امور خارجه بود و هر لحظه اخبار موحشی درباره بمباردمانهای سخت شهرهای هلند می‌رسید. خبر تسلیم ارتش چند صد هزار نفری بلژیک و عقب‌نشینی انگلیس از بندر «دنکرک» قدرت جنگی آلمان را بیشتر به‌چشم جهانیان می‌کشانید. دیری نگذشت پاریس نیز سقوط کرد و دولت فرانسه تسلیم شد و حکومت به «ویشی» منتقل گردید.

در تهران به‌اوضاع وخیم جنگ با خونسردی کامل نگریسته می‌شد و دولت بیشتر سرگرم کارهای خود بود. در این روزها برای پرورش افکار مردم هیئتی بنابر پیشنهاد دولت تشکیل شده، سخت فعالیت می‌کرد و مجالس کنفرانس پی‌درپی منعقد می‌ساخت.

چند هفته پس از سقوط فرانسه روزنامه‌اطلاعات نوشت مولوتف وزیر امور خارجه شوروی ادعا کرده است آلمانها درون چند واگن راه آهن فرانسوی اسنادی به‌دست آورده‌اند حاکی از این که ژنرال ویگان کمیسر عالی فرانسه در سوریه و لبنان قصد داشته است از فراز خاک ایران به‌باد کوبه حملات هوایی نماید. به‌بیان دیگر یعنی دولت ایران هم از نیت و منظور ژنرال ویگان اطلاع داشته است.

رضا شاه که از این تهمت سخت متغییر و متأثر شده بود دستور داد از آن

تاریخ به بعد کلیه تبلیغات سوء که علیه سیاست بی طرفی ایران بشود در وزارت خارجه زیر ذره بین بررسی قرار گرفته و جواب لازم داده شود و روزنامه‌ها نیز منتشر نمایند.

در سال ۱۳۱۹ دکتر متین‌دفتری نیز از نخست‌وزیری برکنار شد و علی‌منصور جانشین وی گردید.

در اروپا آلمان پس از اشغال بخش مهمی از خاک فرانسه و بویژه شمال آن کشور اینک در برابر انگلستان قرار گرفته بود و روز و شب با نیروی هوایی خود لندن و دیگر شهرهای انگلستان را بمباران می‌کرد. در آمریکا افکار عمومی روز به روز بیشتر متوجه جنگ می‌شد و روزولت رئیس جمهوری آمریکا همه‌گونه جنگ‌افزار به انگلستان می‌فرستاد. افکار عمومی مردم آمریکا برای دخالت نیروی نظامی آن کشور پخته می‌شد. در همین سال هیتلر یکی از افراد سرسخت حزب نازی را به نام «اتل» به وزیر مختاری به ایران گسیل نمود. او به نفع آلمان و رژیم نازی سخت فعالیت می‌کرد.

رضاشاه برای ساختن بندری در معشور (ماه‌شهر) کمک‌هایی از منابع نفت خواسته بود و کوشش می‌شد تا این خواسته که البته برای انگلیسی‌ها خوشایند نبود، بر کمپانی نفت تحمیل گردد. ضمناً تمام توجه دولت بر این معطوف بود هر گونه که ممکن است حمل و سائل کارخانه‌های گوناگون که از آلمان خریداری شده بود، به تعویق نیفتد و حتی یک کنسولگری هم در بندر «تریست» تأسیس شد تا قسمتی از محمولات از راه مدیترانه و دریای سرخ حمل گردد.

شبی در سفارت آلمان «اتل» از جمعی از رجال ایران و امرای لشکر دعوتی کرد تا فیلم شکست فرانسه را که آلمانها تهیه کرده بودند ببینند. مدعوین از حرارت آتش سوزانی که در اروپا شعله می‌کشید بی‌خبر بودند و خود را از هر خطر و پیشامدی در امان می‌پنداشتند.

سال ۱۳۱۹ نیز به پایان رسید. چرچیل با نطق‌های مؤثر و غرای خود ملت

انگلیس را به پایداری تشویق می‌کرد و دولت آمریکا روز بروز بر میزان کمکهای نظامی خود به انگلیس می‌افزود.

در اوائل سال ۱۳۲۰ آلمان خاک یوگسلاوی را اشغال نمود. در بهار آن سال در بغداد فتنه‌ای در حقیقت علیه انگلیس برخاست و جمعی به رهبری رشید عالی گیلانی علیه آن دولت قیام کرده و نایب‌السلطنه عراق را در قید و بند در آوردند. انگلیسها با توسل به نیروی هوایی و نیروی دریایی خویش به مقابله برخاسته و پس از چند روز شورش ضد انگلیسی فرونشاندند و اعضای حکومت رشید عالی گیلانی که از قرار به تحریک آلمانها به این اقدام دست‌یازیده بودند، از ایران درخواست پناهندگی سیاسی کردند و دولت ایران نیز که از سیاست بی‌طرفانه خود پشتیبانی می‌کرد، نتوانست از پذیرفتن آنها خودداری کند و این امر خود کدورتی بر کدورت‌های سابق انگلیس افزود.

لحن رادیوی آلمان در این روزها نسبت به ایران شدید شده بود و گوینده فارسی رادیوی مذکور که پسر نماینده مجلس شورای ملی بود هر روز با کنایه و اشاره‌ای درباره وضع حکومت در ایران داد سخن می‌گفت. در این اوان یک شب نماینده مورد اشاره از یک محفل عروسی به‌خانه بازمی‌گشت ولی در راه به طرز غیرمنتظره‌ای مرده یافته شد و وقوع این پیشامد خود موجب تعبیراتی شده بود.

در اواخر خرداد ۱۳۲۰ آلمان به خاک روسیه حمله کرد. چندی نگذشت خبرگزاری فرانسه آزاد خبری منتشر نمود حاکی از این که دولت شوروی نسبت به ایران با سوءظن نگرینسته و آنجا را مرکزی برای حمله به شوروی می‌داند. متعاقب آن مسیو «اسمیرنوف» سفیر جدید شوروی وارد تهران شد.

«آنتونی ایدن» وزیر خارجه انگلیس طی نطق خود در مجلس مبعوثان انگلیس راجع به ایران گفت: «وجود عده زیادی متخصص آلمانی در ایران خطر بزرگی برای استقلال آن کشور ایجاد نموده است و دولت انگلیس از روی کمال صداقت به دولت ایران نسبت به این خطر آگاهی داده و امیدوار است که این آگاهی مورد اعتماد

قرار گیرد.»

روزنامه اطلاعات در سرمقاله ۱۸ مرداد ۱۳۲۰ خود نوشت: آقای ایدن نباید ایران امروز را با ایران ۱۹۱۴ در یک زمینه فرض و روی پاره‌ای گزارشهای غلط از وجود آلمانیها در این مملکت چنین عقیده‌ای را اظهار نمایند. دوسال است جنگ شروع شده و نظم و ترتیب داخلی ایران و ثبات وضع نشان می‌دهد که این کشور می‌تواند بروضع داخل خود حکومت و تسلط داشته باشد. بنابراین حضور یک عده معین و محدود متخصصین فنی یا غیر آن در برابر مراقبتهای مؤثر دولت ابدأ نمی‌تواند خدشه‌ای در جریان امور وارد سازد چه رسد به این که استقلال کشور را تهدید کند و سیاست بی‌طرفی حقیقی و قطعی دولت ایران مؤثرترین وسیله برای حفظ صلح و ممانعت از سرایت هر گونه جریانات نامطلوب می‌باشد و این پافشاری دولت در حفظ بی‌طرفی و عدم قبول تقاضاهایی که بی‌طرفی را نقض می‌کند نباید موردی برای سوء تفاهم واقع گردد و طرفداری یک‌جانب و طرفیت جانب دیگر تعبیر شود.»

روز ۱۰ مرداد ۱۳۲۰ خبرگزاری فرانسه آزاد خبر داد سازمان ستون پنجم آلمان در ایران و افغانستان برقرار گردیده و عمال آلمانی از آن استفاده کرده و به سرزمینهای مجاور جمهوری‌های قفقاز، ترکستان و نواحی شمال هندوستان راه می‌یابند و خرابکاریهایی که در مراکز صنعتی قفقاز روی داده مراقبت زمامداران شوروی را بیش از پیش افزون کرده و بیشتر وقت دولت انگلیس معطوف آنست که پالایشگاهها و منابع شرکت نفت از خطر مصون ماند. عمال آلمان با مهاجرین روس سفید که برخی با گذرنامه آلمانی وارد ایران شده‌اند همکاری می‌کنند.»

اخبار جنگ از خبرگزاریها و منابع مختلف جهان به ایران می‌رسید و جراید نیز آن را بدون جرح و تعدیل چاپ می‌کردند.

اندیشه همکاری ایران با آلمان دول شوروی و انگلیس را سخت به وحشت انداخته بود. دول مذکور تلویحاً درخواست کرده بودند، دولت ایران اتباع آلمانی را عموماً از کشور بیرون کنند. اما دولت به انگیزه سیاست بی‌طرفی از پذیرش

درخواست دول مذکور سرباز زد. در ظاهر این قضیه و در باطن گشایش خط مواصلاتی و کمک رسانی متفقین باعث اشغال نظامی ایران گردید.

دوشنبه سوم شهریور در ساعت ۴ صبح سفرای دولتهای شوروی و انگلیس بمنزل نخست‌وزیر وقت، منصورالملک رفته و یادداشت مشترکی از طرف دول متبوع خود به مشارالیه تسلیم و اظهار نمودند که قوای مسلح روس و انگلیس در همین ساعت در مرزهای شمالی و غربی و جنوبی ایران دست به قوه قهریه زده‌اند. نخست‌وزیر همان وقت موضوع را به اطلاع شاه رسانید.

روز پنجم شهریور منصورالملک استعفا نمود و محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) مأمور تشکیل دولت گردید و روز ششم شهریور فروغی کابینه خود را به شاه معرفی نمود. فروغی ضمن بیانات کوتاه خود در مجلس گفت: در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که موجب اختلال صلح و سلامت گردیده، دولت به پیروی از نیت صلح خواهانه اعلیحضرت به قوای نظامی کشور هم اکنون دستور می‌دهد که از هر گونه عملیات موقتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.

روز ۸ شهریور این اعلامیه به امضای فروغی، نخست‌وزیر صادر شد:

«در این موقع که مذاکره با نمایندگان دولتین انگلیس و شوروی نسبت به تقاضای اخیر در جریان است دولت لازم می‌داند مردم را متوجه کند که اولاً متانت و خونسردی را پیوسته رعایت کنند و مطمئن باشند که از هیچ اقدام لازم فروگذار نخواهد شد.

ثانیاً اخیراً دیده می‌شود که شایعات و اراجیف در میان مردم زیاد منتشر می‌شود و موجبات نگرانی خاطرها را فراهم می‌سازند. لزوماً تذکر داده می‌شود که به این شایعات بی‌اساس بهیچوجه واقعی نگذاشته و به آنها ترتیب اثر ندهند.»

در همین موقع در تهران حکومت نظامی اعلان گردید و سپهبد امیراحمدی به سمت فرماندار نظامی تهران معین شد و اعلامیه فرمانداری نظامی تهران به شرح

زیر صادر گردید :

« بعموم اهالی پایتخت بدین وسیله آگهی داده می شود از این تاریخ مقررات حکومت نظامی در پایتخت برقرار و بعموم افراد پایتخت توصیه می شود با نهایت شهامت خونسردی خود را ازدست ندادند و در حفظ انتظامات با مأموران فرمانداری نظامی و شهرستانی کمک لازم بنمایند. وسایل آسایش عمومی از هر حیث فراهم شده. ضمناً برای استحضار عموم تذکر داده می شود خواربار شهر تأمین و ازین حیث بهیچوجه جای نگرانی نیست. عبور و مرور از ساعت ۹ شب در شهر بکلی ممنوع است و پاره‌ای از مواد قانون حکومت نظامی برای استحضار عامه گوشزد می شود:

ماده اول - از وقتی که اعلان حکومت نظامی می شود اموری که راجع به امنیت و آسایش عمومی است با تصویب هیئت وزیران توسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.

ماده دوم - باید محاکم نظامی موقتی تشکیل داده شود که با سرعت و شدت از اقداماتی که برضد امنیت و آسایش عمومی است جلوگیری نماید.

ماده سوم - تمام حکام محاکم نظامی باید اهل نظام باشند.

ماده چهارم - اشخاصی که عملاً برضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهند بود.

ماده پنجم - اشخاصی که سوءظن مخالفت با دولت مشروطه و امنیت و انتظام عمومی در حق آنها بشود، قوه مجریه حق توقیف آنها را خواهد داشت و پس از توقیف استنطاق آنان شروع می شود. و هرگاه در استنطاق سوءظن بکلی رفع نشود، شخص مظنون در توقیف باقی و بعد از اختتام حکومت نظامی به عدلیه تسلیم خواهد شد.

ماده هفتم - مأمورینی که تأمین شهر بعهده آنان و اگذار شده در صورت سوءظن اجازه ورود به منازل و اجرای تحقیقات را خواهند داشت. در صورت مخالفت و مقاومت جبراً می توانند داخل شده، مخالف و مقاوم را قهراً دستگیر که موافق حکم

محکمه نظامی قویاً سیاست خواهند شد.

ماده هشتم - روزنامه‌ها و مطبوعات اگر برضد اقدامات دولت انتشاراتی به طبع برسانند، نمرات روزنامه و اداره روزنامه توقیف و در صورتی که تحریک به ضدیت دولت شده باشد، متصدی آن یا مدیران آنها موافق حکم محکمه نظامی مجازات خواهند شد.

ماده نهم - مجازاتی که در حق مستخدمین دولت و کسانی که متصدی امور دولتی بوده‌اند مقرر می‌شود قابل تخفیف نیست.

ماده دهم - اجتماعات و انجمن‌ها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد. اگر اجتماعی منعقد شود به مجرد اخطار اولیه پلیس باید متفرق شوند و در صورت مقاومت توقیف و موافق حکم محکمه نظامی مجازات شوند.

ماده یازدهم - حمل اسلحه از هر قبیل جز برای مأموران دولت که مأمور نظم و امنیت عمومی هستند اکیداً ممنوع است. هر گاه سلاحی در دست کسی غیر از مأمورین دولت دیده شود ضبط شده و حامل آن بر طبق حکم محکمه نظامی مجازات می‌گردد.

فرماندار نظامی تهران : سپهبد امیر احمدی

سفیر دولت انگلیس طی نامه مورخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ اعلام کرد: دولتین پادشاه انگلیس و شوروی هیچ نقشه‌ای علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران نداشته و علت آن که مجبور شده‌اند اقدامات نظامی بعمل آورند این است که دولت ایران توجهی به پیشنهاد های دوستانه آنها ننموده است. ضمناً دولت ایران بایستی ظرف يك هفته کلیه اتباع آلمانی با استثنای اعضای صنفی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی را به شرط آن که در دستگاه‌های مخابرات یا نظام نباشند از ایران خارج کرده و صورت اسامی آنان را برای موافقت به نمایندگان انگلیس و شوروی تسلیم نمایند.

روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ محمدعلی فروغی استعفای رضاشاه را به آگاهی نمایندگان رسانید و روز ۲۴ شهریور محمدرضا پهلوی، پادشاه شد و رضاشاه

به قصد خروج از کشور به سوی اصفهان حرکت نمود.
 و همین روز سرپاس مختاری از مقام خود برکنار و پاسیار رادسر به کفالت
 شهربانی منصوب شد.
 سفارت سوئد در تهران عهده دار منافع آلمان در ایران گردید و پرچم سوئد از
 روز ۲۶ شهریور بر فراز سفارت آلمان به اهتزاز درآمد.
 روزشنبه ۲۹ شهریور شماری از زندانیان سیاسی بر اثر صدور فرمان عفو عمومی
 از زندانها و مراکز تبعیدها آزاد شدند.

تعقیب مختاری و گروهی از همکاران او

با فرود آمدن نیروهای بیگانه و خروج رضاشاه بغضها ترکید و چهره‌ها رنگ
 دیگری بخود گرفت. مطبوعات از قیدوبند رها شده و جراید در اظهار مطالب آزادی
 یافتند و شهربانی کل نیز به تألیف قلوب پرداخت. سرپاس رادسر در روزنامه‌های
 کثیرالانتشار آگهی نمود: برای رفاهیت حال عامه و برای اینکه مردم در مواقع مسافرت
 گرفتار «پروانه مسافرت» نباشند از سوم مهر ۱۳۲۰ صدور پروانه مسافرت را ملغی
 اعلام کرده و مردم می‌توانند در داخل کشور بدون پروانه، مسافرت نمایند. و به دنبال
 آن پاسگاه‌های جاده‌های اطراف تهران که مخصوصاً برای بازرسی پروانه مسافرت
 مسافران تأسیس شده بود برجیده شد و از آن روز به بعد دیگر درین راه‌ها پلیس مطالبه
 پروانه مسافرت از کسی نمی‌کرد.

اضافه بر این کسانی که از طرف شهربانی برای سانسور نامه‌ها در اداره پست
 تهران مأمور بودند، و نیز مأموران پلیس محافظ صندوق‌های پست در تمام نقاط شهر
 از بازرسی نامه‌ها معاف و به شهربانی فراخوانده شدند.

در ضمن روزنامه اطلاعات زیر عنوان رسیدگی به شکایتهای مردم نوشت:
 «نظر به این که بعضی از کارمندان اداره پلیس سیاسی و آگاهی و نیز شماری از پایوران
 شهربانی متهم به اسباب چینی و تقلب می‌باشند، طبق دستور کفیل شهربانی، جمعی

از آنان منتظر خدمت شده و مقرر گردیده پایوران متهم از پوشیدن لباس پایوری محروم باشند تا به شکایات شکات و سوابق اعمال پایوران رسیدگی شود.^۱

به دنبال آزادی جراید و مطبوعات و رهایی زندانیان سیاسی چون برخی از این قبیل زندانیان هنوز در حبس یا تبعید بسر می‌بردند یا پرونده‌هاشان در دست رسیدگی بود، کسان آنان از مجلس شورا درخواست رسیدگی نمودند و لذا از سوی مجلس به مقامات ذی‌ربط نوشته شد تا اقدام بایسته و فوری به عمل آورند.

علی دشتی نیز در همین زمینه در مجلس گفت: شماری از زندانیان سیاسی هنوز آزاد نشده‌اند و فقط اشخاصی آزاد شده‌اند که ۱۲ یا ۸ ماه از حبس آنها باقی بود. دکتر بهرامی، علوی، کام‌بخش و خلاصه ۱۱ یا ۱۶ نفر از گروه ۵۳ نفره هنوز در زندان بسر می‌برند و افزون بر این تعداد کثیری از اهالی خراسان از تبعیدی‌های قضیه اسدی و نیز تبعیدی‌های جاهای دیگر در تهران بسر می‌برند. تبعیدی‌ها هر هفته یکی دو بار باید به شهر بانی کل رفته دفتری را امضا کنند.»

ضمناً قرار بود دولت با مجرمین عادی هم مطابق قانون رفتار کند و برای تخفیف مدت حبس آنان از حق بخشودگی شاه استفاده شود. و حتی خاطر نشان شده بود، چنانچه محبوسانی باشند که مشمول عفو و بخشودگی نشوند، وزیر دادگستری ماده واحده‌ای تنظیم و به مجلس پیشنهاد نماید.

صدور ورقه حسن پیشینه که تا آن روز در اختیار شهر بانی کل بود نیز لغو و دولت دستور داد برای صدور حسن پیشینه فقط به دادگاه‌های محلی مراجعه نمایند^۲ و حتی روزنامه اطلاعات بصورت رهنمودی خطاب به مردم نوشت.

«در این موقع که از طرف وزارت دادگستری اقدام به توقیف عده‌ای از کارکنان شهر بانی شده است که در سابق مرتکب کارهای خلاف قانون شده‌اند، اقتضا دارد عموم مردم برای این که دیگران عبرت بگیرند چنانچه قبلاً به آنان تعدی شده

۱- روزنامه اطلاعات سال شانزدهم شماره ۴۶۵۹ چهارشنبه دوم مهرماه ۱۳۲۰

۲- در آن روز شهر بانی کل فاقد اداره انگشت نگاری مثل امروز بود.

بدادستانی تهران رجوع وشکایات خود را تسلیم دارند»^۱.

بدنبال این آگهی پاسیاری دوم تورج امین که از سال ۱۳۱۷ تا شهریور ۱۳۲۰ رئیس دایره راهنمایی و رانندگی تهران بود و سرگرد کاظم جهانسوزی رئیس شهربانی قم و هاشم عربشاهی رئیس اداره آگاهی و سید مصطفی راسخ قائم مقامی رئیس اداره زندان و جوانشیر رئیس شعبه بازجویی اداره سیاسی و عبدالله مقدادی افسر پیشین اداره آگاهی بسبب اتهامات وارده از سوی بازپرس دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت در زندان موقت شهربانی بازداشت شدند. هم‌چنین دستور توقیف و احضار سرپاس رکن الدین مختار نیز صادر گردید.

سرپاس مختار آن روزها در کرمانشاهان (باختران) بسر می‌برد. می‌گویند در آن ایام روزها مخصوصاً بایونیرم شهربانی در انظار ظاهر می‌شد. مختاری روز دوشنبه ۱۹ آبان ۱۳۲۰ تحت الحفظ به تهران آورده شد و بازداشت گردید.

روز ۲۴ آبان نخستین جلسه بازپرسی از سرپاس مختار در شعبه ۱۰ بازپرسی دیوان کیفر کارکنان دولت تشکیل گردید.

نقل شده است که مختاری بعلت کسالت قلبی و درد پاچندی در مجالس بازپرسی حاضر نشد. از اینرو دادستان دیوان کیفر برای تشخیص تألم مختاری جلسه مشاوره پزشکی ترتیب داد. اعضای جمعیت مشاوره پزشکی عبارت بودند از: دکتر محمد علاء دکتر رفیع امین، دکتر محمد حسابی، دکتر غلامرضا شیخ و دکتر شریف امامی که سمت پزشک قانونی را داشت. پزشکان مزبور پس از معاینه رکن الدین مختار متفق القول نظر دادند که وضع مزاجی متهم بهیچ وجه مانع بازپرسی و حضور وی در جلسات بازپرسی نیست.

دادستان دیوان کیفر در قضیه رکن الدین مختار دکتر جلال عبده و بازپرس تحقیق سلطانزاده بود.

در جریان بازپرسی، رکن الدین مختار به بیماری نورااستنی دچار شد و دکتر

احتشام رئیس بهداری شهربانی نظرداد که متهم را تغییر مکان دهند و روی این اصل مشارالیه را از بازداشتگاه موقت به زندان قصر منتقل کردند.

روز ۵ مهر ۱۳۲۰ پاسپوار یکم رادسر^۱ با ارتقاء به درجه سرپاسی رئیس کل شهربانی شد و این تغییرات در سازمان شهربانی کل پدید آمد:

۱- یحیی رادسر فرزند سلیمان ادیب السلطنه ونوه خانبا باخان سردار ایرانی است. یحیی رادسر در دی ماه ۱۲۷۳ خورشیدی در تهران متولد شده است. او در سن ۶ سالگی به مدرسه علمیه تهران رفت و در ده سالگی عازم پاریس گردید و مدت ۶ ماه در دبستانی کوچک بنام «سن ژرمن» در حومه پاریس به فراگیری زبان فرانسه پرداخت و آنگاه به مدرسه تجاری «ونسن» رفت و سپس در «لیسه ولتر» تحصیلات خویش را به پایان رسانید و به ایران مراجعت نمود.

در ابتدای خدمت شهربانی مترجم افسران سوئدی بود و پس از طی دوره مدرسه افسری (به احتمال قوی مدرسه افسری ژاندارمری که زیر نظر سرتیپ یالمارسون سوئدی اداره می شد) به معاونت اداره پلیس یونیفرمه منصوب گردید و پس از ۸ سال اولین افسر ایرانی بود که برای ریاست اداره پلیس یونیفرمه به دولت معرفی شد.

ادیب السلطنه در فاصله کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ اغلب رئیس پلیس یونیفرمه بود که بعد به اداره سرکلانتری تبدیل نام یافت. او در سال ۱۳۱۳ برای استخراج سنگ مرمر به پشتکوه یزد فرستاده شد و در آنجا به استخراج مرمر مشغول بود و این مقارن ایامی است که رکن الدین مختار بجای سرلشکر آیرم رئیس کل شهربانی کشور شد.

در سال ۱۳۱۶ ادیب السلطنه به مرکز احضار و رئیس کارخانه حریر بافی چالوس و پس از ۶ ماه رئیس کارخانجات سلطنتی گردید.

در موقع عروسی محمدرضا شاه به مصرف رفت و پس از بازگشت مدیر کل بنگاه راه آهن دولتی ایران شد.

سرهنگ یحیی رادسر تا تاریخ ۱۳۱۹/۲/۸ در آن سمت باقی ماند و آنگاه دوباره به شهربانی برگشت و سرانجام در ۵ مهر ۱۳۲۰ سرتیپ شد و رئیس کل شهربانی کشور گردید.

تقیب رکن الدین مختار و عده ای از همکاران وی با دست اوصورت گرفت و برداشت می شود که در تمام دوره ۲۰ ساله از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ با رکن-الدین مختار رقابت می ورزیده ولی پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ با دستیاری محمدعلی فروغی ←

سرهنگ علی حقاری به جای پاسیاریکم سیدمصطفی راسخ رئیس اداره زندان و دکتر احتشام رئیس بهداری شهربانی شد و اداره مزبور دارای سه شعبه گردید: یکی برای مداوای زندانیان دوم شعبه معالجه پایوران و پاسبانسان بیمار و سوم شعبه رسیدگی به امورجنائی. پاسیاری عامری رئیس اداره آگاهی و آقاسای عربشاهی رئیس سابق آن اداره منتظر خدمت گردید.

پاسیاری آصف وزیری رئیس اداره سرکلانتری - پلیس یونیفرمه - شد و پاسیاری نیایش آقاخانی - رئیس سابق اداره سرکلانتری - رئیس اداره بازرسی گردید. پاسیاری آرتا رئیس اداره سیاسی به ریاست دفتر شهربانی منصوب و تا تعیین شدن رئیس جدید، معاون اداره سیاسی عهده دار انجام کارهای او گردید.

یاور حسام وزیری به جای پاسیاری تورج امین رئیس شعبه تأمین عبور و مرور تهران شد و پاسیاری تورج امین به سمت بازرسی کلانتریهای تهران تغییر مأموریت یافت. سرهنگ حسن سهیلی رئیس اداره گذرنامه و پاسیاری دوم کسانوزیان رئیس شهربانیهای ناحیه شرق - خراسان - و پاسیاری دوم مصطفی البرز رئیس شهربانیهای خوزستان و بالاخره آقای معزی رئیس اداره سیاسی گردید.

پزشکیار احمدی مأمور بهداری شهربانی کسه به شرکت در تبهکاریهای فراوان فراری و با برکناری رکن الدین مختار به کشور عراق گریخته بود، از طرف مأموران

←

نخست وزیر روی کار آمده و اینکه حبیب اله نوبخت در یادداشت‌های خود درباره مختاری نوشته است: «پریدگی رنگ رخسار مختاری را آن روز بهتر می‌شد دید که زندانی شده بود و او را برای پرسش نزد کسی آوردند که چندماه جلوتر جرأت آن را نداشت که حتی در راهی بایستد که سرپاس مختاری از آن عبور می‌کرد.»

«پانگی که دست و پایش را زنجیر بسته باشند و در قفس محبوس باشد، از او چه جای ترس است؟» اشاره به همین ادیب السلطنه است. سرهنگ نورالدین مدرسی نقل می‌کرد که پس از واقعه ۱۷ آذر که قوام السلطنه نخست وزیر ایران بود وقتی سرتیب رادسر از سمت رئیس کل شهربانی برکنار شد چند بار دیدم سرتیب عبدالله سیف سرتیب یحیی رادسر را برای تحقیق کتبی به فرمانداری نظامی می‌برد و می‌آورد.

دولت مزبور دستگیر و برپایه قراراسترداد مجرمان تحویل ایران داده شد که روز چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۲۱ وارد تهران شد و پس از صدور قرار بازداشت توقیف گردید. پاسیاردوم نیرومند رئیس اسبق زندان قصر نیز بواسطه شکایات مکرر که راجع به تعدیات و بد رفتاریهای وی در زندان شده بود منتظر خدمت و از پوشیدن لباس پایوری شهربانی ممنوع شد. سرانجام بازپرسی از رکن الدین مختار و گروه همکاران او در دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت پایان پذیرفت و ادعانامه دادستان دیوان کیفر صادر شد و به رئیس دادگاههای دیوان مزبور تسلیم گردید.

ادعانامه دادستانی دیوان کیفر علیه رکن الدین مختار

ریاست دادگاههای دیوان کیفر کارکنان دولت^۱:

آقای رکن الدین مختار رئیس پیشین شهربانی افزون بر اتهامات معاونت در قتل که نسبت به آن ادعانامه تقدیم شده، مرتکب يك سلسله بزه‌های دیگر از جمله بازداشت غیرقانونی، وسلب آزادی و مقصر جلوه دادن اشخاص بیگناه و زجر و شکنجه برای اخذ اعتراف هم شده است.

رکن الدین مختار در زمان تصدی سر تپ کوپال به معاونت اداره شهربانی منصوب و در زمان تصدی آیرم نیز معاون شهربانی کل بود. در سال ۱۳۱۴ پس از مسافرت آیرم کفالت شهربانی را داشت و در اواخر سال ۱۳۱۴ به درجه سر تپی ارتقاء یافت و از آن زمان تا شهریور ۱۳۲۰ رئیس کل شهربانی بود.

مختار در اوایل تصدی خویش مطابق دو فقره بخشنامه که صادر کرده دستور داده است که متهمین را نبایستی بیش از ۲۴ ساعت مأموران شهربانی بسلا تکلیف نگاهدارند و تکلیف آنها باید فوری در دادسرا و نزد مقامات قضایی معلوم و برای آنها قرار قانونی صادر شود.

۱- ادعانامه مزبور روز سوم مرداد ۱۳۲۱ در تالار دیوان کیفر قرائت شده است.

با صدور این دستور ظاهرراً خواسته خود را یک رئیس شهرداری قانونی معرفی کند، ولی بعد مطابق دستورهایی که برای بازداشت اشخاص در حواشی گزارش مأموران ادارات آگاهی، سیاسی و بازرسی داده، معلوم می‌شود صدور بخشنامه‌های یادشده فقط ظاهر سازی بوده است. زیرا شخصاً از مضمون قانون منحرف و برخلاف آن رفتار کرده. به سخن دیگر بدین ترتیب در امور سیاسی مطلقاً بدون رجوع به دادسرا و صدور قرار از ناحیه بازپرس‌های ذی صلاحیت، اشخاص مختلف را مدت‌ها در بازداشتگاه نگاهداشته و هر پرونده‌ای را که خود مقتضی دانسته به دادگاه فرستاده و در امور غیرسیاسی نیز در پاره‌ای موارد دستور بازداشت متهمان را خلاف قانون شخصاً داده است.

و برای این که هیچک از مقامات صلاحیت‌دار قضایی و اداری نتوانند نسبت به اشخاصی که تحت عنوان اتهام سیاسی صرفاً با مشارالیه در مرکز یا در شهرستانها بازداشت بوده‌اند توضیحاتی بدهند دستور داده بخشنامه زیر را اداره سیاسی در سال ۱۳۱۵ به تمام شهرداریهای استان و شهرستانها ابلاغ نمایند. «متن بخشنامه: به‌طور کلی راجع به متهمان سیاسی اعم از آنان که در شهرداریهای مراکز استان یا شهرستانها تحت نظر یا تحت تعقیب بوده یا آزاد تحت مراقبت پلیس هستند و به مرکز گزارش شده یا سوابقی در مرکز دارند هر مرقع از طرف ایالات و یا حکام و یا دوایر دیگر نسبت به آنها نظریه خواستند یا در باب آنان کسب اطلاعات یا درخواستی نمایند شهرداریها باید حسب الامر مراتب را رمزاً گزارش کرده و برای دادن هر قسم جواب و یا نظریه کسب تکلیف نمایند.»

مختاری با صدور این بخشنامه حق نظارت را که در این قبیل موارد برای حفظ آزادی و رعایت حقوق اساسی افراد در مقابل اجحاف و تعدی مأمورین دولت برای دادستانها و کارمندان قضایی و استانداران و فرمانداران مطابق قوانین داده شده محدود ساخته و اختیارات شهرداری را نسبت به تعقیب و سلب آزادی افراد نامحدود نموده است، به طوری که هر کس را مایل بوده‌اند تحت عنوان اتهام سیاسی آزادیش را

سلب نموده و هیچ مقام قانونی قادر نبوده از اعمال بی‌رویه مأموران شهربانی جلوگیری کند. در نتیجه زندانهای شهربانی در مرکز و شهرستانها از زندانیان بلا تکلیف که اکثرهم بی‌تقصیر بوده‌اند پر شده است.

مختار در مسدافات خویش خواسته است بازداشت‌های غیرقانونی را در اکثر موارد به شاه سابق (رضا شاه) نسبت دهد، حال آن‌که از ابلاغ شماره ۹۶۷ دفتر مخصوص برداشت می‌شود که شاه سابق علاقه‌مند بوده که هیچ‌کس بدون تکلیف قانونی در زندان نباشد. برای نمونه قسمتی از ابلاغ یاد شده یسار آوری می‌شود «...» و نیز امر و مقرر فرمودند در وضع زندانیان موقت همه هفته رسیدگی شود که برای يك نوع تقصیر کوچک و یا بزرگ مدت‌ها بلا تکلیف در زندان نمانده و تکلیف آنان هرچه زودتر تعیین گردد.» و اگر چه برای اجرای این دستور کمیسیونی مرکب از نمایندگان دادگستری و ارتش و شهربانی تحت ریاست رئیس زندان تشکیل گردیده ولی پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰، بازرسی‌های معموله از اداره زندان نشان داد که کمیسیون یاد شده فرمالیته‌ای بیش نبوده است و در زندان مرکز و ولایات کسانی بدون قرار بازرسی بازداشت بوده‌اند.

موارد اتهام رکن‌الدین مختار بشرح زیر است :

۱- پاسپار نوایی در تاریخ ۱۶/۹/۱۳۱۴ از مشهد طی تلگراف رمز شماره ۵۱۵۹ به اداره کل شهربانی گزارش داده :

يك ماه و نیم قبل محمد هادی که سابقاً شهردار مشهد بوده به بنده (منظور سرهنگ نوایی است) اظهار داشت : سلمان اسدی^۱ در مجلسی در تهران اظهار نموده ممکن است اعلیحضرت همایونی به زور سلطنت کند ولی سلطنت به والاحضرت ولیعهد نخواهد رسید. بنده این حرف را بی‌مأخذ تلقی کردم. حال که دخالت محمدولی اسدی در قضایای مشهد (منظور واقعه مسجد گوهرشاد آغا است که جلوتر به تفصیل بیان گردید.) محرز است چنانچه مقتضی باشد مقرر فرمایند از محمد هادی تحقیق و پس از

۱- سلمان اسدی پسر محمد ولی اسدی نایب التولیه آستان رضوی است.

اخذ اعتراف سلمان اسدی نیز تعقیب شود.

پس از وصول این گزارش از هادی بازجویی شده مشارالیه اظهارات بسیار نوایی را تکذیب می نماید ولی زندانی شده در چندین جلسه بازجویی همچنان به انکار خود باقی بوده لکن بر اثر حبس مجرد و در مضیقه و فشار و بر اثر تهدید و تطمیع اجباراً اظهارات نوایی را در جلسه مورخ ۱۳۱۴/۹/۲۶ به این مضمون تأیید می نماید.

« من کم حافظه ام. شاید حافظه نوایی بهتر باشد.»

ولی در موقع مواجهه و خواستن دلیل و شرح جزئیات قضیه دوباره گزارش سرهنگ نوایی را تکذیب کرده اظهار می دارد :

موضوع همان است که در ابتدای سئوالات که از طرف حضرت آقای کفیل محترم شهربانی شد جواباً عرض کردم و تصدیق بعدی من بر اثر توقیف و تهدید و فشار بوده و بی حقیقت بودن این موضوع به قدری روشن و واضح است که به دلیل آوردن حاجت نیست.

پرونده در ۱۳۱۵/۵/۷ به دادرسی ارتش احاله می شود و باز پرس قضیه پس از یک رشته بازجویی قرار منع تعقیب محمد هادی و سلمان اسدی را صادر می کند . مراتب به عرض شاه سابق رسیده و دستور رهایی آنان صادر و به اداره شهربانی ابلاغ می شود مشارالیه که از تاریخ ۱۹ و ۱۴/۹/۲۰ بازداشت بوده اند آزاد شوند ولی آقای مختار ذهن اعلیحضرت را مشوب ساخته و ظاهراً به عنوان این که نیاز به بازجویی هایی هست که قضیه را کشف خواهد کرد پرونده را از دادرسی ارتش گرفته و روز ۱۳۱۵/۱۲/۱۸ دوباره سلمان و هادی را بازداشت نموده است. و با این که از طرف دفتر مخصوص ۵ ماه بعد یعنی در ۱۳۱۶/۵/۱۳ به شهربانی ابلاغ شده چنانچه تاکنون مقصود کشف نشده محمد هادی و سلمان اسدی را آزاد نمایند که به ملک و علاقه خودشان بازگشته و اقامت نمایند ، سرپاس مختار طی گزارش شماره ۱۸۰۷/۱۵۷۹۹ شرحی مبسوط علیه آنان نوشته و نامبردگان را مقصر جلوه داده است. در نتیجه هر دو نفر تا تاریخ ۱۳۱۶/۱۲/۲۵ یعنی هفت ماه دیگر در زندان مانده اند.

تا اینکه آقای نخست‌وزیر به دستور اعلیحضرت به شهربانی ابلاغ می‌کند که هادی و سلمان اسدی را آزاد سازند و اسدی به بیرجند سرملک خود رفته کشاورزی نماید. بنابراین بر اثر گزارش خلاف واقع سرهنگگ نوایی و اصرار و ابرام رئیس کل شهربانی در صحت جلوه‌گر ساختن گزارش مزبور و اخذ اعتراف بسا جبر و فشار از هادی و مقصر قلمداد کردن آنسان نزد اعلیحضرت هر دو نفر نه تنها دو سال و سه ماه و پنج‌روز زندانی بوده‌اند، بلکه سلمان اسدی با همه اعضای خانواده اش به بیرجند تبعید می‌شود.

(در اینجا دادستان دیوان کیفر به ذکر دلایل دیگر نیز پرداخته که ما برای جلوگیری از دراز شدن سخن از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم.)
بنا به مراتب مذکور و نظر به محتویات پرونده امر ارتسکاب بزه‌های نامبرده از ناحیه آقای مختار مسلم بوده و عمل وی منطبق با مواد ۸۳ و ۸۵ و ۳۳۱ و ۲۸۴ قانون کیفر عمومی است.

۲- محسن جهانسوزی که افسر وظیفه بوده حزبی تشکیل داده و بر علیه رژیم سلطنت در میان افسران هم‌ردیف خود تبلیغات می‌کرده است. این موضوع بر اثر گزارش یکی از همان افسران فاش شده و به عرض اعلیحضرت می‌رسد. دستور داده می‌شود قضیه را اداره شهربانی تعقیب کرده و کانون فساد و منشاء آن کشف شود. چون جهانسوزی در بازجویی اظهار می‌کند موقعی که دانشجوی حقوق بوده آقای سهام‌الدین غفاری استاد دانشکده حقوق در کلاس راجع به امور اقتصادی کشور و راه آهن و هزینه زیاد آن و وضعیت تمدنی اخلاق ماست و کثرت فحشا انتقاداتی می‌نمود و بعد هم او را به منزل خویش دعوت کرده و آنجا هم در اطراف همین موضوعها مذاکره و از روش اقتصادی دولت تنقید می‌کرده و پیرمردی آنجا بوده که با نظر آقای غفاری موافق بوده آقای مختار از این اظهارات متهم استفاده کرده و برای اینکه قضیه جهانسوزی را بزرگ جلوه دهد، و برساند که به جز يك عده افسران جوان اشخاص دیگری نظیر آقای سهام‌الدین غفاری و سپهر غفاری هم در این

امر دخالت داشته‌اند قضیه را گزارش کرده و سپهر و آقای غفاری و معزالدین پسرش را نیز بازداشت می‌کند. و حال آن‌که طبق مندرجات پرونده و اظهارات جهانسوزی بیاناتی که غفاری، استاد دانشکده حقوق نموده چندین سال جلوتر از اقدام جهانسوزی به ایجاد تشکیلاتی در میان افسران ارتش در مخالفت با رژیم بوده است و آقای غفاری هم در بازجویی اظهار داشته هنگامی که جهانسوزی دانشجوی حقوق بوده او ضمن تدریس جغرافیای اقتصادی و تاریخ دیپلماسی شاید چنین اظهاراتی را من باب مثال کرده ولی به هیچ وجه تنقیدی از دولت و شاه نکرده و سوء نیتی در میان نبوده و از عملیات جهانسوزی اطلاعی ندارد.

دادگاه نظامی ضمن رسیدگی به اتهام جهانسوزی و دوستانش سهام‌الدین و سپهر غفاری را تبرئه نموده و مراتب از دادستانی ارتش به شهربانی ابلاغ می‌شود. سرپاس مختار در حاشیه نامه دادستانی ارتش به اداره پلیس سیاسی دستور می‌دهد گزارشی تهیه شود مبنی بر اینکه علیه سهام‌الدین غفاری مدارک و دلایلی وجود دارد و مشارالیه بی‌جهت تبرئه شده و از آزادی او خودداری شود و امر اعلیحضرت است که درباره او تجدیدنظر شود و هم‌چنین به نظر می‌رسد که هنگام اعلان رأی محکمه نظامی، مختار حضور داشته و ذهن شاه را نسبت به آقای غفاری مشوب می‌نماید که دستور تجدیدنظر صادر کرده‌اند. و بر اثر این اقدام دادگاه تجدیدنظر ارتش آقای سهام‌الدین غفاری را به سه ماه حبس محکوم می‌کند و محکومیت مشارالیه طی نامه شماره ۳۶۲۳۷/۱۰۵۲۶۹ مورخ ۱۸/۱۲/۱۵ وزارت جنگ بدین مضمون به اداره شهربانی ابلاغ می‌گردد:

«فرمان مطاع مبارک در مورد سهام‌الدین غفاری که از طرف دادگاه زمان جنگ تبرئه گردیده بود شرف صدور یافته است که تا شهربانی تصدیق نکند غفاری تقصیر نداشته قبول نخواهم کرد اینک با اعلام این که سهام‌الدین غفاری در دادگاه ثانی به سه ماه حبس محکوم شده در اجرای فرمان مبارک متقاضی است نظریه خود را اعلام دارند تا مراتب به عرض برسد.»

مختار در جواب این نامه مطالبی علیه سهام‌الدین غفاری اظهار می‌دارد و مشارالیه را چنان مقصر جلوه‌گر می‌سازد که کمیسیون در ستاد ارتش تشکیل شده و در نتیجه سهام‌الدین غفاری را به يك سال و نیم زندان محکوم می‌نماید و موضوع به شهربانی کل اعلام می‌گردد.

مختار حتی پس از انقضای مدت محکومیت غفاری باز او را مرخص نکرده و او را دو ماه و نیم برخلاف قانون در زندان نگاه می‌دارد و سرانجام به واسطه واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ نامبرده در تاریخ ۲۸/۶/۲۰ از طرف دادگستری مرخص می‌شود. بهانه‌ای که مختار برای ادامه بازداشت غفاری پس از انقضای مدت محکومیت عنوان می‌کند پرونده‌ای است که بر علیه او از گفته چند نفر زندانی تنظیم می‌نمایند و باینکه بازجوی قضیه گزارش داده اظهارات زندانیان خلاف حقیقت می‌باشد باز آقای مختار قانع نشده و به بهانه اینکه این پرونده کامل نیست و مجدداً باید از اختلاف زندانیان استفاده شود دستور ادامه بازداشت او را می‌دهد.

بنا به مراتب بالا بازداشت سپهر غفاری کاملاً برخلاف قانون و عدالت صورت گرفته و نسبت به آقای سهام‌الدین غفاری که از ۲۹/۸/۱۸ تا ۲۸/۶/۲۰ زندانی بوده دایلی وجود نداشته و عمل جهانسوزی نیز ابداً ارتباطی با او نداشته است. به نظر این دادستانی بازداشت هر متهم یا مظنون بایستی مستند به دلیل و طبق مقررات باشد نه اینکه اشخاص بی‌تقصیر را خودسرانه بازداشت و بعد برای صحیح-جلوه دادن عملیات خود آنها را مقصر قلمداد نمایند.

عمل متهم از حیث بازداشت‌های غیرقانونی منطبق با ماده ۱۹۳ و از جهت سلب آزادی اشخاص که بزهی مرتکب نشده بودند و بدون تقصیر بازداشت شده‌اند و یا بعد از انقضای محکومیت در حال بازداشت باقی مانده‌اند منطبق با مواد ۸۳ و ۸۵ و از جهت مقصر جلوه دادن غفاری منطبق با ماده ۲۸۴ قانون مجازات عمومی است.

۳- نعمت‌الله ضرابی که از رفقای حسین پشمی و جزو جمعیت جهانسوزی

قلمداد شده بود برای اینکه حاضر نشده بود برخلاف حقیقت و واقع اظهاراتی بر علیه حسین پشمی بنماید، آقای مختار او را بالاخره به اطاق خود احضار و با نصیحت و اندرز تشویق به اظهار خلاف واقع نموده که در صورت اعتراف به مراتبی که مورد نظر بوده و عده آزادی او را می دهد که در معنی در صورت اعتراف به آن مراتب، حسین پشمی و خود او شریک در نزد جهانسوزی معرفی خواهند شد. چون راضی نشده بود که برخلاف حقیقت علیه پشمی اظهاراتی کند بعد از چند روز مجدداً مشارالیه را احضار و به او گفته است اگر اعمال حسین پشمی را اظهار ننمایی می دهم محکمه نظامی تو را اعدام کند و از آن به بعد تحت فشار و مضیقه و سختی های زیاد واقع تا اینکه بالاخره یک روز جوانشیر بسا دو نفر از کارمندان اداره سیاسی به دستور آقای مختار مأمور می شوند که او را از زندان تحویل گرفته و به کلانتری سوار برده و در آنجا صدضربه شلاق بزنند و جوانشیر هم به همین نحو اقدام و نامبرده را صدضربه شلاق در کلانتری - سوار می زند.

گرچه آقای مختار مدعی است که زندانی سیاسی را نمی توان از زندان خارج و به کلانتری سوار برد در تمام مدت جریان پرونده نعمت الله ضرابی او را به اطاق خود دعوت و به نصیحت و اندرز گذرانده و حتی اجازه نشستن هم به او داده بوده و با کمال سادگی اظهارات خود را می کرد و خلاصه با این وصف منکر دستور ایراد ضرب و آزار برای اخذ اقرار بوده است و نظر به دلایل زیر بی گناهی او به نظر مسلم می آید از ذکر دلایل برای جلوگیری از اطناب خودداری می شود.

بنا به جهات فوق و سایر خصوصیات و کیفیات مندرج در پرونده کلاسه ۱۶/۲۰۰/۱۵۰۴ گناه آقای مختار و جوانشیر که پرونده های دیگر مشارالیه قبلاً به دادگاه تقدیم شده مسلم و عمل مختار و جوانشیر مشمول ماده ۳۳۱ قانون کیفر عمومی است.

۴- خان بابا اسعد که از طرف دادگاه نظامی به شش سال حبس محکوم بوده مدت محکومیتش منقضی می شود و رئیس زندان به موجب نامه شماره ۱۴۹۳۹ مورخ

۱۸/۷/۸ این نکته را گزارش می‌دهد. ولی آقای مختار اجازه آزادی او را نداده و در نتیجه بعد از انقضای محکومیت تا بهمن ۱۳۱۹ در زندان مجرد زندانی می‌شود بدون اینکه با کسی بتواند معاشرت کند یا اجازه هواخوری داشته باشد یا غذا و رختخواب از خانه‌اش برای او بیاورند و در نتیجه مریض و منتقل به بیمارستان زندان شده و بعد از انتقال به فاصله یکی دو روز فوت می‌کند. آقای مختار در صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۶ راجع به این موضوع اظهار داشته است چون خان‌بابا اسعد در زندان بدرفتاری می‌کرد و رئیس زندان یک‌روز گزارش داد یادداشت‌هایی خان‌بابا اسعد در زندان نوشته که همه اسائه ادب به اعلیحضرت پادشاه سابق است دستور دادم او را منفرداً بازداشت نمایند و با کسی ملاقات نکند و چون می‌ترسیدم که این موضوع به‌سمع اعلیحضرت همایونی برسد یک‌روز در موقع شرفیابی که صحبت از بختیاری‌ها می‌فرمودند خیال کردم ممکن است قضیه خان‌بابا به‌سمع ایشان رسیده باشد پس خودم قضیه را بالحن مساعد گزارش دادم خیلی متغیر شدند و گفتند خان‌بابا اسعد هم نباید پس از انقضای محکومیت مرخص شود او را منفرداً زندانی کنید و غذای زندان به او بدهید نه اینکه مجموعه‌گیری کرده و از منزلش هر روز شام و نهار بیاورند. من هم امر ملوکانه را به زندان ابلاغ کردم و راجع به بیماری پس از آنکه گزارش رسید دستور اکید دادم در بیمارستان معالجه شود.

هر چند خان‌بابا اسعد در یادداشت‌های خود اسائه ادب کرده ولی معلوم نیست که حقیقتاً ادامه بازداشت او آنهم به این طرز سخت که اجازه هواخوری نداشته باشد به امر شفاهی اعلیحضرت پادشاه سابق صورت گرفته باشد. به هر حال وظیفه قانونی آقای مختار این بوده که راجع به یادداشت‌های اهانت آمیزش پرونده علیحده بر علیه او تنظیم و به دادسرا بفرستد.

پرونده زندان و بهداری راجع به خان‌بابا اسعد حکایت دارد که مشارالیه منفرداً زندانی و اجازه هواخوری نداشته و حتی رئیس بهداری که برای معالجه او هواخوری را لازم دانسته شرحی به زندان نوشته و رونوشت تقاضای بهداری زندان

موقت راکه به این عبارتست:

دایره بهداری خان بابای اسعد زندانی شماره ۳۳۲۰ از طرف اداره سیاسی چون مدتی است بطور مجرد زندانی است مبتلا به رماتیسم و مالاریای مزمن شده نظر به اینکه به واسطه ندیدن آفتاب و عدم استنشاق هوای آزاد معالجات مؤثر واقع نشده و ممکن است تولید عوارض سخت تر و علاج ناپذیری نماید، متمنی است برای زندانی نامبرده روزی ۵ ساعت هواخوری تقاضا گردد. اداره زندان طی شماره ۲۸۵۴۲۰ به دایره بهداری نوشته است که چون خان بابای اسعد از طرف اداره سیاسی بازداشت شده راجع به هواخوری او از اداره نامبرده استعلام نمایند. دایره بهداری شرحی در این خصوص به اداره سیاسی نوشته اداره سیاسی جواب داده است راجع به لزوم هواخوری خان بابای اسعد قدغن فرمایند طبق مقررات زندان اقدام نمایند. دایره بهداری این نامه را به اداره زندان منتقل نموده اداره زندان هم چنین پاسخ داده است: دایره بهداری عطف بنامه شماره ۵۳۲۰ مقررات زندان در مورد زندانیان محکوم اجرا می شود. این زندانی طبق امریه مخصوص ممنوع از ملاقات است باید اداره سیاسی نظریه خاص بدهد.

که بدین ترتیب بالاخره برای معالجه وی اجازه ۵ ساعت هواخوری داده شده است.

۵- در پرونده ای که بر علیه اسمعیل فروهید با اتهام تبلیغ مسلک اشتراکی تشکیل و موجب محکومیت فروهید به هفت سال حبس گردیده ۲۳ نفر اشخاص زیر آقای دکتر اسماعیل شفیعی، محمود حیدری، اسمعیل مکفی، علینقی پوررسول، غلامحسین سیلانی، مسیب جولایی، نقره قادری پور، جمیل صدیقی کسمایی، غلامحسین شجاع فرزند شعبان، تیمور حاج آقایی، بهرام طولی، فریدون جمشید، محمدعلی حقی، شوکت فروهید، احمد محقق، هارطون هارطونیان، حسن نیک پی، ابوالقاسم اسلامی، جلاکیا، حسین نیک یزدان، محمد گلکفام، هاشم گلکفام و اسداله شریفی بازداشت و تعقیب شده اند که تیمور حاج آقایی یکی از آنان قبل از ارسال پرونده به دادسرا

در زندان فوت نموده و پس از ارسال پرونده به دادسرا قرار منع تعقیب ۲۲ نفر آنان غیر از فرومید صادر و به وسیله وزارت دادگستری در تاریخ ۱۸/۶/۳۱ به اداره شهربانی ابلاغ شده است. آقای مختار رئیس شهربانی آنان را آزاد نکرده و تا ۱۳/۱۰/۱۳۱۹ خودسرانه در بازداشت نگاهداشته و در تاریخ نامبرده ضمن گزارشی به وسیله دفتر مخصوص شرحی عرض و پیشنهاد کرده که از طرف اعلیحضرت همایونی اجازه داده شود این اشخاص با وجودی که قرار منع تعقیبشان صادر گردیده، چون آزادی آنها صلاح نیست در حال بازداشت باقی بمانند از طرف دفتر مخصوص ابلاغ می شود که ادامه بازداشت اسمعیل فرومید و محمد روستا (شخص اخیر الذکر پرونده جداگانه داشته) را تصویب فرمودند.

با اینحال بجای آنکه مختار متهمین دیگر را آزاد نماید گزارش دیگری تقدیم و مصرأ اجازه ادامه بازداشت آنها را استدعا نموده که در نتیجه این گزارش از دفتر مخصوص موافقت اعلیحضرت پادشاه سابق با این پیشنهاد ابلاغ گردیده و با اینکه آنان قابل کیفر نبوده و بایستی پس از صدور قرار منع تعقیب آزاد شده باشند بر اثر گزارش های سرپاس مختار تا تاریخ ۱۳۱۹/۴/۲۱ در بازداشت باقی مانده اند. ابتدای بازداشت متهمین طبق مندرجات نامه اداره کل شهربانی در اوآخردی و اوایل بهمن ماه ۱۳۱۵ است.

۶- رسدبان ۳ محمدعلی حقی یکی از بیست و سه نفری بوده است که بدون تقصیر با اتهام اینکه قبل از ۱۳ خرداد ۱۳۱۰ جزء فرقه اشتراکی بوده تحت تعقیب قرار گرفته و از طرف بازپرس با موافقت دادسرا از لحاظ اینکه عمل منتسب به متهمین در تاریخ ارتکاب بر فرض ثبوت بزه نبوده منع تعقیب صادر شده و به وسیله وزارت دادگستری در تاریخ ۱۸/۶/۳۰ به شهربانی اعلام گردیده و لسی آقای مختار به شرحی که قبلاً تذکر داده شده مشارالیه و ۲۲ نفر دیگر را آزاد نکرده تا ۱۳/۴/۱۹ پس از صدور فرمان پادشاه سابق دایره تعیین تکلیف قانونی زندانیان، مشارالیه با سایرین آزاد می شود. حقی پس از آزادی به رشت رفته و شرحی به رئیس شهربانی آنجا

نوشته و درخواست حقوق خود را کرده، شهربانی محل به مرکز گزارش کرده و کسب تکلیف نموده. آقای مختار دستور جلب و بازداشت و دادرسی او را در دادگاه اداری داده، در صورتی که شخص نامبرده عملی که مستلزم دادرسی در دادگاه اداری باشد مرتکب نشده و راجع به عملی که به او نسبت داده‌اند ومدتی برخلاف قانون زندانی بوده از طرف مقامات صالحه قضائی منع تعقیب صادر گردیده بود و از اینرو طرح دعوی در دادگاه اداری بيمورد بوده وقانونی نبودن دادگاه را هم رئیس اداره بازرسی ضمن گزارش ۱۱۴۲ مورخ ۱۹/۷/۲۳ تذکر داده معذک در حاشیه گزارش مزبور آقای مختار دستور دستگیری و بازداشت او را در دادگاه اداری داده است که در تاریخ ۱۹/۹/۱۳ جلب و بازداشت شده و با اینکه دادگاه اداری او را از خدمت منفصل نموده و از طرف اداره بازرسی نتیجه رأی دادگاه به مختار گزارش شده است که مشارالیه از ۱۳/۹/۱۳ تا تاریخ گزارش بازداشت می‌باشد دستور آزادی او را نداده و تا تاریخ ۲۰/۸/۱۵ بازداشت بوده است.

۷- بانولیلیان عکاس در تاریخ ۱۵/۶/۲۸ بر اثر گزارش نیکلا شاگرد اخراج شده عکاسخانه اش مشعر بر اینکه: مشارالیه از مواضع نظامی عکس‌هایی برداشته و جاسوس است و نیز به من اظهار داشته من مخالف عملیات پادشاه هستم زیرا تیمور- تاش را مسموم نموده است بدون قرار قانونی بازداشت و تحت تعقیب قرار گرفته. بانولیلیان در بازجویی گفتگو با نیکلا را انکار نموده و ثابت کرده عکس‌هایی که برداشته بر طبق اجازه و قراردادی بوده است که ادارات ذی صلاحیت با او منعقد نموده‌اند و ادله بر رد اظهارات نیکلا و دشمنی او اقامه کرده و دایره بازجویی قبل از بازداشت لیلیان در تاریخ ۱۵/۳/۲۷ گزارش نموده که اظهارات نیکلا قابل اعتماد نیست معذک مشارالیه در تاریخ ۱۵/۶/۲۸ بر حسب دستور سرپاس مختار بازداشت شده و کلیه نوشته‌هایش توقیف می‌گردد. بازداشت او تا تاریخ ۱۹/۵/۱۳ ادامه داشته و در تاریخ ۱۹/۵/۱۳ الی ۲۰/۷/۲۴ هم در اراک تبعید بوده و در تاریخ ۲۰/۷/۲۴ به واسطه وقایع اخیر آزاد گردیده است.

۸- عباسعلی شکوهی نجار و حیدر وحیب از تاریخ ۱۵/۱/۱۸ تا ۲۰/۱/۱۸ بازداشت بوده‌اند بدین شرح هنگامی که عباسعلی و حیب از مشهد به قوچان برای یافتن شغل مسافرت می‌نمایند مورد سوء ظن شهربانی قوچان واقع شده و یک برگ سیاه هنگ سوارپهلوی از میانه ائانه عباسعلی کشف می‌گردید مشارالیه در بازجویی اظهار می‌کند برگ مزبور را در تهران موقعی که در بیمارستان جمشیدیه کار می‌کرده است، پیدا نموده. بر اثر پیدا شدن برگ مذکور و معلوم شدن این موضوع که شناسنامه دو نفر اخیر الذکر در خارجه از طرف قنصلگری ایران صادر گردیده. مشارالیه هم بازداشت و از هنگ سوارپهلوی مراتب استعلام و معلوم می‌شود برگ مزبور چیز مهمی نیست و در دست گروهان مؤمن امین نور مفقود گردیده. در نتیجه گروهان مزبور به دستور شهربانی بازداشت و پس از گزارش نهایی مرخص می‌شود ولی سه نفر کارگران مزبور با وجود این که دومرتبه از طرف اداره سیاسی در تواریخ ۱۲/۵/۱۹ و ۱۵/۱۰/۱۹ بر بی تقصیری آنان گزارش می‌شود از طرف آقای مختار موافقت نشده و تا تاریخ ۲۸/۶/۲۰ بازداشت آنها ادامه یافته و در تاریخ نامبرده مشارالیه هم جزو اشخاص بی تقصیر از طرف وزارت دادگستری مرخص گردیده‌اند.

۹- علی مقتدر شفیعا برای این که با لورنس، سیاح آمریکایی به اصفهان و مازندران مسافرت کرده بود به اتهام جاسوسی تعقیب و از ۱۳/۸/۱۸ تا ۴/۲/۲۰ بدون قرار قانونی بازداشت گردیده و با این که دایره بازجویی گزارش می‌دهد که مسافرت او با لورنس با نظر سوء استفاده مادی و کلاهبرداری بوده، آقای مختار در حاشیه گزارش دستور می‌دهد، فوراً نوشتجات و اسنادش را بازرسی و معاملاتش را با شرکتهایی که نمایندگی آنها را داشته تعیین نماید زیرا ممکن است مشارالیه هم مانند عظیمی ارز قاچاق کرده باشد و به مدیرستاره هم بگوید چرا این شخص را که پیشینه بد دارد بسر دبیری انتخاب کرده است.

چون با وجود اجرای دستور آقای مختار و ادامه بازداشت مقتدر شفیعا بر علیه او مدارک اتهام سیاسی و غیره بدست نیامده گزارش می‌نماید نیز بر علیه او به اتهام کلاهبرداری

تهیه شده بدین مضمون: منظور از مسافرت و معاشرت مقتدر با لورنس استفاده مادی و کلاهبرداری بوده لذا پرونده با اتهام کلاهبرداری در تاریخ ۱۹/۲/۴ به دادسرا ارسال و در دادگاه براءت حاصل می نماید. مختار مدعی می شود که دستور بازداشت علی مقتدر شفیعا را نداده و اداره سیاسی بدون دستور او مشارالیه را بازداشت نموده که البته این دفاع غیر موجه است. زیرا مطابق اظهارات آقای آرتسا رئیس اداره سیاسی و گواهی رئیس اداره زندان و گزارش شماره ۴۱۳۶۶ مورخ ۱۳۱۸/۱۲/۲۵ دایره بازجویی که حاکی بر بی تقصیری مقتدر شفیعا است، معذالک مختار اجازه آزادی وی را نداده است.

۱۰- آقای آقابگیان مأمور ویژه آقای آیرم گزارشی علیه چند نفر از مهاجرین شوروی داده که پرونده اتهام آنان به اداره دادرسی ارتش احاله و دادگاه مذکور رأی می دهد؛ باتوسویج، خالانسکی و پاتیونین زندانیان سیاسی اخراج و آقابگیان که از عناصر مشکوک و خطرناک تشخیص داده شده است به یکی از نقاط جنوبی تبعید و آنجا تحت نظر شهربانی زندگی کند و با این که اعلیحضرت شاه سابق دستور داده اند: او را تبعید کنید و امر از طرف اداره دادرسی ارتش به اداره شهربانی ابلاغ گردیده بعد از وصول نامه شماره ۱۶۱۸۹/۳۵۷۳-۱۳۱۷/۶/۲۳ از طرف شهربانی به آقابگیان مشهور به ایران دوست دستور داده می شود که در ظرف ۲۴ ساعت ایران را ترك گوید. نامبرده از تهران خارج و چون از قرار معلوم خروج خود را به شهربانی اطلاع نداده و بدون نظارت مأموران اداره سیاسی از تهران خارج شده بود اداره نامبرده به تصور این که شاید از خاک ایران خارج نشده و خود را مخفی کرده است زن مشارالیه آنا آقابگیان را به تصور این که از محل اختفای شوهرش اطلاع دارد به دستور آقای مختار بازداشت نموده و در دو نوبت آزاد گردیده و بار دیگر از بازداشت او صرف نظر و کار به تبعید به اراک منتهی گردیده است.

گرچه جرمی از او سرنزده بوده و صرف احتمال اطلاع از محل اختفای شوهر که عنواناً بزه نیست باو نسبت داده اند معذالک دست از سر او برنداشته و همان طور

در حال تبعید و توقیف در اراک باقی می ماند.

۱۱- غلامرضا پسر صالح به اتهام انتشار زنجیر سعادت طبق دستور آقای مختار در حاشیه تلگراف شهربانی مشهد از ۱۹/۴/۱۹ تا ۱۹/۸/۱۷ بازداشت بوده است.

مضمون زنجیر خوشبختی این است: «ای خدای بزرگ از درگاهت مسئلت می نمایم که تمام نوع بشر را برکت عطا فرما تا به لطف و کرمت امیدوار باشیم. این دعا باید در سراسر دنیا سیر کند. هر کس این زنجیر سعادت را قطع کند به او بدی و هر کس آنرا دنبال کند به خوشبختی خواهد رسید. بنابراین ۹ نسخه از آن را کپی کرده و برای ۹ نفر از رفقایان بفرستید.»

این مضمون را رئیس شهربانی مشهد طی تلگراف ۶۴۱۷-۱۹/۵/۱ به رئیس کل شهربانی گزارش و سرباس مختار دستور بازداشت ناشر را صادر می کند.

۱۲- سرگرد احمد همایون از طرف دادگاه نظامی به ۱۵ سال حبس محکوم و در ۲۰/۳/۳۰ مدت محکومیت وی منقضی می شود. آقای مختار مراتب را به دفتر مخصوص منعکس و پیشنهاد می کند چون سرگرد پیشین احمد همایون به واسطه اهمیت خیانت صلاحیت آزاد شدن را ندارد در صورتی که اراده ملسوگانه تعلق بگیرد، محبوس باقی بماند و به همین سبب تا واقعه شهریور ۱۳۲۰ نامبرده در بازداشت بوده است.

۱۳- حسین مهاجر به اتهام این که در حال مستی گفته بود در ایران نان و امنیت نیست و قریباً آلمانها وارد شده پدر شما را درمی آورند از سوی شهربانی تبریز تحت پیگرد واقع و گزارش قضیه نیز برای آگاهی رئیس کل شهربانی فرستاده می شود.

آقای مختار در ذیل گزارش یادشده دستور می دهد اداره سیاسی با همکاری اداره آگاهی پیشینه مشارالیه را معلوم کند. ضمناً نامبرده نباید قبل از کسب اجازه از مرکز مرخص گردد.

در خلال این احوال دایره بازجویی اداره سیاسی گزارش می دهد که اظهارات

حسین مهاجر کاملاً در عالم مستی بوده و ضمناً مشارالیه محرک هم نداشتند و از عمل بیگانه هم نیست، با همه این احوال آقای مختار در حاشیه گزارش نهایی دستور می‌دهد پرونده امر به دادگاه احاله و با دادستان مذاکره کنید که کیفر وی را هر چه زودتر معین نمایند.

۱۴- عیسی یانس علیه دکتر اشمیت در دادگستری اقامه دعوی کرده و مشارالیه را محکوم می‌سازد.

دکتر اشمیت به مقامات مختلف از جمله سرپاس مختار متشبت می‌شود که میان او و عیسی یانس را اصلاح دهند. آقای مختار قضیه را به آقای عربشاهی رئیس اداره آگاهی محول می‌کند.

عربشاهی عیسی یانس را به اداره آگاهی خواسته و بدون اینکه شکایتی از وی شده باشد، اقدام به يك رشته بازجوئی‌های کاسی از وی نموده و تا ۲۰/۵/۱۳ در بازداشتگاه نگاه می‌دارد. بعد در آن تاریخ عیسی را مرخص و به‌وی تکلیف می‌کند آقای مختار را ملاقات کند.

سرپاس مختار عیسی را نزد سرهنگ رادسر می‌فرستد و آقای رادسر به‌وی می‌گوید حضرت اجل مایل است که قضیه دکتر اشمیت اصلاح شود.

عیسی یانس می‌گوید چون قضیه در دادگستری مطرح شده حال چگونه از حقوق خود عدول کنم؟ به او گفته می‌شود حالا بگوئید اطاعت می‌شود تا بعد چه پیش آید.

۱۵- فرار گروه بان نیروی هوایی با هواپیما به خارج از کشور باعث می‌شود شماری از کسان و آشنایان او مورد تحقیق واقع شوند.

در جریان رسیدگی به قضیه فرار روح‌الله کاظم‌زاده افراد زیر مورد بازجویی قرار گرفته و در تاریخ‌های معینه بازداشت و تحت نظر واقع می‌شوند:

دکتر محمدرضا مبصر روشنی و عادل روشنی از ۱۹/۱۲/۱۷ تا ۲۰/۲/۱۲

عادل نصیریگی از ۱۹/۱۲/۱۱ تا ۲۰/۲/۱۵

خاور کاظم زاده از ۱۹/۱۲/۴ تا ۲۰/۷/۲۲

نقی طلوعی حسن پور از ۱۹/۲/۲۹ تا ۲۰/۶/۲۸

میرزا آفروشن از ۱۹/۱۲/۴ تا ۲۰/۶/۲۸

سلیمان ابراهیم لومقدم از ۱۹/۱۲/۱۷ تا ۲۰/۶/۲۸

غلامرضا مجیدزاده از ۱۹/۱۲/۲۶ تا ۲۰/۶/۲۸

صادق ابراهیم لومقدم از ۱۹/۱۲/۱۵ تا ۲۰/۲/۱۵

۱۶- برابر گزارش شهر بانی مشهد در تاریخ ۱۹/۸/۱۵ ستاد لشکر ۹ شرق به شهر بانی مزبور اعلام کرده که يك دستگاه رادیوی فرستنده و گیرنده در ۳۰۰ متری مرز به وسیله دهقانی که برای بریدن نسی به نیزار رفته بوده کشف می شود. در جوف جعبه رادیو نامه ای نیز بدست آمده که در آن نوشته بودند از طرف محمد علی به ابراهیم سلام برسانید. چون احتمال می رفته نویسنده محمد علی جمشیدی استوار پیشین کلانتری مرزی «در جز» باشد که در تاریخ ۱۶/۴/۴ به خاک شوروی متواری شده بود از این جهت علی اصغر ناجی طاهری پدرزن محمد علی جمشیدی و ابراهیم تقی نژاد ناپدری زن علی اصغر بازداشت و تحت بازجویی قرار می گیرند.

برابر تحقیقات کلانتری مرزی «در جز» مختار نامی سرباز مأمور کلانتری مزبور در يك شب مهتابی که از ده میرقلعه ۱۰۰ متری مرز شوروی عبور می کرده از دور شخصی را دیده و به خیال آنکه قاچاقچی است وی را تعقیب کرده و آن شخص چیزی را که در دست داشته زمین انداخته و به طرف خاک شوروی فرامی کند و سرباز یادشده دستگاه رادیو را در همان محل کشف و تحویل کلانتری می دهد.

برابر گزارش کلانتری «در جز» نامه بدست آمده در جعبه رادیو با خط جمشیدی تطبیق شده شباهتی به هم ندارند. و در بررسی های معموله نیز دانسته می شود که میان علی اصغر جمشیدی و تقی نژاد با درجه دار فراری مذکور ارتباطی وجود ندارد.

علی اصغر ناجی طاهری در تاریخ ۲۰/۲/۲۸ در «در جز» در گذشته، ولسی ابراهیم تقی نژاد سا واقعه شهریور ۱۳۲۰ هم چنان بازداشت بوده و سرانجام در

۲۰/۶/۲۸ آزاد شده است.

۱۷- مأموران شهربانی مازندران نزد غلامعلی نام پلاکی رامشاهده می کنند که روی آن نوشته بوده بازرس درجه ۱ و پشت یقه کت غلامعلی دوخته شده بود. مشارالیه عباسعلی و باقر دلال را به عنوان فروشندگان پلاک معرفی می کند. شهربانی مازندران به دنبال بررسی های خود گزارش می دهد که نامبردگان عمال بیگانه نبوده و پلاک را غلامعلی از باقر خرده فروش خریداری کرده.

سرپاس مختار دستور آزادی غلامعلی و عباسعلی را صادر ولی نسبت به باقر قانع نشده و از این رو وی را تا ۱۸/۳/۲۰ در بازداشت نگاهداشته و سرانجام او را به قید کفیل والتزام آزاد می سازد.

۱۸- در ۱۷/۱۲/۱۱ شهربانی سنندج گزارش داده که چند نفر از کارمندان دارایی آن شهرستان هر شب جمعه شب نشینی ساده ای ترتیب داده و هر هفته در منزل یکی از کارمندان جمع می شوند. شب جمعه پنجم ماه جاری «جریده نجبا» در دو برگ که دربرگیرنده مهملات، اراجیف و توهین نسبت به اشخاص بوده در آن مجلس قرائت می شود. این جریده که تنها در ۵ نسخه تهیه شده بود ضبط و عطاء الله عظیمی و عبدالله شیخ الاسلامی نویسنده و تایپ کننده جریده تحت نظر هستند. سرپاس مختار در حاشیه گزارش شهربانی سنندج دستور می دهد اداره سیاسی فوری اوراق جریده مزبور را جمع کرده و افرادی را که دخالت داشته اند تحت تعقیب قرار داده و ضمن تشخیص هویت منظورشان را نیز معلوم سازند.

پس از وصول جریده ضبط شده دانسته می شود که محتویات آن صرفاً مزاح و شوخی با چند تن از همکاران اداری بوده است. به همین سبب متهمان یاد شده از ۱۷/۱۲/۱۱ تا ۱۸/۱۲/۱۸ که پرونده امر به دادسرای شهرستان احاله و رفع اتهام از آنان شده، در بازداشت بوده اند و نیز شماری پرونده دیگر که مؤلف برای جلوگیری از اطاله کلام مخصوصاً از نقل آنها خودداری می کند.

محاكمه سرپاس مختاری و دفاعیات او

دادرسی مختاری و همکاران او از شنبه سوم مرداد ۱۳۲۱ در تهران در تالار دیوان کیفر کارکنان دولت آغاز گردید.

دادگاه شعبه اول دیوان کیفر مرکب از علی اکبر موسوی زاده رئیس، اسمعیل کیانی مستشار و احمدیان مستشار، متهمان شهربانی را محاکمه می کرد. دکتر جلال عبده دادستان و معظمی و شریف دادیاران دادرسی دیوان کیفر بودند. در این دادرسی مظفر فیروز اصالتاً از طرف خودش، پوررضا از سوی ورثه نصرت الدوله، سهام الدین غفاری و نونال از طرف ورثه دیبا، و ارسلان خلعتبری از طرف آقای سلمان اسدی شرکت داشتند.

آقایان جدلی، حجازی، فروزش، کسروی و آل طه به وکالت مختاری و کیل دعوتی یا تسخیری بودند.

متهمان عبارت بودند از: رکن الدین مختار و ۱۳ نفر از همکاران او.

محاكمه علنی و از اینرو حضور در جلسات دادرسی برای عموم آزاد بود. علاقه مندان تماشای دادرسی متهمان شهربانی به قدری بودند که برای ۶۰۰ نفر زن و مرد از طبقات مختلف کارت ورودی صادر گردید. گنجایش تالار دادرسی بیش از ۲۳۰ نفر نبود. هفتاد کارت ویژه نیز برای نمایندگان سیاسی و روزنامه نگاران صادر شده بود.

برای تهیه کارت ورودی هر کس می توانست به بازرسی وزارت دادگستری رجوع کرده و با معرفی يك معرف نامش را ثبت کند. به هیچ کس بیش از یکبار کارت داده نمی شد و کارت هر روز نیز ویژه همان روز بود.

رکن الدین مختار در حالی که کت و شلوار تابستانی سفید به تن کرده و کراوات مشکی زده بود پشت سر «جوانشیر» و جلوتر از «جهانسوزی» وارد تالار دادرسی شد. قیافه خندان، غمگین، متفکر، مغرور و بالاخره خون سرد و مظلومانسه متهمان جلب توجه می کرد. به محض ورود رکن الدین مختار به تالار دادرسی ناگهان از يك

گوشه تالار تعدادی برگهای چاپی به هوا پرتاب گردید و امواج بادبزنهاى برقى آنها را به گوشه و کنار تالار پراکند.

روى «تراکت»ها نوشته شده بود:

مختار هزاران ایرانی را به ورطه نابودى و زوال کشیده است. او مستقیماً دشمن ملت ایران است.

تماشاچیان بامتهمان شهربانى یادشمن دشمن و یادوست دوست بودند و گاهى نیز از ردیف متهمان با تماشاچیها تبسم یا اشارات و تعارفاتى ردوبدل مى شد. وقتى هیئت حاکمه دادستان و دادیاران وارد تالار دادرسى شدند، جمعیت به احترام آنان قیام کردند و جلسه رسمیت پیدا کرد.

در این هنگام متهمان به ترتیب زیر:

محمود مستوفیان، حبیب الله خلیج، عباس بختیاری، حسینقلی فرشچی، حبیب الله فولادى، محمد کاظم جهانسوزى، محمود فدوى، عسگر فروتن، هادى نظمى و فتح الله چوبین از جایگاه متهمان خارج و در برابر هیئت حاکم قرار گرفته و پس از ذکر نام و شهرت و شغل و سن و محل ولادت به جای خود بازگشتند. تا نوبت به مختار رسید. باصدای رئیس محکمه رکن الدین مختار از جاسای خود برخاست و در برابر رئیس دادگاه درحالی که دست چپش را در جیب کت گذاشته بود ایستاد.

رئیس دادگاه خطاب به او گفت:

نام شما؟

- رکن الدین.

نام پدر؟

- کریم.

نام فامیل؟

- مختار

سن؟

– در حدود پنجاه سال.

شغل؟

– رئیس شهر بانی .

در این موقع در میان تماشاچیها ولوله افتاد و یکی از آنان خطاب به رکن الدین مختار اظهار داشت:

«دستت را از جیب بیرون بیاور».

اقامتگاه شما؟

– زندان.

محل ولادت؟

– اصفهان.

و سپس بدون اینکه به صورت احدی نگاه کند بجای خود بازگشت.

پس از «مختار» جوانشیر، منصور و قار و عبدالله مقدادی هم خود را معرفی کردند.

رئیس دادگاه خطاب به وکلای مدافع اظهار داشت: آقایان وکلای مدافع متوجه باشند در نطق خود رعایت ادب و نزاکت را کرده و خلاف عدالت، وجدان و قوانین چیزی گفته نشود. متهمان نیز رعایت مقررات را در گفتار خویش بنمایند.

در این موقع منشی دادگاه به دستور رئیس محکمه قرائت ادعانامه را آغاز کرد. نخست ادعانامه دادستان علیه متهمان به قتل مرحوم مدرس شروع شد و سپس ادعانامه علیه متهمان به قتل نصرت الدوله خوانده شد. بعد از ظهر وقتی دوباره جلسه دادرسی تشکیل گردید ادعانامه دادستان درباره قتل خزعل قرائت گردید و پس از آن ادعانامه دادستان در رابطه با قتل دیبا خوانده شد. در ساعت ۱۹/۳۰ جلسه دادرسی موقتاً تعطیل و تا ساعت ۸ بامداد روز ۴ مرداد تنفس اعلام شد.

تماشاچیها از جایشان برخاسته و برای تماشای متهمان بر یکدیگر سبقت می گرفتند. ولی يك دفعه فریادهای پیاپی حاکی از خشم و غضب عده ای به هوا برخاست

و متعاقب آن از گوشه و کنار تالار دادرسی بر گهایی در فضای سالن دوباره پراکنده شد. رئیس دادگاه که از سالن بیرون رفته بود، دوباره بازگشت و چون طرز رفتار تماشاچها برخلاف نظامات دادگاه بود، با صدای رسا خطاب به آنان گفت: نتیجه راه دادن تماشاچی نباید این باشد که حرکات و رفتارهای نامطلوب و خلاف نزاکت و نظامات از آنان سر بزنند. از این پس کسانی که بر گهایی در دادگاه نشر دهند یا برخلاف نظم دادگاه رفتار کنند، توقیف خواهند شد. آنگاه مردم پراکنده شدند و ساعتی دیگر متهمان نیز به زندان شهربانی انتقال داده شدند.

روز یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۲۱ مردم باز اطراف دیوان کیفر و خیابان ارگ را گرفته بودند. و در ساعت هشت و ربع متهمان شهربانی وارد تالار دادرسی شدند. آقای موسوی قبل از رسمیت جلسه خطاب به تماشاچها گفت: قبل از تشکیل جلسه لازم می دانم عریضی باشما کرده باشم. دیشب موقع تنفس اتفاقاتی افتاد که در واقع مایه تأسف است. باید بدانید دادگاه محترم است و مرکز حق و عدالت. در دادگاه حقوق همه کس باید مصون و محفوظ باشد. تماشاچی باید طوری رفتار کند که شایسته شئون ملت نجیب ایران باشد. در چنین وضعیت و موقعیت که توجه دنیا به دادگاه ما است نباید بگونه دیشب تظاهراتی شود. باید مقید باشیم اصول و مقررات را حفظ کنیم. امیدوارم که نظایر قضایای شب گذشته تکرار نشود. و امید است تذکرات من مورد توجه شما واقع شده و حضار و مستمعین باما در این مقصد یاری کنند. آنگاه منشی دادگاه به دستور رئیس محکمه به خواندن کیفرخواست دادستان علیه «مختار» پرداخت و قرائت آن روز یکشنبه، دوشنبه ۵ و ۴ مرداد به طول انجامید. و هم چنین توضیحات متمم ادعایها که در جلسه مقدماتی از نماینده دادسرا خواسته شده بود و جواب نماینده مزبور نیز قرائت گردید. در جلسه عصر روز سه شنبه ۶ مرداد ۲۱ دادگاه پس از استماع عرض حال مدعیان خصوصی تحقیق از متهمان را شروع کرد.

نخست تحقیق از محمود مستوفیان آغاز گشت. رئیس دادگاه خطاب به وی اظهار کرد: طبق ادعای نامہ دادستان شما متهم هستید کہ بہ تحریر رکن الدین مختار، منصور و قار و محمد کاظم جهانسوزی و ہمدستی حبیب اللہ خلیج در شب ۱۰ آذر ۱۳۱۶ سید حسن مدرس را خفہ کردہ اید. بہ این نحو کہ شال او را باز کردہ و بہ گردن او پیچیدہ و کشیدہ اید.

متهم جواب داد: از این قضیہ اطلاع نداشتم و تکذیب مینمایم جز اینکہ مرحوم مدرس مریض بودہ و فوت کردہ.

- چہ مرضی داشت؟

- تنگی نفس داشت. پاسبانها ہم تصدیق کردہ اند.

- از کی بہ این طرف؟

- دہ یا پانزدہ روز بود کہ بہ «کاشمر» آمدہ بود. می گفتند بیمار است. گفتم

گزارش دهید، نمی داند. تا اینکہ شہربانی بہ بندہ تحویل شد و من گزارش دادم و بعد ہم فوت کرد.

- در چہ تاریخی «مدرس» را تحویل گرفتہ؟

- نظرم نیست بہ پروندہ رجوع کنید.

- طبق پروندہ در ۶ آذر تحویل گرفتہ ای و در شب دہ آذر فوت کردہ. ظرف

این ۴ روز چگونہ گزارش دادی؟

- همان روز کہ بہ بندہ تحویل شدند بہ مشہد گزارش دادہ و کسب تکلیف کردم.

چون متهم سیاسی بود کسی حق نداشت او را ملاقات کند.

- شما در شب واقعہ خانہ مدرس رفتید؟

- کاملاً نظرم نیست. ہر وقت رفتہ ام با حضور پاسبانها رفتہ ام.

- شما چہ وقت از فوت «مدرس» خبردار شدید؟

- تقریباً در ساعت ۲۲/۵ بود.

- کی بہ شما خبر داد؟

- عرض کردم جزئیات درست نظرم نیست.
- شما درد و فقره صورت مجلس که در تاریخ ۱۰ و ۱۳ آذر تهیه شده نوشته اید:
- شب ۱۰ آذر با سرپاسبان شجاعی به منزل «مدرس» رفته و دیده اید که فوت کرده و حال آن که ابراهیمی اظهار کرده مستوفیان تنها آمده و مرا نزد جهانسوزی فرستاد.
- شجاعی يك ساعت پیش از من رفته بود.
- اقتداری چرا از خدمت استعفا داد؟
- در این موقع متهم به شرح قضیه سرقت منزل عبداللہیان همسایه اقتداری پرداخت که بوسیله چند نفر زندانی که در منزل اقتداری روزها کار می کردند، ارتکاب شده بود. و نتیجه گرفت که بر اثر شکایات پیاپی عبداللہیان به تهران و شکایتهای دیگر احضار شدند.
- شما گفتید «مدرس» مریض بود چرا برایش طبیب نبردید؟
- دستور بود احدی ملاقاتش نکند.
- مطابق اظهار پاسبانها «مدرس» روزه بوده و افطار کرده. چطور چنین شخصی مریض بوده است؟
- بنده که روز و شب نزد ایشان نبودم. مرض او سابقه داشته.
- شما برای چه منزل ایشان را تغییر داده و نزدیک غسالخانه و قبرستان برایشان جا تهیه کردید؟
- بنده چنین کاری نکرده ام.
- جهانسوزی آن شب کجا بود؟
- معمولاً منزل بنده بود.
- معمولاً یعنی چه. ایشان چه وقت مطلع شدند؟
- پس از گزارش پاسبان گزارش کتبی خدمت ایشان فرستادم.
- وقتی وارد اتاق شدید «مدرس» را چطور دیدید؟
- درست نظرم نیست. نشسته بود یا خوابیده بود.

- چطور آدم مرده نشسته بود؟
- در چه وضع بود؟ عمامه‌اش چه صورتی داشت؟
- عرض کردم جزئیات مال ۶ سال پیش تر است و نظرم نیست.
- وقتی جنازه را حرکت دادند شما حاضر بودید؟
- بنده تا نزدیک قبرستان بودم.
- شما چه سابقه سوئی با ابراهیمی دارید که این اظهارات را می‌کنید؟
- اولاً پاسبان همیشه تحت اوامر مافوق است. چون در کاشمر کشف حجاب نشده بود
- به امر پاکروان و از شهرسانی مشهد دستور رسید هفته‌ای سه روز سخنرانی بشود.
- جواب مرا ندادید.
- عرض کردم تمام عملیاتشان زیر نظر رئیس وقت است. همین ابراهیمی روضه خوانی علنی تشکیل داد. گزارش دادم. بدستور پاکروان به شاهرود تبعید شد. و در نتیجه این کارها بود که اهالی با من دشمن شدند. من فقط امر دولت را اطاعت کردم.
- امر دولت چه بود؟
- رفع حجاب بود. تا سال ۱۳۱۶ در آنجا عملی نشده بود. بنده عملی کردم.
- جهانسوزی باشما چه سابقه‌ای دارد که شما را با «خلج» مرتکب قتل مدرس معرفی کرده؟
- علی‌الظاهر که دشمنی در کار نبوده و باطناً چه عرض کنم.
- حبیب‌الله خلج آن شب کجا بود؟
- با جهانسوزی هردو تا صبح منزل بنده بودند.
- در این موقع متهم برای بار دوم گفت اجازه فرمائید این لایحه را بخوانم.
- بخوانید.

شروع به خواندن لایحه کرد. اما چون لایحه دفاعی بود رئیس دادگناه تذکر داد فعلاً موقع آن نیست. ممکن است برای آخرین دفاع نگاهدارید.

بعد تحقیق از حبیب‌الله خلیج آغاز گردید. رئیس خطاب به وی گفت :

- به موجب ادعا نامه دادستان شما متهم هستید که به تحریک مختار، وقار و جهانسوزی و همدستی مستوفیان در شب ۱۰ آذر ۱۳۱۶ مرتکب قتل مدرس شده‌اید؟ اعتراف دارید یا خیر؟

- بنده هیچ اطلاعی ندارم. بنده مصدري بودم همراه جهانسوزی و آن شب ملتفت نشدم جهانسوزی خانه بود یا بیرون رفت. من تقریباً یکساعت ونیم از شب‌رفته از نزد کرباسی که با من دوست بود، برگشتم.

- از این قرار از سر شب منزل بوده‌ای؟

- بنده عین واقع را عرض کردم. اگر جور دیگری نوشته شده نمیدانم. بنده خواستم عرض کنم آقای دادستان در چندجای ادعا نامه مرا « حبیب شمر » و « حبیب میرغضب » نامیده در صورتی که سجل بنده چیز دیگری است. آیا سزاوار این است؟

بعد عباس بختیاری و حسینقلی فرشچی و فولادی به اتهام قتل فیروز و خزعل محاکمه شدند که برای جاوگیری از دراز شدن سخن از بیان اظهار آنان خودداری می‌کنیم. سیف‌الله فولادی که متهم بود به تحریک مختار و عبدالله مقدادی در قتل فیروز دخالت داشته در جریان محاکمه منکر قضا یا گردید.

تحقیق از محمد کاظم جهانسوزی

- بموجب ادعا نامه دادستان شما متهم هستید که در شب ۱۰ آذر ۱۳۱۶ به معاونت مستوفیان و خلیج و به تحریک مختار و وقار در قتل «مدرس» دخالت داشته‌اید و نیز متهم می‌باشید که در شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۸ در ملایر با همدستی فدوی، فروتن، هادی نظمی و فتح‌الله چوبین در قتل دیبا مباشرت داشته‌اید و این اقدام بر حسب تحریک

مختار بوده است. آیا به گناهان منتسب اقرار دارید؟

- خیر.

- شما در شب واقعه فوت مدرس کاشمر بودید؟

- بله. برای این که از طرف شهر بانی شرق برای تفتیش شهر بانیهای گناباد،

تربت حیدریه، بیرجند، تون و طبس و کاشمر رفته بودم.

- شما از فوت «مدرس» مطلع شدید؟

- از پاسبانها و مردم شنیدم.

- شما به چه مناسبت اقتداری را حرکت دادید؟

- من مأمور حرکت اون بودم و با او کاری نداشتم.

- پاسبان ابراهیمی می گوید مستوفیان غروب آمد و مرا نزد جهانسوزی

فرستاد و دو ساعت مرا معطل کرد؟

- بسیار بسیار دروغ می گوید.

- بیانات اقتداری را چه می گویی؟

- بکلی تکذیب می کنم. اصلا او را نمی شناسم.

- وقار می گوید از تهران پاکتی لاک و مهر شده برای جهانسوزی بردم. خواند

وربخت در بخاری. آن پاکت چه بود؟

- شما را به خدا يك چنین پاکت مهم را چرا با پست ندادند. تازه يك نامه

عادی را تا رسید نگیرند نمی دهند. آن وقت چطور يك پاکت لاک و مهر شده را

بدون رسید داده اند. ضمناً سوم آذر بخاری کجا بود که من کاغذ رادر آن بیندازم.

- شما در واقعه فوت «دیبا» ملایر بودید؟

- بله رئیس شهر بانی ملایر بودم.

- دیبا به چه مرضی فوت کرد؟

- مرض کلیه. دو سال جلوتر از من آنجا بود. دن که رفتم ملایر بیش از سی

شیشه دارو آنجا بود. می گفت مریض است و همه پزشکان نیز تصدیق کرده اند.

- پس از فوت چرا طبیب معاینه نکرده؟
 - برای اینکه مقرر بود متهم سیاسی را هیچ کس نبیند.
 روز چهارشنبه ۷ مرداد ۱۳۲۱ رکن‌الدین مختار برای دادرسی فراخوانده می‌شود.

«مختار» با قدم‌های آرام و خیل‌لی خون‌سرد از جایگاه متهمان خارج و پشت میز دادرسی قرار می‌گیرد.

رئیس دادگاه پس از اشاره به بزه‌های سلب آزادی و بازداشت‌های غیرقانونی مندرج در کیفرخواست دادستان و قرائت آنها اضافه کرد:

علاوه بر بزه‌های مندرج در ادعا نامه شما متهم هستید به معاونت در قتل سیدحسین مدرس در کاشمر، قتل فیروز در سمنان، قتل شیخ خزعل در تهران و قتل دیبا در ملایر. نسبت به بزه‌های نامبرده توضیح دهید.

- ادعای دادستان بطور کلی بدون پایه و اساس است و تکذیب می‌کنم. اما در مورد بازداشت‌ها این اشخاص هر کدام پرونده دارند. در پرونده‌ها نیز وضع آنان روشن است که چرا تعقیب شده‌اند. کشور نیز وزارت دادگستری داشته، دادستان داشته به زندان می‌آمدند و سرکشی می‌کردند. آیا نمی‌دیدند؟ شاید گمنامان را نمی‌دیدند ولی اشخاص معروف را که می‌دیدند. آیا نمی‌توانستند بوسیله تلفن از من یا رئیس آگاهی یا رئیس زندان بپرسند که آنان چرا زندانی شده‌اند؟ یا چرا قرار بازداشت ندارند؟ وزارت دادگستری و دادستان چرا ساکت بودند؟ بنده از تمام وزراء دادگستری تقاضا کردم که باز پرس و دادیار به شهربانی بفرستند و تمام پرونده‌هایی که تنظیم شده و تمام اشخاصی که تعقیب می‌شوند از نزدیک ببینند. دادیاران سرکشی کنند که مأموران شهربانی تخلف نکنند و مقررات را رعایت کنند. در اولین ملاقات با آقای آهی من همین تقاضا را کردم. نظریه بنده را تصدیق کردند ولی متأسفانه به تقاضای بنده ترتیب اثر ندادند و تنها به حرف گذشت.

دادستانهایی که برای سرکشی به زندان آمده‌اند و به دادگستری هم گزارش

داده اند و غیر از تمجید از اینکه زندان تمیز بوده و همه راحت بوده اند، کسی شکایتی نکرده. دارالتأدیب را می شود گفت بهترین مدارس از حیث نظافت و ائانه است. در این ۷ سال ریاست شهربانی و ۵ سال معاونت اداره شهربانی صدها پرونده به محاکم فرستاده ام. در تمام این مدت دادیاران و دادرسیها ندیده اند که قرار صادر نشده؟ چرا ایرادی نگرفته اند؟ آنان مسئولیت قضایی داشتند چرا تذکر ندادند؟ می خواستند پرونده ها را پس بفرستند و بپرسند چرا ۵ سال معطل مانده؟ چرا ساکت ماندند؟ مگر از قوانین بی اطلاع بودند.

بنده بر حسب وظیفه و تکلیف خودم بخشنامه ای صادر کرده و در جلساتی که رؤسای اداراتم را می خواستم تذکر داده ام که با مأمورین دادگستری و بازپرسها تشریک مساعی کنند و با آنان روابط حسنه داشته باشند.

در سال ۱۳۱۴ که بنده کفیل شهربانی شدم آقای محسن صدر (صدرالاشرف) وزیر دادگستری بود. به ایشان عرض کردم پسندیدند. ولسی پیشنهاد من عملی نشد. به آقای متین دفتری و آقای سروری هم عرض کردم پسندیدند اما عملی نشد. می خواستند بگونه مشورت بگویند آیا فکر خودتان است یا امر است؟

در ادعای نام آقای دادستان اشتباهات عمدی شده است. مثلاً در دستوری که ذیل نامه ستاد ارتش داده ام و در آن دستور کلمه بیگانگان قید شده در ادعای نام دادستان به جای کلمه بیگانگان همسایگان نوشته اند تا ادعای نام جنبه سیاسی خاص به خود بگیرد. در ادعای نام آقای وقار را رئیس اداره سیاسی معرفی کرده اند و حال آنکه آقای وقار هیچ وقت رئیس اداره سیاسی نبوده است. خواسته اند آرتا بنویسند وقار آورده اند و من این اشتباهات را عمدی می دانم.

علاوه بر این کارکنان دادستانی دیوان کفر دست به اقداماتی زده اند که متأسفانه باید بگویم خلاف حیثیت دادستانی است. موقعی که بنده مریض و در بیمارستان زندان بستری و از ملاقات بکلی محروم بودم جنب اتاق من اتاق دیگری بود که چند تخت خواب در آنجا بود. ولی کسی آنجا نبود. یک روز صبح وقتی جلوی اتاق خودم

قدم می‌زدم، دفعتاً دیدم کسی پنجره آن اتاق را گشود. او پوستینی به‌خود پیچیده بود. مرا صدا کرد و شروع به صحبت کردن نمود. گفت آمده‌ام مطالب مهمه‌ای را که به‌سود شماست بگویم. مطالب او جنبه سیاسی داشت. گفتم کسی هستی؟ گفت عقیلی پور. پرسیدم اینجا چه می‌کنی؟ گفت: آمده‌ام اینها را که گفتم بگویم. من فوراً به‌پایور نگهبان گفتم و به طهماسبی بازرس زندان نیز اطلاع دادم. به کفیل اداره زندان هم اطلاع دادم که از این شخص و من بازجویی کنید تا معلوم شود که او چگونه آنجا آمده‌است. آیا دستوری داشته یا خودسرانه آمده؟ در آنروز جدیت شد خدمت آقای دادستان برسم. آقای شیخ‌اسلامی تلفن کردند و بنده را به‌دیوان کیفر آوردند. ولی نه حضور دادستان بلکه خدمت آقای معزی و آقای معظمی هم حضور داشتند. گفتم می‌خواهم قضیه را به آقای دادستان بگویم. معزی گفت از این قضیه من و آقای دادستان اطلاع داریم. چون عقیلی پور سرسام دارد او را به بیمارستان فرستاده‌ایم. بالاخره آقای دادستان تقاضای مرا پذیرفتند و قرار شد آقای معظمی بازجویی کنند. بنده حق دارم مشکوک باشم. بنده همیشه گفته‌ام که دادستان حامی متهم است. طرز رفتار و گفتار ایشان عادی نبوده. چرا همچون موضوع را مسکوت گذاشتند؟ چرا در ادعای نامه اشتباهات عمدی رخ داده‌است؟ آقای دادستان در ادعای نامه خودشان یک مهارتی به کار برده‌اند. به این معنی که اگر در پرونده‌های اداری مدارک کتبی یعنی ابلاغ و امر کتبی بوده‌است اظهار عقیده کرده‌اند که بنده ذهن اعلی حضرت پادشاه وقت را مشوب کرده‌ام و به این جهت این ابلاغ کتبی صادر شده‌است.

– جواب پرسش را صریحاً بگویید که آیا بازداشت‌هایی که به شما نسبت داده

شده آیا از طرف شما بوده؟ آیا اقرار به بزه‌های یادشده دارید؟

– مطابق قانون ۳۰ اسفند ۱۳۰۹ بنده و کلیه مأموران شهربانی تابع مقررات

انضباطی وزارت جنگ قرار گرفته‌ایم. حکم کفالت و ریاست شهربانی بنده و اشخاصی که قبل از بنده به ریاست شهربانی منصوب شده‌اند حسب الامر از ستاد ارتش ابلاغ شده است و به هیچ وجه وزارت کشور دخالتی نداشته است. قانون

بنده را تحت امر مستقیم اعلیحضرت پادشاه وقت قرار داده و مقررات انضباطی تکلیف مرا و سایرین را روشن ساخته است. اجرای او امر مافوق بدون چون و چرا، حق اعتراض هم نداریم.

در آیین نامه انضباطی قید گردیده احکام و اوامر مافوق باید اطاعت و اجرا شود و قید نگردیده که این احکام حتماً باید کتبی باشد راجع به امور سیاسی بدون امر اعلیحضرت قادر نبودم خودسرانه اقدامی کنم و یا به میل و اراده خود رفتار نمایم و یا تصمیمی بگیرم. اگر آقای دادستان در ادعای خود تنها مفاد ابلاغی را که پس از محاکمه جهانسوزی و اشخاص دیگری که در آن پرونده تحت تعقیب قرار گرفته اند، قید می کردند تصور می کنم محتاج نبود بنده توضیحاتی بدهم.

– بنابراین منظور شما این است که صدور این گونه دستورها مبتنی بر دستورهای اعلیحضرت پادشاه وقت بوده و شما مجبور بودید امر ایشان را اطاعت کنید؟
– بله بنده تحت امر مستقیم بودم. قانون و مقررات هم برای بنده وظایفی معین کرده بود که اطاعت می کردم.

– دستوری صادر شده است که پس از انقضای حبس دربارهٔ محبوس از اعلیحضرت پادشاه وقت کسب دستور شود؟

– بله. این همان دستوری است که به رؤسای وقت ادارهٔ شهر بانی هم ابلاغ شده است. کسب تکلیف می کردند. اگر امری داشتند در حاشیه گزارشها می نوشتند مثلاً در توقیف باشد یا به اصفهان یا شهر دیگری تبعید شود. نظیر این سوابق در زمان سیاست سرلشکر آیرم هم زیاد است. در زمان بنده مکرر امر می کردند متهمان سیاسی پس از آنکه کیفر و حبسشان تمام شد نباید آزادانه در شهرها اقامت کنند، باید به شهرهایی که مناسب باشد فرستاده شوند و اعمالشان تحت مراقبت قرار گیرد. بعضی اشخاص را اراده می کردند توقیف باشند. انتقال يك عده از زندانیان سیاسی به بنادر جنوب طبق تصمیم خودشان بود. نظرشان این بود که همهٔ متهمان و زندانیان سیاسی زندان مرکزی به بنادر جنوب یا زندانهای آنجا تبعید یا منتقل شوند. ده نفر را به وسیله

مأموران شهربانی فرستادم بعد فرمودند دیگر لازم نیست، نفرستید.

- در پرونده‌ها ملاحظه می‌شود بعضی اشخاص را که قبلاً اجازه استخلاص آنان را داده بودند پیشنهاد می‌کردید زندانی باشند. یا صلاح نیست خلاص شوند؟
- بعضی موارد اعلیحضرت احضار فرموده و تعلیماتی درباره وظایف بنده می‌دادند. ضمناً درباره اشخاص مورد نظر می‌فرمودند پس از آنکه مدت زندانی آنان خاتمه پیدا کرد، مقتضی نیست مرخص شوند. بنده هم فرمایش ملوکانه را یادداشت و اجرا می‌کردم.

- در باب اتهامات قتل‌هایی که به شما نسبت داده شده اعتراف دارید؟

- خیر تکذیب می‌کنم.

- در هیچ‌یک از وقایعی که در ادعای نامہ ذکر شده حکم یا دستوری نداده‌اید؟

- ابداً.

- منصور و قار در اظهارات خود گفته است که شما پاکتی سر به مهر دادید ببرد به جهانسوزی بدهد. این پاکت چه بوده؟

- در مواجهه با وقار تصور می‌رود ثابت شده است که چنین پاکتی وجود نداشته.

- جهانسوزی در بازرسی شهربانی کاشمر و گناباد از طرف مرکز مأمور بوده

یا به امر منصور و قار.

- به امر رئیس بلاواسطه اش. بنده هم گاهی اشخاصی را ناشناخته به شهرها می‌فرستادم تا در آن شهرها توقف کرده یا مرتکب تخلفاتی بشوند و ببیند مأموران شهربانی با آنان چه معامله‌ای می‌کنند. این مأمورین ناشناخته اغلب گزارشهایی می‌دادند. آن وقت پایوران ارشد بازرسی یا ادارت دیگری را می‌فرستادم درباره گزارش مأموران ناشناخته تحقیق می‌کردند و ضمناً وضع داخلی آن شهربانی را واری می‌نمودند. رؤسای شهربانیهای درجه اول نیز اجازه داشتند در مواقع لازم یا خودشان سرکشی کنند یا پایوری که مورد اطمینان باشد برای سرکشی شهربانیهای

تابع خود بفرستند. ولی ناگزیر باید قبل‌اکسب اجازه می‌کردند زیرا بدون اجازه نمی‌توانستند حتی مدت ۲۴ ساعت نیز از حوزه محل مأموریت خویش خارج شوند. اینکه مقرر بود کسب تکلیف کنند برای این بود که باید خرج سفر داده می‌شد. ممکن بود اعتبار نداشته باشیم.

— جریان فوت «مدرس» به عقیده شما طبیعی بوده یا خیر؟

— روی سوابق و پرونده‌های اداری فوت را طبیعی می‌دانم و صورت مجلس اثاثه او بهترین دلیل است که تاییدی دو ساعت پیش از آن حیات داشته‌است.

— در مورد قتل فیروز، عباس بختیاری، حسینقلی فرشچی و فولادی اظهاراتی کرده‌اند. مطابق این اظهارات دخالت در قتل فیروز متوجه شماست. به چه مناسبت این اظهارات را کرده‌اند؟

— فولادی تلگرافی تقاضا کرد به تهران بیاید و گزارش شفاهی بدهد. اجازه دادم. گمان می‌کنم یا ظهر بود و یا اوایل شب که او را پذیرفتم. اظهار کرد از بابت «فیروز» نگران است، چون خانه او وضع خوبی ندارد و اطراف خانه‌اش اراضی است و ساختمان آن نیز دو طبقه است و اتاقهای فوقانی به خارج پنجره دارند. مأمورین مراقب سه نفر بیش نیستند، فیروز شخص گمنامی نیست. ممکن است در صدد فرار برآید یا از خارج وسایل فرار وی فراهم بشود.

گفتم راجع به اطراف خانه از شهربانی استفاده کنید و پست‌هایی بگمارید. و اگر اتاقی که ایشان در آن ساکن است و یا پنجره به خارج دارد و مقتضی نمی‌دانیم او را به اتاقی دیگر ببرید و حتی اگر خانه را مناسب سکونت وی نمی‌دانید تغییر دهید. و روی هم رفته برداشت کردم که فولادی بهانه کرده است به تهران بیاید و خرج سفر بگیرد و یا از عائله‌اش در تهران دیدار کند.

— بیانات عباس بختیاری و عقیلی پور که در باره واقعه فیروز اظهار کرده‌اند قسمتی از آن تماس با شما داشت. چه می‌گویید؟

— با بنده تماسی ندارد. کدام قسمت را می‌فرمایید؟

در این موقع رئیس دادگساره به منشی محکمه دستور داد آن قسمت را برایش بخوانید و خوانده شد :

عباس بختیاری اظهار می‌دارد چون مأمور بودم به سمنان بروم يك روز قبل «مختار» به من گفت : برو پیش مقدادی با توکاری دارد ساعت ۸ بنده را با فرشچی و عقیلی خواستند. مقدادی گفت مأموریتی است بروید سمنان. نصرت الدوله باید بمیرد. فولادی هم آنجاست.

دویست تومان خرج سفر به من داد. به سمنان رفتیم آنجا مریض بودم تا آن روز که می‌خواستند فیروز را از بین ببرند. يك استکان نمی‌دانم چه بود آوردند و گفتند برویم کلکش را بکنیم. گفتم امروز بیمار هستم. گفتند پس تو اینجا باش تا از زندهای همسایه کسی اینجا نیاید...»

— عباس بختیاری با شما چه نسبتی دارد ؟

— ۲۵ سال قبل که رئیس شهربانی رشت بسوادمصدر من بود. وقتی به تهران آمدم دیگر مصدر من نبود. مدت ۸ سالی که مأمور کرمانشاهان و خوزستان بودم دیگر عباس را ندیدم. وقتی هم به کفالت شهربانی انتخاب شدم عباس را به مصدری انتخاب نکردم ولی نظر به سابقه‌ای که داشت گاهی به منزل من می‌آمد. مصدر من « مراد » بود که حکم هم داشت و بیش از يك مصدر هم نگاه نمی‌داشتم. بعد هم که رئیس کل شهربانی شدم عباس تقاضا کرد خدمت در سرکلانتری برایش دشوار است مرا به مصدری قبول کنید. تقاضایش را غیر رسمی پذیرفتم روزها گاهی به منزل من می‌آمد و بعضی اوقات هم که میهمان داشتم ، شب منزل بنده می‌آمد و آخر شب هم میرفت.

— این شخص که پلیس کار آگاهی نبوده پس چطور با این عنوان به سمنان عازم

شده است ؟

— در این جا ضرورت دارد توضیحاتی بدهم که «کار آگاه» به مأمورانی اطلاق می‌شود که نبایستی شناخته شوند. ولی در همین کار اداره آگاهی مأمورانی هم هستند که مأمور مخفی نیستند. این مأمورین دوشادوش تحت نظری‌ها همه جا می‌رفتند و اگر

گاهی تحت نظری‌ها زیاد می‌شدند، از سرکالانتری یا ادارات دیگر مأمورین برای رفع احتیاجات به آگاهی کمک می‌کردند. عباس هم یکی از همین مأمورین بود اما نه پلیس مخفی.

- چرا کار «فیروز» را از شهربانی سمنان جدا کردید و شهربانی مستقلی

قائل شدید؟

- فولادی نتوانسته تشخیص دهد که يك شهربانی مستقل تنها از يك پایور و دو نفر مأمور تشکیل نمی‌شود. چون قبل از بنده چند نفر از تحت نظریهای مهم مانند دوست محمدخان بلوچ فرار کرده بودند، رؤسای وقت کم‌کم تحت نظری‌ها را به عده بیشتری می‌سپردند و حتی گاهی برای مراقبت يك تن ۴ نفر مأمور انتخاب شده است.

- در مورد فیروز عقیده شما چیست؟ آیا به مرگ طبیعی مرده است؟

- بنده اطلاع ندارم. براساس پرونده اداری و گزارشها و سوابق بیمار

بوده است.

- خزعل به چه مرضی فوت کرد؟

- اطلاع ندارم. فقط در گزارشها مسطور است که زیر بغلش را می‌گرفتند و

سوارش می‌کردند. و حتی مستقیماً درصدد برآمده بود برای معالجه به اروپا برود.

- بدستور شما در زندان از ملاقات ممنوع بود؟

- به امر اعلیحضرت پادشاه وقت و دستور بنده.

بیانات دوباره دادستان و وکلای مدعیان خصوصی و وکلای متهمان

شهربانی و آخرین دفاعیات مختار

در هفتمین جلسه دادرسی، دکتر جلال عبده دادستان دادرسی دیوان کیفر

اظهاراتی کرد که گهگاه با ابراز احساسات حضار و تماشاچیها و یا کف زدن واحسنت

گفتن آنان روبرو شد. در این جا ملخص آن بیانات آورده می‌شود.

دکتر عبده در بیانات خود «مختار» را مورد حمله شدید قرارداد و به ایراداتی

که مختار در جریان دادرسی متذکر شده بود، جواب داده گفت:

برای این‌که خدمتی که برعهده من محول شده بهتر به پایان برسانم لازم می‌دانم توضیحات بیشتری پیرامون ادعای نامه به عرض برسانم تا قیافه واقعی شهربانی دیروز و بویژه شخصیت مطلق العنان آن برای هیئت محترم مجسم شود. در این جا سعی می‌کنم دستگاه مهیب شهربانی دیروز و چرخهای شیطانی آن را که بیگناهان بی‌شماری را دم پره‌های خود گرفته و آنان را نابود ساخته نشان بدهم، تا معلوم شود این آقای «مختار» که امروز با قیافه مظلوم روی صندلی اتهام قرار گرفته، دیروز چه کاره بوده و چه مشقاتی بدست او صورت گرفته است.

آقای «مختار» در مدت هفت سال ریاست خود که عملاً قسمت مهمی از اقتدارات دولت را در دست داشت، چه تکالیف مهمه‌ای را انجام نداده است.

آقای مختار شما رئیس شهربانی شدید تا نظم و انضباط را در کشور برقرار کنید. کاری کنید که مردم در آسایش و آرامش بسربرند. برای اینکه یکی از وظایف دولت که ایجاد امنیت است به دست شما انجام شود. برای اینکه ملت در محیط آزاد با آسودگی خیال زیسته و در پرتو آزادی جامعه بسمت ترقی و تکامل گام بردارد. شما رئیس شهربانی بودید برای اینکه زورمندان به حقوق ضعیفان دست درازی نکنند. و هیچ کس را آن قدرت نباشد که از مردمان سلب آزادی کند. و جان و مال آنان در امان باشد. و هیچ فردی هر قدر قوی باشد و یا در هر مقامی باشد نتواند دست تعدی به مال دیگران دراز کند. این کار به شما سپرده شده بود تا از وقوع جنایات جلوگیری کنید. مجرمین را تعقیب کرده تحویل دادگاهها بدهید. آیا همه وظایفی که داشتید انجام دادید؟ آیا امنیت بمعنی واقعی خود بدست شما ایجاد شد؟

شما در ظرف این مدت بودجه شهربانی را چند برابر کردید. و قسمت اعظم این بودجه سنگین را صرف تشکیلات جاسوسی نمودید و با این کار وحشتی در مملکت ایجاد کردید که در هیچ جا سابقه نداشت. دو نفر دوست نزدیک جرأت نداشتند آهسته باهم حرف بزنند. کار جاسوسی حتی به اندازه‌ای بالا گرفته بود که زن جاسوس شوهر، شوهر جاسوس زن، برادر جاسوس برادر و پسر جاسوس پدر بود.

با چنین دستگاه مهیب و دستیاری گروهی که آلت فعل شما بودند و در مکتب شما پرورش یافته بودند، شماری زیاد از مردم بی گناه تحویل اداره سیاسی شده‌اند. اداره سیاسی همان کانون فجایع که به مؤسسه تفتیش عقاید قرون وسطی شبیه بود. همان تاریکخانه‌ای که روشنایی وجدان و عدالت در آن راهی نداشت. هر کس سروکارش آنجا می‌افتاد بر جان خود دیگر ایمن نبود. این همان سازمانی بود که مردم بی گناه، حساس و با عقیده به جرم سیاست گرفتار شده و عمری را در شکنجه و آزار بسر می‌بردند.

دستگاهی که هر وقت بیکار می‌شد سیلی از خون و دریایی از اشک جاری می‌ساخت. مقدرات افراد ملت در دست عده‌ای از مأمورین پایین دست این اداره بود که با حقوق غیر مکفی به سمت کار آگاه انتخاب شده و چون وسیله معاش دیگری نداشتند، برای حفظ پایگاه خود هر روز به راست یا دروغ اخباری تهیه کرده و گزارش می‌دادند. آنها می‌دانستند که هر روز باید خبری بدهند. و اگر روزانه خبری را جعل نمی‌کردند حقوقشان قطع و از کار برکنار می‌شدند.

برخی از آنان بیدادگری را بجایی رسانده بودند که مردم از شدت فشار به ستوه آمده راضی بودند صاعقه‌ای از آسمان نازل شود و خشک و تر را با هم بسوزاند. تمام این کارها را می‌کردید برای اینکه مردم حقایق را نگویند و از عملیات شما انتقاد نکنند و از مأموران شداد شما شکایت ننمایند، آب از آب تکان نخورد و شما مختار جان و مال مردم باشید و همیشه حضرت اجل باقی بمانید.

هنگامی که تشکیلات وسیع اداره سیاسی برای بیچاره کردن مردم بسنده نبود، قسمتی از مأموران اداره آگاهی را کار آگاه می‌کردید. تا اگر بر حسب تصادف بی گناهی از پنجه مأمورین سیاسی رهایی یافته باشد، از چنگ مأمورین آگاهی جان سالم بدر نبرد. و بدین ترتیب قسمت مهم مأموران اداره آگاهی که اصولاً باید در کشف جرائم عمومی اقدام کنند، عملاً به کارهای جاسوسی پرداخته‌اند، در حالی که برای تعقیب جرایم قتل، دزدی، کلاهبرداری مأمور به اندازه کافی وجود نداشت.

این قبیل جرائم عمومی چندان مهم نبودند و جنبه فرعی داشتند. به نظر رئیس شهربانی وقت جرائم مهمه و اساسی عبارت بودند از انتشار زنجیر خوشبختی، انتقاد از وضع کشور، شکایت از مأموران متعدی، داشتن دوستی و خویشاوندی دور با کسانی که مورد بی‌مهری واقع می‌شدند.

دستگاه شهربانی باید کاری کند که این قبیل گناهکاران را بدست آورد و کیفر بخشد و حال آنکه ازدیاد روزافزون جرائم عمومی ابدأ ایجاد نگرانی نمی‌کرد. رفتار پاسبانها با مردم به معامله غالب و مغلوب بیشتر شباهت داشت تا به انجام وظیفه مأمورین حفظ نظم و نگهبانی جامعه.

شرط رسیدن به درجات پایوری را گذشتن از مرحله پاسبانی قرار دادید تا مردمی که عاری از هرگونه تعلیم و تربیت بودند مطابق سلیقه خودتان به مراتب پایوری برسند و کارهای پستی که مردمان شرافتمند برای انجام آن حاضر نبودند، بدست همین اشخاص که برگزیدگان شما بودند، به موقع اجرا گذاشته بشود.

ناگفته نگذارم که در عین حال بعضی پایوران تحصیل کرده و شرافتمند هم در شهربانی پیدا می‌شدند و برخی از همین پاسبانها که به درجه پایوری نائل شده بودند، مردمی با وجدان بودند ولی غالباً برای حفظ ظاهر کار مؤثری صورتاً به آنها ارجاع نمی‌شد. در معنی آنها هیچ‌کاره بودند و دردستگاه شما نقش مهمی را بازی نمی‌کردند آیا معنی امنیت در قاموس شما این است که در کوچه و بازار و حتی در چهار دیوار خانه خود کسی جرأت دم‌زدن نداشته باشد؟

هیئت محترم دادگاه همین آقای مختار که بسا قیافه حق بجانب سعی می‌کند عاطفه شما را جلب کند روزی که مختار مطلق بود، کار را بجایی کشانید که مردم به ضحاک، تیمور، فرعون و چنگیز رحمت می‌فرستادند. در آن روزها گریه مادران و ناله فرزندان در او تأثیر نداشت و تضرع و زاری زنانی که شوهرانشان گرفتار اداره سیاسی بودند و بر اثر نداشتن وسیله معاش در شرف سقوط به پرتگاه بی‌عفتی بودند مؤثر واقع نمی‌شد.

هیئت محترم دادگاه این دژخیم‌های اجتماع را شدیداً مجازات کرده و عملاً نشان دهید که چشمهای عدالت باز و آتش عدل و قسط هنوز در کانون ملت ایران فروزان است.

در جریان دادرسی متهمان شهربانی پور رضا و کیل مدافع مادام لیلیان اظهاراتی علیه آقای مختار ایراد کرده گفت: همه اطلاع دارید که تا قبل از سال ۱۳۱۵ در کشور ایران حجاب برقرار بود و خانواده شاه سابق با تأسی به ملت و یا اینکه نمی-خواستند عملی خلاف عادات ملی صورت گیرد، اجازه نمی‌دادند عکاس مرد در اندرون منزل پادشاه وارد شود و در نتیجه برای انجام کارهای عکاسی موکله من حتی حق داشت در تمام مواقع وارد اندرونی شده و بر اثر این کار بیک قسم مر او ده میان موکله من و اندرونی شاه ایجاد شده بود.

رکن‌الدین مختار سعی و اهتمام کرد در دربار هم جاسوسی کند و کسی را به امر جاسوسی بگمارد که هم حفظ‌العیب او را نزد ملکه و شاهدختها بکند و هم وسیله کسب اطلاع از اندرون شاه باشد. و چون از موقعیت مادام لیلیان کاملاً آگاهی داشت از مشارالیها خواست که وی را در دفتر کارش ملاقات کند.

مادام لیلیان که یک بانوی اروپائی بود وقتی مختار را ملاقات کرد فوراً تقاضای او را رد کرد. این جریان کینه مختار را شدید کرد و در مقام پرونده سازی بر آمد و با تهدید یکی از کارکنان آتلیه عکاسی مادام لیلیان را وادار کرد در دفتر «جوانشیر» در اداره سیاسی بگوید که مادام لیلیان گفته است تیمورتاش نمرده بلکه او را کشته‌اند و موکله مرا در ۲۸ شهریور ۱۳۱۵ زندانی کرد و شوهر او را مجبور کرد که از همسر خود دست بردارد و ایران را ترک کند.

مادام لیلیان مدت سه سال و ۲ ماه و ۱۵ روز حبس و بازداشت بود و آتلیه عکاسی او از بین رفت و متجاوز از ۵۰۰/۰۰۰ ریال به موکله من خسارت وارد شد. عباس نراقی به و کالت از سوی ماطا ووس ملکیان در جریان دادرسی گفت: بنده اساساً معتقدم که اهمیت پرونده‌های توقیف و حبس غیر قانونی بمراتب بیش از

پرونده‌های قتل میباشند. زیرا بر اثر این بازداشتها و بلا تکلیفی‌ها صدها نفر از بین رفته و چه بسیار خانواده‌ها که نابود شده‌اند.

در سال ۱۳۱۶ با پست شهری نامه‌ای برای شاه سابق می‌رسد که از حروف بریده شده روزنامه اطلاعات تهیه شده و بگونه‌ای تنظیم شده بوده که نویسنده آن تشخیص داده نشود. چون سخن نامه تهدیدآمیز بوده برای کشف موضوع به اداره آگاهی ارجاع میشود.

این قضیه مدتی دست‌آویز اداره آگاهی بوده و شماری اشخاص مختلف را توقیف و منازل آنها را بازرسی می‌کنند و چون در خانه ماطا ووس چند روزنامه اطلاعات بدست می‌آید که قسمتهایی از آن مربوط به آگهیهای مزایده و مناقصه بوده، ملکین را بازداشت می‌کنند. ملکین در بازجویی مکرر اظهار می‌کند که روی آن بریده‌ها با شرکت‌ها مکاتبه داشته و هر چه درخواست می‌کند که قضیه از شرکت‌های مذکور استعلام بشود، به اظهارات او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

بنده چون در زندان بودم از نزدیک وضع اسف‌آور ماطا ووس ملکین را که حدود ۶۷ سال داشت می‌دیدم. علاوه بر اینکه بکلی مریض و علیل بود درد چشم بسیار شدیدی هم داشت. ولی حسین نیرومند رئیس اداره زندان چندین بار او را به زندان قصر فرستاد و مدتی هم او را در کریدور ۶ بین دزدها و جیب‌برها انداخت که در نتیجه مبتلا به بیماری تیفوس شد و مدت سه سال و نه ماه و ۲۲ روز بازداشت بود. از دربار مکرر دستور تعیین تکلیف قطعی او صادر شده اما مختار درخواست کرده در زندان باقی بماند.

بخشی از مدافعات «جدلی» و کیل مدافع رکن الدین مختار:

آقایان قضات، تاریخ ۲۰ ساله ایران را مورد حکم و توجه قرار دهید و الا مختاری، جهانسوزی، وقار و غیره در این مقام قابلیت دارا نیستند. مورد حکم آقایان حقوق ملت ایران است که در ۲۰ سال گذشته به آن التفات شود.

بعضی از همکاران گرامی بر این باورند که این دوره کذایی از زمانی شروع شده

که مختار رئیس شهر بانی گردیده است. من این معنی را قبول ندارم و می گویم از روزی که رژیم تغییر کرد حقوق ملت ایران و اساس مشروطیت پایمال شد. خدا دیرگیر ولی سخت گیر است. حق هیچ وقت از بین نمی رود. یکی از موضوعاتی که دادستان بیان کردند، محکومیت اشخاص بیگناه است. اگر قضیه را خوب تحلیل ببریم خواهیم دید که محکومین مزبور واقعاً مقصر نبوده و خواسته اند از حقوق فردی و اجتماعی خود بنام مشروطیت استفاده کنند. این افراد مدتی از عمر خود را صرف تحصیلات عالی کرده و سرمایه معنوی این مملکت را تهیه کرده و معتقد بودند که افراد ملت باید آزاد باشند. اشخاص قوی نباید ضعفا را آزار کنند. اینها نظر داشتند که افراد باید در قبال قانون مساوی باشند و حقوق افراد در نظام مشروطه محفوظ باشد و قوای ثلاثه از حد خود تجاوز نکنند. اینها می گفتند حکومت باید با ملت باشد نه با شخص واحد.

مشروطه طی این ۲۰ سال اسم بی مسامی بود در ظرف این ۲۰ سال قوای ثلاثه مملکت تنها اسمی بود بدون معنی. متأسفانه قوای مقننه و قضائیه کاملاً تحت الشعاع قوه اجرائیه قرار گرفته و نمی توانستند وظیفه خود را انجام دهند. داشتن ارتش، تانک و طیارات و غیره تأثیر ندارد. فقط قلوب ملت است که يك ملت را حفظ می کند. قوه قضائیه تا قبل از رژیم سابق قوی و مستقل بود. این اصل متأسفانه از میان رفت. تشکیل محاکم اختصاصی در کشور برای چه بود؟

مملکتی که دارای قوه قضائیه است برای تمام افراد است و همگان در برابر آن مساوی هستند. محاکم اختصاصی اولین تیشه ای بود که به ریشه آزادی زده شد. وقتی قوه قضائیه مستقل نباشد دیگر آزادی چه معنی دارد؟

وحدت ملی نخواهد بود. امنیت نخواهد بود. عمران و آبادانی موضوع ندارد. اقتصاد مفهومی ندارد. مردم از هم می ترسند و بهم یاری نمی رسانند و کارهای بزرگ بنفع کشور انجام پذیر نمی باشد.

اگر قوه قضائیه داشتیم که املاک مردم را نمی بردند، یا صاحبان آنها را از هستی ساقط و یا تبعید نمی کردند بنام قانون چهل هزار سند مالکیت از مردم گرفته

نمی‌شد. سرمایه‌های مادی و معنوی مملکت از بین نمی‌رفت. اگر قوه قضائیه بود که اشخاص را به عنوان توهین و اسائه ادب به پاسبان نمی‌گرفتند و توقیف نمی‌کردند و حقوق افراد تضییع نمی‌شد و آزادی از میان نمی‌رفت.

حال نظری بیفکنیم به قوه مقننه: در ظرف این ۲۰ سال کیفیت انتخاب نمایندگان را در نظر بگیرید تا ببینید چه اشخاص بدون صلاحیتی حقوق ملت را غصب کرده‌اند و روح ملت از گزینش آنان اطلاع ندارد. اگر اشخاص صالح کرسیهای مجلس را اشغال کرده بودند، این قوانین که مایه تضییع حق است، وضع نمی‌شد. قناعت نکنید به يك عده قلیل که امروز روی صندلی اتهام نشسته‌اند و تمام کاسه و کوزه‌ها سر آنان شکسته شده است چرا می‌گویید از تاریخی که «مختار» رئیس شهر بانی شده این طور شد. از تاریخی که آن شاعر ملی، آن شخص با شرف مرحوم فرخی که الساعه روحش در این دادگاه حاضر و ناظر نمیشد در ۱۳۰۴ گفته:

از يك طرفی مجلس ما شوخ و قشنگ از يك طرفی عرصه به میلیون تنگ
 قانون حکومت نظامی و فشار این است حکومت شتر، گاو، پانگک
 ملاحظه فرمایید مطابق اصول و قوانین ممالک متمدن قانون مجازات قانونی
 است که اعمال مضره برای يك کشور را جرم دانسته و برای آنها مجازات تعیین می‌کند.
 و آن از زمانی قابل اجراست که اهالی کشور از تصویب آن بسوسيله انتشار آن مطلع
 شوند.

اگر شخصی عملی مرتکب شده باشد که مقدم بر قانون مصوب باشد، مطابق قانون مؤخر نمی‌توان آن عمل را قابل مجازات دانست. فرع زیاده بر اصل چه معنی دارد؟ ما قوانینی داشتیم که بر طبق آن اعمالی ممنوعه و قابل مجازات بود، آنها را بعنوان تفسیر توسعه دادند و یا اعمالی را که بهنگام وقوع جرم شناخته نمی‌شد قابل مجازات معرفی کردند. اگر قوه مقننه به وظیفه خود عمل می‌کرد، اگر قوانینی وضع نمی‌شد که حاصل آن از بین بردن عقیده و آزادی باشد، کار به اینجا نمی‌کشید.

دادستان به قضیه محکومیت ۵۳ نفر اشاره فرموده و به عنوان آزادی عقیده و

شرافتمندی آن اشخاص که به اتهام داشتن عقیده اشتراکی محکوم شده بودند، دفاع می‌فرمایند. دیگر آن خوش رقصی‌ها چه بود که دادرسی مخفی صورت بگیرد؟ و کلای مدافع جرأت دفاع نداشته باشند. اگر کسی معتقد به عقیده سیاسی باشد که حقوق افراد ضعیف حفظ شود و اقویا نتوانند بفتح خود توده‌ها را پایمال کنند، کجای دنیا این عمل جرم تشخیص داده شده که در این کشور قانونی وضع شد و يك عده اشخاص منورالفکر، آزادی خواه و با اراده را محکوم به بدبینی کردند؟

دیروز همکار من آقای ارسلان خلعتبری اظهار داشتند که شاه سابق به منزله چشمه صاف و زلالی بود لکن در مسیر آن آبهای تلخ و گل آلود ضمیمه آن شده و در نتیجه سیلی کثیف و بنیان کن تشکیل شده بود که در مسیر خود همه چیز را از بین میبرد.

من تشریح ایشان را قبول ندارم. نمی‌گویم که نظام سابق چه کرد و یا نظر آن چه بود؟ نظام سابق کارهای خوبی هم کرده. اگر گفته شود نکرده از انصاف دور است. شاه سابق وقتی به سلطنت رسید حدود مملکت ما معلوم نبود، هر کس در گوشه‌ای دعوی استقلال می‌کرد. طرق و شوارع امنیت نداشت. اما اگر خدماتی هم کرده در ضمن بعضی اشتباهات نیز کرد و یا اینکه اشتباه نکرده کاملاً انجام داد. بهر جهت کسی بود که در رأس جامعه قرار داشت و ناظر جریانات یومیه چرخ‌های کشور بود. به تمام جریانات واقف بود. سیاست خارجی را حفظ کرد. به سیاست داخلی هم توجه داشت، باید اشخاصی را راضی نگاه می‌داشت، باید تمام جهات مؤثر در اداره امور کشور را در نظر می‌گرفت، هیچ کس دارای اختیار نبود، اگر قوه قضائیه را تحت الشعاع قرار نداده بود، به این اندازه حقوق افراد مملکت تضييع نمی‌شد.

آقای معظمی ادعا نامه را در نهایت مهارت و کاردانی تنظیم فرموده‌اند، لکن از حیث استدلال و کشف واقع به نظر بنده مخدوش است، زیرا باید در این مقام ادله کافی داشته باشیم. مرحوم «مدرس» يك شخص ملی بود و عده‌ای هم به او اعتماد و اعتقاد داشتند. آقای دادستان باید دلیلی اقامه کند که عملی واقع شده یعنی مرحوم «مدرس» را کشته‌اند و اثبات این مدعا ادله مثبت و محکم می‌خواهد که به اصطلاح

قابل تردید و خدشه نباشد. مرحوم مدرس شخصی بود آزادی‌خواه و باعقیده و معروفیت عامه هم داشت. در سیاست این کشور وجودش مؤثر بود. از ۱۳۰۶ تبعید و زندانی شد چرا می‌گویند از سال ۱۳۱۵ که «مختار» سرکار آمده، این قضا یا پیش آمده، باید مبنای تبعید را در نظر گرفت. تردیدی نیست که تبعید وی به دستور نظام گذشته بوده، اما هیچ دلیلی قائم نیست که از طرف متهمان بمباشرت و یا معاونت مختار چنین عملی قابل وقوع شود. از طرف دیگر هیچ معقول نیست چنین امر خطیری به موجب تلگرافی از تهران یا مشهد به «اقتداری» رئیس شهربانی «کاشمر» دستور داده شود و او هم نزد عیال خود آنهم بدان کیفیت افشا کند.

دیروز آقای خلعتبری فاجعه مشهد را بیان کردند، که واقعا قلب هر انسانی را مجروح می‌کند به این معنی که يك عده بی‌گناه را بدون تقصیر موقعی که در صحن مطهر در خواب راحت آرمیده و در جوار امام خود را مصون از تعرض می‌دانستند، بدون مقدمه مردان کهن سال و زنان بی‌تقصیر و اطفال خردسال را هدف «شصت تیر» کرده و خون آنان را بناحق بریزند.

موقعی که هیئت تفتیش برای تحقیق در اطراف عملیات «نوایی» به مشهد می‌رود، بعلت بودن نوایی در مشهد موفق به کشفیات نمی‌شوند، «مختار» حسب الامر عده‌ای را بعد برای انجام تحقیق به مشهد می‌فرستد، و در نتیجه گزارش مأمورین «نوایی» به «دیوان حرب» جلب و محاکمه و محکوم می‌شود.

«کسروی» یکی از وکلای مدافع مختار است که از وی و فرشیچی در دادگاه دفاع کرده. ما در زیر خلاصه‌ای از دفاعیات او را نقل می‌کنیم:

«من امروز در روزنامه‌ای خواندم که نوشته بود اینها را بکشید و گرنه ما خودمان خواهیم کشت. و یا روی برگه‌های چاپی در میان مردم انتشار دادند مختار را جامعه به اعدام محکوم کرده، هر کس از او دفاع کند شریک جرم است. من نمی‌گویم روزنامه‌ها به کارهای گذشته ایرادی نداشته باشند، برعکس معتقدم دادگاه بزرگی برپا شود و از آغاز مشروطه همه بدکاران را محاکمه کند.

در مجله‌ای که از طرف شهرداری در تیرماه پارسال چاپ شده دیدم از شاه سابق بنام معبود حقیقی یاد کرده بود. ببینید چابلوسی تا چه اندازه است؟ آیا نباید نویسنده آن مجله و شهردار را که اجازه چاپ آن نوشته را داده به محاکمه کشانید؟ نکته دیگر توهیناتی است که به وکلای مدافع می‌کنند. چرا روزنامه نویس باید این قدر قانون‌ناشناس باشد که نداند ادعای نامیک ادعا است و احتمال بسیار میرود که خلاف آن ثابت شود».

سپس با اشاره به دکتر جلال عبده اضافه کرد: «چرا آقای دادستان کلماتی نابجا مانند جانی بالفطره یا شمیریا میرغضب در گفته‌های خویش بکار برد؟»
و آنگاه باز سر مطلب رفته و در دفاع از حسینقلی فرشچی متهم به شرکت در قتل فیروز و خزعل اظهار داشته است:

«ثبوت این اتهام بر مسلم بودن موضوع قتل است که آنهم مسلم نیست. در این پرونده‌ها راه معکوس رفته‌اند به این معنی که نخست موضوع قتل را امری مسلم گرفته و سپس به تهیه دلیل پرداخته‌اند. من به اعمال دیگر «فرشچی» و «عقیلی پور» کاری ندارم، شاید مردمان بدی باشند، ولی من از روی این پرونده است که می‌گویم اینها فیروز و خزعل را نکشته‌اند».

کسروی با اشاره به خزعل گفت:

«این مرد به دولت نافرمانی نمود و جنگ کرد و بعد تسلیم شد. اگر رضا شاه می‌خواست او را بکشد، همان روزها می‌کشت. در همان روزها یکی از همسایگان از دولت خواستار شد به شیخ تأمین جانی داده شود و شاه داد. پس چگونه ممکن است کشتن کسی چون خزعل با این بی‌باکی به دستور مقدماتی انجام گیرد؟»

کسروی همچنین درباره فیروز گفت:

«در این پرونده نیز بزور مبادرت به اخذ اقرار کرده‌اند. فیروز را پس از مرگ پزشک معاینه کرده و چیزی نگفته است. جنازه را هم در تهران کسان او از جمله دکتر مصدق دیده‌اند. اگر او را کشته بودند، جهت نداشت خودشان در سمنان به خاک نسپارند

وبه کسانی بدهند.»

«من این اتهامات را بکلی مردود می‌دانم، من از خزع‌ل‌گزند و آسیب دیده‌ام. زمانی که به دولت نافرمانی کرد، من در خوزستان بودم. زیان و آزار بسیار کشیدم و با این همه وقتی تاریخ خوزستان و داستان نافرمانی او را نوشتم یادی از سرگذشت خویش نکرده و دربارهٔ شیخ نیز به پرده درمی‌نپرداختم.»

«بسیار شگفت که شیخ خزع‌ل را یکی از بزرگان ایران بشمارند و یا یک فرد نیکوکارش نشان دهند و کسانی را به اتهام کشتن وی بزنند ببندازند.»

«اما دیبا این شخص که در اروپا درس خوانده بود، از آنجا جز بی دینی و مادیگری نیاورده بود. وقتی هم در دربار استخدام شد، به یک رشته خوش گذرانیها پرداخت که جز مایهٔ بدنامی نبود و سرانجام در نتیجه اینکه با مجله الدوله پدرزن شاه قمار کرده و از او برده بود از دربار رانده شد. و در این هنگام کسانی فرصت یافته و از دستش شکایت کردند و در دادگاه به اتهام کلاهبرداری محکوم گردید و بزنند افتاد.»

کسروی بدنبال دفاعیات خویش اضافه کرده:

«این موضوعات نه تنها از نظر اصول قضایی درخور اعتماد نیست، طوری است که نمی‌توان صرفاً به دلایل پرونده‌ها استناد کرد و رأی داد، مصنوعی بودن این اتهامات روشن است. می‌بینیم بسیاری از مردم از زمان گذشته گفته‌گو می‌کنند و کسانی نیز درخواست دادرسی دارند. من می‌گویم خوشا بحال ایرانیان که چنین شایستگی بهم برسانند که پادشاهان خود را محاکمه کنند. نخست باید یک دیوان عدالت بزرگ برپا کرد و در آن کارهای شاه سابق از نیک و بد و نیز کارهای همه کسانی که با او بوده‌اند، از وزیران و نمایندگان و دیگران به رسیدگی آید و از روی دقت و عدالت تصمیم گرفته و حکم صادر شود.»

«ثانیاً اینکه کسی یا جمعی کارهای ۲۰ سالهٔ آن شاه و وزیران و دیگران را به رشته نگارش کشند و یک داوری تاریخی نمایند، هر دوی اینها مهم است ولی افزار بسیار می‌خواهد. اما کسانی که بخوانند این کارها را انجام دهند، باید از جریانهای

سیاسی آگاه باشند و متأسفانه در این باره آگاهی اندک است. نبایستی استناد به پندار و گمان باشد، در هر کاری باید از راهش در آمد و جستجو کرد، این استناد به پندار و گمان يك عیب بزرگ در میان ایرانیان است که باید گفت در نتیجه اش شعرا هم به کزاف گویی دچار شده اند.

یاد دارید که در گذشته در ایران همیشه ملوک الطوائفی بود و در هر گوشه ای يك گردنکش به دولت نافرمانی می کرد چرا چنین بود؟ بسیاری از وزیران خودشان خواهان ملوک الطوائفی بودند و از گردنکشان حمایت می کردند.»

«با اینحال پوشیده نمی دارم که رژیم گذشته بدیهایی هم داشت، یکی از آنها از میان برداشتن مشروطه بود. در زمان اومشروطه از میان رفت، قوانین از کار افتاد، چاپلوسی و دنائت میان مردم رواج گرفت و این گناه کوچکی نبود.»

در مجلس شورای ملی درباره توقيف عده ای از کارکنان شهربانی مذاکره شد و مسأله بودجه شهربانی نیز مورد مذاکره قرار گرفت.

مختار پس از دفاعیات و کلای مدافع خود در آخرین دفاعیاتش گفت:

مثل این که بودجه شهربانی را آقایان نمایندگان مجلس تصویب نکرده اند و با در مجلس دیگری به تصویب رسیده است.

بهر حال لازم میدانم در این باره توضیحاتی بدهم تا قضیه تا اندازه ای روشن شود:

بنده چند ماه پیش از ورود مستشاران سوئدی داخل خدمت شهربانی شدم و پس از آنکه سوئدیها شروع بکار کردند، در واقع شغل رسمی پیدا کردم آن وقت بود که دریافتم شهربانی دارای اعتباراتی برای کسب اطلاعات سیاسی و استخدام مأموران ناشناس میباشد.

پس از سوئدیها سرتیپ درگاهی نیز این اعتبار را داشت. در زمان سوئدیها و درگاهی چقدر برای این امر اعتبار داشته اند بی اطلاع هستم، ولی در زمان ریاست «آیرم» مبلغ ۴۰۰۰ تومان در هر ماه برای استخدام کار آگاه در بودجه شهربانی منظور شد.

داور هم ماهیانه پنج هزار تومان برای تعقیب قاچاقچیان و کشف قاچاق به «آیرم» می‌داد. متصدی این حساب هنوز در شهربانی هست ولی من از زمان آیرم خبر ندارم.

پس از آنکه بنده به سمت کفالت شهربانی منصوب شدم، در این موضوع مذاقه کردم و درصدد شناسایی کارآگاهان برآمدم. در نتیجه با نظر آیرم و تقسیماتی که شده بود، مخالفت نمودم، اول کاری که کردم آن چهار هزار تومان را از بودجه حذف کردم.

از آقای داور هم تقاضا کردم آن پنجهزار تومان را دیگر به شهربانی ندهد. در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ بنده ده هزار تومان برای استخدام کارآگاه و رفع احتیاجات و ضروریات اداره کارآگاهی و هزینه‌های لازم تقاضا کردم.

در سالهای پیش ازین، این مبلغ سالی ۴۸ هزار تومان و با کمک داور جمعاً ۱۰۸ هزار تومان می‌شد.

استخدام «کارآگاه» امروزه برای هر کشوری لازم است و اشخاصی که داخل این شغل می‌شوند، اگر به نفع کشور کار کنند شغل شریفی است و دولت و ملت از اطلاعات مکتسب آنان استفاده می‌کند. اما متأسفانه در کشور ما به آنان جاسوس می‌گویند. کارآگاهان همه پرونده دارند، هویت، عکس و سوابق استخدامیشان در پرونده جمع است.

سال ۱۳۱۷ که آغاز شد، با توجهی که اعلیحضرت نسبت به تحصیل اطلاعات سیاسی داشت، بنده صلاح و مقتضی دیدم که مبلغی به این اعتبار افزوده شود. و از اینرو ماهیانه ۱۵۰۰ تومان در بودجه ۱۳۱۷ منظور کردم. و این مبلغ را برای دو ایر کارآگاهی شهربانیهای درجه ۱ و ۲ به تصویب رسانیدم.

پس از آنکه جنگ بین الملل دوم شروع شد، توجه شاه نسبت به کسب اطلاعات سیاسی بیشتر شد. چون دولت ایران بیطرفی اختیار کرده بود، وزارت کشور به اتباع بیگانه اخطار کرد از مقررات بی طرفی ایران تخلف نکنند و دولت بار دیگر

بر آن شد اعتبار بیشتری در این زمینه به شهربانی بدهد تا کار آگاهانی که بتوان از وجودشان در مورد خار جیان استفاده نمود، استخدام کند.

در کشور ما حدود ۲۰ تا ۲۵ هزار اشخاص خارجی ساکن بودند. در اینجا دیگر کار آگاه عادی مورد نیاز نبود، بایستی کسانی بکار گرفته می شدند که زبان خارجی می دانستند. باید از اتباع بیگانه ای استفاده می شد که صاحب شغل و حرفه بودند. مثلاً مهندس خارجی که دست کم ماهیانه ۵۰۰ تومان می گرفت، یا پزشکی که حداقل ماهی ۱۰۰۰ تومان درآمد داشت، ممکن نبود که با ماهی ۲۵ تومان برفع ما در بین خودشان و هموطنانشان کاری انجام دهد. پانصد تومان هم درست در نمی آمد.

این اداره سیاسی که اسمش بلند و سر زبانها افتاده فقط دارای سه دایره بود: دایره اول بازجویی که رئیس آن جوان شیر بود و تنها سه یا چهار نفر بازجو داشت. دایره دوم که دو نفر بیشتر مأمور نداشت. و دایره سوم که امساکن عمومی است. کلیه مأموران این اداره بزرگت به ۵۰ نفر هم نمی رسید. مأمور کم ولی کار سنگینی بردوش داشت. در ایام من بهترین اشخاص در رأس اداره سیاسی بودند. سرهنگ سیف، آقای دانشور، و مدتی هم پاسیار «آرتا».

اما درباره اداره زندانها. ما در زندان بالا (قصر) قریب ده هزار نفر زندانی داشتیم و در زندان پایین نزدیک به هزار نفر. در زندان بالا در هر ۲۴ ساعت ۵۰ نفر مأمور خدمت می کردند. در درون زندانها هم مثل همه دنیا مأمورین مسلح نیستند و حتی یک چاقو و یا یک سوزن هم نباید داشته باشند. زندانیها طبق مقررات از غذای خارج محروم اند و در هیچ یک از قوانین هم نیست که زندانی با بضاعت ازمزل برایش غذا آورده شود.

زندان نسوان را اجاره کردم. دستور دادم برای آن ائانه تدارك شود. حتی صندلی و میز بگذارند که زنان پشت میز غذا بخورند. آنجا را مقایسه کنید با زندان زمان سوئدیها. حالا درها شیشه دارند. سابقاً روشنایی هم نداشت. شهربانی کل که

بنده ۷ سال در رأس آن بودم، بیش از ۱۰۰۰۰ نفر در سراسر کشور مأمور داشت. این ده هزار نفر به تصدیق همه مأموران دولت کارشان از همه سنگین تر و مسئولیتشان خطیرتر بود. اگر وزارتخانه‌ها روزی ۸ ساعت کار می‌کنند، مأمور شهربانی با يك چنین وظیفه سنگین، فقط همان حقوقی را می‌گیرد که پیشخدمت فلان وزارتخانه دریافت می‌کرد. پیشخدمت هر وزارتخانه ماهیانه ۲۰ تومان می‌گرفت و پاسبان ماهیانه فقط ۱۸ تومان. و پیشخدمت شهربانی هر ماه ۱۲ تومان و یک نفر رتبه ۱۱ آگاهی ۳۲ تومان وثبات گذرنامه ۱۲ تومان.

يك مأمور آگاهی بایستی شبانه روز بدود. برود در فلان‌گود در خارج شهر و چندین ساعت خود را پنهان سازد و با هزاران خطر روبرو شود و دزدها و تبهکاران جامعه را جستجو کنند.

به سازمان کاری نداشته باشید. اگر اشخاصی بدبودند دلیل بدی و ناسودمندی آن نیست.

اما درباره صندوقهای پستی : دولت صلاح دانسته بود پاکات اشخاص مظنون باز شود. امر شد شهربانی پاکات را ببیند. بعقیده من برای کشور خاصه در موقع جنگ این امر لازم است. چون ایران بی طرف بود میبایستی مواظب هم باشد. راجع به روزنامه‌ها : سیاست دولت چنین ایجاب می‌کرد که مطبوعات آزاد نباشند و با نظر دولت چیز بنویسند. سالها بود که این کار عملی می‌شد. البته اگر کسانی بودند که نخواسته‌اند روزنامه‌شان را منتشر کنند، بنده اطلاعی ندارم، ولی به من چنین امری نشده بود تا به فلان مدیر جریده بگویم روزنامه‌ات را منتشر نکن. در سالهای اخیر اداره گذرنامه وضع خاص و با اهمیت داشت، و چنین ایجاب می‌کرد که شخصی واجد شرایط که لااقل دو زبان بیگانه بداند، در رأس آن باشد.

اما اداره نگارش سه شعبه داشت و کار مهم آن اداره ترجمه جراید خارجی بود که باید بعرض می‌رسید.

شعبه‌ای از اداره نگارش راجع به امور چاپخانه‌ها بود. که حتی اعلانات خیلی کوچک و بی‌اهمیت تجاری هم بایستی بر اساس مقررات و پس از انجام تشریفات بچاپ برسد.

شعبه سوم، جراید کشور را زیر نظر داشت و مقالات مهم را تقویم می‌کرد. مقالاتی که جنبه سیاسی نداشتند، مانعی نداشت. منظور دولت این بود که جراید مقالات سیاسی را با نظر دولت درج کنند.

اعلی‌حضرت غالباً از کاغذ و حروف و گراور روزنامه‌ها گله‌مند بودند و تأکید می‌شد که جراید با وضع کشور متناسب نیست، یا گراورها یا حروف بد هستند. رکن‌الدین مختار در جایی از دفاعیات خود می‌گوید:

جراید مرا پهلو ان دوره دیکتاتوری قلمداد می‌کنند. حتی دادستان دیوان کیفر هم مرا رب‌النوع ستمکاری خوانده. مدعیان خصوصی نیز مرا جنایت‌کسار کبیر و دادستان همکار مرا به لقب شش انگشتی نامیده است^۱

موقعی که مریض بودم به بنده اجازه داده شد کتبی را مطالعه کنم و سؤال کردند چه کتابهایی را مایلم مطالعه کنم؟ گفتم تاریخی بهتر است. روزی که چند جلد کتاب برایم آوردند، در بین آنها یک جلد تاریخ چنگیز هم بود.

سید محمد باقر حجازی یکی از وکلای مدافع «مختار» چون آقای «جدلی» در دفاع از «مختار» گفته بود که قوه قضائیه کشور از محور اساسی خود خارج شده بود و مثل قوه مقننه تحت نفوذ و اراده شاه قرار داشت گفت: در اسفند ۱۳۰۹ مأمورین

۱- اشاره است به عباس بختیاری یکی از همکاران سرپاس مختار که در دادگاه محاکمه می‌شد. عباس بختیاری در سال ۱۲۹۲ با سمت پاسبانی و ۳۰ ریال حقوق ماهیانه وارد خدمت شهربانی شده و در سال ۱۳۱۵ به درجه سرپاسبانی ارتقاء یافته و مأمور مخفی اداره پلیس سیاسی می‌شود. آخرین حقوق او در شهربانی ۲۶۰ ریال بوده. چون قلدی نسبتاً بلند و چشمان نافذ داشته، با آنکه ۵ انگشت بیشتر نسداشته و انگشت شصت او نیز در تسمیرین تیراندازی از میان رفته بود، دادستان به او لقب شش انگشتی داده است.

شهربانی بموجب قانون تابع مقررات انضباطی وزارت جنگ شده‌اند. در آئین‌نامه انضباطی وزارت جنگ هم صراحت دارد که مآدون باید اوامر مافوق را بدون چون و چرا بپذیرد و اگر امر خلاف قانون بود، مافوق مسئول است. پس هر اقدامی که شده از حیث اینکه تابع مقررات انضباطی وزارت جنگ بوده‌اند، به امر مافوق انجام شده است، و لذا نمی‌توان آنان را کیفر داد و از تعقیب معاف هستند.

دادستان در قبال دفاعیات و کلای مدافع مختار بطور اعم و بیانات سید محمد باقر حجازی بطور اخص، با اشاره به امر قانونی به قانون مصوب دلو ۱۳۰۳ استناد کرده گفت :

ریاست کل قوا باشاه بود و این معنی شامل تشکیلات نظمیه وقت هم می‌شد. مجلس شورای ملی ریاست عالی کل قوای دفاعیه و تأمینیه را به شاه داده بود. اما منظور از کلمه تأمینیه معنی عام آن نبوده، بلکه فقط به تشکیلات امنیه کشور راجع می‌شود^۱.

وبعلاوه در قسمت اخیر ماده قید شده که این اختیارات در حدود قانون اساسی و سایر قوانین مملکتی است و با وجود قانون اساسی و سایر قوانین استخدامی و دیگر مقررات که شهربانی را جزو وزارت کشور می‌داند، نمی‌توان رئیس شهربانی را زیر امر معظم مقام سلطنت قرار داد.

شهربانی از نظر قضایی ضابط دادگستری است ولی از جنبه اداری تابع وزارت کشور است و مأموران شهربانی کارمند دولت هستند و مقررات قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ درباره آنها لازم‌الاجرا می‌باشد.

از جمله مقررات مواد ۸ و ۹ قانون مزبور است که فقط اطاعت از اوامر قانونی مقامات مافوق را برای مرئوسین ضروری دانسته، مگر در مواردی که رئیس

۱- روشن است که دادستان دیوان کیفر تأمینیه را که آنروز بجسای امنیت بکار میرفته با تشکیلات امنیه یعنی ژاندارمری اشتباه کرده است.

ما فوق مسئولیت را کتباً بر عهده بگیرد.

درست است که ماده ۲، قانون محاکمه مأموران آن اداره را تصابع مقررات انضباطی وزارت جنگ دانسته، ولی استفاد از این ماده این نیست که ما فوق هر امری که کرد باید کور کورانه اجرا شود و ثابت خواهیم کرد.

گذشته از اینکه شاه نسبت به «مختار» آمرقانونی نبوده، «مختار» هم نمی توانسته به استناد مقررات انضباطی در اجرای او امر شاه خود را معاف از مجازات بداند.

انضباط به معنی لغوی کلمه مجموعه ای از قواعد ضمنی یا مقررات مدونه برای تأمین حسن جریان و ایجاد نظم در هیئتی یا جمعیتی میباشد.

از لحاظ نظامی انضباط یا دیسپلین اصلی است که بموجب آن اطاعت هر درجه نسبت به درجه دیگر مقرر شده برای حسن جریان کار و اجرای مقررات نظامی مربوط به خدمت و وظایف قانونی می شود ولی اجازه نمی دهد رئیس نسبت به مرئوس خود امر به دزدی، و یا قتل بدهد. و مرئوس هم نباید به عنوان اینکه منضبط است از این قبیل او امر غیرقانونی کور کورانه اطاعت کند.

پور رضا یکی از وکلای مدافع مدعیان خصوصی در دفاع از موکل خویش مختار را مردی ترسو نامید. رکن الدین در جریان دادرسی خطاب به او می گوید :

— مأموری که خدمت شهربانی را می پذیرد باید حاضر به مرگ باشد. زیرا کار شهربانی با کار دیگر کارکنان دولت فرق دارد. مأمور شهربانی همیشه در معرض مخاطره است. و اگر در میان آنان و به گفته پوررضا احیاناً ترسوئی هم مثل بنده پیدا شود، در طی سی سال خدمت اندک اندک خو می گیرد. پس کسی که چنین خدمتی را پذیرا شده و بدان خو گرفته آدم ترسویی نیست.

و درباره ملک و خانه اش در دماوند و شمیران می گوید : اخیراً اغلب مدیران جراید، چون مشتبه شده اند و راجع به ملک دماوند و فروش خانه شمیران بنده مطالبی درج می کنند، لازم دیدم رفع هراشتباهی را بکنم.

بنده در دماوند ابداً ملکی ندارم. تنها يك باغ موروثی داشتم که تقریباً ۵ سال

قبل آن را به همشیره ام واگذار کردم.

خانه شمیران هم چون مقروض بودم (۵۵۰۰۰) تومان بفروش رسانیدم و چون لازم بود قروض خود را بپردازم خانه موروثی خویش را که حدود ۳۰۰ متر است فروختم یکی از اخوان من خواست کمکی به بنده کرده باشد، در حدود ۲۵۰۰ متر از زمینی را که نزدیک راه آهن است به بنده بدون قیمت واگذار کرد. من هم آن را فروخته وبا فروش آن زمین خانه موروثی را دوباره خریدم. مبلغی که مقروض بودم دادم و بقیه پول را ۳۰۰۰ متر زمین از متری ۱۰ الی ۱۶ ریال خریداری و شروع به - ساختمان کردم. ولی چون برای ساختمان نیز مقروض گردیدم خانه موروثی ام در شمیران را مطابق اسناد رسمی در گرو گذاشتم و دیون خود را تأدیه کردم و بالاخره اخیراً نیز خانه شمیران را فروختم.

سرپاس مختار در آخرین دفاعیات خود در دادگاه در مورد خانم «آنا» گفت :
- هنگامی که رئیس شهربانی خوزستان و بنادر جنوب بر دم آقابگیان شوهر مادام «آنا» که تبعه خارجی بود در اهواز سمتی رسمی داشت. بعد که برای معاونت شهربانی کل به تهران احضار شدم، یکروز آقابگیان را در دفتر کار سرلشکر آیرم رئیس کل شهربانی دیدم. تعارفات معمولی انجام شد. سرلشکر آیرم بمن گفت : آقابگیان مدتی است از خدمت دولت متبوع خود کناره گرفته و می خواهد برای ما کار کند. من گفتم کسی که به کشور و دولت خود خیانت کند نباید به صمیمیت و صداقت وی اعتماد کرد. اما آیرم با نظر من موافقت نکرد و او را در شهربانی به خدمت گرفت تا روزی که آیرم رئیس کل شهربانی ایران بود، آقابگیان نیز بنام «ایران دوست» کار میکرد. آقابگیان گاهی هم چنان تظاهر می کرد که همه می فهمیدند که او از کارکنان شهربانی است. و در این رهگذر بعناوین مختلفه اسباب زحمت مهاجران مسی شد و از آنان برای خود و «آیرم» اخاذی می کرد:

وقتی کفیل شهربانی شدم، به «ایران دوست» گفتم به او دیگر نیازی نیست و به رئیس اداره سیاسی نیز گفتم به او بگویید مواظب باشد تخطی و تخلفی نکند.

ضمناً به دستور آیرم عده‌ای مهاجر و غیرمهاجر به اتهام سیاسی زندانی بودند. من کسب اجازه کردم و پرونده آنان به دادگاه احاله شد. دویاسه نفر از مهاجران درباره «آقابگیان» اظهاراتی کردند که بر اثر آنها آقابگیان نخست در داخله کشور زیر نظر وبعد به خسارج از ایران رفت. آقابگیان پس از اخطار اداره سیاسی مفقود شد و چون فقدان او را لازم بود به عرض برسانم این کار را کردم و بدنبال آن مادام «آنا» را برای تحقیق بازداشت کرده و به اراک فرستادم. پس از آن معلوم شد که «آقابگیان» در بیروت است، در بیروت نیز شروع به عملیات سیاسی کرده بود. شهربانی بیروت او را دستگیر کرده و بدنبال این امر عکس و شماره زندانی وی از وزارت امور خارجه به شهربانی رسید و مادام «آنا» برای اینکه از ایران بیرون نرود منکر زوجیت با «آقابگیان» گردید.

دکتر «آقایان» وقتی آخرین دفاع مختار مطرح بود درباره وی گفت:

— آقایان قضات پرونده اداری «مختار» حاضر است، خواهی دید که در تمام مدت ۳۰ سال خدمت خویش کوچکترین خلاف از او صادر نشده است بویژه که در حدود دو سال اول خدمتش زیر نظر مستشاران سوئدی شهربانی کار کرده است. و آنان که یاد دارند می‌دانند که مستشاران سوئدی شهربانی مردمی لایق و کاردان بودند و جز انجام وظیفه در هیچ کار سیاسی مداخله نکرده‌اند.

رأی دادگاه

جلسات دادرسی رکن الدین مختار که نخست یکسره یعنی از ۸ بامداد تا ظهر و از ساعت ۱۵ تا ۱۸ بود، چندی بعد فقط پیش از ظهرها منعقد می‌شد. جلسات دادرسی «مختار» و همکارانش بالغ بر ۴۰ نشست شد و پس از ختم دادرسی، دادگاه بعد از ۹ ساعت مشاوره ممتد رأی خود را به شرح زیر اعلام کرد:

بتاریخ عصر ۲۵ شهریور ۱۳۲۱

بردادگاه ثابت است که اشخاص نامبرده پایین مرتکب بزه‌های زیر شده‌اند :

الف - عباس بختیاری پسر کوچک اهل و ساکن تهران ۴۷ ساله، سرپاسبان یکم مأمور پیشین اداره کار آگاهی.

ب - حسینقلی فرشچی تبریزی پسر حاجی حسین ۴۲ ساله بازرس درجه ۲ شهر بانسی .

ج - محمد کاظم جهانسوزی پسر محمد حسین ۵۹ ساله پایور (افسر ، صاحب منصب) شهر بانسی .

د - محمود فدوی پسر رمضان ۴۵ ساله ، رئیس پیشین زندان ملایر .

ه - سیف‌الله فولادی پسر حبیب‌الله ۴۰ ساله پایور شهر بانسی .

و - عسگر فروتن پسر حسین ۴۶ ساله رئیس پیشین آگاهی ملایر .

ز - هادی نظمی پسر حسین ۴۵ ساله سرپاسبان پیشین شهر بانسی ملایر .

ح - جعفرقلی جوانشیر پسر حیدرقلی ۴۱ ساله کارمند پیشین اداره سیاسی .

ط - عبدالله مقدادی رئیس پیشین دایره اول کار آگاهی .

ی - علی اصغر عقیلی پور پسر مهدی ۴۸ ساله بازرس اداره آگاهی .

ک - رکن‌الدین مختار پسر کریم رئیس پیشین شهر بانسی کل کشور .

۱- بازداشت اشخاص بدون حکم مقامات صلاحیت‌دار در غیر مه‌واردی که

قانون، جلب و بازداشت اشخاص را تجویز کرده است.

۲- ایراد ضرب و اذیت و آزار بدنی .

۳- تبعید اشخاص .

۴- معاونت در قتل عمدی اشخاص زیر :

الف - شیخ خزعل

ب - فیروز

ج - عبدالحسین دیبا

در این دادرسی پاسیاریکم منصوروقار ، عباس جمشیدی ، حبیب‌اله خلیج ، عباس مجنون یآوری ، محمود مستوفیان و فتح‌اله چوبین از اتهامات وارده مبری ولی رکن‌الدین مختار به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شد.

دردادرسی مورد ذکر علاوه بر رکن‌الدین مختار، حسینقلی فرشچی به ۱۰ سال زندان با اعمال شاقه ، عباس بختیاری به ۱۰ سال زندان با اعمال شاقه ، جهانسوزی به ۵ سال حبس با اعمال شاقه، رسدبان سیف‌الله فولادی به ۵ سال حبس با اعمال شاقه، محمود فدوی به سه سال حبس با اعمال شاقه، عقیلی‌پور به سه سال حبس با اعمال شاقه و عسگر فروتن و هادی‌نظمی هر کدام به دو سال حبس با اعمال شاقه و جعفرقلی جوانشیر به يك سال حبس تأدیبی محکوم گردیدند.

احمد احمدی فرزند محمدعلی پسرشکیار اسبق زندان قصر ۶۰ ساله که پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ به کشور عراق گریخته و متهم بود که در زندان قصر با تزریق آمپول آب داغ و هوا و نیز کاربرد روشهای دیگر محبوسین سیاسی را معدوم می‌ساخت ، پس از آنکه در بین‌النهرین توسط مأموران دولت عراق دستگیر شد، بر اساس قانون استرداد مجرمین میان ایران و عراق تحویل دولت ایران شد و پس از محاکمه در دادگاه از جهت قتل جعفرقلی اسعد بختیاری و قتل محمد فرخی به اعدام محکوم و حکم صادره روز شنبه ۲۲ مهر ۱۳۲۲ در بساره او اجرا و در میدان توپخانه بدار آویخته شد.

نقل می‌کردند که رکن‌الدین مختار گاهگاه ویولن میزد و قطره‌های سرشک از دیدگان فرومی‌ریخت .

نقل می‌شد که پاسبانان به عبدالله مقدادی جناب سلطان خط‌ناب می‌کردند که معادل سروان امروز است. مقدادی يك پلیس با هوش و يك کارآگاه مجرب و آزموده و تا اندازه‌ای هم سخاوتمند بوده و صرف و نحو عربی را بخوبی می‌دانسته است. عبدالله مقدادی در مراسم عروسی محمد رضا پهلوی به کشور مصر رفت . می‌گویند در این مأموریت حتی به پاسیاریحیی رادسررئیس هیئت اعزامی شهربانی

به مصر نیز بی اعتنا بوده است.

گذشته از محکومیت‌های یادشده شماری دیگر از پایوران آنروز شهربانی بر اثر شکایت و تعقیب مدعیان خصوصی محکومیت‌هایی یافته‌اند. پاسیاریکم سیدمصطفی قائم مقامی فرزند میرزا رفیع ۵۶ ساله با اتهام معاونت در قتل جعفرقلی اسعد به ۶ سال حبس با اعمال شاقه و نیز پاسیاریکم حسین نیرومند با اتهام معاونت در قتل محمدفرخی به ده سال زندان با اعمال شاقه و با اتهام قتل خانبا با اسعدبه زندان دائم و از جهت بازداشت غیر قانونی دو تن از پاسبانان زندان هنگامی که رئیس زندان قصر بوده به دو سال و نیم زندان تأدیبی و محرومیت از خدمات دولتی محکوم گردیده‌اند.

می گویند رکن الدین مختار در فروردین ۱۳۲۷ مشمول عفو پادشاه وقت قرار گرفته و از زندان آزاد گردید و سرهنگ حسین نیرومند نیز در دادگاه استان گیلان که دادرسی وی را تجدید کرد تبرئه گردید.

در حالی که تاریخ ۲۰ ساله شهربانی را که حاوی رویدادهای مهم سیاسی ایران در سالهای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ میباشد به پایان آوردم ناگهان قطعه‌ای از «توماس لاج» ۱۵۵۸-۱۶۲۵م. نویسنده انگلیسی در خاطر مخطور کردم که سالها پیش آن را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات انگلیس نزد استاد فقید دکتر لطفعلی صورتگر خوانده بودم. اینک همان قطعه را از زبان استاد فقید برای حسن ختام زینت بخش این کتاب قرار می‌دهم:

«فرزندان من در پی ترقی نباشید. غروری که در پی برتری جستن می‌آید چون بخاری است که به آسمان صعود می‌کند. اما همین که بر فراز فلک رسید، به دودی مبدل می‌گردد. آنان که همیشه دیده بر ستارگان خیره مانده‌اند از مصادمه با سنگی که پیش پای آنها پدید می‌آید بزمین می‌خورند و کسانیکه چشم بر آفتاب می‌دوزند، جز آنکه چشمی بمثابه دیدگان عقاب داشته باشند، کور می‌شوند. با بازشکاری هم تک مباش تا بسان فاخته شکار نشوی. روزی که بخت بر تو می‌خندد، شهر آمال تورا با موم می‌انداید. پس شایسته آنست که در پی پرواز نباشی یا اگر بر فراز

فلك خواهی پرید از آفتاب سوزان اندیشه کن که موم را آب نکند و تورا به زمین پرتاب
نماید.

من الله توفیق و علمیه التکلان

پایان

فهرست اعلام*

	ت
آصف وزیری - جعفر: ۱۲۲، ۱۴۰، ۲۳۶	
آقا بکف - ژرژ سرگی یویچ: ۱۴۷، ۱۴۸	
آقا بگیان: ۲۵۰، ۲۹۰، ۲۹۱	آبادان: ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۶۳
آقا بگیان - آنا: ۲۵۰، ۲۹۰، ۲۹۱	آبادو: ۱۲۴
آقا خانی - عبدالرحیم: ۱۴۹	آب پخش کن - تکیه: ۳۶
آقا خانی - فضل‌الله: ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۳۰	آتا تورك: ۱۶۹، ۱۷۱
۱۳۳، ۱۴۰	آدلر-آلفرد: ۷۰
آقا خانی - نیایش: ۲۳۶	آذربایجان: ۲۳، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰
آقا نجفی: ۱۷۸	۱۴۸
آقایان: ۲۹۱	آرتا: ۲۳۶، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۸۵
آل طه: ۲۵۵	آزاد - میرابوالقاسم: ۱۰۲
آل عثمان - عثمانی	آستارا: ۱۱۴، ۱۲۳
آلمان: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۸۰، ۹۵، ۱۲۷، ۱۴۰	آستان قدس رضوی: ۲۳۹
۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷	آشتیان: ۳۷
۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱	آشتیانی - حسن: ۳۴
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸	آشتیانی - میرزایوسف: ۱۴، ۲۱، ۳۴، ۳۶

* برای یافتن اعلامی که دارای پیشاوندهایی نظیر خیابان، کوچه، محله، تکیه، مدرسه، بندر و ... می‌باشد (چنانچه ذیل پیشاوند یافت نشد) به ذیل نام اصلی مراجعه شود. همچنین لازم به ذکر است که در تسدوین الفبایی اعلام، از القاب و درجات نظامی اشخاص پرهیز شده و فقط در چند مورد که نام کوچک اشخاص در دسترس نبوده، به لقب یا درجه نظامی اشاره گردیده است.

- ابوسعید: ۱۷۷
 ابوطالب میرزا: ۱۷۳
 اپیکیان: ۵۶
 انریش: ۲۰
 اتل: ۲۲۶
 احتشام: ۲۳۵، ۲۳۶
 احرار الاسلام: ۱۹۹
 احسنی - غلامحسین: ۱۲۵
 احمد آباد: ۲۰۵
 احمد خان: ۱۱۴
 احمد شاه: ۲۰، ۲۱، ۳۶، ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰
 احمدی - امیر لشکر: ۱۳۲، ۲۲۹، ۲۳۱
 ۲۳۶، ۲۹۳
 احمدیان: ۲۵۵
 احیاء السلطنه: ۷۵
 اخوت - انجمن: ۳۲، ۳۳، ۱۶۱
 ادوارد هشتم: ۱۸۳
 ادیب الممالک - خیابان: ۴۲
 ادیب هروری - محمد حسین: ۱۷۷، ۱۸۲
 ۱۸۵
 اراک: ۹۹، ۱۲۵، ۱۵۲، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱
 ۲۹۱
 ارانی - ابو الفتح: ۲۰۴
 ارانی - تقی: ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱
 ارمنه: ۳۶، ۳۷
 ارجمند - علی نقی: ۱۱۳، ۱۲۲
 اردبیل: ۱۱۴، ۱۲۳
 اردن: ۱۶۹
 ارفاس: ۶۲، ۶۳، ۶۴
- ۲۳۱، ۲۳۲
 آلیانس - مدرسه: ۲۲۱
 آمریکا: ۲۳، ۶۲، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۵
 ۱۴۷، ۱۶۷، ۲۲۶، ۲۲۷
 آمل: ۱۶۲
 آنرایت: ۸۷، ۸۹
 آواره: ۲۰۷
 آهی: ۲۶۴
 آیت: ۲۰۸
 آیت الله قمی - قمی
 آیتی - عبدالحسین: ۲۰۷
 آیرم - محمد حسین: ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
 ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹
 ۲۲۰، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۰
 ۲۹۱
 آیینة اسکندری: ۱۶۶
- الف
- ابراهیم خان آشپز: ۵۹
 ابراهیم لو مقدم - سلیمان: ۲۵۳
 ابراهیم لو مقدم - صادق: ۲۵۳
 ابراهیمی: ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
 ابراهیمی - صابر: ۱۲۸، ۱۶۲
 ابرقو: ۱۳۲
 ابن عرب شاه: ۱۵۴
 ابوالوردی - حیدرقلی: ۱۲۳
 ابوترایبان: ۱۴۸

- ارگت: ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۵، ۴۷، ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۱۲، ۲۵۷
- اروپا: ۶۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۳
- ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۸۲
- ارومیه: ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵
- اروند رود: ۱۵۶
- اریکن: ۶۳
- استاد باقر: ۱۶۶
- استامبول: ۲۱، ۸۴
- استرآباد ← گرگان
- استکهلم: ۶۲، ۶۳، ۱۸۳
- استوار - احمد: ۲۳
- استود بیکر: ۱۶۶
- اسدی: ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۳۳، ۲۳۹
- اسدی - سلمان: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
- اسدی - محمد ولی: ۲۳۹
- اسدی - محمد هادی: ۲۳۹، ۲۴۰
- اسعد بختیاری - جعفر قلمی: ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۲۹۳
- اسعد - خان بابا: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶
- اسفندیاری - محشم السلطنه: ۱۵۶، ۱۷۲
- اسکندری - عیسی میرزا: ۱۱۱، ۱۲۱
- اسکندری - عباس: ۷۳
- اسلامی - ابوالقاسم: ۲۴۶
- اسمات: ۷۱، ۷۲
- اسماعیل بزاز: ۳۹
- اسماعیل خان: ۲۳، ۱۱۳
- اسمیر نوف: ۲۲۷
- اشتولبرگ: ۶۳، ۶۴
- اشرف: ۱۲۳
- اشرفی - ابراهیم: ۱۲۳
- اشرفی - سرهنگ: ۹۸
- اشرفی - عبدالله: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱
- ارشد - صادق: ۱۲۲
- اشمیت: ۲۵۲
- اصغر قاتل ← بروجردی
- اصغر (معروف به پهلوان): ۱۹۸، ۱۹۹
- اصفهان: ۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۷
- اطریش ← اتریش
- اطلاعات - روزنامه: ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۷۶
- اعتماد السلطنه: ۲۹، ۳۱، ۳۹، ۴۱
- اعدام ← محمدیه
- اعظام قدسی: ۷۵، ۷۶، ۱۰۶
- اعظامی - عبدالعلی: ۱۲۴
- افتتاحیه - مدرسه: ۱۶
- افسر - محمد علی: ۲۲۱
- افشار - رضا: ۱۲۷، ۱۲۹
- افغانستان: ۱۴۷، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۲۸
- اقبال پور - محمد: ۱۲۴
- اقتداری - محمد حسن: ۱۲۳، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۰
- اکبر آقا: ۱۱۳
- اکبر جگر کی: ۴۰
- اکباتان: ۳۱
- البرز - مصطفی: ۲۳۶
- امام خمینی - خیابان ← سپه
- امجدی - مسعود: ۱۱۳، ۱۲۲

ایران: ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۳۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲،
 ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵،
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،
 ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۱،
 ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸،
 ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳

ایران - خیابان: ۴۲

ایران دوست ← آقا بگیان

ایران - روزنامه: ۵۷، ۵۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶

۸۷، ۱۰۹

ایران شهر: ۵۳

ایران نژاد - غلامرضا: ۱۲۳

ایمبری: ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۱۶۷

ایمن شهیدی - سید هبة الله: ۱۱۴، ۱۲۱

ب

بابانوروز علی - گذر: ۳۷، ۳۹، ۴۸

باب همایون: ۱۵، ۱۴۰

باتوسویج: ۲۵۰

باختران ← کرمانشاهان

بادکوبه: ۱۳۹، ۱۴۶، ۲۲۵

باز فروش: ۱۱۴

بازار: ۲۷، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۱۲۲

بازار آهنگرها: ۴۳، ۴۴

بازار بین الحرمین: ۴۴

ام غیثی - سید محمد علی: ۱۲۱

امیر: ۱۹۶

امیر آباد: ۱۶

امیر ایزدی - حسین: ۱۲۵

امیر بهادر: ۳۶، ۳۷، ۱۶۰

امیر تومان - حسینعلی: ۲۸

امیرزاده خانم: ۷۲

امیر کبیر: ۹۱

امیر مالک - علی: ۱۲۴

امیر یه: ۳۳

امین آباد: ۱۰۴، ۱۵۰، ۱۵۱

امین السلطان: ۳۷، ۳۹، ۴۴، ۴۶

امین الضرب - محمد حسن: ۴۲

امین - تورج: ۲۳۴، ۲۳۶

امین - حیدرقلی: ۱۲۳

امین نور - مؤمن: ۲۴۹

امین همایون: ۲۸

انتظامی - محمدعلی: ۱۱۲، ۱۲۲

انزلی - بندر: ۷۴، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۶

انشا - ناصر: ۱۲۵

انشلوس: ۲۲۳

انقلاب - خیابان - شاهرضا

انگلیس: ۲۳، ۶۲، ۸۰، ۹۵، ۱۲۷، ۱۴۵

۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۲۳

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱

اوحدی - محمدعلی: ۷۴

اهل علی - امامزاده: ۱۵۰

اهواز: ۹۸، ۹۹، ۱۲۴، ۱۶۳، ۲۹۰

ایتالیا: ۳۳، ۶۲، ۸۰، ۸۸، ۹۵، ۱۷۰

ایدن - آنتونی: ۲۲۷، ۲۲۸

- بازار پالان دوزها: ۴۳، ۴۴
 بازار توتون فروشها: ۴۳
 بازار کفاشها: ۴۳، ۱۱۳، ۱۲۲
 بازار کفن فروشها: ۴۴
 بازار کلاه فروشها: ۴۳
 بازار کنار خندق: ۱۹
 بازار کهنه فروشها: ۴۴
 بازار مسگرها: ۴۳
 بازار وکیل: ۱۹۵
 باشگاه ایران: ۱۸۴
 باغ آصف: ۴۲
 باغ انگوری: ۳۷
 باغ امین حضور: ۴۲
 باغشاه: ۳۴، ۵۱، ۶۳، ۹۴
 باغ فیض: ۱۶
 باغ گلستان: ۱۲۸
 باغ مجیدیه: ۵۳
 باغ وحش - خیابان: ۳۱
 باقر دلال: ۲۵۴
 بالدوین: ۱۸۳
 بامداد - مهدی: ۷۰
 بانك ملی: ۱۴۲
 بایار - جلال: ۱۲۸
 بایسنقر: ۱۷۷
 بجنورد: ۱۲۳
 بختیاری - عباس: ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۹۲، ۲۹۳
 بلد - محمود: ۱۲۸
 بدیعی - محمود: ۱۱۴، ۱۲۲
 برازجان: ۱۲۴
- برخی - هوشنگ: ۱۲۵
 بردبار - تقی: ۱۲۳
 برش: ۱۲۱، ۱۲۵
 برلن = برلین: ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۰۴
 برمن: ۱۵۳
 بروجرده: ۱۲۴، ۱۵۰
 بروجرده - علی اصغر: ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
 برگدال: ۶۲، ۶۳، ۶۴
 برومند - عباس: ۱۲۴
 بریتانیا: ۲۲۳
 بریچمن: ۷۱، ۷۲
 بصیردیوان: ۱۳۰، ۱۳۶
 بغداد: ۲۴، ۸۴، ۱۵۲، ۱۶۵، ۲۲۷
 بلات - دکتر لیندن: ۱۴۲
 بلاغی - حجت: ۱۵
 بلژیک: ۸۰، ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۲۵
 بلگراد: ۱۸۳
 بلوچستان: ۱۰۴، ۱۰۵
 بلورسازی: ۳۶، ۱۱۳، ۱۲۲
 بم: ۱۲۴
 بندری - محمود: ۱۲۵
 بهارستان: ۳۳، ۱۱۲
 بهار - محمد تقی: ۷۷، ۱۶۲
 بهبهانی - سید محمد: ۱۰۲
 بهجت آباد: ۱۶، ۳۴
 بهرامی - دکتر حسین: ۷۴
 بهرامی - عبدالله: ۲۳، ۸۶، ۸۷، ۹۰
 بهرامی - فضل الله: ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷
 ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۶

- پاکروان: ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۶۱
 پامنار: ۴۵، ۴۸
 پاینده - ابوالقاسم: ۲۰۵
 پرشیا ← پرشین
 پرشین: ۱۷۳، ۱۷۴
 پروین الدوله: ۵۳
 پژمان بختیاری - حسین: ۲۲۱
 پسیان - محمد تقی: ۵۸
 پشتکوه: ۲۳۵
 پشمی - حسین: ۲۴۳، ۲۴۴
 پلند: ۹۷
 پنجاب: ۲۰۰
 پوررسول - علی نقی: ۲۴۶
 پوررضا: ۱۶۰، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۸۹
 پوریمین - حسن: ۱۲۵
 پهلوی: ۱۵، ۹۰، ۱۱۸، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۰۹
 پهلوی - بندر ← انزلی
 پهلوی - محمد رضا: ۱۲۸، ۱۸۴، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۹۳
 پیامبر اسلام (ص): ۳۲، ۱۶۱
 پیشرویان - عیسی: ۱۲۱
 پیشه‌وری - جعفر: ۲۱۳
- ت**
- تبریز: ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۹۹، ۱۱۴، ۱۲۳
 ۲۵۱، ۲۰۷، ۱۳۹
 تبریزی - شیخ غلامحسین: ۲۰۷
 تبریزی - شمس الافاضل: ۲۰۸، ۲۰۹
 تجدد: ۱۵۶، ۲۱۴
- ۱۵۷، ۲۲۰، ۲۳۳
 بهرامی - محمود: ۱۱۱
 بهزادی - غلامحسین: ۱۲۳
 بهلول: ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱
 بهنام - شکرالله: ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۴
 بهنام - فتح‌الله: ۱۲۲
 بوتان - فابیوس: ۴۱
 بوداق - عبدالکریم: ۱۲۶
 بوذرجه‌ری - کریم: ۱۵۶
 بوشهر: ۷۴، ۱۱۵، ۱۲۴، ۲۰۱
 بیات - جهانگیر: ۱۲۴
 بیات - حسینقلی: ۱۲۴
 بیات - صمصام‌الملک: ۲۱۴
 بیرجند: ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۶۳
 بیروت: ۲۹۱
 بین‌النهرین: ۱۵۲، ۲۹۳
 بیورلینگک - سرگرد: ۵۸، ۶۳، ۶۴
- پ**
- پاتیونین: ۲۵۰
 پارسا - میرزا علی: ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۲۲۱، ۲۲۲
 پارک دانشجو: ۱۵۴
 پارک لاله: ۱۵۰
 پاریس: ۴۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۵۵
 پاشاخان ← مبشر
 پا قاپوق: ۹۵
 پاکار: ۸۴

،۱۷۱،۱۶۷،۱۶۱،۱۶۰،۱۵۶،۱۵۵
 ،۱۸۶،۱۸۲،۱۷۷،۱۷۶،۱۷۵،۱۷۴
 ،۲۲۰،۲۱۵،۲۱۱،۲۰۸،۲۰۷،۲۰۱
 ،۲۲۹،۲۲۵،۲۲۴،۲۲۳،۲۲۲،۲۲۱
 ،۲۶۰،۲۵۰،۲۴۹،۲۳۹،۲۳۷،۲۳۵
 ،۲۹۲،۲۹۰،۲۸۱،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۴
 ۲۹۴

تیمورتاش: ۷۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۲۸،
 ،۱۷۲،۱۵۷،۱۵۵،۱۴۴،۱۴۳،۱۴۲
 ۲۷۵،۲۴۸،۲۲۴،۲۱۹،۱۸۳
 تیمور گورکانی: ۱۵۴، ۱۷۷، ۲۷۴
 تیموری - جهانگیر: ۱۲۴

ث

ثقفی - دکتر ثقی: ۱۱۱، ۱۲۱
 ثقفی - دکتر محمود: ۱۲۱

ج

جاسک: ۱۲۴
 جامع سلطانی - مسجد: ۴۴، ۷۵
 جان - پروفیسور: ۱۳۴
 جان محمدخان - سرهنگ: ۵۳
 جبه خانه: ۲۹
 جدایی: ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۸۷
 جرج ششم: ۱۸۳
 جز - بندر - گز
 جعفرقلی: ۲۹۴
 جلاکیا: ۲۴۶

تجربش - شمیرانات
 تدین: ۷۵، ۲۱۴
 تذکرات دیانتی: ۲۰۷
 تراس: ۱۶۹
 تربت حیدریه: ۱۲۳، ۲۶۳
 ترشیز: ۱۲۳
 ترکستان: ۱۸۲، ۲۲۸
 ترکیه: ۸۰، ۹۹، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۷،
 ،۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۴، ۲۱۰
 تریست: ۲۲۶
 تعلیم و تربیت: ۲۰۹
 تفرش: ۳۷
 تفرشی - منصور الملک: ۱۶۴
 تقی خان - گذر: ۳۳، ۳۴، ۴۸
 تقی زاده - سیدحسن: ۱۲۷، ۲۰۹
 تکیه دولت: ۲۹، ۳۰، ۹۰
 توپخانه: ۱۵، ۱۹، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۹۴
 ،۹۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۵۴
 ۲۹۳
 تون: ۲۶۳
 تویسرکان: ۱۲۴
 تهران: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱،
 ،۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶،
 ،۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵،
 ،۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷،
 ،۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳،
 ،۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۹۷،
 ،۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶،
 ،۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰،
 ،۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴

- جلالیه ۱۶، ۱۵۰
 جلفا: ۱۲۳
 جلیل آباد: ۷۷، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۲
 جمشیدی - خسرو: ۱۲۴
 جمشیدی - عباس: ۲۹۳
 جمشیدی - محمدعلی: ۲۵۳
 جمشیدیه: ۲۴۹
 جسم - محه-ود: ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶
 ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 جوانشیر: ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۵
 ۲۹۲، ۲۹۳
 جولایی - مسیب: ۲۴۶
 جهان بین - محمدعلی: ۱۲۳
 جهانسوزی - محسن: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 ۲۴۴، ۲۵۵
 جهانسوزی - محمد کاظم: ۱۲۳، ۲۵۶، ۲۵۹
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۸
 ۲۷۶، ۲۹۲
 جهانشاهی - سید احمد: ۱۲۳
- ج
- چالوس: ۱۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷
 چاله حصار: ۳۵، ۳۶
 چاله خرکشی: ۳۷
 چاله سیلابی: ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۴
 چاله میدان: ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۸
 چاه بهار: ۱۲۴
 چراغ گاز: ۱۵
 چرچیل: ۱۳۵، ۲۲۴، ۲۲۶
- چکسلواکی: ۲۲۳
 چمبرلن: ۲۲۴
 چنگیز: ۲۷۴
 چوبین - فتح الله: ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۳
- ح
- حاج آقا جمال اصفهانی: ۷۲، ۷۵
 حاج آقا مهدی: ۱۸۲
 حاج حسین: ۲۹۲
 حاج عبدالحمود (خیابان): ۱۱۳
 حاج میرزا زین العابدین - زین العابدین
 حافظ: ۳۳، ۲۰۹
 حبیب الله: ۱۱۷، ۲۴۹، ۲۹۲
 حبیب الله خان - سرهنگ: ۵۸
 حبیب شمر - خلیج
 حبیب میرغضب - خلیج
 حجاز: ۱۵۷
 حجازی: ۲۵۵، ۲۸۷، ۲۸۸
 حجازی - محمد: ۲۲۱
 حدیقه الرضویه: ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵
 حزب توده: ۲۰۴
 حسابی - دکتر محمد: ۲۳۴
 حسام السلطنه: ۱۶۲
 حسین: ۱۹۷، ۱۳۵، ۱۹۸
 حسن آباد: ۲۷، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۱۱۲، ۱۲۲
 حسین خان: ۵۹
 حسین خان آژان: ۹۳
 حسین کرد: ۱۷
 حشمت دفتر: ۱۶۲

خان مروی - مدرسه: ۴۵
 خانی آباد - روستا: ۳۶
 خبرگزاری پارس: ۱۷۱
 خدایار خان: ۷۶
 خدایاری - احمد: ۹۸
 خراسان: ۹۴، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۳۳
 خرم آباد: ۱۲۴
 خرمشهر: ۱۲۴، ۱۶۳
 خروش - دکتر محمد: ۱۲۱
 خزر - دریا: ۹۸
 خ-ز عمل: ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴
 ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
 خلیج - حبیب الله: ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲
 ۲۹۳
 خلعت بری - ارسلان: ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۰
 خواجهوی - حسن: ۱۱۳
 خواجهوی - حسین: ۱۲۲
 خواجهویه - رضا: ۱۲۵
 خواجه نصیری - منصور: ۲۰۸
 خواجه نوری - ابراهیم: ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۳
 خوار: ۷۲
 خواندنیها - مجله: ۱۸۵، ۲۱۸
 خوزستان: ۱۲۴، ۱۶۳، ۲۲۰، ۲۳۶، ۲۷۰
 ۲۸۲
 خوی: ۱۱۴، ۱۲۳
 خیابانی: ۶۴
 خیام (خیابان): ۷۷، ۸۰، ۱۰۷، ۱۲۲

حشمتی - حسین: ۱۲۴
 حشمتی - هادی: ۱۲۴
 حشمتیه: ۱۳۷
 حضرت اجل: ۱۴۵
 حضرت اکل: ۱۴۰
 حضرت علی (ع): ۳۲، ۱۶۱
 حقاری - علی: ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۳۶
 حقی - محمد علی: ۲۴۷
 حکمت - علی افسر: ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۸۴
 ۲۰۹، ۲۱۲
 حمیدی - مصطفی: ۱۱۴، ۱۲۱
 حیدر: ۲۴۹، ۲۹۲
 حیدرآباد دکن: ۱۹۹
 حیدری - محمود: ۲۴۶

خ

خاتمی - سید محسن: ۱۲۵
 خاتمی - سید محمد: ۱۲۵
 خاتمی - فضل الله: ۱۲۴
 خاتمی - میرزا عباس: ۱۱۳
 خاقانی - محمد علی: ۱۴۸
 خاکپور - رحیم: ۱۲۳
 خالانسکی: ۲۵۰
 خالصی زاده: ۷۵
 خالقی - روح الله: ۴۱، ۱۵۹، ۱۶۲
 خالقی - مجتبی: ۱۲۳
 خامه‌ای - دکتر انور: ۲۰۳، ۲۰۴
 خانبا باخان: ۲۳۵
 خانباز: ۱۹۵

دروازه گمرک: ۳۶، ۳۷	۵
دروود: ۱۸۴	دادگر: ۱۵۶
دروس: ۱۷۲	دارالفنون: ۲۸، ۱۶۰، ۲۰۲، ۲۲۰
درویش‌خان: ۳۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۶۲	دالان بهشت: ۱۵، ۲۸
دریا بندری - نجف: ۷۱	دامغان: ۱۲۵
دریای سرخ: ۲۲۶	دانتریک: ۲۲۴
دزداب - زاهدان	دانشپور - غلامحسین: ۱۲۱
دزفول: ۱۲۴	دانشگاه تهران: ۱۵۵
دشتی - علمی: ۵۲، ۵۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱	دانشور: ۱۲۳
۲۱۳، ۲۳۳	دانمارک: ۱۸۳، ۲۲۵
دعوت اسلامی: ۲۰۷	داور: ۸۵، ۹۳، ۱۰۲، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۸۳
دماوند: ۲۸۹	۲۸۴
دموکلس: ۱۵۶	دایی بربری: ۴۰
دنکرك: ۲۲۵	دباغخاند - تکبید: ۳۶
دوست محمدخان بلوچ: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹	دبستانی: ۷۰
دوشان تپه: ۱۳۵، ۱۳۷	دربند: ۱۵۶
دوفرانس: ۱۴۵	درجز - درگز
دولاب: ۴۳	درخشان - احمد: ۱۴۱
دولت (ناحیه): ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۸	دردار - بازارچه: ۱۱۳
۵۲، ۷۷، ۱۶۱، ۲۲۰	درگاهی - محمد: ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵
دولت آباد: ۱۵۰، ۱۵۱	۷۶، ۷۸، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶
دولت آبادی - یحیی: ۹۱	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰
دولت‌شاهی - اکبر: ۱۲۴	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۰
دولت‌شاهی - محمدعلی: ۱۶۴	۱۶۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۸۳
دهلی: ۱۹۹، ۲۰۰	درگز: ۱۱۴، ۲۵۳
دیبا: ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۲	دروازه خانی‌آباد: ۳۶
۲۹۲	دروازه دولت: ۷۳
ذ	دروازه قزوین: ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۱
ذکاء الملك - محمدعلی فروغی	۷۲، ۹۴

- ذوالمجدین - شیخ زین العابدین: ۲۰۸
- و
- ر
- رادسر - یحیی، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۶۸، ۲۳۲،
 راسپوتین: ۱۹۵
 راسخ قائم - سیدمصطفی: ۱۲۱، ۱۴۰، ۲۳۴،
 ۲۳۶
 راسل - برتراند: ۷۱
 ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۹۳
 رباب: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷
 رحیم: ۱۹۷
 رستگار - عبدالله: ۱۱۲، ۱۲۲
 رشت، ۵۸، ۶۵، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۹،
 ۱۶۱، ۲۲۰، ۲۴۷، ۲۷۰
 رشدی - توفیق: ۱۲۸
 رشديه - مدرسه: ۱۶
 رشید عالی کیلانی: ۲۲۷
 رضاخان: ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰،
 ۸۳، ۱۳۹
 رضاخان - کاروانسرا: ۱۵۲
 رضا شاه: ۳۲، ۷۵، ۷۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۸۱
 رضاقلی خان: ۵۷
 رضاییه - ارومیه
 رضوان: ۲۰۱
 رعد - روزنامه: ۵۱، ۵۴
 رفیعی - حسین: ۱۲۵، ۱۵۱
- رمضان: ۲۹۲
- رن: ۱۸۳
- روح الله خان - سرگرد: ۸۴
- روزنامه رسمی ایران: ۶۴، ۸۶
- روزولت: ۲۲۶
- روستا - محمد: ۲۴۷
- روسیه: ۲۳، ۶۲، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴،
 ۲۲۷
 روشن - میرزاآقا: ۲۵۳
 روشنی - عادل: ۲۵۲
 رومر: ۱۷۴
 رهسپار - فضل الله: ۱۲۴
 رهنما: ۱۵۶، ۲۱۴
 ری: ۱۶، ۴۱، ۴۲، ۹۵، ۱۵۲، ۱۷۵
 رئوفی - حسین: ۱۲۴
- ز
- زاهدان: ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۶
- زاهدی - فضل الله: ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۳
 زرین کفش: ۸۳
 زعفران باجی - بازارچه: ۳۷، ۳۸
 زلیخا: ۱۹۶
 زمان: ۱۹۷
 زنجان: ۹۹، ۱۲۵
 زنجیر سعادت - روزنامه: ۲۵۱
 زند - احمد علی: ۱۱۱
 زندان قصر: ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۳۱،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۴، ۱۶۷

ستاره ایران - روزنامه: ۶۵	۲۸۵، ۲۷۶، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۱۱، ۱۷۳
سجادی - یوسف: ۱۲۱	۲۹۴، ۲۹۳
سراب وزیر - مجله: ۳۶	زندگی - غنی خان: ۱۲۴
سرپولک: ۴۷، ۴۵	زیگفرید: ۱۸۳
سرپیچ - مجله: ۴۸	زین العابدین: ۳۸
سرچال: ۴۸	
سرچشمه: ۱۱۳	ژ
سرچنک: ۴۸، ۴۵	
سرخس: ۱۲۳، ۱۱۴	ژنو: ۱۵۶
سردار اعتماد: ۵۳	
سردار ایروانی ← خانبا باخان	س
سردار سپه ← رضاخان	
سردار کل: ۲۸	سار: ۱۸۳
سردار همایون: ۶۳	ساری: ۱۲۳
سرداری - اسدالله: ۱۷۶	ساعت مشیر السلطنه: ۳۶
سرداری - کوچده: ۹۲	سالار (خانم): ۱۹۷
سرداری - ناصرقلی: ۱۲۵، ۱۲۱	سالار محتشم: ۵۹
سرداری - یحیی: ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۱	سامی افندی: ۱۶۲
۱۴۰، ۱۳۰	سواجیلاغ: ۱۲۳، ۲۰۵
سرقبر آقا - مجله: ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۹۵	ساوه: ۱۲۵
سروری: ۲۶۵	سایکس - پرسی: ۲۳
سعد آباد: ۲۱۰	سبزوار: ۱۲۳
سعدی: ۲۰۹	سبزه میدان: ۱۱۶، ۹۴، ۱۸
سعیدی - علی اصغر: ۱۲۴	سبزی فروشان - میدان: ۳۷
سعیدی - محمد: ۱۲۴	سبزیکار امین الملک: ۳۶
سفارت انگلیس: ۱۶	سپه - خیابان و میدان: ۱۵، ۱۱۳، ۱۱۸
سفیدرود: ۱۲۷	۱۲۲
سفیری - عباسقلی: ۱۲۴	سپهدار اعظم گیلانی: ۲۴، ۲۵
سقز: ۱۱۴، ۱۲۴	سپهسالار - مسجد و مدرسه: ۱۹، ۳۳، ۹۲
سلطان زاده: ۲۳۴	ستاره - روزنامه: ۱۶۰، ۲۰۸، ۲۴۹

- سلطنت آباد: ۱۶۵
 سلماس: ۱۲۲، ۱۱۴
 سلیمان پور۔ امیر: ۱۹۶
 سلیمہ: ۱۹۸، ۱۹۵
 سمرقند: ۱۷۷
 سمنان: ۲۸۱، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۴، ۱۲۵، ۱۰۵
 سمیعی - ادیب السلطنہ: ۲۲۴، ۱۶۸، ۱۲۹
 سمیعی - رضا: ۱۲۲، ۱۱۳
 سمیعی - عنایت اللہ: ۱۷۱، ۱۲۷
 سن ژرمن: ۲۳۵
 سن ژوزف، ۱۶
 سنگلج: ۱۲۲، ۱۱۲، ۹۴، ۴۸، ۳۶، ۳۵، ۲۷
 سن لویی: ۱۶
 سنندج: ۲۵۴، ۱۲۴
 سن و نسان دوہل: ۱۶
 سورید: ۲۲۵، ۱۶۹، ۱۳۵
 سوئڈ: ۱۵۵، ۱۴۵، ۱۲۸، ۱۰۷، ۸۸، ۶۲
 ۲۳۲
 سویس: ۱۸۳، ۱۷۰، ۱۴۵، ۱۲۸
 سہیلی - حسن: ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۱۳، ۱۱۱
 ۲۳۶
 سیادہنی - غلامرضا: ۱۵۲
 سیار۔ روزنامہ: ۱۸۲
 سیاست - روزنامہ: ۷۳
 سیاہ کوه: ۱۰۵
 سید اسماعیل: ۴۰
 سید باقرخان: ۱۱۳
 سید صادق: ۱۱۲
 سید فرہاد: ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱
 ۱۳۷
- سید محمد علی: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 سید محمود: ۲۰۱
 سید نصر اللہ: ۱۱۳
 سیرجان: ۱۲۴
 سیستان: ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۱
 سیف القلم: ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱
 سیف - عبد اللہ: ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۷
 ۱۲۳، ۲۳۶
 سیلانی - غلامحسین: ۲۴۶
 سیمور۔ بالوین: ۷۹، ۸۰، ۸۲
 سینا - بیمارستان: ۳۴، ۹۳
 سینکی وقار۔ مسعود: ۱۲۵
 سینکی وقار۔ منصور: ۱۱۳
 سیواس: ۱۶۹
- ش
- شاخ: ۱۶۶
 شاملو۔ قلی خان: ۱۲۳
 شاہ آباد: ۳۱، ۳۳
 شاہپور۔ بندر: ۹۸، ۱۲۴
 شاہپور۔ خیابان: ۳۷، ۱۲۲، ۱۳۲
 شاہرخ شاہ: ۱۷۷
 شاہرخ۔ کیخسرو: ۱۲۸
 شاہرضا۔ خیابان: ۹۴
 شاہرود: ۱۶۱، ۱۲۵
 شاہمیر۔ امیر: ۱۲۳
 شایگان۔ اسماعیل: ۱۱۴، ۱۲۲
 شترخان: ۱۴۸، ۱۴۹

- شجاعی: ۲۶۰
شرف - مدرسه: ۱۶
شریعت زاده: ۱۵۳
شریف - ابراهیم: ۱۱۱
شریف - اصغر: ۱۱۷، ۲۵۵
شریف امامی: ۲۳۴
شریفی - اسدالله: ۲۴۶
شش انگشتی - عباس بختیاری
شفا - شجاع الدین: ۲۲۱
شفق سرخ - روزنامه: ۶۱، ۶۶، ۲۰۷
شفیعی - اسماعیل: ۲۴۶
شفیعی - سید ناصر: ۱۲۵
شکر محمد: ۱۰۴
شکسپیر: ۱۳۶
شکوه الملك: ۱۷۱، ۲۱۳
شکوهی - عباسعلی: ۲۴۹
شکیبا - ماشاء الله: ۱۲۴، ۱۶۳
شلایخر: ۱۷۴
شمس العماره: ۲۸، ۴۵
شمیران و شمیرانات: ۱۶، ۳۶، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۲، ۲۸۹، ۲۹۰
شمیم - ابوالقاسم: ۱۲۲، ۱۳۰، ۲۰۵
شورشیان - محمد: ۲۰۴
شوروی: ۳۳، ۵۸، ۸۰، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸
۲۲۹، ۲۳۱، ۲۵۰، ۲۵۳
شوستر - مورگان: ۶۲
شوسه - خیابان: ۱۲۲
شوشتر: ۱۲۴
- شوکت (خانم): ۱۹۷، ۱۹۸
شوکت (سرهنگ): ۱۶۳
شوکت - علی: ۱۹۹
شولبرگ: ۵۷، ۶۳، ۶۴
شهباز: ۱۹۵
شهر بانو: ۱۵۲
شهردار - حبیب الله: ۸۵، ۱۱۱، ۱۲۵
شهرستانی - سید باقر: ۱۲۲
شهرنو: ۲۷، ۴۹، ۷۲، ۱۱۳، ۱۲۲
شیبانی (سرتیب): ۱۲۶
شیخ احمد: ۹۲
شیخ الاسلامی - سید صادق: ۱۲۲
شیخ الاسلامی - عبدالله: ۲۵۴، ۲۶۶
شیخ الرییس قاجار: ۴۶
شیخ تقی نظام الدین: ۱۷۸
شیخ خزعل - خزعل
شیخ - غلامرضا: ۲۳۴
شیخ هادی: ۳۳، ۴۸، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴
شیدا - علی اکبر: ۳۲، ۱۶۱
شیراز: ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷
شیرازی - شیخ محسن: ۲۰۷
شیروان: ۱۲۳
- ص
- صا بون بزخانه: ۳۷
صاحب جمع: ۳۷
صاحب جمعی - اسدالله: ۱۲۳
صادقی - صادق: ۱۲۱، ۱۳۰

- طاولوزان: ۳۱
 طهران ← تهران
 طهماسبی - امیر لشکر: ۱۳۹، ۲۶۶
- ظ**
- ظل السلطان: ۱۶۰
 ظهیر الدوله: ۱۶۱، ۱۶۲، ۳۲
- ع**
- عارف قزوینی: ۷۴
 عامری: ۲۳۶
 عبادان ← آبادان
 عباس: ۲۰۱
 عباس آباد: ۱۶
 عباس - بندر: ۱۱۵، ۱۲۴
 عبدالعظیم: ۳۷، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۲
 ۱۷۴، ۱۵۱
 عبداللطیف: ۱۹۴، ۲۰۰
 عبداللهخان: ۵۹، ۶۴
 عبداللهیان: ۲۶۰
 عبد ربانی: ۲۰۷
 عبده - دکتر جلال: ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۸۱
 عبدی - جان بابا: ۱۲۴
 عثمانی: ۱۴، ۲۰، ۱۶۹، ۱۷۱
 عراق: ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۵
 ۲۳۶، ۲۱۰
 عربستان: ۱۳۵
 عربشاهی - هاشم: ۱۱۳، ۱۲۲، ۲۳۴، ۲۳۶
- صالح: ۲۵۱
 صبیحی میندی - فضل الله: ۲۰۸
 صدیقی کسمایی: ۲۴۶
 صدر الاشراف: ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷
 ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۵
 صدر السلطنه: ۷۴
 صدر - محسن ← صدر الاشراف
 صفا: ۲۳
 صفائیبه: ۱۴۸، ۱۵۰
 صفی علیشاه: ۳۲، ۷۱، ۷۲، ۱۶۱
 صوراسرافیل - روزنامه: ۲۸
 صورتگر - دکتر لطفعلی: ۲۰۹، ۲۹۴
- ض**
- ضجاک: ۲۷۴
 ضرابی - حسن: ۱۲۲
 ضرابی - حسین: ۱۱۳
 ضرابی - نعمت الله: ۲۴۳، ۲۴۴
 ضرغامی: ۷۰
- ط**
- طباطبایی - سید ضیاء الدین: ۵۱، ۵۴، ۵۵
 ۵۷، ۵۸، ۶۹
 طبس: ۲۶۳
 طیب - خسرو: ۱۲۱
 طرشت: ۱۶
 طلوعی حسن بور - نئی: ۲۵۳
 طوس: ۱۵۵

- غفاری - نصر اللہ: ۱۲۵
 غلامحسین: ۱۹۴، ۱۹۶
 غلامرضا: ۲۵۱
 غلامعلی خان: ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۵۴
- ف**
- فارس: ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۴،
 ۱۹۲، ۲۱۵
 فاطمی - سید حبیب اللہ: ۱۲۴
 فاطمی - سید علی محمد: ۱۲۴
 فاطمی - سید علی نقی: ۱۲۴
 فدوی - محمود: ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳
 فرامرزی - عبدالرحمن: ۲۰۵، ۲۰۶
 فرانسه: ۲۳، ۳۲، ۶۲، ۶۵، ۸۰، ۹۵، ۱۰۰،
 ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳
 ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸
 فرت - کنت دومونت: ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۹،
 ۴۱، ۴۳، ۴۶
 فرخ: ۱۹۵
 فرخی یزدی - محمد: ۲۷۸، ۲۹۳
 فردوس - حسین: ۱۱۴
 فردوسی: ۱۵، ۳۱، ۳۲، ۹۵، ۱۵۵، ۱۶۱،
 ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۹
 فردینا ند - فرانسوا: ۲۰
 فرشاد - حسن: ۱۱۳، ۱۲۲
 فرشچی - حسینقلی: ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۰،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳
 فرعون: ۲۷۴
 فرمانفرما: ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۱۱۲، ۲۱۵
- ۲۵۲
 عزت الدولہ: ۱۱۳
 عزیز کاشی، ۷۱، ۷۲
 عزیزی - عبدالکریم: ۱۲۲
 عشرت آباد: ۳۱، ۱۳۷
 عضد الملک: ۳۶
 عظیمی: ۲۴۹
 عظیمی - عطاء اللہ: ۲۵۴
 عقیلی: ۲۷۰
 عقیلی پور: ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳
 علاء: ۱۰۰
 علاء الدولہ: ۱۵، ۳۰، ۳۲، ۴۲، ۹۵، ۱۶۱،
 ۱۷۱
 علا پور - احمد: ۱۲۱
 علاقہ بندھا: ۱۱۳
 علمیه (مدرسہ): ۱۶، ۲۳۵
 علوم سیاسی (مدرسہ): ۱۶
 علوی - آقا بزرگ: ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۰۳، ۲۳۳
 علی آبادی - علیرضا: ۱۲۱
 علیم الدولہ: ۹۳، ۱۶۸
 علی میرزا: ۱۵۰
 عود لاجان: ۲۷، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۱۱۳
 عیسیٰ خان - میرزا عیسیٰ خان وزیر
 عیسیٰ یانس: ۲۵۲
- غ**
- غار - دروازہ: ۳۷
 غفاری - سپہر: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳
 غفاری - سهام الدین: ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۵

- فروتن - عسگر: ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۶۲، ۲۵۶
 فروزش - حسین: ۲۵۵، ۱۴۰، ۷۴
 فروغی - محمدعلی: ۱۲۷، ۱۰۰، ۸۲، ۸۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۳۱، ۲۲۹
 ۲۳۵
 فروهر - عبدالله: ۱۲۲، ۱۱۲
 فروهید: ۲۴۷، ۲۴۶
 فرهاد میرزا: ۱۴
 فرهنگ (خیابان): ۱۱۲
 فری: ۱۵۳
 فریدی - رضا: ۱۲۳
 فریور - محمدعلی: ۱۲۴
 فلاح - مدرسه: ۱۶
 فلسطین: ۱۶۹
 فوزیه: ۱۸۴
 فولادی - حبیب الله: ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۲
 فولادی - سیف الله: ۲۹۳، ۲۶۲
 فیروز آباد: ۱۰۴
 فیروز کوه: ۱۲۸
 فیروز - مظفر: ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۸۱
 فیروز - ناصرالدوله: ۱۲۹
 فیصل - ملک فیصل
 فیلسوفی - تقی: ۱۲۳
- قاجارید: ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۹۰، ۱۴۰
 قادری پور: ۲۴۶
 قاضی نوری - سیدعلی: ۱۲۴
 قانع - علی: ۱۲۱
 قاهره: ۱۳۷، ۷۲
 قائم مقامی - مصطفی: ۲۹۴
 قدرت - منصور: ۲۲۱
 قرن بیستم - روزنامه: ۷۴
 قره باغی - مهدی: ۱۲۴
 قزوین: ۳۹، ۵۱، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۲۵
 قشم: ۱۲۴
 قصر: ۱۳۷
 قصر شیرین: ۱۱۴، ۱۲۴
 قصر قجر: ۵۳، ۵۸
 قطب الدوله: ۷۷
 قفقاز: ۲۲۸
 قلعه بیگی: ۶۷
 قلعه مرغی: ۳۶
 قلنک: ۱۶
 قم: ۱۶، ۲۱، ۳۹، ۶۹، ۷۶، ۱۲۵، ۱۳۱
 ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۳۴
 قمر تاج: ۱۹۳، ۱۹۴
 قمی - حاج حسین: ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲
 قنات: ۱۲۲
 قنات آباد: ۲۷، ۱۱۳، ۱۵۲
 قنبر: ۱۹۵، ۱۹۶
 قوام - احمد: ۳۴، ۵۹، ۶۰، ۱۴۳
 قوام الدوله: ۳۶، ۳۷
 قوام السلطنه: ۳۴، ۵۸، ۵۹، ۲۳۶
 قوچان: ۱۱۴، ۱۲۳، ۲۴۹
- ق
 قاجار - شیخ رئیس - شیخ رئیس قاجار
 قاجار قوانلو - علی: ۱۶۱

- قصرید: ۵۳
- کربلایی عباسعلی: ۱۳۱
- کرد: ۱۳۳
- کردستان: ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۵
- کرمان: ۷۰، ۱۲۴، ۱۶۶
- کرمانشاه ← کرمانشاهان
- کرمانشاهان: ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۶۱
- ۱۶۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۰
- کرمانی - آقاخان: ۱۶۶
- کزند: ۱۶۳
- کریم: ۲۹۲
- کسرائیان - محمد: ۲۰۰
- کسروی: ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
- کشمیر: ۲۰۰
- کفسکی - برونی: ۵۷، ۵۹
- کلروپ: ۶۱
- کلو - فوکل: ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵
- کلوپ شاهنشاهی: ۳۲
- کمپانی ← امین الضرب
- کمیته مجازات: ۲۳، ۲۴
- کنت ← فرت
- کندرسه: ۶۳
- کنگاور: ۱۲۴
- کوبال - صادق: ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵
- ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۳، ۲۳۷
- کوچک: ۲۹۲
- کوچه آبخار: ۴۲
- کوچه حاجیها: ۴۵، ۴۷
- کوچه صد تومنیها: ۴۷
- کهزاد: ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷
- کهن - فتحعلی: ۱۱۴
- ک
- کابل: ۱۶۵
- کاتوزیان: ۲۳۶
- کاخ گلستان: ۲۸
- کاراخان: ۱۴۳
- کارتاشوف: ۲۲۴
- کارگشا - محمد حسین: ۱۲۴
- کاروانسرای - نفتی: ۳۷
- کارون: ۱۶۳
- کازرون: ۱۲۴
- کاشان: ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۷، ۲۲۱
- کاشف السلطنه: ۲۰۴
- کاشمر: ۹۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸
- ۲۸۰
- کاظم خان - سرهنگک: ۵۴، ۵۵، ۵۸
- کاظم زاده - خاور: ۲۵۳
- کاظم زاده - روح الله: ۲۵۲
- کاظمی تفرشی - سید باقر: ۱۲۷، ۱۵۶
- ۱۶۴، ۱۷۱
- کامبخش - عبدالصمد: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۳
- کامران - آقاخان: ۱۱۴، ۱۱۲
- کامران میرزا: ۳۹، ۴۶
- کامیاب - محمد آقاخان: ۱۲۳
- کاوه - روزنامه: ۶۲
- کاه فروشان - میدان: ۳۷، ۳۸
- کرباسی: ۲۶۲
- کربلا: ۱۲۳، ۱۹۹

گوہر: ۱۹۸، ۱۹۶
 گوہر شاد آغا: ۱۷۷
 گوہر شاد - مسجد: ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۲۳۹، ۱۸۵
 گوتہ - خیابان: ۴۲
 گود زنبور کخانہ: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰
 گیروف: ۱۷۴
 گیلان: ۵۷، ۶۴، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۹۴
 گیلان پور - محمد علی: ۱۲۳

ل

لاج - توماس: ۲۹۴
 لالہ زار: ۱۵، ۳۱، ۹۵، ۱۲۷، ۱۷۳
 لاهیجان: ۱۲۳
 لاهیجی: ۲۰۸
 لب آب: ۱۹۳، ۱۹۴
 لبنان: ۲۲۵
 لختی (خیابان): ۳۱
 لر: ۱۳۳
 لرد کرزن: ۹۰
 لرستان: ۱۲۳
 لطف آباد: ۱۲۳
 لمبروزو: ۱۵۳
 لندن: ۸۹، ۹۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۴۲،
 ۲۲۶
 لنگہ - بندر: ۱۱۵، ۱۲۴
 لنین: ۲۰۳
 لوا مختاری - شاہپور: ۱۹۲
 لورنس: ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،

کیا - عماد الدین: ۱۱۳، ۱۲۳
 کیادہ - حسن: ۱۲۳
 کیان ارثی - احمد: ۱۲۴
 کیانی - اسماعیل: ۲۵۵
 کیوان قزوینی - شیخ عباس علی: ۲۰۸
 کینان - روزنامہ: ۱۳۰، ۲۰۶
 کینان - مسعود: ۵۶، ۶۹

م

گارماشین: ۲۳، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۹۴، ۱۲۲
 گاندی: ۱۲۷، ۱۹۹
 گذر قاطرچیان: ۳۸
 گذر لوطی صالح: ۴۸
 گراند هتل: ۷۴، ۹۶
 گرگان: ۹۸، ۱۲۴، ۱۳۹
 گرگورین: ۱۷۰
 گروس: ۱۲۵
 گرونر: ۱۴۶
 گر - بندر: ۹۷، ۱۲۴
 گشتاپو: ۱۶۷
 گلپایگان: ۹۶، ۱۲۵
 گلستان: ۱۵۵
 گلشن - روزنامہ: ۵۹، ۶۴
 گلغام - محمد: ۲۴۶
 گلغام - ہاشم: ۲۴۶
 گنا باد: ۱۷۸، ۲۶۳، ۲۶۸
 گناوہ: ۱۲۴
 گو بلز: ۲۲۴
 گور: ۶۳

- ۲۵۰، ۲۴۹
 لوطی عبدالله: ۴۰
 لوطی عظیم: ۳۸
 لوطی غلامحسین: ۴۰
 لهستان: ۲۲۳، ۲۲۴
 لیتونیف: ۱۵۶
 لیلیان (مادام): ۲۴۸، ۲۷۵
 لئون - بلوم: ۱۸۳
- م
- مارکس: ۲۰۳
 مارکوف: ۹۰، ۱۰۵
 مارندران: ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۶۵، ۲۴۹
 ۲۵۲
 ماژینو: ۱۸۳
 ماشین - خیابان: ۱۱۳، ۱۲۲
 ماکو: ۱۱۴
 مانیزان: ۱۵۲
 ماه زهره: ۱۹۵، ۲۰۱
 ماهشهر - بندر: ۲۲۶
 مبشر - پاشا: ۵۹، ۱۴۰
 مبصر روشنی - محمد رضا:
 متین - اسماعیل: ۱۲۲
 متین دفتری: ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۶۵
 مجلس شورای ملی: ۲۰، ۳۳، ۵۹، ۶۰، ۶۲
 ۷۳، ۷۴، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۵۶
 ۱۶۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۸۳، ۲۸۸
 مجل الدوله: ۲۸۲
 مجنون یاوری - عباس: ۲۹۳
- مجله اسلام: ۲۰۷
 مجید زاده - غلامرضا: ۲۵۳
 محتشم - سلیمان: ۱۲۴، ۱۶۳
 محرر اردبیلی - شیخ حسین: ۱۸۰
 محقق - احمد: ۲۴۶
 مجله آرمینان: ۳۷، ۴۷
 مجله فجرها: ۴۲، ۴۳
 مجله یهودیها: ۴۵، ۴۷، ۴۸
 محمد تقی: ۱۶۴
 محمد چاقو: ۷۰
 محمد حسین: ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۲
 محمد خان: ۸۲
 محمد علی: ۱۰۴، ۲۹۳
 محمد علی شاه قاجار: ۲۹، ۳۳
 محمدی طباطبایی - نصرالله: ۱۲۲
 محمدیه: ۲۷، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴،
 ۹۵، ۹۷، ۱۱۳، ۱۲۲
 محمره - خرمشهر
 محمود آقاخان سر تپ: ۶۰
 محمودی - میر حسین: ۱۵۱
 محیی الدین: ۸۰
 مخبر الدوله: ۲۸، ۳۳، ۷۳، ۹۵
 مخبر حضور: ۶۵
 مختار - رکن الدین: ۳۲، ۵۸، ۵۹، ۹۸،
 ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۵،
 ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

- مظفر الدین شاه: ۴۷، ۳۳
 مظفری - مظفری: ۱۲۲، ۱۱۳، ۱۶
 معتضد دیوان: ۲۹
 معز الدین: ۲۴۲
 معزی - غلامحسین: ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۴۱،
 ۲۶۶، ۲۳۶
 معشور - بندر - ماهشهر
 معظمی: ۲۷۹، ۲۶۶، ۲۵۵
 معیر - بازارچه: ۳۷
 معیر الممالک - دوستعلیخان: ۳۶، ۳۷
 مقدادی - عبدالله: ۱۲۳، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۶۲،
 ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۹۲، ۲۹۳
 مقتدر شفیعا - علی: ۲۴۹، ۲۵۰
 مکرمی - عبدالرحیم: ۱۲۳
 مکئی - اسماعیل: ۲۴۶
 مکه: ۱۷۰، ۱۷۲
 مکی - حسین: ۷۲، ۱۰۹
 ملایر: ۱۲۴، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۲
 ملای روم: ۱۷۷
 ملک فیصل: ۱۲۸
 ملکیان - طاووس: ۲۷۵، ۲۷۶
 ملکیان - گاسپار: ۱۴۸
 ملوک: ۱۹۶
 ملکی - خلیل: ۲۰۳
 مدلی یکدست: ۴۲
 منجیل: ۱۲۷
 منصور السلطنه: ۲۰۶
 منصور الملک: ۱۲۹، ۲۱۵، ۲۲۹
 منصور - علی: ۲۲۰، ۲۲۶
 مؤتمن الملک: ۲۱، ۷۶، ۱۳
- مؤدب الدوله - نفیسی
 مودروس: ۱۶۹
 مورخ الدوله: ۸۳
 موسوی زاده - علی اکبر: ۲۵۵
 موقر - فرج الله: ۱۱۳، ۱۲۲
 مولوتف: ۲۲۵
 مولوی: ۳۹، ۲۰۹
 مولوی - آقا عبدالحمید: ۱۷۹
 مولیتور: ۶۱
 مؤمنی - سید حسن: ۱۲۴
 مهاجر - حسین: ۲۵۱، ۲۵۲
 مهدی: ۲۹۲
 مهدی موش - بازارچه: ۳۶
 مهر آباد: ۱۶
 مهرانشاه: ۱۷۷
 میانه: ۲۴۹
 میدان شاه: ۹۵
 میدان مشق: ۱۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۵۷
 میدان مال فروشها: ۴۴
 میدان موزه: ۳۳، ۳۴
 میرزاده عشقی: ۲۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸
 میرزا رضای کرمانی: ۲۸، ۳۴
 میرزا طاهر: ۱۷۹
 میرزا عیسی خان وزیر: ۱۴، ۴۶
 میرزا کوچک خان: ۵۸
 میرزا محمود وزیر: ۴۲
 میرعرب علی: ۲۰۰
 میلیسپو: ۶۷، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۶۷
 میناب: ۱۲۴
 میور: ۱۹۴، ۱۹۷

ن

- نصیر بیگی - عادل: ۲۵۲
 نظام الدوله - دوستعلیخان: ۳۶
 نظام الدین: ۱۷۸
 نظامی - مرتضی: ۸۴
 نظم الدوله: ۲۸
 نظمی - حسن: ۱۲۵
 نظمی - هادی: ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۹۲، ۲۹۳
 نعیمی - رضا: ۱۲۳
 نفیسی - مؤدب الدوله: ۱۲۸
 نقی نژاد - ابراهیم: ۲۵۳
 نگهبان - هادی: ۱۲۳
 نواب احتشام - سیدعلی: ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
 نوایی - اسماعیل: ۱۲۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
 ۲۸۰
 نوایی - محمد رفیع: ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۷۵
 نوبخت - حبیب الله: ۲۱۵، ۲۳۶
 نوذری - نورالدهر: ۲۴۱
 نوذری بقا - محمود: ۱۱۱
 نورایی - اسماعیل: ۱۱۳
 نونہال: ۲۵۵
 نھاوند: ۱۲۴
 نرسیسیان: ۱۴۸
 نویل - چمبرلن: ۱۸۳
 نیاوران: ۱۶
 نیرومند - حسین: ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۹۴
 نیشابور: ۹۹، ۱۲۳
 نیک بی - حسن: ۲۴۶
 نیکلا: ۲۴۸
 نیکو - حسن: ۲۰۸
 نیک یزدان - حسین: ۲۴۶
- ناجی طاهری - علی اصغر: ۲۵۳
 نادری - مهدیقلی: ۱۲۳
 نارویک: ۲۲۵
 نازی (خانم): ۱۹۷
 ناصر الدوله - فیروز
 ناصرالدین شاه: ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۳۱، ۳۴،
 ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۷
 ناصر الملک - ابوالقاسم: ۶۲
 ناصر الملک - روزنامه: ۶۷
 ناصر خسرو - خیابان: ۱۵، ۱۸، ۱۶۰
 ناصری - اهوآز
 ناصریه - ناصر خسرو
 ناظرزاده کرمانی: ۲۲۱
 ناظم المهام - جبار: ۹۱
 نایب السلطنه - کامران میرزا
 نایب السلطنه - گذر: ۴۲
 نایب حسین کاشی: ۶۱
 نجبا - روزنامه: ۲۵۴
 نجف: ۱۰۳، ۱۴۳
 نجف آباد: ۱۴۹، ۱۵۰
 نجفی - ناصر: ۳۵، ۴۳
 نراقی - عباس: ۲۷۵
 نروژ: ۲۲۵
 نزاکتی - جوادی: ۱۲۳
 نصرت: ۱۹۷، ۱۹۸
 نصرت الدوله: ۱۴۳، ۱۸۳، ۲۵۵، ۲۵۷،
 ۲۷۰، ۱۲۶
 نصرت الله: ۱۴۹

- نیویورک: ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۱۷
- و
- واتراو: ۲۲۱
- واسدی: ۱۷۳، ۱۷۵
- وبان: ۱۴
- وثوق الدولہ: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۶۱، ۶۴، ۱۷۲
- وثوقی - ابراہیم: ۱۲۳
- وجدانی - محمد علی: ۱۲۴
- وحدت اسلامی - شاہپور
- وحید - مجلہ: ۲۱۵، ۲۱۸
- ورامین: ۱۰۵، ۱۳۷
- ورسای: ۱۸۳، ۲۰۳
- وزیر دفتر - گذر: ۳۶، ۳۷
- وزیر دفتر - ہدایت: ۳۷
- وزیر نظام - کوچہ: ۳۶
- وزیری - حسام: ۲۳۶
- وستد اہل: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۵۲، ۵۴، ۵۷
- ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۱
- وصفانہ - روستا: ۳۶
- وقار - منصور: ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳
- ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۹۳
- وکیلی - دکتر سید محمد علی: ۱۹۳، ۱۹۴
- ۲۰۱
- ولایی - احمد: ۲۰۵
- ولایات: ۱۲۴
- ولفسن: ۲۳۵
- ونک: ۳۴، ۳۸
- ونک مستوفی - ونک
- ویشی: ۲۲۵
- ویگان: ۲۲۵
- ہ
- ہارٹون بیان - ہارٹون: ۲۴۶
- ہالو مراد: ۲۰
- ہاوارد: ۷۱
- ہخامنشی: ۱۷۴
- ہدایت اللہ خان: ۱۲۴
- ہدایت - مخبر السلطنہ: ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۵
- ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۸،
- ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۲
- ہدایت - مہدی قلی: ۱۷۱، ۱۷۳
- ہرات: ۱۷۷
- ہروی - شیخ محمد حسن: ۱۸۲
- ہلند: ۲۲۵
- ہمایون - احمد: ۲۵۱
- ہمایون نگر - فرج اللہ: ۱۲۱، ۱۴۱
- ہمایون نگر - ید اللہ: ۱۱۷
- ہمدان: ۵۱، ۵۷، ۱۱۹، ۱۲۵
- ہند - ہندوستان
- ہندوستان: ۱۶، ۱۲۷، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰
- ۲۰۱، ۲۲۸
- ہیتلر: ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۶
- ی
- یالمارسون: ۶۲، ۲۳۵
- یزد: ۱۲۵، ۱۹۹، ۲۳۵
- یزدان پناہ - مرتضیٰ: ۱۴۰
- یزدی - شیخ عبدالکریم: ۱۸۵
- یفرم خان: ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۲۰
- یوزان: ۱۴۷
- یوسف آباد: ۳۴، ۵۱، ۶۳، ۱۱۲
- یوگسلاوی: ۲۲۷

